تصویر ابو عبد الرحمن الکردي









جنگ‌های داخلی

رویکرد اقتصاد سیاسی

نیکلاس سامبانیس، پاول کولیر، آنکه هوفلر و دیگران

ترجمه: عسکر قهرمانپور

منتدي اقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com

جنگ‌های داخلی:

رویکرد اقتصاد سیاسی

جنگ‌های داخلی:
رویکرد اقتصاد سیاسی

نویسندگان: نیکلاس سامبانیس، پاول کولیر، آنکه هوفلر و دیگران

مترجم: عسگر قهرمانپور

نشر دفتر علم

جنگ‌های داخلی: رویکرد اقتصاد سیاسی

نویسندگان: نیکلاس سامبانیس، پاول کولیر، آنکه هوفلر و دیگران

مترجم: عسگر قهرمانپور

ناشر: دفتر علم

نوبت و سال چاپ: نخست، ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: دفتر علم، صحافی: پروانه

قیمت: ۱۰۰،۰۰۰ ریال

شابک: ۴-۵-۹۲۰۸۶-۶۰۰-۹۷۸

نشانی دفتر: تهران، خیابان حافظ، بالاتر از چهارراه کالج، شماره ۴۰۹، طبقه دوم،

تلفن: ۸۸۹۲۹۰۶۲ ــ همراه: ۰۹۳۸۲۶۴۶۴۴۰

صندوق پستی: ۱۸۵۳۵ - ۱۱۸

فهرست

مقدمه مترجم ۱۳

فصل اول: نظریه جنگ داخلی؛ مطالعات موردی

۱- مقدمه ۱۷

۲- موضوعات روش‌شناختی و دلالت‌های ماهوی آنها ۲۱

- پروژه مطالعه موردی بانک جهانی و دانشگاه یال چه اهدافی داشت؟ ۲۱
- انتخاب مورد ۲۵
- شناسایی سازوکارهای علّی ۲۹
- منطق غیرواقع‌نگرانه ۳۲
- معیار ناهمگنی ۳٤
- از آمار تا موردها و بازگشت به آمار ۳٦

۳- الگوی کولیر ـ هوفلر درباره آغاز جنگ داخلی ۳۸

- بنیان‌های نظری الگوی کولیر ـ هوفلر ۳۸
- نتایج تجربی الگوی کولیر ـ هوفلر ٤۱

٤- سنجش داده، عملیاتی کردن متغیر و اصلاح نظریه ٤۳

- آیا می‌توان همه جنگ‌ها را تدوین و وقوع آنها را پیش‌بینی کرد؟ ٤٤
- متغیرهای اقتصادی: تولید ناخالص‌داخلی، رشد، جمعیت ٥٦

- منابع طبیعی ٦٥
- جمعیت ٧٢
- دیاسپوراها ٧٣
- قومیت و چندپارگی و قطب‌بندی اجتماعی ٧٥
- نهادهای سیاسی ـ کدام نهاد مهم‌تر است، چه زمانی و چگونه؟ ٧٨
- بی‌ثباتی سیاسی: چه زمانی به خشونت می‌انجامد؟ ٨٢
- اقتدارگرایی و ثبات ٨٧

٥- یاری گرفتن از مطالعات موردی برای بسط نظریه جنگ داخلی ٩٠
- پویایی‌های اوج‌گیری ٩١
- نهادهای سیاسی: چه زمانی تمرکززدایی احتمال بیشتر دارد روی بدهد ٩٦
- تأثیرات تمرکززدایی بر منازعه سیاسی و خشونت ٩٩
- انشعاب قومی، سلطه و قطب‌بندی ١٠٦
- همسایگی و تأثیرات سرایت کننده جنگ‌های داخلی ١١١
- تسری و توزیع ١١٢
- آوارگان، مداخله بیرونی و جنگ بین‌المللی ١١٥
- خشونت به مثابه یک پدیده تکراری چرخشی؟ ١٢٠
- جرم، نارضایتی و سازماندهی خشونت ١٢٢
- مدت وابستگی خشونت ١٢٥
- معیار ناهمگنی؛ ایدئولوژی و جنگ ١٢٥
- نخبگان سیاسی و نابرابری ١٢٩
- رهبری ١٢٩
- شکل‌گیری و رشد سازمان شورشی ١٣٤

- نابرابری ۱٤۰
٦- نتیجه‌گیری ۱٤۲
ضمایم ۱٤٥
- ضمیمه۱: آیا الگوی کولیر ـ هویلفر هر موردی را تبیین می‌کند؟ ۱٤٥
- ضمیمه۲: آیا الگوی کولیر ـ هویلفر جنگ در بوسنی و نبود جنگ در مقدونیه را تبیین می‌کند؟ ۲۱۸
یادداشت‌ها ۲۲۳
کتابنامه ۲۳۳

فصل دوم: اقتصاد سیاسی جنگ داخلی و تحول منازعه

۱- مقدمه ۲٤۷
۲- ابعاد اقتصادی در جنگ داخلی: فراسوی حرص و نارضایتی ۲٤۹
۲-۱- کار ویژه‌های اقتصادی خشونت در منازعه مسلحانه ۲٥۰
۲-۲- "حرص یا نارضایتی" مقدورات و محذورات ۲٥۱
۲-۳- منابع متفاوت ـ کشمکش‌های متفاوت؟ ۲٥٥
۳- تحلیل سهامدار در اقتصادهای جنگ: چه کسی نفع می‌برد، چه کسی بازنده است؟ ۲٥۷
٤- از اقتصادهای جنگ تا اقتصادهای صلح: گزینه‌های سیاست‌گذاری ۲٦۳
٤-۱- محدودکردن جریان‌های منابع: لازم اما ناکافی ۲٦۳
٤-۲- تحول اقتصادهای جنگ: چالش‌هایی برای صلح‌سازی و ایجاد صلح ۲۷۱
٥- توصیه‌هایی برای سیاست‌گذاری ۲۷٥
٥-۱- ارتقای شفافیت و پاسخگویی ۲۷٦
٥-۲- بهبود اجرای تحریم‌ها ۲۷۷
٥-۳- موافقت‌نامه‌های تقسیم قدرت و تقسیم منابع ۲۷۸

٥-٤ بازاندیشی در برنامه خلع سلاح، مرخص‌کردن از خدمت و ادغام ٢٧٩
٥-٥- مهار اقتصاد سایه ٢٨٠
٦- نتیجه‌گیری ٢٨١
کتابنامه ٢٨٥

فصل سوم: ریشه‌های اقتصادی جنگ داخلی

١- مقدمه ٢٩٣
٢-چارچوب تحلیلی ٢٩٤
٣- نتایج ٣٠١
٤- نتیجه‌گیری ٣٠٧
کتابنامه ٣١١

فصل چهارم: جلوگیری از کشمکش داخلی: نقشی مهم برای سیاست‌گذاری اقتصادی

چکیده ٣١٥
مقدمه ٣١٦
جنگ‌های داخلی متداول شده‌اند و تاثیر آن بر شهروندان طولانی‌تر ٣١٩
عوامل پشت‌پرده کشمکش‌ها در طول جنگ سرد ٣٢٣
صحنه در حال تغییر ٣٢٥
دمکراتیزاسیون از روی بی‌میلی منجر به ناامنی ٣٢٨
اصلاحات اقتصادی منجر به تغییرات در توزیع می‌شود ٣٣٤
جهانی‌شدن و آسیب‌پذیری فزاینده ٣٢٨

عوامل اقتصادی پشت نزاع ۳۴۲
پیشگیری بهتر از درمان ۳۵۱
کتابنامه ۳۵۹

فصل پنجم: اقتصاد و منازعه خشونت آمیز

خلاصه اجرایی ۳۷۱
۱ ـ مقدمه ۳۷۷
۲- ریشه‌های اقتصادی منازعه ۳۷۹
- جنگ و ثروت ۳۷۹
- تولید ناخالص ملی سرانه ۳۸۳
- نابرابری و جنگ داخلی ۳۸٤
- منابع طبیعی و جنگ داخلی ۳۸٦
- سیاست‌های اقتصادی و جنگ داخلی ۳۹۱
- تجارت و جنگ ۳۹٤
۳- اقتصادهای جنگ و پایان جنگ ۳۹٦
- هزینه‌های انباشتی و فایده‌های جنگ ۳۹٦
۱- سرمایه فیزیکی ۳۹۷
۲- جمعیت ۳۹۹
۳- سرمایه انسانی ۳۹۹
٤- عامل بهره‌وری کلی ٤۰۱
- فعالیت‌های اقتصادی گروه‌های شورشی ٤۰٤
- سیاست‌های حکومت‌ها طی جنگ ٤۰۸

- شرکت‌های بین‌المللی طی جنگ ٤١١
- شرکت‌های نفتی طی منازعات ٤١١
- اقدامات جامعه بین‌الملل ٤١٣
- تحریم‌ها ٤١٥
- مدت و پایان جنگ ٤١٩
- منتفع شدن از منازعه الجزایر ٤٢٠
٤- نتیجه‌گیری و توصیه‌ها ٤٢٣
- یافته‌ها ٤٢٣
- الزامات سیاست‌گذاری ٤٢٥
- سیاست‌های اقتصادی طی دوره‌های منازعه ٤٢٦
- اقداماتی برای کوتاه‌تر کردن منازعات و حمایت از صلح ٤٢٦
- دستورکار پژوهشی یک: تمرکز بر سازوکارها ٤٢٧
- دستورکارپژوهشی دو: حوزه‌های جدید پژوهشی ٤٢٨
کتابنامه ٤٣١

مقدمه مترجم

جنگ‌هــای داخلی از جمله پدیده‌هایی هســتند که درخور تحلیل و تأمل زیادی می‌باشند. بررسی علل و ریشه‌های این جنگ‌ها و به همان‌سان اتخاذ سیاســت‌هایی برای پیشــگیری از آنها برای دولت‌ها از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار است. در این میان پژوهشگران زیادی تلاش کرده‌اند جنگ‌های داخلی را بررســی کنند اما دست کم تا به امروز بخش اعظم این تحلیل‌ها از منظر سیاســت‌های نظامی بوده اســت و جامعه دانشگاهی به ندرت از زاویه‌هــای دیگری به این موضوع پرداخته اســت. کتــاب حاضر تلاش می‌کند از منظر اقتصاد سیاســی، موضوع جنگ‌های داخلی را مورد کند و کاو قرار دهد. چرا جنگ‌های داخلی روی می‌دهند؟ آیا صرفاً مشــکلات اقتصادی باعث این امر می‌شود یا علل سیاسی نیز دخیل‌اند؟ دولت‌ها برای پیشــگیری از جنگ‌های داخلی چه برنامه‌هایی را می‌توانند طراحی کنند؟ نویســندگان کتاب حاضر که از صاحب‌نظران این حوزه به شمار می‌آیند، ضمن بررســی ریشه‌های اقتصادی ـ سیاسی جنگ‌های داخلی با بررسی میدانی از کشــورهایی که درگیر جنگ‌های داخلی بوده‌اند، تلاش می‌کنند سیاست‌های اقتصادی و بعضاً سیاسی دولت‌ها را برای جلوگیری از وقوع جنگ‌هــای داخلی بررســی کنند. به این ترتیب، کتــاب حاضر در تلاش

اســـت بنیان‌های نظــری جنگ داخلی را پی‌ریزی کنــد. ذکر این نکته نیز لازم اســـت که کتاب حاضر، عمدتاً نگاهی علمی و دانشگاهی به موضوع جنگ‌های داخلی داشته و به هیچ روی ارتباط ـ چه مستقیم یا غیر مستقیم ـ با حوادث داخلی کشــورمان ندارد بلکه هدف از ترجمه و انتشـــار آن، ارایه پژوهشـــی دانشگاهی با روش تحقیق میدانی از علل وقوع جنگ‌های داخلی و شورش‌ها در کشـــورهای در حال گذار از منظر رویکرد اقتصاد سیاســـی اســـت. از همین رو، مطالعه آن می‌تواند برای دانشجویان حوزه اقتصاد، علوم سیاســـی و روابط بین‌الملل و به‌ویــژه برای تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران داخلی کشورمان در حوزه اقتصاد بسیار مفید است.

در اینجا لازم می‌دانم از مدیران و دست‌اندرکاران انتشارات دفتر علم ـ که زمینه انتشار این کتاب را فراهم کردند ـ سپاسگزاری نمایم.

عسگر قهرمانپور

بهمن ۱۳۹۰

فصل اول

نظریه جنگ داخلی؛ مطالعات موردی[1]

نیکلاس سامبانیس

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از:
Nicolas Sambanis; "Using Case Studies to Expand the Theory of civil war"; CPR Working papers; May 2005

۱- مقدمه

از سال ۱۹٤۵ در بیش از یکصد و چهل جنگ داخلی (شورش) در سرتاسر جهان، تقریباً ۲۰ میلیون انسان کشته و ٦۷ میلیون نفر آواره شده‌اند.(۲) به رغم این میزان گسترده فاجعه انسانی مرتبط با جنگ داخلی، جامعه دانشگاهی دست کم تا امروز توجه چندانی به مسئله جنگ داخلی نکرده است. پروژه بانک جهانی درباره اقتصاد خشونت سیاسی و کیفری یکی از تحقیقات دانشگاهی است که هدف آن فهم جنگ داخلی و جلوگیری از آن می‌باشد. پروژه بانک جهانی که عمدتاً بر گرفته از پژوهش‌های پاول کولیر است، جنگ داخلی را به مثابه مسئله توسعه‌یافته مفهوم‌سازی و از الگوهای اقتصادی برای تبیین وقوع، مدت و پیامدهای جنگ داخلی استفاده کرده است. جنگ‌های داخلی در کشورهای فقیر و توسعه‌نیافته اقتصادی در همه مناطق دنیا به طور پراکنده اتفاق می‌افتند. میانگین تولید ناخالص داخلی سرانه در کشورهای درگیر جنگ داخلی از سال ۱۹٦۰ تا ۱۹۹۹ کمتر از نیمی از کشورهای با تجربه بدون جنگ داخلی بوده و رشد کشورهای با تجربه نبود جنگ بیشتر و سریع‌تر از کشورهای درگیر و متأثر از جنگ بوده است. (۳)

همچنین کشورهای درگیر جنگ داخلی نسبت به کشورهای بدون جنگ

داخلی، کمتر دمکراتیک بوده‌اند: نمره متوسط دموکراسی برای کشورهای متأثر از جنگ ٦٥ درصد پایین‌تراز کشورهای بدون جنگ بوده است.(٤) اگر جنگ‌های داخلی حاصل شرایط اقتصادی و سیاسی باشند، در آن صورت می‌توان سیاست‌گذاری‌هایی طراحی کرد که وقوع و میزان رنج و درد بشری حاصل از این جنگ‌های داخلی را کاهش داد.

پژوهش‌های اخیر درباره ادبیات رسمی و کمّی باعث شده است در تبیین جنگ داخلی ـ ریشه‌ها، مدت و خاتمه آن- پیشرفت‌هایی صورت بگیرد. در این میان می‌توان به تحقیق کولیر ـ هوفلر (۲۰۰۰) درباره الگوی وقوع جنگ داخلی[1] اشاره کرد که در شکل‌دهی به تحقیق حاضر در خصوص رابطه میان توسعه و منازعه بسیار مؤثر بوده است.(٥) نتیجه اصلی تحقیق این است که جنگ‌های داخلی ضرورتاً در جایی که نارضایتی سیاسی اساسی یا شکاف قومی وجود دارد روی نمی‌دهند، بلکه در جایی بیشتر اتفاق می‌افتند که سازمان شورش به لحاظ مالی موفقیت‌آمیز و دوام‌پذیر است. این نتیجه مبتنی بر آزمون اقتصاد سنجی الگوی ساده‌ی تقاضا و عرضه شورش در اقتصاد خرد است.

در این تحقیق بررسی می‌کنم که چگونه می‌توان از طراحی پژوهشی مطالعه موردی تطبیقی استفاده کرد تا با بسط الگوهای اقتصادی جنگ داخلی پژوهش دانشگاهی در خصوص جنگ داخلی انجام داد. تلاش می‌کنم با کمک استنباط‌های علّی درباره علل جنگ داخلی مبتنی بر یک سری مطالعات موردی تطبیقی که هدفشان پاسخ به یک سری پرسش‌هایی است که برای الگوی CH مهم هستند، این الگو را بسط و اصلاح کنم. همچنین این تحقیق در نشان دادن اینکه چگونه پژوهش کمّی N (نمونه

۱. در اینجا بانام اختصاری الگوی CH ذکر خواهد شد و منظور از آن تحقیق و الگوی کولیر– هوفلر است. در واقع پژوهش کولیر– هوفلر یکی از مهمترین پژوهش‌هایی است که در خصوص ریشه‌های اقتصادی جنگ‌های داخلی صورت گرفته است و بخش اعظم پژوهش‌ها در این خصوص معمولا به آن ارجاع می‌دهند.

آماری از میان کشـــورهای زیاد) و طراحی‌های پژوهشـــی مطالعه موردی کیفی می‌توانند به نحو سودمندی ترکیب شوند تا به یک مسأله بسیار مهم پاسخ دهند، مساعدت روش‌شـــناختی می‌کند. منبع اصلی تحقیق حاضر، مجموعه مطالعات موردی نوشـــته شده برای پروژه بانک جهانی با عنوان "اقتصاد سیاسی جنگ‌های داخلی"[1] (٦) توسط دانشگاه یال بوده است. در این تحقیق که بیش از بیســـت جنگ داخلی را مورد توجه قرار می‌دهم به موضوعات زیر خواهم پرداخت: ۱) اصلاح معیار متغیرهای مورد استفاده در الگوی CH به گونه‌ای که درجه‌ای را مورد ســـنجش قرار دهیم که در آن محورهای تجربی مورد استفاده در الگوی CH بتواند متغیرهای مهم را به لحاظ تجربی مورد سنجش قرار دهد؛ ۲) شناسایی سازوکارهای علّی که از طریق آنها، متغیرهای مستقل در الگوهای اقتصادی جنگ داخلی بر خطر آغاز جنگ تأثیر می‌گذارند؛ ۳) شناســـایی متغیرهای جدیدی که می‌توانند مؤلفه‌های مهم وقوع خطر جنگ داخلی بشـــوند ولی الگوی CH از آنها غفلت کرده اســـت؛ و ٤) بررســـی مسأله معیار ناهمگنی میان موارد جنگ داخلی و اشکال خشونت سیاسی.

مورد آخری یعنی معیار ناهمگنی و اشکال خشونت سیاسی می‌تواند مبنای مساعدت نظری این تحقیق را شکل بدهد. در حالی که ادبیات کمّی نوعاً حوادث و رویدادهای جنگ داخلی را مورد تحلیل قرار داده‌اند و در عین حال مشـــاهدات همگنـــی را نیز مفروض می‌دارند ، ولی چه‌بســـا موردی باشد که در آن همه جنگ‌های داخلی مؤلفه‌های یکسان نداشته باشند. در تحقیق تازه‌ای (Sambanis 2001) تفاوت‌های میان جنگ‌های انقلابی و جدایی‌طلبانه / قومی و نیز میان جنگ‌های داخلی و نسل‌کشـــی را بررسی کـــردم (Sambanis 2003).در تحقیق حاضر، تلاش می‌کنم نظریه دقیق و ترکیبـــی از خشـــونت سیاســـی ارایه بدهم که جنگ داخلـــی را یکی از

1. Political Economy of Civil Wars

اشــکال متعدد این نوع خشونت تبیین می‌کند. این نظریه، نظریه شناخت فضای خشونت است که تصریح می‌کند جنگ داخلی (قومی یا انقلابی یا شورشی) مؤلفه‌های بسیار مشترکی با دیگر اشکال خشونت از قبیل جنگ بین‌المللی، خشونت بین قومی، کودتاها، نسل‌کشی و حتی جرایم سازمان یافته دارد. هم‌زمان، به شــناخت فضاهای متفاوتــی می‌پردازم که می‌توان آنها را با ترکیبی خاص از انگیزه‌ها و محدودیت‌های محیطی که بازیگران درون ایــن محدودیت‌ها راهبردهای خــود را طراحی می‌کنند، تبیین کرد. مطالعات موردی شــواهدی نشــان می‌دهند مبنی بر اینکه چگونه اشکال متفاوت خشــونت ظهور می‌کنند و چگونه گروه‌های درگیر در فضاهای متفاوت خشونت سازماندهی می‌شوند؟ (۷)

در مجموع، مطالعات موردی نشان می‌دهند اگر چه الگوی CH درباره ریشه های جنگ داخلی و شــورش برخی علل را به نیکی توصیف می‌کند، ولی نمی‌تواند پیش‌بینی‌های دقیقی از نحوهٔ فرایندی که طی آن جنگ داخلی یا شــورش روی می‌دهد، ارایه بدهد. حتی جایی که به درســتی وقوع جنگ داخلی یا شــورش را پیش‌بینی می‌کند، باز هم دلایل اشتباهی ارایه می‌دهد. تمرکز بر این تمایز {فرایند و نتیجه} روشی را نشان می‌دهد که طرح‌های پژوهشی کیفی و کمّی که اغلب {به اشتباه} در علوم سیاسی جایگزین تلقی می‌شــوند نه مکمل، با یکدیگر ســازش دارند. اگر چه تحلیل کمّی بهترین روش تحلیل کوواریانس از جنگ داخلی به عنوان نتیجه یک فرایند سیاسی و بسیاری از مؤلفه‌های مهم بالقوه این فرایند است؛ اما روشی که در آن این مؤلفه‌ها در طول زمان بر جنگ تأثیر می‌گذارند در پژوهش کیفی محور بهتر توصیف می‌شود. این تحقیق با نگاهی دقیق‌تر به موارد عینی جنگ داخلی روش‌های متعددی را نشــان می‌دهد که در آنهــا الگوهای اقتصادی جنگ داخلی از قبیل الگوی CH می‌توانند بهبود یابند. نکته کلیدی به تمایز میان "حرص" و "نارضایتی" در الگوی CH مربوط می‌شــود. مطالعات موردی

نگاهی دقیق‌تر به فرایندی می‌کنند که منجر به جنگ داخلی می‌شود و نشان می‌دهند که چگونه حرص و نارضایتی به طور لاینفکی ترکیب می‌شوند و انگیزه جنگ داخلی و شورش را فراهم می‌کنند. اما ترکیب این دو تبیین از جنــگ داخلی باید فراتر از متغیرهای "حرص" و "نارضایتی" باشــد. بدین سان، مطالعات موردی نشان می‌دهند "خرص" و "نارضایتی" تصاویری از متغیرهای یکســـان هستند و اغلب تمییز دادن میان این انگیزه‌های خشونت سیاسی که هم پوشانی دارند و مقوم یکدیگرند، بسیار دشوار است.

۲- موضوعات روش‌شناختی و دلالت‌های ماهوی آنها

در هر پروژه مطالعه موردی، به لحاظ روش‌شناســی پرســش‌های زیادی مطرح می‌شــوند. کینگ، کیوهن و وربا[۱] دغدغه‌هــای مهمی در ارتباط با طرح پژوهش کیفی شناســایی کرده‌انــد و روش‌هایی را برای حل و رفع این دغدغه‌ها پیشــنهاد کرده‌اند: آنها همچنین درباره پروژه مطالعه موردی بانک جهانی ـ یال پرســش‌هایی مطرح می‌کنند: آیا طرح پژوهشی در هر مطالعه موردی معلوم اســت؟ آیا مطالعات موردی از جانب‌داری گزینشی رنــج می‌برند؟ آیا نمونه مطالعات موردی نماینده جمعیت خاصی اســت یا تحلیلی از مطالعــات موردی که می‌تواند در همه موارد صدق کند؟ آیا آنها بــرای حمایت از تحلیل غیر واقع‌نگرانه، جزئیات تاریخی کافی ارایه می‌دهند؟ آیا مطالعات موردی، مشاهدات مستقل و همگن ارایه می‌دهند؟ در این تحقیق، با ارجاع به پروژه مطالعه موردی بانک جهانی ـ یال به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهم و طرح پژوهشی پروژه را تبیین می‌کنم.(۸)

پروژه مطالعات موردی بانک جهانی ـ یال چه اهدافی داشت؟

هــدف اصلی پروژه مطالعه موردی بانک جهانی و دانشــگاه یال، تکمیل

۱. در اینجا با نام اختصاری KKV ذکر خواهد شد.

تحلیل کمّی الگوی CH و بهبود ارجاعات علّی بر گرفته از این الگو بود. نظریه‌هــای علّــی باید تبیین کنند که چگونه یــک برآیند و نتیجه خاص (در این مورد، جنگ داخلی یا شورش) روی می‌دهد و چگونه متغیرهای تبیینی متفاوت منجر به این نتیجه می‌شوند. همچنین نظریه‌های علّی باید شرایط کافی و لازم وقوع جنگ داخلی را شناسایی کنند. الگوی CH یک نظریه اقتصادی از جنگ داخلی را مورد آزمون قرار نمی‌دهد(۹). با توجه بــه اینکه الگــوی CH و ادبیات مربوط به جنــگ داخلی از چنین "پیوند مفقوده‌ای" میان نظریه‌های سطح خرد و داده‌های سطح کلان رنج می‌برند، نیازمند رویکرد متفاوتی هستیم تا بهتر بفهمیم که چگونه متغیرهای مورد استفاده در الگوهای تجربی بر احتمال وقوع جنگ داخلی تأثیر می‌گذارند. مطالعات موردی می‌توانند با پیوند دادن متغیرهای مستقل به متغیر وابسته، مسیرهای علّی را روشن سازند.

نویسندگان مطالعه موردی در این پروژه با تمرکز بر یک سری پرسش‌های کلــی روش دنبال‌گیری فرایند[1] را در پیش گرفتنــد(۱۰) و به این ترتیب مــواد خامی را تهیه کردند تا "مقایســه‌های مبتنی بر ســاختار[2]" را انجام دهند. نویسندگان بر سازوکارهایی تمرکز کردند که از طریق آنها متغیرهای راست‌دستی (Xها) بر متغیر وابسته (Y) تأثیر می‌گذارند تا تشویق شوند روابط درونی میان Xها (تأثیرات تعاملی) را کشف کنند.(۱۱) این واقعیت که بسیاری از مطالعات موردی به طور نظام‌مندی همان پرسش‌ها را مورد توجه قرار دادند بدان معنی اســت که ایــن پروژه بهتر از دیگر پروژه‌های مطالعــه موردی تطبیقی بــرای آزمون یک الگوی نظری مناســب بود. اما چــون الگــوی CH که به لحــاظ تجربی مورد آزمون قــرار گرفته بود از روش‌های آماری Large-N استفاده می‌کند، پروژه مطالعه موردی مجبور

1. process-tracing
2. structured-focused comparisons

بـود اولویت‌هـای دیگری را انتخـاب کند از قبیل نظریه‌سـازی و وضع سـازوکارهایی کـه از طریق آنها متغیرها در الگـوی CH بر وقوع جنگ داخلی تأثیر می‌گذاشت.

مطالعات موردی با توسعه تبیین‌های جایگزین جنگ، بخشی از واریانس بیان نشده در داده‌های CH را کشف کردند. مطالعات موردی سرنخ‌هایی بـرای ما فراهم می‌کنند که چگونه این دو سـطح تحلیل را ترکیب کنیم. توجه بیشتر به بستر کشور نیز این امکان را برای ما فراهم می‌کند تا خطای سـنجش را کاهش دهیم و متغیرهای ثبت شده‌ای را که در تحلیل آماری مورد استفاده قرار می‌گیرند، بهبود بخشیم.

تاریخ خودش را تکرار نمی‌کند ـ حداقل نه دقیقاً به روش یکسان. بنابراین، بهترین کاری که می‌توانیم با تحلیل گذشته از آینده عبرت بگیریم این است که اسـتنتاجات علّی درباره برآیندها و فرایندها را بسنجیم و در عین حال درجه عدم‌قطعیت مرتبط با این استنتاجات را به حداقل برسانیم. به خاطر فقدان روش‌های تجربی، بهترین راه به حداقل رساندن چنین عدم قطعیتی، تحلیل آماری اسـت. از این رو، پـروژه بانک جهانی ـ یال، پروژه مطالعه موردی را به عنوان منبع ثانوی تحلیل توسعه داد که هدف آن بازنگری یا تنظیم الگوهای رسمی یا استنتاجی جنگ داخلی است که مبنای آزمون‌های آماری نظریه‌های اقتصادی جنگ داخلی را شکل می‌دهد.

پروژه مطالعه موردی بار ارزشـی دارد چـون نمی‌توانیم فرایندی را که از طریق آن صرفاً با نگاه و بررسـی نتایج مطالعات کمی نمونه آماری جنگ شـیوع می‌یابد، درک کنیم. در بیشـتر موارد، مطالعات کمّی نسـبت میان Y،X را بیان می‌کنند که نیازی به نشـان دادن علّیت نیسـت(۱۲) . از این گذشـته، حتی اگر ما رابطه علّی میان Y،X را تشخیص دهیم، نمی‌توانیم میان چندین سـازوکار علّی ممکن که می‌تواند این رابطه را توصیف کند تمایزی قایل شویم. (۱۳)به سخنی دیگر، روش‌های آماری می‌توانند به ما

کمک کنند فرضیه‌ها را بسنجیم، نه ضرورتاً میان نظریه‌های رقیب تمایزی قایل شویم .(١٤) مطالعات موردی فهمی از داده‌ها به ما می‌دهند که این امکان را فراهم می‌کند در تشخیص و تمییز میان تبیین‌های ممکن، داوری بهتری داشته باشیم. همچنین آنها به ما می‌گویند که چگونه هر حادثه‌ای متناسب توزیع گروه حوادث و رویدادهایی است که ما "جنگ‌های داخلی" می‌نامیم. اگر تحلیل آماری انحراف‌ها را شناسایی کند (برای مثال، پیش‌بینی‌هایی که دو یا چند انحراف استاندارد از میانگین ارزش پیش‌بینی شده Y هستند)، در آن صورت مطالعات موردی می‌توانند به ما کمک کنند که بفهمیم آیا این شکست پیش‌بینی ناشی از تغییر سیستماتیکی است که الگو آن را مورد توجه قرار نداده است یا به دلایل شخصی و غیر متعارف که الگو نباید تلاش کند آن را تبیین کند. اگر مطالعات موردی متعدد به متغیرهای مهمی که در الگو غایب‌اند اشاره کنند، می‌توانیم الگو یا نظریه‌های خود را تعدیل کنیم و مشاهده کنیم که آیا این متغیرها می‌توانند در نظر گرفته شوند. تدوین این متغیرها برای همه مشاهدات در مباحث CH این امکان را برای ما فراهم می‌آورد تناسب آنها را با داده‌های مورد استفاده برای الگوهای آماری بیازماییم. این رویکرد یک روش تعاملی فراهم می‌کند تا پژوهش کمّی و کیفی ترکیب شوند که بتواند با شناسایی تأثیرات علّی جدید نظریه‌های بهتری را درباره جنگ داخلی توسعه دهد و در معرض آزمون قرار دهد(١٥).

پس و پیش میان مطالعات موردی و طرح‌های پژوهشی کمّی نشان‌دهنده دیدگاهی است که مطالعات موردی به تنهایی نمی‌توانند نظریه تعمیم‌پذیری را توسعه دهند یا نظریه‌ها را به لحاظ تجربی بیازمایند. به طور بالقوه تحلیل نابسامانی از وضعیت تاریخی وجود دارد که تحلیل‌گر باید آنها را تمییز دهد تا نتیجه را به روش کاملاً استقرایی تبیین کند. هیچ تفصیل تاریخی نمی‌تواند برای ایجاد دوباره حوادث تاریخی کافی باشد و تصمیم

تحلیل‌گر از اینکه درباره کدام حوادث بحث کند نشانگر باور "پیشین" در تبیین‌های ممکن برای رویداد مورد بحث است.
بیشتر موارد بر اساس تناسبشان با الگو انتخاب شده‌اند ـ ما هر دو مورد را انتخاب می‌کنیم که الگوی CH خوب تبیین می‌کند و مواردی که می‌تواند به عنوان خطاهای پیش‌بینی نوع اول و دوم توصیف شوند. بنابراین، در پروژه مطالعه مـــوردی، نتایج تحلیل آماری و الگـــوی CH نظمی را بر مطالعات موردی وضع می‌کنند که مقایسه‌های مطالعات موردی را تسهیل می‌سازد.

انتخاب مورد

ایـــن واقعیت که تحلیل مطالعات مـــوردی به عنوان کارویژه ثانوی در این پـــروژه عمل می‌کند برای انتخـــاب مطالعه موردی الزاماتـــی دارد. اگر ما صرفاً بر مطالعات موردی تکیه کنیم تا نظریه CH را بیازماییم (یا حداقل فرضیه‌های ناشـــی از آن نظریه)، در آن صورت موارد بایســـتی به گونه‌ای انتخاب شوند که نمونه کشورهای درگیر جنگ و هم بدون جنگ را در بر بگیرد. اما بخش اعظم روابط علّی الگوی CH استفاده از روش‌های مطالعه مـــوردی را برای آزمون‌های تجربی بی‌نهایت دشـــوار می‌ســـازد (Ragin 1987, 49). بـــرای اجتنـــاب از مشـــکلات الگـــویCH، نیازمنـــد موارد بیشـــتری هستیم تا مناســـب بودن الگو را بیازماییم. هر چقدر شمار موارد کمتر باشـــد، درجه آزادی کمتر و عدم قطعیت درباره اســـتنتاجات بالاتر خواهد بود. انتخاب تصادفی نوعاً بهترین راه برای کاهش خطر انتخاب و جانب‌داری متغیر حذف شده است. انتخاب تصادفی از ۱۵ تا ۲۰ کشور را در برمی‌گیرد. این مسئله ممکن است با یک قانون انتخاب که موارد جنگ را ترجیح می‌دهد، جبران شده باشد (King and zherg 2001). اما، باز هم، مشـــکلات و مسائل آشـــنای طرح مطالعه موردی ـ عمدتاً شناخت و مسائل منطق غیرواقع‌نگرانه ـ را به دشواری می‌توان رفع کرد.

همچنین، این واقعیت مهم است که پروژه بانک جهانی مؤلفه "ظرفیت‌سازی" و علاقه شـــدیدی به فهم پیوند میان منازعه و توســـعه در کشورهای فقیر داشـــت. برای مثال، طرح پژوهشـــی که همه کشـــورهای بدون جنگ را برای هر کشـــور درگیر جنگ داخلی(cf. Esty et al. 1995 King and Zheng 2001) انتخاب کرد، بســـیاری از کشـــورهای درآمد بالا را در بر می‌گرفت. این تمرکز با قانون ســـازمان توسعه از قبیل بانک جهانی که بر کشورهای کمتر توسعه یافته تمرکز می‌کند سازگاری و هم‌خوانی نداشت. از این گذشـــته، اگـــر رابطه میان برخی متغیرهـــا در الگوی CH گنجانده شـــود و احتمال جنگ داخلی در کشـــورهای ثروتمند صنعتی در مقایسه با کشـــورهای فقیر متفاوت باشد، قانون انتخاب می‌تواند تحلیل آماری را منحرف سازد.(١٦) پژوهش اخیر نشان می‌دهد پویایی‌های جنگ داخلی ممکن نیســـت شبیه کشورهای فقیر یا غنی باشـــد: برای مثال، دموکراسی فقط در کشورهای بسیار پیشرفته با صلح همبستگی دارد (hegre ۲۰۰۳). مطالعات موردی می‌توانند به ما کمک کنند مســـیرهای نهادی متفاوت را شناسایی کنیم، مسیرهایی که از طریق آن دموکراسی می‌تواند در کشورهای ثروتمند نه فقیر از جنگ داخلی جلوگیری کند. این امر ضرورتاً پرسشـــی درباره معیار ناهمگنی در داده‌های CH است و مسئله‌ای است که هنوز در بسیاری از مطالعات جنگ داخلی به طور مناسب مورد توجه قرار نگرفته اســـت. اگر در داده‌ها ناهمگنی وجود داشت، قانون نمونه تصادفی راهی نبود تا یک نمونه انتخابی برای آزمون‌های تجربی ایجاد کند.

بنابراین، برای رفع این مشکلات، مطالعات موردی تا حدی بر اساس متغیر وابســـته انتخاب شـــده‌اند؛ برای مثال، برخی موارد بدون جنگ و در میان کشـــورهایی که جنگ داشـــتند مواردی با تناسب خوب و تناسب ضعیف در پیش‌بینی‌های الگوی CH (مثبت‌های اشتباه و منفی‌های اشتباه) انتخاب شـــده‌اند(١٧). با توجه به اینکه در همه موارد ارزش‌های متغیر وابســـته را

می‌دانیم (برای مثال، می‌دانیم چه زمانی و کجا جنگ‌های داخلی اتفاق افتاده بودند)، طرح پژوهشی نمی‌تواند به طور قانونی هدفش پیش‌بینی ارزش‌های متغیر وابسته باشد(۱۸).

با انتخاب مواردی با ارزش‌های متفاوت پیش‌بینی شده متغیر وابسته، پروژه حاضر از مسئله عدم واریانس در متغیر وابسته که اغلب پژوهش مطالعه موردی با آن مواجه است، اجتناب می‌کند. انتخاب موارد منفی شبیه "روش غیرمستقیم اختلاف"میل[1] است که در آن" از موارد منفی استفاده می‌کند تا نتایج برگرفته از موارد مثبت را تقویت کنند. بررسی موارد منفی به محقق اجازه می‌دهد مجموعه مشاهداتی را شناسایی کند که موارد پدیده نفع را می‌پذیرد (Ragin 1987, 41) (۱۹). نوعاً مطالعات راهبردی در شناسایی چنین موارد منفی در نبود اصول قوی نظری، مشکل دارد. (Ragin 1987,42)

پروژه ما کاربست این روش را سهل‌تر می‌سازد، چون موارد منفی را بر اساس پیش‌بینی‌های برگرفته از الگوی اصلی شناسایی می‌کند.

منحصراً بر متغیر وابسته در انتخاب موارد تمرکز نشده است. همچنین می‌خواستم در برخی متغیرهای کلیدی تبیینی از واریانس کافی مطمئن باشم. از این رو، تا حدی موارد را بر اساس تاریخ گذشته‌شان از خشونت؛ سطح شکاف قومی؛ درجه وابستگی به منابع طبیعی انتخاب کردم.(۲۰) انتخاب متغیرهای مستقل به تنهایی به عنوان "بهترین پژوهش آگاهانه" (KKV 1994.40) توصیف می‌شود. نوعاً ارزش‌های برخی از متغیرهای تبیینی (برای مثال کدام کشور به لحاظ قومی همگن و یا ناهمگن است) روشن است. (۲۱) اگر می‌خواستیم از اول نظریه‌ای توسعه دهیم یک انتخاب مورد هماهنگ، طرح پژوهشی بهتری بود. (۲۲) با این حال، هدف این پروژه اصلاح نظریه‌های موجود جنگ داخلی با شناسایی سازوکارهای

---

1. Mill

علّی مبتنی بر این نظریه‌ها و کشف تناسب الگوی CH با کشورها و بسترهای خاص بود.

در انتخاب اولیه مطالعات موردی (اواخر ۱۹۹۹)، ممکن بود در پروژه بانک جهانی در انتخاب موارد جانب‌داری صورت گرفته باشد. موارد بر اساس دسترسی پژوهشگران شناخته شده با پیوندهای شغلی با بانک جهانی انتخاب شدند. همچنین تا حدی به عنوان نتیجه کارشناسی گروه تحقیقاتی توسعه انتخاب موارد، جنگ‌های داخلی آفریقا را نیز در خود جای داده‌اند. چون بین فقر و جنگ داخلی همبستگی وجود دارد، انتخاب کشورهای فقیر آفریقایی چه بسا بر نتایج تأثیر بگذارد. برای کاهش هر گونه جانب‌داری، شمار مطالعات را افزایش دادیم، مواردی را خارج از آفریقا (ایرلند شمالی، بوسنی، مقدونیه، و چهار مورد از قفقاز) اضافه کردیم. همچنین در کنترل قوانین انتخاب در الگو اطمینان حاصل کردم: برای مثال، اگر تکثر قومی، دمکراسی پایین و فقر بالا همگی آفریقا را مستعد جنگ‌های داخلی کردند، هر گونه جانب‌داری را در تضمین‌های خودمان با کنترل این متغیرها در الگوی کمی کاهش می‌دهم(۲۳).

با تصمیم‌گیری در خصوص قوانین انتخاب به نویسندگان پروژه مطالعه توصیه کردم بر کشور غیرنظامی یا جنگ داخلی به عنوان معیار مشاهده تمرکز کنند. بسیاری از مطالعات موردی، دوره‌های صلح و جنگ را تحلیل می‌کنند. اگر کشوری جنگ‌های متناوب (کنگو) داشته باشد، در آن صورت مطالعه موردی باید همه یا بیشتر این جنگ‌ها را تحلیل کند و وابستگی زمان میان این رویدادها را کشف کند. اگر کشوری از جنگ داخلی به دور است (مقدونیه، ساحل عاج تا پایان ۲۰۰۰)، در آن صورت مطالعه بایستی دوره‌های خطر بالای جنگ را زمانی که جنگ تحقق نیافت، تحلیل کند. در واقع، هر مطالعه موردی، مشاهدات متعددی را نشان می‌دهد. برای مثال، مطالعه موردی اندونزی بر الگوهای جنگ و صلح در آچه در طول دوره

۸ تا ۵ ســاله تمرکز می‌کند و می‌تواند مطالعه ۸ مشــاهده را در نظر بگیرد (دو مشــاهده از جنگ و ٦ مشــاهده غیر جنگ). مطالعه نیجریه سیاست مناطق متعدد را در دوره‌های متعدد تحلیل می‌کند و توسعه پیش‌بینی‌های مثبت اشتباه و منفی اشتباه از الگوی CH را در دو منطقه متفاوت کشور در اواخر دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۸۰ دنبال می‌کند. این امر تعیین میزان مشاهدات در هر مطالعه موردی را دشــوار می‌سازد. عدم قطعیت درباره شمار دقیق مشاهدات آزمون دقیق الگوی CH را با استفاده از طرح پژوهشی مطالعه موردی تطبیقی دشــوار می‌سازد. از این رو، نیاز برای استفاده از مطالعات موردی برای تکمیل کردن نه جایگزین کردن آزمون‌های کمّی وجود دارد. ســرانجام، ارایه یک آزمون دقیق تاریخی و قانع کننده از نظریه یا حتی از مجموعــه مفروضات درباره رابطه میان تالی[1] و مقدم[2] چه بســا غیرممکن باشــد. اما مجموعه مقایسه‌های ساختار محوری که برای این پروژه نوشته شــده‌اند می‌تواند زمینه بســیار مناســبی فراهم کند که اســتواری الگوی اقتصــادی CH را درباره جنگ داخلی ارزیابــی کند. مطالعات موردی به جای اعتبار ادعاهای تجربی، منطق استدلال را نشان می‌دهد. استدلال‌های دقیق تاریخی این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا متغیرها باید با یکدیگر مرتبط باشند(٢٤) (هوبر١٩٩٦).

شناسایی سازوکارهای علّی

یکی از مساعدت‌های مهم هر پروژه مطالعه موردی این است که می‌تواند تبیین کند چگونه مقدم با تالی پیوند خورده است. KKV(١٩٩٤) استدلال می‌کنند که بسیاری از مطالعات موردی به دلیل سه مشکل روش شناختی نمی‌توانند به این هدف برســند: درون‌زایی[3]، انتخاب و جانب‌داری متغیر

1. antecedent
2. consequent
3. endogeneity

حذف شده(۲۵) .با این حال، این مشکلات در مطالعات کمّی جنگ داخلی نیز قابل مشــاهده است.(۲٦) در واقع، مطالعات موردی به جای قابل حل بودن برای این مشــکلات نه تحلیل آماری، می‌توانند با "توصیف عمیق" از رویدادهــا و حوادث منجر به یک جنــگ داخلی از عهده درون‌زایی و انتخاب بهتر بربیایند، آنها می‌توانند به ما کمک کنند که بفهمیم آیا الگویی که ما برای تبیین جنگ به کار می‌بریم ممکن اســت از جانب‌داری متغیر حذف شده رنج ببرد. مطالعات موردی می‌توانند تاریخ‌نگاری یک منازعه را بازســازی کنند و می‌توانند با تعیین و مشــخص کــردن توالی حوادث مســئله درون‌زایی را حل کنند. آنها همچنیــن می‌توانند به ما کمک کنند درجه انتخاب و چند هم‌راســتایی میــان جفت‌های متغیرهای تبیینی را با تحلیل یک روایت تاریخی که بر اهمیت هر متغیر برای سیاســت کشــور مورد مطالعه تاکید می‌کند، ارزیابی کنیم.

مطالعات موردی می‌توانند همچنین کمک کنند مشــکلات روش‌شناختی ذکر شده را با شناسایی سازوکارهای علّی که Xها را به Y پیوند می‌دهد، مــورد توجه قرار دهیم. نیز می‌توانند به ما کمک کنند میان ســازوکارهای متعدد احتمالی که می‌توانند همان نتیجه را تبیین کنند، تمایز قایل شــویم. احتمالاً نمی‌توانیم همه ســازوکارهایی را که Xها را به Y در الگوی CH پیوند می‌دهد، شناســایی کنیم، ولی می‌توانیم و باید برخی ســازوکارهای مرکزی را شناســایی کنیم. از نظر(KKV 1994) نیز ، "ما می‌توانیم تأثیر علّی را بدون فهم همه ســازوکارهای علّــی تعریف کنیم، ولی نمی‌توانیم سازوکارهای علّی را بدون تعریف مفهوم تأثیر علّی شناسایی کنیم."

شناسایی سازوکارهای علّی تمرکز تحقیق را از نتیجه به فرایند که منتهی به آن نتیجه می‌شود، تغییر می‌دهد. به گفته برخی نویسندگان، فهم فرایند مهم‌تر از تبیین یک نتیجه خاص اســت. هدف مک آدام، تارو و تیلی[1] (۲۰۰۱) از

1. McAdam, Tarrow, and Tilly

پروژه تحقیق جدیدشان درباره "پویایی‌های منازعه و کشمکش "نشان دادن این نکته است که چگونه" اشکال متفاوت منازعه ـ جنبش‌های اجتماعی، انقلاب‌ها، موج‌های اعتراضی، ملی گرایی، دموکراتیزاسیون و غیره ـ برخاسته از فرایندها و سازوکارهای مشابه است" و "ترکیب‌های سازوکارها و فرایندها را پیدا می‌کنند تا توالی‌های علّی تکراری و سیاست مجادله‌برانگیز را کشف کنند." فرایندهای اجتماعی در آثار آنها و دیگر آثار دانشمندان سیاسی به مثابه توالی‌ها و ترکیب‌های سازوکارهای علّی تلقی می‌شود. سازوکارها به عنوان "طبقه مرزبندی شده حوادثی تعریف می‌شود که روابط میان مجموعه‌های خاص مؤلفه‌ها را به روش‌های مشابه در انواع موقعیت‌ها تغییر می‌دهد". از این رو، برای مثال، نویسندگان در تبیین بسیج منابع در ادبیات جنبش اجتماعی کلاسیک بر "سازوکارهای زیست محیطی، شناختی و رابطه‌ای" از قبیل "اهمیت پایه‌های سازمانی، "انباشت منبع" و "هماهنگی جمعی برای بازیگران عمومی" تمرکز می‌کنند. با این حال، نویسندگان توجه خود را بر مسئله مهم جدایی سازوکارها از همبستگی‌ها و تشخیص و تمایز میان یک سازوکار و یک فرایند معطوف می‌کنند (خانواده‌ای از سازوکارها).

برای مثال، بسیج قومی می‌تواند به عنوان یک سازوکار و نیز فرایند تلقی شود، درست همان طور که می‌تواند صورتی از هویت سیاسی تلقی شود. مثال دیگر، استدلال "پسران خاک" است که فیرون ولایتین (۲۰۰۳) در آن خشونت سیاسی را به مثابه نتیجه منازعه میان اجتماعات مهاجر و جمعیت‌های بومی در مناطق حاشیه‌ای کشورها، تبیین می‌کند. آیا می‌توان مطمئن بود که مهاجرت، سازوکاری است که از طریق آن در این موارد خشونت قومی داریم؟ اگر ما به "جریان رو به بالا" نگاه کنیم، می‌توانیم سازوکاری را در تصمیم حکومت قرار بدهیم تا قدرت قومیت‌های حاشیه‌ای را کاهش بدهیم. مهاجرت دیگر گروه‌های قومی در مناطقشان، یکی از چندین سازوکار محتمل است که از طریق آن منازعه خشونت‌آمیز

میان اجتماعات حاشـــیه‌ای و دولت می‌تواند شکل بگیرد. در حالی که ما نمی‌توانیم امیدوار باشیم همه سازوکارهای ممکن را شناسایی کنیم یا یک سلســـله مراتبی میان آنها ایجاد کنیم، می‌توانیم از پروژه مطالعه موردی‌مان برای فراتر رفتن از تحلیل آماری در تبیین چگونگی تأثیر X بر Y استفاده کنیم. وظیفه نویسندگان مطالعه موردی مهیا کردن خط سیر فرایندی است؛ برای مثال روایتی از روشی که در آن جنگ‌های داخلی ظهور می‌کنند.

منطق غیرواقع نگرانه[1]

سازوکارها در ایجاد استدلال‌های غیرواقع‌نگرانه مفید هستند. استدلال‌های غیرواقع‌نگرانه "گفته‌های شـــرطی هســـتند درباره اینکه: "Y اتفاق می‌افتد چـــون X اتفاق می‌افتد" و دلالت بر این امر دارد که "اگر X اتفاق نیفتاده بـــود، Y اتفاق نمی‌افتاد".. غیرواقع‌نگرها ادعاهایی درباره حوادثی می‌کنند که واقعاً روی ندادنـــد" (Fearon 1991).(۲۷) مطالعات مورد تطبیقی و فرضیه‌هـــای آزمون از طریق تحلیل آمـــاری مرتبط ولی متفاوت از تحلیل غیرواقـــع نگرانه اســـت. به گفته فیـــرون (۱۹۹۱)، "تحلیل‌گـــران با موارد کمتـــر و متغیرهای زیاد مجبور می‌شـــوند با یک اصل آماری به اســـتدلال غیرواقع‌نگرانه متوســـل شـــوند. "اگر تحلیل‌گری یک تحلیل آماری ارایه می‌دهد، آزمون غیرواقع‌نگرانه ممکن نیســـت ضروری باشد، چون منطق این آزمون بخشی از روش آماری است.

با این حال، برخی از نویســـندگان در کشف اعتبار فرضیه‌های جایگزین بـــرای جنگ‌هایـــی که تحلیل می‌کنند بـــه منطق غیرواقع‌نگرانه متوســـل می‌شـــوند. در این موارد، باید به امکانپذیری غیرواقع‌نگرانه توجه کنیم و باید تلاش کنیم چندین سازوکار احتمالی و غیر واقعیت‌ها را از یکدیگر تشخیص دهیم. در آن مطالعات موردی که نویسندگان ریشه‌های جدید

1. counterfactual

جنگ یا نتایج صلح را مطرح می‌کنند، مطالعه موردی می‌تواند به مثابه یک تحلیل نمونه آماری توالی زمانی تلقی شود. نویسندگان با تبیین اینکه چرا و چه زمانی حادثه روی می‌دهد ضرورتاً دیدگاه توالی زمانی از سیاست کشور اتخاذ می‌کنند. مشکل چنین مطالعات موردی این است که تحلیل‌های داده‌ای نمی‌تواند به نحو نظام‌مندی برای هر دوره (سال، ماه یا هفته) مثل بررسی و مطالعه کمی صورت بگیرد. با توجه به اینکه نمونه آماری در این مطالعات پیش از وقت و به موقع تشریح نشده است، ارزیابی اعتبار غیر واقع‌نگرانه دشوار است.

معیار فیرون (۱۹۹۱) برای ارزیابی استدلال‌های غیرواقع‌نگرانه در این رابطه سودمند است. نخست، نیازمند عقلانیت و مشروعیت هستیم: غیرواقع‌نگرانه بودن بایستی مبتنی بر نظریه‌های استوار و محکم باشد.(۲۸) در اینجا دلیل چندانی برای نگرانی در خصوص پروژه ما وجود ندارد، چون هم الگوی CH و هم مطالعات موردی هر دو بر اصول نظریه اقتصاد خرد و نظریه فاید مورد انتظار مبتنی هستند. در ثانی، مقدم غیرواقع‌نگرانه باید با واقعیت‌ها یا "شرایط اولیه[1]" مورد استفاده برای استنتاج سازگار باشد، بدین معنی که اگر مقدم (نه تالی) واقعاً روی داده باشد، شرایط اولیه نیز می‌تواند روی بدهد(Fearon 1991). در ارتباط با این معیار، بیشتر مطالعات موردی در پروژه ما ممکن است شکست بخورند چون به ما نمی‌گویند که آیا تغییر مقدم دلالت بر تغییرات عوامل دیگر دارد یا نه.

حتی اگر ما قادر باشیم تعیین کنیم که منطق غیرواقع‌نگرانه عقلانی، قانونی و سازگار است، هنوز مشکل تشخیص میان بسیاری از دلایل و ریشه‌های احتمالی یک حادثه وجود دارد و در عین حال تلاش می‌کنیم خطر جانب‌داری متغیر حذف شده را کاهش دهیم. هر متغیر دیگری که معرفی می‌کنیم نیازمند ضد واقعیت‌های بیشتر است و درجه مسئله آزادی

1. initial conditions'

را شدیدتر می‌کند. هر چه سناریوهای غیرواقع‌نگرانه بیشتری ارایه دهیم، دقت آنها کمتر خواهد بود(Fearon 1991).

اما اگر درجه منفی آزادی نداریم یک راهبرد غیرواقع‌نگرانه ضروری نیست. با توجه به اینکه شیوه اصلی آزمون فرضیه در پروژه ما آماری است می‌توانیم از مطالعات موردی عمدتاً به عنوان شیوه‌هایی برای شرح بسط سازوکارهای علّی ارایه شده توسط الگوها بهره‌مند شویم و می‌توانیم از منطق غیرواقع‌نگرانه برای ارایه ریشه‌های جدید جنگ داخلی استفاده کنیم بدون اینکه آزمونی از این غیر واقعیت‌ها در مطالعه موردی انجام بدهیم. ترکیب تحلیل موردی غیر واقع‌نگرانه و واقعی به این روش می‌تواند هر رهیافتی را تقویت کند (Fearon,1991).

معیار ناهمگنی[1]

تاکنون بیشتر ادبیات مربوط به جنگ داخلی ،آن را به مثابه یک مقوله جمعی با این فرضیه تلویحی در نظر گرفته‌اند که جنگ‌های متفاوت داخلی تفاوت‌های ماهوی در ارتباط با ریشه‌ها و دلایلشان ندارند. این فرضیه از معیار ناهمگنی تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. همان طور که بعداً توضیح خواهم داد، پروژه مطالعه موردی به ویژه در آزمون فرضیه ناهمگنی و تشریح تفاوت‌ها و شباهت‌های مهم میان اشکال خشونت مفید است.

بر اساس الگوی(KKV1994)، "دو واحد زمانی همگن‌اند که ارزش‌های مورد انتظار متغیرهای مستقل از هر واحدی همان‌هایی باشند که متغیر تبیینی‌مان در یک ارزش خاص اتخاذ کند." اگر الگوهای ما، جنگ‌های داخلی را پیش‌بینی کنند و حوادث دیگر خشونت سیاسی (مثل ژنوساید) به یکسان مناسب (یا ضعیف) باشند، در آن صورت یا الگوهای‌مان متغیرهای حذف شده‌ای دارند که می‌تواند به ما کمک کند میان ریشه‌ها

1. Unit Heterogeneity

و دلایل حوادث تفاوت قایل شـــویم و یا این اشکال خشونت آن‌گونه که در اصل تصور می‌کنیم متفاوت نیستند. در بخش‌های بعدی تحقیق حاضر با اســتفاده از مطالعات موردی برخی استدلال‌های مقدماتی درباره پیوند اشکال متفاوت خشونت ارایه می‌دهم. این استدلال‌ها مبنای نظریه جدیدی از خشونت سیاسی است که بدان می‌پردازم. اگرچه هسته مشترکی ممکن است پیدا شود و اشکال مختلف خشونت از قبیل ژنوساید و جنگ داخلی را پیوند دهد ولی تفاوت‌های مهم نیز چه بســا برای مثال میان جنگ‌های داخلــی انقلابی و جدایی‌طلبی شناســایی شــوند. ایــن مطالعات موردی می‌تواند به ما کمک کنند بهتر درک کنیم که چه اشــکالی از خشــونت در الگوی CH را می‌توان تبیین کرد.

فرضیــه همگنی همچنین دلالــت بر تأثیرات ثابتــی دارد (برای مثال، در کشــورها و دوره‌های زمانی متفاوت). بیشــتر الگوهای مؤثر آغاز جنگ داخلی (Collier and Hoeffler 2000; Fearon and Laitin 2003; Hegre et al. 2001) تأثیــرات ثابــت و دایمــی را مفروض می‌گیرند. با این حال، اگر این فرضیه اشــتباه اســت، احتمال دارد در اســتنتاجات علّــی منحرف بشــویم (KKV1994). مطالعات مــوردی این امکان را فراهم می‌ســازد همگنی مشــاهدات را کشــف کنیــم و از قبل مفروض نگیریم(Ragin1987). اگر به معیار ناهمگنی تردید داریم، یک رهیافت جایگزین برای بهره‌مندی از طرح "نظام‌های مشابه" وجود خواهد داشت. (Przeworski and Teuny 1970; Ragin 1987 48). بــا این حال، چنین رهیافتی منجر به کشف فقط "روابط درون نظام‌ها" (Przeworski and Teuny 1970, 57-59) خواهد شد و ممکن نیست این امکان را به ما بدهد الگوی CH را که منطقه محور نیست، توسعه بدهیم. نتایج اولیه از ادبیــات کمّــی (Collier and Hoeffler 2002) هیچ تفاوت آماری چشــمگیر در مناطق (برای مثال آفریقا در برابر بقیه کشورهای جهان) در

ارتباط با مناسب بودن الگوی C نشان نمی‌دهد. این امر نشان می‌دهد ما می‌توانیم رویکرد "نظام‌های مشابه[1]" را ترجیح دهیم

از آمار به مورد و بازگشت به آمار

به طور خلاصه، پروژه مطالعه موردی،کار ویژه‌های بسیار سودمندی دارد. به ما کمک می‌کند اعتبار درونی نظریه‌های اقتصادی جنگ داخلی را که بر الگوی CH تکیه می‌کنند بیازماییم؛ درون‌زایی و انتخاب از طریق روایت‌های تاریخی و یک توالی تاریخ‌نگاری از حوادث را مورد توجه قرار دهیم؛ سازوکارهای علّی که فرایند جنگ داخلی را تبیین می‌کنند ،انتخاب و شناسایی کنیم؛ و متغیرهای حذف شده‌ای که چه بسا منجر به استنتاجات جدید علّی درباره ریشه‌های جنگ داخلی شود، شناسایی کنیم. موارد از تحلیل آماری الگوی CH بهره می‌گیرند چون بر اساس پیش‌بینی‌های الگو انتخاب شده‌اند و روایت‌های بیان شده برای هر مورد بر اساس متغیرهای تبیینی از الگوی CH ساختاربندی شده‌اند. از این رو مطالعات موردی وارد تحلیل آماری خواهند شد، چون متغیرهای جدی تدوین شده و متغیرهای اصلاح شده محوری از الگوی CH می‌تواند برای تخمین مجدد الگو و بازنگری در نتایج تجربی اولیه مورد استفاده قرار گیرند. بنابراین، پروژه مطالعه موردی نظریه جنگ داخلی را بسط می‌دهد و توانایی ما را برای آزمون فرضیه‌های نشأت گرفته از این نظریه بهبود می‌بخشد.

در بخش‌های بعدی، با بررسی و نتیجه‌گیری از بیست مطالعه موردی جنگ و صلح داخلی، سازوکارهای علّی را شناسایی، معیارها و سنجش‌های تجربی را اصلاح و همه کارویژه‌های پروژه مطالعه موردی را نشان خواهم داد. بر اساس ضرورت، این طرح را باید با اتخاذ یک نگاه گزینشی

1. most similar systems approach

بـــه هر مورد انجـــام داد و از مثال‌ها یاری گرفت تا اســـتدلال‌های مربوط به ســـازوکارها یا ســـنجش داده‌ها را نشـــان داد. اگر تصمیم گرفته بودیم درس‌های گرفته شـــده از هر مورد مطالعـــه‌ای را در رابطه با اینکه آیا یک محور تجربی مورد استفاده در الگوی CH باید مورد بازنگری قرار گیرد تا یک تناسب بهتری با استدلال تجربی داشته باشد، در آن صورت این پروژه بسیار دشوار می‌شد، چون بحث موضوعات سنجش شبیه مباحث تدوین یک پایگاه داده‌ای جدید اســـت. به همین ســـان، اگر در نظر گرفته بودیم که آیا سازوکار علّی که در یک مطالعه موردی شناسایی می‌شود در مورد همه مطالعات موردی دیگر نیز عملی می‌شـــود، در آن صورت پروژه باز هم بسیار دشوار می‌شد. نوع مقایسه در تحلیل آماری بهتر روشن می‌شود. بدیـــن دلیل ما به الگـــوی CH رجعت می‌کنیم و برخی از ســـنجش‌های متفاوت و فرضیه‌های ناشـــی از تحلیل موردی محوری سازوکارهای علّی را در این مقاله می‌آزماییم.(۲۹) برای نشان دادن سازوکارها و بحث درباره موضوعات ســـنجش داده‌ها در این مقاله به طور انتخابی مثال‌هایی از این مطالعات مـــوردی برمی‌گزینم. درس‌های کلیدی از برخی موارد (یا گروه موارد) می‌گیـــرم، ولی این درس‌ها نمی‌تواننـــد (و نباید) در برگیرنده هر توضیح یا اســـتدلال در مطالعه موردی باشد. برای تسهیل یک مقایسه در مطالعات موردی و نشان دادن اینکه چگونه الگوی CH مناسب هر مورد اســـت،(۳۰) ضمیمه یک شامل بیســـت جدول و هر کدام مربوط به یک مطالعه موردی نوشـــته شـــده برای پروژه اســـت و به طور خلاصه بحث می‌کنـــد که چه ارزش‌هایی هر متغیر اصلی تناســـب الگوی CH را برای کشور مناسب نشان می‌دهد. این جداول همچنین شامل رئوس تبیین‌های نویسندگان از دیگر متغیرهایی است که این مطالعات موردی می‌تواند برای حمایت از تحلیل مورد مقایسه‌ای با ارایه مقایسه‌ای از تناسب الگوی CH از موارد (جنگ) بوسنی و مقدونیه (غیر جنگ) مورد استفاده قرار گیرد.

۳- الگوی کولیر و هوفلر دربارهٔ وقوع جنگ داخلی

الگوی CH برای بسیاری از پژوهشگران ادبیات جنگ داخلی آشنا است و سنگ بنای کار تجربی در این حوزه به شمار می‌آید. بحث زیر می‌تواند برای آنهایی که با این الگو آشنایی ندارند حایز اهمیت باشد. نخست یافته‌ها و منطق اصلی این الگو را مطرح خواهم کرد. سپس توجه خود را به مطالعات موردی معطوف می‌کنم و موضوعات سنجش داده‌ها و عملیاتی کردن متغیرها را در نظر می‌گیرم و بحث مفصل و مبسوط از تعدیل‌ها برای الگوی CH ارایه می‌دهم که می‌تواند بر مبنای این موضوعات داده‌ای نشان داده شود.

بنیان‌های نظری الگوی کولیر - هوفلر

این الگو بر منطق موازنه میان رفتار اقتصادی تولیدی و تخصیصی استوار است (Grossman 1991,1995; Hirschleifer 1989,1995; Konrad and Skaperdas 1999). مشارکت در یک جنگ داخلی به عنوان یک تصمیم عقلانی تبیین می‌شود که متأثر از هزینه فرصت اقتصادی جنگ و فایده مورد انتظار خالص جنگ است. انگیزه‌ها برای مشارکت در یک شورش برابر با "خروج" از قلمرو سیاست نهادینه شده است. با این حال، جنگ یک روش غیر مؤثر و ناکارآمدی برای حل و فصل مباحث و مجادلات ناشی از یک چشم‌انداز کاملاً کوزی[1] است، چون هزینه‌بر است و ارزش خالص رانت‌های در دسترس دولت را کاهش می‌دهد.(Skaperdas 2001) این واقعیت که ما به رغم این ناکارآمدی شاهد جنگ هستیم ناشی از "سه مؤلفه در حال تعامل و کنش است:

---

۱. رونالدوکوز (برنده جایزه نوبل ۱۹۹۱) با بسط نظریه اقتصادی خرد، اصولی را برای ساختار نهادی اقتصاد مشخص کرد (coasian perspective) .

ترجیحـــات، فرصت‌هـــا و برداشـــت‌ها"[1] (Hirschleifer 1995, 172). همچنین گاهی موردی اســـت که حتـــی جایی که یک راه‌حل مورد توافق دوجانبه را بتوان پیدا کرد، اگر حکومت، شورشـــیان، یا هر دو انگیزه‌هایی برای نقض توافقشان داشته باشند و به استفاده از زور توسل شوند، ممکن نیست به طور مطمئن اجرا شود.(Skaperdas 2001;Fearon 1995)

بر اساس الگوی CH این پویایی، انگیزه‌ها و فرصت‌هایی برای جنگ ایجاد می‌کند. نویسندگان تمایز نسبتاً ساده‌انگارانه‌ای میان تبیین‌های "حرص" و "نارضایتی" از جنگ داخلی قایل می‌شوند و سرانجام استدلال می‌کنند که "حرص" (یا میل برای ســـود و منفعت اقتصادی) چیزی است که خشونت سیاســـی را تبیین می‌کند.(۳۱) الگوی CH، شورشیان را به مثابه "راهزن"، "دزد" (Grossman 1999, 269)، "شبه مجرم" و کارفرمایان "حریص" جنگ می‌نگرد کـــه ضرورتاً نارضایتی یا ایدئولـــوژی خطاهای اجتماعی راســـت آنها را تحریک نمی‌کند. (۳۲) زبان نارضایتی ممکن اســـت برای مشروعیت بخشیدن به شورش به کار رود و سطح حمایتی که شورشیان از عموم می‌گیرند را افزایش دهد. اما عامل اصلی، توانایی برای سازماندهی و حمایت از یک شورش مؤثر است(۳۳).

بر اســـاس الگوی CH، غـــارت منابع طبیعی، اخـــاذی جمعیت محلی و حمایت از دیاسپوراهای قومی شورش را تقویت و پشتیبانی می‌کند. زمانی که دولت قوی اســـت یـــا زمانی که هزینه فرصت اقتصادی شـــورش بالا است، کمتر احتمال دارد شورشی روی بدهد. قوی بودن دولت در الگوی CH بـــه خوبی نظریه‌پردازی نمی‌شـــود و به میزان اقتصاد کشـــور (تولید سرانه ناخالص داخلی) شباهت دارد. استدلال این است که هر چه واکنش حکومت به چالش شورشـــیان مؤثر و کارآمدتر باشد، مأخذ مالیات کشور بالاتر و کیفیت دیوان سالاری‌اش بهتر خواهد بود. بر اساس الگوی کولیر

1. preferences, opportunities, and perceptions

و هوفلر "کنترل ساختار درآمد و افزایش سطح درآمد احتمالاً به نفع دولت تمام بشـود چون زمانی که درآمد بالا می‌رود، میزان درآمد در مالیات نیز رو به بالا می‌رود. زمانی که حکومت به لحاظ مالی نسـبت به شورشـیان تقویت می‌شـود، خطر منازعه احتمال دارد کاهش یابـد (Collier and Hoeffler 2001, 5). بنابراین، انتظار می‌رود دولت‌های نسبتاً غنی‌تر بهتر بتوانند از خودشان در برابر شورش دفاع کنند. با افزایش هزینه‌های مورد انتظار شورش، دولت‌ها محدودیت‌ها را افزایش داده و فرصت شورش را کاهش می‌دهند.

انگیزه‌ها برای شـورش با دستاوردهای مورد انتظار خالص از شورش که کارویژه مثبتی از پایه منبع طبیعی کشـور هسـتند، افزایش می‌یابد. با این حال، رانت‌های بزرگ از منابع طبیعی نیز می‌توانند قدرت دولت را افزایش دهند. بنابراین، الگوی CH پیش‌بینی می‌کند فراوانی کالاهای راحت قابل غارت، خطر جنگ را در سـطوح بسـیار بالا افزایش ، درآمدها از نفت یا صادرات معادن نیز ثبات دولت را برای صرف هزینه‌های بیشـتر به ارتش نیز افزایش و سـرانجام انتظار شورشـیان از پیروزی را در یک رویارویی مسلحانه با دولت کاهش می‌دهد. در مقابل، شورش نیز زمانی ممکن است که عرضه و تهیه قابل دسترس شورشیان افزایش یابد.

این عرضه را عوامل اقتصادی در الگوی CH بهتر تبیین می‌کند. ایدئولوژی و هویـت قومی به عنوان دلایل تصمیم یک شورشـگر برای پیوسـتن به شورش تلقی نمی‌شـوند. بلکه اگر منافع اقتصادی (مورد انتظار) شورش بیشـتر از منافع خالص وضع موجود باشـد، هر کس یک شورشی بالقوه اسـت. بنابراین، در اینجا اسـتدلالی را درباره هزینه‌های فرصت اقتصادی مشاهده می‌کنیم که بر اساس این استدلال میان فعالیت تولیدی و تخصیصی موازنه ایجاد می‌شـود. و به سخنی دیگر، اگر دستاوردهای پیش‌بینی شده توسـط شورشیان درگیر در شورش پایین باشد، در آن صورت انگیزه‌های

آنها برای دست زدن به شورش بالا خواهد بود. تحت این شرایط آنچه تعیین می‌کند که آیا کسی شورش خواهد کرد، سطح نارضایتی عینی نیست بلکه محاسبه سود مورد انتظار شورشگر و توانایی گروه برای غلبه بر محدودیت مالی‌اش است. در کشورهایی با فراوانی منابع که می‌تواند شورش را تأمین مالی کند و قلمروی درست کند که شورشیان می‌توانند از دید ارتش دولت مخفی شوند، احتمال و امکان شورش بالا می‌رود. در مجموع، ساختار فرصت اقتصادی یک کشور (سطح درآمد، رشد اقتصادی و ساختار اقتصاد) "عرضه" شورش را برای یک سطح مفروض "تقاضای" شورش تعیین می‌کند.

نتایج تجربی الگوی کولیر – هوفلر

آزمون‌های کمّی از الگوی CH یافته‌های بسیار زیادی تولید کرده‌اند: فقر، خطر جنگ داخلی را تسریع می‌کند؛ رشد اقتصادی بالا، خطر جنگ را (ظاهراً به خاطر هزینه‌های فرصت ظهور خشونت) کاهش می‌دهد؛ و فن‌آوری شورش (قلمرو کوهستانی؛ تأمین مالی بیرونی از دیاسپورها) خطر جنگ را افزایش می‌دهد. همچنین شواهدی قوی وجود دارد که اشاره دارند به کاهش خطر جنگ در کشورهایی با سطوح بالای ثبت نام دبیرستانی‌ها به ویژه میان مردان. الگوی CH رابطه مثبت معناداری میان وابستگی منابع طبیعی (توسط میزان صادرات کالای اساسی در تولید ناخالص ملی سنجش می‌شود) و خطر جنگ داخلی کشف می‌کند، ولی پژوهشگران دیگر این یافته را به چالش می‌کشند و هیچ حمایتی از فرضیه "مقدم بودن منابع" نمی‌کنند. (٣٤) همچنین جنگ داخلی ممکن است در کشورهایی با جمعیت زیاد روی بدهد، ولی دلیل آن به خوبی درک نشده است(Sambanis 2002). برخلاف آثار و پژوهش‌ها در علوم سیاسی، الگوی CH به این نتیجه می‌رسد که دموکراسی به نحو

چشمگیری بر خطر جنگ داخلی تأثیر نمی‌گذارد. آنها این امر را به عنوان شاهدی تفسیری می‌کنند که "نارضایتی‌های" سیاسی انگیزه‌های ناکافی برای جنگ به شمار می‌آیند. به همین سان، آنها به این نتیجه می‌رسند که انشعاب قومی به نحو چشمگیری بر خطر جنگ تأثیر نمی‌گذارد ولی تأثیر متقابل انشعاب قومی و دینی عملاً خطر جنگ داخلی را کاهش می‌دهد. با این حال، سلطه قومی که روی می‌دهد اگر بزرگ‌ترین گروه ۹۰ تا ٤٥ درصد جمعیت را تشکیل بدهد، خطر جنگ داخلی افزایش می‌یابد. الگوی CH با استفاده از یک الگوی منطقی مشترک این نتایج را به دست آورده است. آنها در این الگو منطق رویدادهای نادر و الگوی تأثیرات تصادفی را آزمایش می‌کنند؛ هر چند تحلیل آماری پرسش‌هایی را در خصوص درون‌زایی بالقوه برخی متغیرها، تأثیرات انتخابی میان متغیرهای اقتصادی و سیاسی، وابستگی زمانی و عدم وابستگی برخی مشاهدات بی‌پاسخ می‌گذارد. همه این موضوعات در بستر پروژه مطالعه موردی زیر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

این واقعیت که الگوی CH می‌تواند به لحاظ آماری آزموده شود بدان معنی است که ما با استفاده از مطالعات موردی این الگو را بیازماییم.(۳۵) نیز برای فهم بهتر روش‌هایی که در آن، الگو ،"مناسب" موارد متفاوت باشد، از مطالعات موردی استفاده می‌کنیم. یک مثال از اینکه چگونه مطالعات موردی می‌توانند برای آزمودن تناسب الگو استفاده شوند در ضمیمه ۲ نشان داده شده است که در آن از الگوی CH برای تبیین جنگ داخلی در بوسنی و اجتناب از جنگ در مقدونیه در اوایل دهه ۱۹۹۰ استفاده می‌کنم. جدول ضمیمه ۲ در کنار مجموعه‌ای از متغیرها در هسته الگوی CH سازماندهی می‌شود. رابطه میان هر متغیر و نتیجه مورد انتظار الگوی CH را توصیف کرده و سپس دو مورد را در کنار این متغیرها مقایسه می‌کنم و تعیین می‌کند که آیا الگو، پیش‌بینی‌های متناظر یا نامتناظر در هر مورد دارد یا نه. این ارزیابی مبتنی

است بر خلاصه آمارهای این دو مورد، چون آنها را با نمونه میانگین مقایسه می‌کند. همچنین بر تبیین‌های جایگزین جنگ و اجتناب از جنگ که الگوی CH آنها را در نظر نمی‌گیرد، تاکید می‌کند. بیشـــتر مطالعات موردی چنین تبیین‌های جایگزینی ارایه می‌دهند، ولی همواره مبتنی بر منطق غیرواقع‌نگرانه نیستند. بنابراین، از این میان، ما باید تبیین‌های جایگزین محتمل را انتخاب کنیـــم، آنها را برای مجموعه کلی کشـــورها در پایگاه داده‌های CH تدوین کنیم و تناسب آنها را با استفاده از تحلیل آماری بیازماییم. برای بحث درباره سازوکارها و موضوعات داده‌ها، مثال‌های نمونه‌ای از موارد ارایه می‌کنم. و ســـرانجام اینکه ســـازوکارها و فرضیه‌هایی که در این مقاله در موارد متعدد عملی هستند و به طور بالقوه تصمیم پذیرند،تشریح می‌کنم.

٤- سنجش داده‌ها، عملیاتی کردن متغیر و اصلاح نظریه

یکـــی از کارویژه‌های اصلی پروژه مطالعه موردی، شناســـایی مشـــکلات کیفی داده‌ها با تحلیل کمّی Large-N از جنگ داخلی اســـت. آزمون‌های کمّی از الگوی CH بر متغیرهای "شـــاخص[1]" تکیه می‌کنند چون سنجش متغیرهای مهم به لحاظ نظری به طور مســـتقیم نه محال ولی اغلب دشوار اســـت. مطالعات موردی می‌توانند به ما بگویند که آیا متغیرهای شاخص که در الگوی CH گنجانده می‌شـــوند واقعاً آنچه را که ما فکر می‌کنیم که آنها می‌ســـنجند، مورد ســـنجش قرار می‌دهد.(٣٦) آنها روش‌های بهتری برای تدوین متغیرهای تبیینی از قبیل انشـــعاب قومی یا دموکراســـی نشان می‌دهند.(٣٧) آنها همچنین به ما کمک می‌کنند متغیرهایی را تدوین کنیم که در هیچ پایگاه اطلاعاتی Large-N[2] از قبیل میزان نیروهای شورشی و

1. proxy

٢. مقایسه‌های Large-N، یک استراتژی پژوهشی است که موارد بیشمار مطالعات موردی را به طور نظامند مقایسه می‌کند و معمولاً هم با کمک روش‌شناسی‌های آماری این کار را می‌کند. این استراتژی پژوهشگران را قادر می‌سازد علت و معلول کلّی الگوها را ارزیابی کنند(م).

سازماندهی حرکت‌های شورشی تدوین نشده است. مطالعات موردی با کمک به کاهش خطای سنجش می‌توانند عدم اطمینانی مرتبط با تخمین‌ها در مطالعات کمی جنگ داخلی را کاهش دهند.

آیا می‌توان همه جنگ‌ها را تدوین و وقوع آنها را پیش‌بینی کرد؟

بایستی با اشاره به این موضوع آغاز کنیم که تفاوت‌های بزرگی در تدوین آغاز و پایان جنگ در پایگاه‌های داده‌ای متعدد وجود دارد (sambanis 2002).(۳۸) مطالعات موردی در پروژه حاضر می‌توانند به ما کمک کنند فهرست جنگ‌ها را در پایگاه داده‌ای CH مورد بازنگری قرار دهیم چون آنها حوادثی را شناسایی می‌کنند که باید به عنوان جنگ‌های داخلی طبقه‌بندی شوند، ولی در واقع از بسیاری از پایگاه داده‌ها کنار گذاشته شده‌اند. تدوین دقیق متغیر وابسته باید صحت و دقت پیش‌بینی‌های الگو را بهبود بخشد.

الگوی CH برخی پیش‌بینی‌های درستی از دوره‌های خطر بالا در چندین کشور ارایه می‌دهد (برای مثال، کنگو/ زئیر در ۹۹-۱۹۹۵ بالاترین خطر پیش‌بینی شده از آغاز جنگ را در داده‌هایشان دارند). همچنین به نظر می‌رسد این الگو عدم وقوع جنگ را در برخی کشورها درست پیش‌بینی می‌کند(برای مثال،کنیا-هر چند بر اساس برخی تعاریف کنیا در سال ۱۹۹٤ و در سال‌های ۱۹۹۱-۹۳ یک جنگ داخلی داشت). با بررسی دقیق برخی از این پیش‌بینی‌ها در بستر موارد خاص، می‌توانیم کشف کنیم که چگونه مشکلات سنجش با متغیر وابسته می‌تواند الگوی CH را به پیش‌بینی‌های ضعیف مجبور کند. جدول یک پیش‌بینی‌های الگوی CH را برای موارد مشمول در پروژه نشان می‌دهد. (۳۹)

مشکل نخست این است که الگوی CH گاهی هیچ جنگی را در سال‌هایی که کشور جنگی نداشت، تدوین نکرده است. پیش‌بینی بالا از جنگ طی

آن سال‌های کشور ممکن است دقیق باشد، ولی اگر مجموعه داده‌ها مناسب و دقیق تدوین شده باشند و اگر جنگ تداومی از جنگ طی دوره گذشته باشد، در آن صورت الگوی CH ممکن است نتواند آن پیش‌بینی را انجام دهد چون سال‌های جنگ را از تحلیل آغاز جنگ کنار می‌گذارد. دوم اینکه ما اغلب با مشکلی مواجه هستیم که کشوری که به عنوان "کشور در صلح" مشخص می‌شود عملاً خشونت سیاسی چشمگیری دارد، ولی این خشونت فاقد یک آستانه "جنگ داخلی" دلبخواهی است. (۴۰) بنابراین، در این موارد، به نظر می‌رسد الگوی CH یک پیش‌بینی دقیقی نکرده باشد. الگوی CH و همه دیگر مطالعات کمّی درباره جنگ داخلی تا به امروز (Fearon and Laitin 2003) مفروض می‌دارند که جنگ‌های داخلی به لحاظ کیفی متفاوت از دیگر اشکال خشونت سیاسی از قبیل ژنوساید است، اما این امر به لحاظ تجربی بررسی نشده است (Sambanis 2003).

در بخش‌های بعدی پروژه زمانی که از پیوندهای اشکال مختلف خشونت بحث می‌کنم به این موضوع اشاره خواهم کرد. در پژوهش نظری اخیر، حرکت از الگوهای جنگ داخلی به سمت الگوهای خشونت سیاسی روی می‌دهد، جایی که تمرکز اصلی تبیین شکل دقیقی از خشونت است (برای مثال، جنگ جدایی طلبی یا انقلابی، کودتا یا غیره).

سوم، روی دیگر مشکل بالا، این است که موارد متعدد جنگ داخلی در پایگاه داده‌ای CH ضرورتاً جنگ‌های داخلی نیستند. برای مثال، هم میزان مرگ در رومانی در سال ۱۹۸۹ و سطح سازماندهی اپوزیسیون جای بحث دارند و هم به نظر می‌رسد شورش‌ها و اعتراضات مربوط به سقوط رژیم کمونیستی فاقد بسیاری از تعاریف جنگ داخلی هستند (Sambanis 2002). دیگر موارد متعدد جنگ در پایگاه داده‌ای CH در کشورهایی تدوین شده‌اند که هنوز کشورهای مستقلی نبودند مثل

آنگولای قبل از ۱۹۷۵ یا گینه بیسائو در دهه ۱۹۷۰. بهتر است این موارد به عنوان جنگ‌های فرا دولتی یا جنگ‌های داخلی در سرزمین مستعمره توصیف شوند.

جدول یک: جنگ‌های داخلی واقعی و پیش‌بینی شده در مطالعات موردی (۴۱)

کشور و دوره پنج ساله		آغاز جنگ بر اساس CH	آیا مطالعات موردی آغاز جنگ را مشخص می‌کنند؟	پیش‌بینی جنگ CH (آموزش)	پیش‌بینی جنگ CH (GDP)
الجزایر	۱۹۶۰	۱	۱	٪۵۳,۱۲	٪۴۵,۴۸
الجزایر	۱۹۶۵	۰	۰	٪۳۳,۷۰	٪۲۹,۱۱
الجزایر	۱۹۷۰	۰	۰	٪۲۸,۱۱	٪۲۶,۰۰
الجزایر	۱۹۷۵	۰	۰	٪۲۱,۹۴	٪۲۶,۴۹
الجزایر	۱۹۸۰	۰	۰	٪۸,۳۸	٪۱۳,۴۱
الجزایر	۱۹۸۵	۰	۰	٪۸,۴۸	٪۱۷,۱۳
الجزایر	۱۹۹۰	۱	۱	.	.
الجزایر	۱۹۹۵	.	۰	.	.
آذربایجان	۱۹۹۰	۱	۱	.	.
آذربایجان	۱۹۹۵	۰	۰	.	.
بوسنی	۱۹۹۰	۱	۱	.	.
بوسنی	۱۹۹۵		۰	.	.
بروندی	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
بروندی	۱۹۶۵	۰	۱	٪۲۹,۴۷	٪۳۶,۲۴
بروندی	۱۹۷۰	۱	۱	٪۱۶,۵۹	٪۲۵,۴۷
بروندی	۱۹۷۵	۰	۰	٪۱۳,۶۳	٪۲۰,۵۰
بروندی	۱۹۸۰	۰	۰	٪۱۷,۱۸	٪۲۲,۳۵
بروندی	۱۹۸۵	۱	۱	٪۱۹,۷۱	٪۲۳,۱۸

بروندی	۱۹۹۰	۱	۱	٪۲۲,۲۵	٪۲۶,۲۹
بروندی	۱۹۹۵		۰	.	.
کلمبیا	۱۹۶۰		۱	.	.
کلمبیا	۱۹۶۵	۰	۰	٪۱۴,۷۸	٪۱۳,۵۹
کلمبیا	۱۹۷۰	۰	۰	٪۱۰,۲۶	٪۹,۷۵
کلمبیا	۱۹۷۵	۰	۰	٪۵,۸۷	٪۷,۰۹
کلمبیا	۱۹۸۰	۱	۱	٪۵,۲۶	٪۵,۴۹
کلمبیا	۱۹۸۵	.	۰	.	.
کلمبیا	۱۹۹۰	.	۰	.	.
کلمبیا	۱۹۹۵	.	۰	.	.
السالوادور	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
السالوادور	۱۹۶۵	۰	۰	٪۱۱,۶۳	٪۹,۴۵
السالوادور	۱۹۷۰	۰	۰	٪۹,۶۹	٪۸,۰۰
السالوادور	۱۹۷۵	۱	۱	٪۱۱,۳۳	٪۷,۸۹
السالوادور	۱۹۸۰	.	۰	.	.
السالوادور	۱۹۸۵	.	۰	.	.
السالوادور	۱۹۹۰	.	۰	.	.
السالوادور	۱۹۹۵	۰	۰	٪۶,۶۸	٪۶,۴۱
گرجستان	۱۹۹۰	۱	۲	.	.
گرجستان	۱۹۹۵	۰	۰	.	.
اندونزی	۱۹۶۰	.	۰	.	.
اندونزی	۱۹۶۵	۰	۰	٪۲۹,۵۴	٪۳۳,۱۱
اندونزی	۱۹۷۰	۰	۰	٪۱۷,۲۴	٪۱۹,۴۰
اندونزی	۱۹۷۵	۱	۰	٪۲۵,۳۳	٪۲۴,۷۹
اندونزی	۱۹۸۰	.	۰	.	.
اندونزی	۱۹۸۵	۰	۰	٪۲۵,۳۲	٪۲۳,۳۰
اندونزی	۱۹۹۰	۰	۱	٪۱۷,۴۸	٪۱۶,۰۴

اندونزی	۱۹۹۵	۰	۱	٪۸,۰۴	٪۶,۸۰
ساحل عاج	۱۹۶۵	۰	۰	٪۷,۳۲	٪۵,۵۸
ساحل عاج	۱۹۷۰	۰	۰	٪۷,۶۶	٪۵,۲۹
ساحل عاج	۱۹۷۵	۰	۰	٪۶,۰۰	٪۳,۸۹
ساحل عاج	۱۹۸۰	۰	۰	٪۵,۹۴	٪۴,۵۹
ساحل عاج	۱۹۸۵	۰	۰	٪۷,۳۳	٪۶,۵۳
ساحل عاج	۱۹۹۰	۰	۰	٪۷,۶۱	٪۷,۹۸
ساحل عاج	۱۹۹۵	۰	۰	٪۱,۱۲	٪۲,۵۰
جامائیکا	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
جامائیکا	۱۹۶۵	۰	۰	٪۱,۴۱	٪۲,۹۱
جامائیکا	۱۹۷۰	۰	۰	٪۱,۲۲	٪۱,۶۶
جامائیکا	۱۹۷۵	۰	۰	٪۱,۴۹	٪۲,۱۰
جامائیکا	۱۹۸۰	۰	۰	٪۲,۰۱	٪۴,۱۰
جامائیکا	۱۹۸۵	۰	۰	٪۱,۴۱	٪۲,۵۶
جامائیکا	۱۹۹۰	۰	۰	٪۰,۳۸	٪۰,۷۷
جامائیکا	۱۹۹۵	۰	۰	٪۰,۵۱	٪۱,۰۴
کنیا	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
کنیا	۱۹۶۵	۰	۰	٪۸,۶۲	٪۱۲,۰۸
کنیا	۱۹۷۰	۰	۰	٪۴,۸۱	٪۸,۳۶
کنیا	۱۹۷۵	۰	۰	٪۱,۸۰	٪۲,۸۱
کنیا	۱۹۸۰	۰	۰	٪۳,۶۱	٪۵,۴۳
کنیا	۱۹۸۵	۰	۰	٪۴,۰۷	٪۶,۷۵
کنیا	۱۹۹۰	۰	۰	٪۱,۰۱	٪۱,۷۱
کنیا	۱۹۹۵	۰	۰	٪۲,۷۰	٪۳,۸۷
لبنان	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
لبنان	۱۹۶۵	۰	۰	.	.
لبنان	۱۹۷۰	۰	۰	.	.

لبنان	۱۹۷۵	۱	۱	.	.
لبنان	۱۹۸۰	.	۰	.	.
لبنان	۱۹۸۵	.	۰	.	.
لبنان	۱۹۹۰	.	۰	.	.
لبنان	۱۹۹۵	۰	۰	.	.
مقدونیه	۱۹۹۰	.	۰	.	.
مقدونیه	۱۹۹۵	.	۰	.	.
مالی	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
مالی	۱۹۶۵	۰	۰	٪۳,۸۲	٪۸,۹۶
مالی	۱۹۷۰	۰	۰	٪۳,۲۰	٪۸,۴۵
مالی	۱۹۷۵	۰	۰	٪۰,۸۷	٪۲,۶۴
مالی	۱۹۸۰	۰	۰	٪۲,۵۹	٪۶,۱۰
مالی	۱۹۸۵	۰	۰	٪۲,۲۹	٪۴,۶۹
مالی	۱۹۹۰	۰	۰	٪۳,۶۹	٪۵,۹۹
مالی	۱۹۹۵	۰	۱	٪۲,۱۱	٪۴,۴۲
موزامبیک	۱۹۷۵	۱	۰	٪۳۹,۶۲	٪۲۳,۵۴
موزامبیک	۱۹۸۰	.	۰	.	.
موزامبیک	۱۹۸۵	.	۰	.	.
موزامبیک	۱۹۹۰	.	۰	.	.
موزامبیک	۱۹۹۵	۰	۰	٪۲۸,۷۷	٪۲۳,۵۶
نیجریه	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
نیجریه	۱۹۶۵	۱	۱	٪۱۷,۱۰	٪۱۲,۵۱
نیجریه	۱۹۷۰	۰	۰	٪۲۳,۷۹	٪۱۵,۲۱
نیجریه	۱۹۷۵	۰	۰	٪۳۰,۰۴	٪۱۴,۰۰
نیجریه	۱۹۸۰	۱	۱	٪۴۲,۰۲	٪۲۵,۳۳
نیجریه	۱۹۸۵	۰	۰	٪۵۱,۲۱	٪۴۶,۴۸
نیجریه	۱۹۹۰	۰	۰	٪۶۰,۶۴	٪۵۴,۰۹

نیجریه	۱۹۹۵	۰	۰	٪۵۰,۴۷	٪۵۰,۰۴
سنگال	۱۹۶۵	۰	۰	٪۴,۶۳۰	٪۶,۷۰
سنگال	۱۹۷۰	۰	۰	٪۴,۳۰	٪۶,۵۷
سنگال	۱۹۷۵	۰	۰	٪۶,۴۴	٪۹,۴۳
سنگال	۱۹۸۰	۰	۰	٪۲,۸۶	٪۴,۳۲
سنگال	۱۹۸۵	۰	۱	٪۴,۰۶	٪۶,۱۹
سنگال	۱۹۹۰	۰	۰	٪۱,۴۵	٪۲,۴۷
سنگال	۱۹۹۵	۰	۰	٪۰,۶۴	٪۱,۱۲
سیرالئون	۱۹۶۰	۰	۰	۰	۰
سیرالئون	۱۹۶۵	۰	۰	۰	۰
سیرالئون	۱۹۷۰	۰	۰	٪۰,۵۷	٪۰,۶۲
سیرالئون	۱۹۷۵	۰	۰	٪۱,۳۳	٪۱,۶۲
سیرالئون	۱۹۸۰	۰	۰	٪۰,۵۷	٪۰,۸۷
سیرالئون	۱۹۸۵	۰	۰	٪۰,۸۱	٪۱,۳۲
سیرالئون	۱۹۹۰	۱	۱	٪۰,۶۸	٪۱,۲۶
سیرالئون	۱۹۹۵	۱	۱	۰	٪۲۹,۹۱
سودان	۱۹۶۰	۱	۱	۰	۰
سودان	۱۹۶۵	۰	۰	۰	۰
سودان	۱۹۷۰	۰	۰	۰	۰
سودان	۱۹۷۵	۰	۰	٪۲۴,۲۷	٪۲۵,۳۳
سودان	۱۹۸۰	۱	۱	٪۱۵,۴۲	٪۱۵,۶۳
سودان	۱۹۸۵	۰	۰	۰	۰
سودان	۱۹۹۰	۰	۰	۰	۰
سودان	۱۹۹۵	۰	۰	۰	۰
انگلستان ـ ایرلند شمالی	۱۹۶۰	۰	۰	۰	۰
انگلستان ـ ایرلند شمالی	۱۹۶۵	۰	۰	٪۳,۳۸	٪۲,۰۸

ایرلند شمالی	۱۹۷۰	۰	۱	٪۲,۵۱	٪۱,۶۹
انگلستان ـ ایرلند شمالی	۱۹۷۵	۰	۰	٪۱,۸۳	٪۱,۴۳
انگلستان ـ ایرلند شمالی	۱۹۸۰	۰	۰	٪۲,۱۶	٪۱,۴۸
انگلستان ـ ایرلند شمالی	۱۹۸۵	۰	۰	٪۲,۱۵	٪۱,۳۲
انگلستان ـ ایرلند شمالی	۱۹۹۰	۰	۰	٪۰,۸۴	٪۰,۴۹
انگلستان ـ ایرلند شمالی	۱۹۹۵	۰	۰	٪۰,۲۷	٪۰,۵۰
روسیه ـ شوروی	۱۹۶۰	۰	۰	.	.
روسیه ـ شوروی	۱۹۶۵	۰	۰	.	٪۲,۳۷
روسیه ـ شوروی	۱۹۷۰	۰	۰	.	٪۱,۳۲
روسیه ـ شوروی	۱۹۷۵	۰	۰	.	٪۱,۲۱
روسیه ـ شوروی	۱۹۸۰	۰	۰	٪۰,۹۲	٪۱,۵۰
روسیه ـ شوروی	۱۹۸۵	۰	۰	٪۰,۷۷	٪۱,۱۲
روسیه ـ شوروی	۱۹۹۰	۱	۱	.	.
روسیه ـ شوروی	۱۹۹۵	۱	۱	.	.
زئیر ـ کنگو	۱۹۶۰	۱	۱	.	.
زئیر ـ کنگو	۱۹۶۵	.	۱	.	.
زئیر ـ کنگو	۱۹۷۰	۰	۰	٪۱۱,۹۸	٪۱۳,۱۵
زئیر ـ کنگو	۱۹۷۵	۰	۱	٪۷,۶۲	٪۱۱,۰۷
زئیر ـ کنگو	۱۹۸۰	۰	۰	٪۱۱,۶۳	٪۲۴,۷۰
زئیر ـ کنگو	۱۹۸۵	۰	۰	٪۹,۰۳	٪۱۹,۶۹
زئیر ـ کنگو	۱۹۹۰	۱	۰	٪۱۱,۳۴	٪۲۴,۷۷
زئیر ـ کنگو	۱۹۹۵	۱	۱	٪۴۶,۶۴	٪۷۷,۱۸

مسئله طبقه‌بندی جنگ‌های داخلی مسئله‌ای مشکل‌آفرین و پر دردسر است. اندونزی نمونه خوبی از این مورد است: در حالی که بیشتر مجموعه داده‌ها چندین جنگ داخلی را در این کشـور مشـخص می‌کنند، روس (۲۰۰۰)

می‌نویسد که اندونزی فقط یک جنگ داخلی داشت. در آچه در ۹۱-۱۹۹۰ و ۱۹۹۹ و این جنگ در واقع در پایگاه داده‌های CH مشخص نشده است. روس استدلال می‌کند که جنگ‌های مشخص شده در اندونزی توسط CH بـا معیارهای تعریفی CH هم‌خوانی ندارد، چون این جنگ‌ها، جنگ‌های فرادولتـی (برای مثال در تیمور شـرقی) یا قتل عام (خشـونت مربوط به کودتاها و کشـتار جمعی دهه ۱۹٦۰) هستند (٤۲). نکته مربوط به موارد حذف شده جنگ داخلی از پایگاه داده‌ای CH همچنین توسط نویسندگان مطالعه موردی بروندی (Ngaruko and NK urunziza 2002) مطرح شد، کسانی که جنگی را در سال ۱۹٦٥ شناسایی کردند که در الگوی CH حذف شـده است. به همین سان، مالی و سنگال (Hamphreys 2002) و انگلستان / ایرلند شمالی (woodwell 2002) جنگ‌های داخلی داشتند که در پایگاه داده‌ای CH مشـخص نشده‌اند. مطالعات موردی تحلیل‌گر را وادار می‌کند نگاهی دقیق‌تر به محیط اجتماعی ـ سیاسـی داشـته باشد. و می‌تواند به ما این امکان را فراهم کند تا خطاهای مشـخص شـده در پایگاه داده‌های Large-N را اصلاح کنیم. آنها می‌توانند به ما کمک کنند شناسایی کنیم که آغاز و پایان جنگ‌های داخلی دقیقاً چه زمانی است و نیز می‌تواننـد برآوردهای بهتری از مرگ‌ها و جابه‌جایی‌ها و دیگر متغیرهایی که سـخت می‌توان مشـخص کرد از قبیل توزیع مکانی مرگ‌ها (-Wein stein and Francisco 2002) یا هزینه‌های اقتصادی جنگ ارایه بدهند. با این حال، به نظر نمی‌رسد این تغییرات تأثیری بر اهمیت پارامتر تخمین‌ها در الگوی سـاده آغاز جنگ داشته باشند. این امر نشان می‌دهد الگوهایی که در حال حاضر برای پیش‌بینی آغاز جنگ مورد اسـتفاده قرار می‌گیرند ضعیف طراحی شـده‌اند چون متغیرهایی با تغییرپذیری بالا در طول زمان را در خود نمی‌گنجانند. بنابراین، چنین الگوهایی می‌توانند فقط تمایلات دیرین کشـور را به جنگ ناشـی از ویژگی‌های ساختاری پیش‌بینی کنند.

چنین متغیری چه نقشی می‌تواند در پیش‌بینی زمان آغاز یک جنگ داخلی ایفاء کند، آن هم زمانی که به عنوان یک متغیر ثابت برای هر کشور سنجش می‌شود؟ آنچه الگوی CH نتیجه می‌گیرد عمدتاً تغییر برش عرضی است نه واریانس زمان در تخمین‌های خطر جنگ.

نبود بسیاری از متغیرهای حساس به زمان در الگوی CH ممکن است منجر به روندهای عجیب در احتمالات پیش‌بینی شده به عنوان نتیجه تأثیر فراگیر متغیر «مدت صلح» شود که در طول زمان متفاوت است. هر چه یک کشور بیشتر در صلح باشد، خطر احتمالی آغاز جنگ جدید کمتر است. اما در برخی موارد، این امر منجر به پیش‌بینی‌های ضعیف تغییر در خطر احتمالی جنگ داخلی می‌شود. برای مثال، در مورد الجزایر، احتمال پیش‌بینی شده جنگ داخلی از الگوی CH به طور مداوم در سال ۱۹٦۵ از ٤۵ درصد به ۳۰ درصد در سال ۱۹۷۵ و به ۱۷ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش می‌یابد. (ستون آخری جدول یک). در حالی که در ۱۷ درصد، تخمین احتمال همچنان سه برابر بالاتر است، ما شاهد یک روند زمانی هستیم که نشانگر خطر رو به افول در الجزایر در طول زمان و تخمین احتمال برای دوره ۹۵-۱۹۹۰ هستیم، یعنی زمانی که جنگ واقعاً آغاز شد، کوتاه‌تر از سال‌های گذشته بود.

نمونه دیگر ناتوانی الگوی CH در پیش‌بینی متغیر زمانی در خطر جنگ، در جمهوری کنگو است. این واقعیت که جنگ‌های زیادی در پایگاه داده‌ای CH مشخص نشده‌اند (جنگ‌های شعبا در ۷۸-۱۹۷۷) می‌تواند کارایی تخمین‌های الگو را کاهش بدهد. الگوی CH احتمالات جنگ را برای کنگو پیش‌بینی کرد که دامنه آن از ۸ درصد برای سال‌های ۷۹-۱۹۷۵ تا ۷۷ درصد برای سال‌های ۹۹-۱۹۹۵ بود (Emizet 2002) . حتی در ۸ درصد، خطر تخمین جنگ داخلی همچنان بالاتر از میانگین نمونه بود. جمهوری کنگو درآمد کمتر، رشد پایین‌تر و طول مدت صلح پایین‌تر

(به جز سال‌های ۷۴-۱۹۷۰) دارد؛ و این در حالی است که وابستگی بیشتری به منابع طبیعی، انشعاب قومی بالاتر و جمعیت بیشتر و بسیار پراکنده‌ای دارد. کاهش چشمگیر در تولید ناخالص داخلی و نرخ رشد در دهه ۱۹۹۰ می‌تواند افزایش بیشتر در تخمین‌های خطر در الگوی CH را تبیین کند (Emizet 2002). حتی در این مورد، جایی که متغیرهای اقتصادی در دوره ٤٠ ساله در نوسان هستند، خطر تخمینی جنگ داخلی تا دوره پنج ساله مشخص افزایش نمی‌یابد. به گفته (Ndikumana Emizet 2002): «اگر فرض کنیم که درآمد و نرخ رشد جزء نیروهای محرکه در روند خطر جنگ هستند، در آن صورت الگو بایستی حتی یک جهش بالاتری در احتمال جنگ در سال‌های ٨٤-۱۹۸۰ در مقایسه با سال‌های ۷۹-۱۹۷۵ پیش‌بینی کند. بین این دوره‌ها، تولید سرانه داخلی واقعی تا ۲۵ درصد یعنی از ٦٣٧ دلار به ٤٧٦ دلار کاهش پیدا کرد و نرخ رشد از متوسط ۱/٤٨- درصد سالانه به ٥/٨٣- درصد بدتر شد. بر اساس درآمد و نرخ رشد، احتمال پیش‌بینی جنگ باید نسبت به سال‌های ۹۹-۱۹۹٥ تا ۹٤-۱۹۹۰ در سال‌های ٨٤-۱۹۸۰ تا ۷۹-۱۹۷٥ بیشتر افزایش یابد. از این مهم‌تر، هیچ جنگ جدیدی در سال‌های ٨٤-۱۹۸۰ وجود نداشت، در حالی که در سال‌های ۷۹-۱۹۷٥ دو جنگ وجود داشت (شعبا یک و دو).

بنابراین، الگو ممکن است در رابطه با روند خطر جنگ در طول زمان به ویژه در دهه ۱۹۸۰ اشتباه بکند. همچنین الگو ممکن است زمانی راه خطا برود که افول احتمال جنگ را در سال‌های ۷۹-۱۹۷٥ در مقایسه با ٧٤-۱۹۷۰ پیش‌بینی می‌کند. نخست، هیچ جنگی میان سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷٤ وجود نداشت، ولی دو جنگ بین سال‌های ۱۹۷٥ و ۱۹۷۹ روی داد. دوم، درآمد و نرخ رشد آن پایین‌تر از دوره بعدی بود که بر اساس الگوی CH به معنای خطر بالای جنگ است.»

در مـــورد نیجریه، الگو در پیش‌بینی‌های خطر جنگ داخلی با مشـــکلات مشـــابه مواجه بود. در این مورد، پیش‌بینی‌های مثبت کاذب و منفی کاذب داریـــم. زمانی که یک جنـــگ روی نداد، الگـــوی CH خطر بالای جنگ داخلی را در دهه ۱۹۹۰ پیش‌بینی می‌کند. در حالی که گســـترش خطوط نفتی حتی به مناطق اجازه بیشـــتری می‌داد ادعای بخشی از منابع را داشته باشند، اقتصاد رو به وخامت می‌رفت و تولید نفت کاهش پیدا می‌کرد. اما اگرچه الگو به لحاظ فنی در اینجا نادرســـت اســـت، ولی نکته مهمی ارایه می‌دهد که بســـیاری از موارد درگیری درون قومی باعث هزاران کشته در این دوره گردید (Zinn 2002).

آنچه این حوادث خشـــونت‌آمیز را متفاوت از جنگ‌های داخلی می‌کند، عدم دخالت دولت اســـت. به گفته زین (۲۰۰۲) تنها در ۱۲ (۲۰درصد) (مـــورد از این منازعات) حکومت به مثابه یک مبارز اصلی بود و از این موارد فقط ٤ مورد شـــامل یک گروه اپوزیسیون سازماندهی شده نظامی بود و هیچ‌کدام منجر به حتی هزار کشته نشد. «بنابراین، پیش‌بینی مثبت کاذب تا حدی ناشـــی از روشی است که حوادث خشونت سیاسی را به عنوان جنگ‌های داخلی طبقه‌بندی می‌کنیم. زین ٦٠ منازعه خشونت‌آمیز را در نیجریه از سال ۸۹–۱۹۸۵ شناسایی می‌کند، درست زمانی که کشور در پایگاه داده‌های CH به عنوان کشوری «در صلح» مشخص شده بود. تدوین محدود از خشـــونت سیاســـی به ما اجازه نمی‌دهد تأثیر خشونت قومی و آشفتگی را بر شرایط اقتصادی کشور در نظر بگیریم که به نوبه خود پیش‌بینی‌های الگوی CH از خطر بالای جنگ داخلی را در نیجریه در دهه ۱۹۹۰ تقویت.می‌کند. نکته دیگر اینکه ممکن است کسی بپرسد چه تفاوتی میان چندین هزار مردم کشـــته شـــده در یک جنگ داخلی و مردم کشـــته شـــده در شـــورش‌های قومی وجود دارد؟ ما تعریف غالب سینگر و اســـمول (۱۹۹٤) از جنگ داخلی را بســـیار راحت پذیرفته‌ایم

و اکنون با مشـــکلات تحلیلی ایجاد شـــده توســـط همان تعریف مواجه هستیم. الگوی CH به ســـان بسیاری از مطالعات کمی جنگ داخلی در برابر این مشـــکل اساسی که به نوبه خود بدان خواهم پرداخت، سکوت اختیار کرده است. در ارزیابی موفقیت طبقه‌بندی الگوی CH تبدیل یک احتمال پیش‌بینی موفقیت به یک پیش‌بینی جنگ مفید اســـت، زمانی که پیش‌بینی‌های بسیار کمتری بالای ۵۰ درصد هستند، در حالی که اهمیت آماری همچنان محفوظ اســـت. در برونـــدی، احتمال پیش‌بینی جنگ بر اســـاس الگوی CH ۰/۳۶ درصد در سال ۱۹٦۵ و ۰/۲٦ درصد در سال ۱۹۹۰ بود. به این ترتیب، الگوی CH خطر را در ۱۹٦۵ بیشـــتر و بالاتر از ســـال ۹٤-۱۹۹۰ پیش‌بینی کرد، دوره‌ای که شـــاهد بزرگ‌ترین جنگ داخلـــی در تاریخ بروندی بـــود. اما احتمال پیش‌بینی بالاتر از متوســـط جمعیت (۰/۰٦) اســـت، به این معنی که الگوی CH بروندی را درست طبقه‌بندی می‌کند. در ســـال ۱۹٦۵، الگوی CH درست پیش‌بینی کرد اما از ایـــن نکته غفلت کرد که CH جنگ را در ۱۹٦۵ تدوین و مشـــخص نکرده اســـت، چون ممکن بود در پیش‌بینی‌شـــان برای یک مثبت کاذب اشـــتباه کنند. اما همان طور که (Ngarako ، Nkurunziza 2002) به ما می‌گویند، در سال ۱۹٦۵ در بروندی یک جنگ واقعی وجود داشت.

متغیرهای اقتصادی: تولید ناخالص داخلی، رشد، جمعیت

آنچه الگوی CH را با بســـیاری از الگوهـــای دیگر جنگ داخلی متمایز می‌ســـازد پیش‌بینی متهورانه‌ای اســـت از آنچه باعث آغاز جنگ داخلی می‌شـــود. ســـرکوب سیاسی یا نارضایتی مشـــروع و قانونی نیست، بلکه هم‌آمیزی شـــاخص‌های اقتصادی ضعیف اســـت. در این بخش، در این بـــاره بحث می‌کنـــم که چگونه مطالعـــات موردی به مـــا کمک می‌کنند اســـتدلال‌های الگـــوی CH را درباره تأثیر متغیرهـــای اقتصادی بر خطر

جنگ داخلی اصلاح و گاهی مورد بازنگری قرار دهیم.

سنجش‌های کلیدی که در الگوی CH مطرح شدند عبارتند از تولید ناخالص داخلی سرانه، تحصیلات متوسطه و رشد اقتصادی. ارزش بالای این متغیرها احتمال وقوع جنگ داخلی را کاهش می‌دهند. متناظر با این پیش‌بینی الگوی CH بسیاری از کشورها در پروژه ما درآمد سرانه پایین و رو به افولی در سال‌های قبل از آغاز جنگ داشتند؛ آنها سطوح تحصیلاتی پایین و رشد رو به افولی نیز داشتند. در سیرالئون، درآمد سرانه واقعی قبل از آغاز جنگ بالای ۹۰۰دلار بود که در دهه ۱۹۷۰ به ۱/٤۰۰ دلار کاهش یافت (Davis and fo fana 2002). در اندونزی، بحران مالی آسیای شرقی باعث شد درآمد در استان آچه قبل از آغاز جنگ در ۱۹۹۸ تا ۹/۸ درصد کاهش یابد (Ross 2002). بخش نفت و گاز که ٦٥ درصد تولید ناخالص داخلی استان آچه بود، تقریباً یک چهارم آن طی بحران مالی قرار داد بسته شد. در نیجریه، رکود در اواخر دهه ۱۹۷۰ باعث دو برابر شدن بیکاری شد و قبل از آغاز شورش Maitatsine به بیش از ۲۰ درصد رسید. در موزامبیک، وخیم‌تر شدن سریع اوضاع اقتصادی با اعلام استقلال آغاز شد و به جنگ داخلی کمک کرد. (Weinstein, franciscco2002). در یوگسلاوی، درآمدها کاهش یافت. و بیکاری بعد از اصلاحات لیبرال ۱۹۸۹، درست دو سال قبل از اولین جنگ‌های متعدد در یوگسلاوی سابق، فوران کرد. این الگوها، حمایت گسترده‌ای از استدلال هزینه فرصت الگوی CH می‌کنند.

با این حال، تفاسیر متعدد ممکنی از تولید ناخالص داخلی سرانه وجود دارد و یکی از تفاسیر مهم (fearon and laitin 2003) این است که تولید ناخالص داخلی سرانه شاخص قدرت دولت محسوب می‌شود(٤۳). اگر شاخص این متغیر را بتوان به روش‌های زیادی تفسیر کرد، در آن صورت می‌تواند برای آزمون فرضیه‌های متعدد متفاوت به کار برده شود و استفاده‌اش در تلاش برای تمایز قائل شدن میان

تبیین‌های نظری جنگ بسیار محدود می‌شود. بنابراین، روشن نیست که چگونه همبستگی منفی میان تولید ناخالص داخلی سرانه و جنگ داخلی تفسیر می‌شود. استدلال‌ها نشان می‌دهند که دولت‌های ضعیف قادر نیستند شورش را از اوج گیری به جنگ داخلی باز دارند (Fearon and Laitin 2003). یا می‌تواند موردی باشد که تولید ناخالص داخلی سرانه پایین دلالت بر هزینه پایین فرصت شورش باشد (الگوی CH). یکی از روش‌های مستقیم تشخیص میان این تفاسیر رقیب، بررسی این نکته است که چگونه تولید ناخالص داخلی در دو مقاله مورد سنجش قرار می‌گیرد. سنجش PPP[1](قدرت خرید) از تولید ناخالص داخلی که الگوی CH استفاده می‌کند بیشتر با استدلال هزینه- فرصت متناظر است، در حالی که شاخص‌های تولید ناخالص داخلی با دلار ثابت که فیرون و لایتون استفاده می‌کنند بیشتر با استدلال تقویت دولت متناظر است، چون آنها میزان کلی اقتصاد را توصیف می‌کنند.

با توجه به نبود شفافیت درباره آنچه دقیقاً تولید ناخالص داخلی می‌سنجد، شاید کسی بپرسد که چرا این بررسی‌ها از سنجش‌های مستقیم هزینه فرصت از قبیلی بیکاری، به ویژه میان مردان استفاده نکرده است. سطوح بیکاری سنجش مستقیم عرضه شورش بالقوه است. در مالی و سنگال، بیکاری محلی بیشتر از مناطق آزوارد و کازامانسه[2] بود ،دو منطقه‌ای که شورش در آنجا روی داد (Humphreys and Mohamed 2000). در یوگسلاوی قبل از جنگ، اگر چه درآمد سرانه دو یا سه برابر میانگین کشورهای جنگ داخلی در الگوی CH بود (بدین طریق تخمین خطر نسبی را در یوگسلاوی کاهش می‌دهد)، بیکاری عملاً اوج گرفته بود و در برخی مناطق به ۴۰ درصد جمعیت بزرگسال رسیده بود. مثال‌های بیشتری

1. The Purchasing Power Parity (PPP)
2. Casamance, Azawad

از این قبیل را می‌توان به راحتی پیدا کرد و درست به نظر می‌رسد که نرخ بیکاری (به ویژه بیکاری منطقه خاص) معیار اصلاح شده استدلال نظری هزینه فرصت در الگوی CH است.

بـا توجه به متغیرهای آموزش، داده‌ها در مورد تحصیل به نظر می‌رسـد از اسـتدلال CH در بسـیاری از کشورها به ویژه آفریقا حمایت می‌کند. میزان تحصیلات متوسـط در موزامبیک قبل از جنگ بسیار پایین بود؛ و عملاً هیچ کنگویی تحصیل کرده قبل از آغاز جنگ ۱۹۶۰ وجود نداشت. اما در اینجا تأثیر منطقه‌ای دخیل اسـت، چون کشـورهای دیگر از قبیل یوگسلاوی، گرجستان، روسیه و قبرس همه آنها سطوح بسیار بالایی از تحصیل داشتند و متغیر تحصیل بر طبق منطق الگوی CH رفتار نمی‌کند. لبنان نیز که جنگ داخلی خونین و طولانی داشـت از بالاترین سـطوح آموزش در جهان عرب با ۶۰ درصد نرخ سـواد بزرگسالان (در مقایسه با ۱۵ درصد برای عراق) در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۵۰ و میزان ۷۶ درصد ثبت نام مدرسـه در دهه ۱۹۵۰ برخوردار بود (Makdisi and sadaka 2002). در مقابل، میزان تحصیل در عربسـتان سـعودی ٤ درصد ولی بدون جنگ بود.(٤٤) در بیشـتر کشـورهای پس از شـوروی که شاهد جنگ‌های داخلی بودیم، میزان تحصیل بسـیار بالا بود؛ نوعاً بیش از ۹۰ درصد جمعیت تحصیلات متوسطه داشت.

بـاز هم، آنچه واقعاً در اینجا فراموش شـده اسـت، تبیین چگونگی تأثیر تحصیلات بر خطر جنگ داخلی اسـت. تفسیر الگوی CH این است که تحصیلات هزینه‌های فرصت خشونت را افزایش می‌دهد چون برای مردم ایـن فرصت را فراهم می‌کند که از فعالیـت اقتصادی مرتب امرار معاش کنند. اگر چه این امر به نظر مثل یک استدلال منطقی می‌رسد، ولی موارد قفقاز یا لبنان را در پروژه‌مان یا موارد دیگر جنگ داخلی را در کشورهایی با سـطوح بالای تحصیلات (قبرس، یونان) تبیین نمی‌کند. آنچه استدلال

تحصیلات از آن غفلت می‌کند، بررســی دقیــق آنچه در مدارس تدریس می‌شــود، است. در بسیاری از کشــورها (یا مناطق در دولت‌های فدرال)، برنامه‌های درسی سازوکار اصلی فرونشاندن ایدئولوژی ملی‌گرایی در مغز کودکان اســت. جای تعجب نیست که این سازوکار کاملاً از اندیشه CH درباره تحصیلات غایب است، چون ملّی‌گرایی هیچ نقشی در تبیین اینکه چه زمانی و کجا یا چگونه یک شــورش روی می‌دهد، ایفاء نمی‌کند. اما یک اســتدلال تاریخی و نظری مفصل (Darden 2002) وجود دارد که همبستگی نزدیک میان تحصیل ملّی‌گرایی در مدارس و مقاومت ملّی‌گرایی را نشــان می‌دهد. این استدلال ممکن است مســیری طولانی برای تبیین مواردی از قبیل لبنان داشته باشد، جایی که تحصیلات شدیداً فرقه‌ای است و در واقع شــعله‌ور شــدن ایدئولوژی‌های فرقه‌ای و ملی‌گرایی گروه‌های متعدد در جنگ، جنگ را تقویت می‌کند.

اکنون با توجه به رشــد اقتصــادی، چندین مورد درباره اســتدلال CH درباره تأثیرات منفی رشــد رو به افول را می‌توان برشمرد. در سیرالئون، رشــد اقتصادی قبــل از آغاز جنگ در ســال ۱۹۹۱ منفی بود .(Davis, fofana 2002) نرخ رشد یوگسلاوی از سال‌های ۹۲-۱۹۸۸ به ۲۰-۱۵ درصد کاهش یافت، و باعث ناآرامی اجتماعی شــد. رشد اقتصادی قبل از آغاز جنگ در سنگال، مالی، بوسنی، آذربایجان و کشورهای دیگر نرخ منفی از رشد را در پنج سال داشت.

با این حال، به نظر می‌رســد رشــد اقتصادی رابطه‌ای پیچیده‌تر از آنچه در الگوی CH مطرح شــد با جنگ داخلــی دارد. در حالی که کولیر و هوفلر یک رابطه خطی میان رشد پایین و جنگ داخلی را طراحی می‌کنند، تأثیرات پویایی انکارناپذیری میان این متغیرها وجود دارد. نخســت، چیزی که همه مطالعات کمّی از آن غفلت می‌کنند این است که خشونت سطح پایینی که نوعاً مقدم بر جنگ اســت هم درآمد و هم رشد را کاهش می‌دهد، چون با

کاهش سرمایه‌گذاری فرار سرمایه مانع فعالیت اقتصادی می‌شود. در ثانی، جنگ‌های داخلی تأثیرات منفی بیشتری بر رشد اقتصادی و درآمد دارند و ممکن است خطر وقوع جنگ را افزایش دهد، چیزی که در مقاله CH به خوبی طراحی نشده است. سوم، در برخی موارد، رشد سریع چه بسا عملاً باعث جنگ‌های داخلی شود. در لبنان، رشد میانگین ۷/۵ درصد برای دهه ۱۹۵۰، ٦٠٦-٦ درصد برای دهه ١٩٦٠؛ و ۷ درصد برای سال‌های ٧٤-١٩٧٠ (Makdisi and sadaka 2002) در اندونزی. روس (۲۰۰۰) می‌نویسد رشد سریع به طور غیرمستقیم جانی تازه به حرکت شورشی آچه‌ای‌ها داد، چون منجر به انفجار صنایع منابع استخراجی در منطقه و افزایش در شمار مهاجران و نهایتاً به افزایش تصاحب زمین در آچه انجامید. بنابراین، اگرچه این رشد اقتصادی نبود که فی‌نفسه خطر آغاز جنگ را افزایش داد، ولی بایستی یک همبستگی مثبتی میان این متغیرها در مورد آچه انتظار داشته باشیم و دلیل آن سیاست‌های حکومتی است که در دوره‌های رشد بالا به اجرا درآمدند. یکی از این سیاست‌ها افزایش مهاجرت به آچه و دست‌زدن به اقداماتی است به بهای فدا کردن جمعیت بومی به مهاجران سود می‌رساند.
این سازوکار پتانسیل خشونت را در آچه افزایش داد و به عنوان نمونه‌ای از محدودیت‌های استدلال «پسران خاک» فیرون و لایتین[1] عمل کرد. این استدلال مهاجرت را به مثابه سازوکار منازعه خشونت‌آمیز میان جمعیت بومی و یک گروه مهاجر تلقی می‌کند، ولی ما از مطالعه روس (۲۰۰۰) و دیگر بررسی‌ها می‌بینیم که آن عملاً یک سیاست‌گذاری حکومتی یا سرکوب حکومتی است که به عنوان سازوکار قاطع برای خشونت عمل می‌کند ـ رشد اقتصادی بالا موجب مهاجرت صرف نمی‌شود.
دیگر محدودیت CH (و الگوهای فیرون و لایتین) این است که آنها به طور صریح درون‌زایی رشد اقتصادی را برای جنگ داخلی طراحی

1. Fearon and Laitin's (2003) sons of the soil argument

نمی‌کنند. جنگ‌های داخلی می‌توانند سطوح درآمد و هم رشد اقتصادی را کاهش دهند. برای مثال، جنگ داخلی در دولت‌های قفقاز موجب کاهش گسترده در درآمد شد.(٤٥)تولید ناخالص داخلی سرانه گرجستان در سال ۱۹۹۱ تقریباً از ۳٦۷۰ دلار به حدود میان ۷۷۷ دلار و ۹۱۳ دلار در سـال ۱۹۹۷ کاهش یافت. در آذربایجان، جایی که منازعه که نهایتاً منجر به جنگ داخلی در سـال ۱۹۸۸ شـد، تولید ناخالص داخلی سرانه از حدود ٤۰۰۰ دلار در سال ۱۹۸۵ به حدود ٤۰۰ دلار در سال ۱۹۹٦ کاهش یافت و اندکی بعد از پایان جنگ داخلی به ۵۱۰ دلار در سـال ۱۹۹۹ رسـید (Kohler, Baer 2002). در کنگو، یکی از کشورهای آکنده از جنگ که تا پنج دوره متمایز درگیر جنگ داخلی گسـترده‌ای بود، درآمد سـرانه در اواخر دهه ۱۹۹۰ تقریباً نصف میزان زمان استقلال در سال ۱۹٦۰ بود (میانگین ۲۲۲ دلار بـرای سـال‌های ۹-۱۹۹۵ از ۵۸٤ دلار در سـال‌های ۹-۱۹٦۵ پایین آمد). (٤٦) در بروندی، کشوری با جنگ‌های داخلی متناوب و دوره‌هایی از پاک‌سـازی قومی تولید ناخالص داخلی سـرانه به خاطر جنگ در دهه ۱۹۹۰ تا نصف کاهش پیدا کرد (از ۲۱۱ دلار در سـال ۱۹۹۱ به ۱۱۰ دلار در سـال ۱۹۹۲ کاهش پیدا کرد).(٤۷) اگر حداقل برخی از این کاهش‌ها ناشـی از جنگ داخلی بودند در آن صورت مـا یک تأثیر پس خوراندی داریم که در تحقیق CH مناسب طراحی نشده است.

نکته جالب این است که نظریه CH چه چیزی را به عنوان نتیجه تغییرات چشمگیر به اوضاع اقتصادی زیربنایی پیش‌بینی می‌کند. اگر استدلال هزینه فرصت درست باشـد در آن صورت خطر جنگ داخلی باید همچنان که درآمد کاهش می‌یابد، افزایش یابد. این اسـتدلال با این شواهد همخوانی دارد که خطر وقوع جنگ بعد از پایان یک جنگ بیشـتر از چندین دوره بعد از آن اسـت. (٤۸) بنابراین ما می‌توانیم درآمد رو به افول را به عنوان سـازوکاری شناسایی کنیم که از طریق آن زمان در جنگ خطر جنگ‌های

جدید را در آینده افزایش می‌دهد. این امر تغییر خاصی را در الگوی CH نشان می‌دهد: اضافه کردن یک دوره تعاملی میان تولید ناخالص داخلی و جنگ در حال جریان به یک الگوی آغاز جنگ داخلی خواهد توانست چنین تأثیری را ارزیابی و سنجش کند. البته، تأثیر جنگ داخلی در حال جریان بر خطر جنگ جدید در الگوی CH مورد غفلت قرار گرفته است، چون نویسندگان به دوره‌های در حال جریان جنگ اشاره نمی‌کنند و از تأثیرات پس خوراندی که در بالا اشاره شد غفلت می‌کنند. در عوض اگر ما متغیر مستقل (آغاز جنگ) را به عنوان عدد «۰» (صفر) برای همه سال‌های جنگ در جریان مشخص کنیم، می‌توانیم چنین دوره تعاملی به کنترل تأثیرات بالقوه متمایز برخی متغیرها طی دوره‌های جنگ در مقایسه با دوره‌های صلح اضافه کنیم. زارچر، کوهلر و باو[1] انحراف جالبی را معرفی کرده و استدلال می‌کنند که درآمد ملی تحلیل رفته ممکن است مانع جنگ بشود. این منطق می‌تواند در مورد کشورهایی با نبود منابع طبیعی و نبود تأمین مالی بیرونی برای جنگ صدق کند و اگر تلاش کنیم در نظر بگیریم که چگونه یک جنگ در حال جریان در همان کشور بر احتمال یک جنگ دوم تأثیر می‌گذارد، منطق الگوی CH را پیچیده می‌کند. ما با توجه به تفسیر تولید ناخالص داخلی به عنوان معیار قدرت دولت، شواهدی از این رابطه را در برخی از موارد پیدا کردیم. بررسی وودویل[2] (۲۰۰۲) در مورد جنگ در ایرلند شمالی استدلال قدرت دولت را به خوبی نشان می‌دهد. او یک شورش طولانی با شدت پایین را توصیف می‌کند که دقیقاً با شدت پایین مانده است، چون در یک کشور بسیار توسعه یافته روی داد. «آشوب‌ها» و پیامدهای بعد از آن در ایرلند شمالی بدترین خشونت سیاسی در اروپای غربی بود که باعث کشته شدن ۳۲۸۱ نفر

1. Zarcher, kohler and Baev
2. Woodwell

(Hayes and meallister) و هــزاران مجروح (Smith 1999) گردید.(۴۹) به گفته وودویل، بخشی از دلیل اینکه منازعه به یک جنگ بزرگ‌تر اوج نگرفت به قدرت دولت بریتانیا برمی‌گردد که شورشیان را وادار کرد از «آشوب‌های» ۱۹۶۹ تا ۱۹۹۴ به یک راهبرد خشونت شهری سطح پایین و تروریســم روی آورند.(۵۰) یک شــورش بزرگ‌تر باعث تحریک یک پاسخ بزرگ‌تر از سوی حکومت بریتانیا می‌شد.

آنچه شــاید این تبییــن از آن غفلت می‌کند، نقش جامعــه مدنی و افکار عمومی در انگلیس و همســایه‌اش ایرلند اســت. یک جنگ شدید توسط ایرلند و یک پاســخ قاطعانه از ارتش بریتانیا شاید باعث واکنش‌های منفی از ســوی نهادهای جامعه مدنی بشــود. در یک دموکراســی نهادینه شده مثــل بریتانیا، تاکتیک‌های جنگ مثل تاکتیک‌هایی که روســیه در جنگ با شورشــیان چچنی اســتفاده می‌کند (بمباران پایتخت چچنی‌ها، گروزنی) کارآمــد و مؤثر نیســتند ـ در واقع آنها غیرقابل تصور هســتند. به کلامی دیگر، اســتدلال قدرت دولت در اینجا بــا ویژگی‌های لیبرال دموکراتیک دولت بریتانیا در هم آمیخته می‌شــود. مثالی که می‌تواند به روشــن شدن رابطــه پیچیده تولید ناخالص ملی و قــدرت دولت کمک کند، مورد کنیا اســت، چون در این کشور یک اقتصاد ضعیف و یک دولت قوی داریم ـ چه رسد به یک دولت اقتدارگرا.

نبود جنــگ در کنیا نیز می‌تواند به عنوان محرکی از قدرت دولت تبیین شود. به رغم ستیزه‌جویی شــدید قومی، خشونت چشمگیر انتخاباتی و تلاش کودتا در آگوســت ۱۹۸۲ هیچ جنگ داخلی با گستردگی زیاد در کنیا روی نداده اســت و دلیل آن قدرت و اقتدارگرایی دولت است.(۵۱) با این حال، در این مورد تولید ناخالص ملی ســرانه پایین است. قدرت دولــت تابع اقتدارگرایی کنیا بود. دولت بر ســرزمین کنیا کنترل خود را اعمال کرد و ســاز و کار همواره فســاد بوده است. حکومت از نیروهای

پلیس محلی برای سرکوب خشونت گروه‌های اپوزیسیون داخلی که نمی‌توانستند رشوه داده شوند و حامیان حکومت هدایای اعطای زمین به آنها پاداش بدهد، استفاده کرد.
در مجموع، مطالعات موردی در اینجا از استدلال‌های CH درباره رابطه منفی توسعه اقتصادی و آغاز جنگ داخلی حمایت می‌کنند، و در عین حال به ما کمک می‌کنند این استدلال‌ها را اصلاح کنیم. این اصلاحات در رابطه با متغیر دیگر اقتصادی در الگوی CH یعنی وابستگی به منابع طبیعی و صادرات کالاهای اساسی پردامنه‌تر هستند.

منابع طبیعی

فرضیه غارت منابع که در الگوی CH مطرح شده است هسته اصلی استدلال نظریه CH به شمار می‌آید. این فرضیه استدلال می‌کند شورشیان برای تأمین مالی خود نیازمند غارت منابع هستند. این استدلال قابل توجیه است، اما با چندین مشکل روبرو است. نخست، الگوی CH و شواهد تجربی به ما اجازه نمی‌دهند میان غارت به عنوان انگیزه‌ای برای شورش و غارت به عنوان ابزاری برای تداوم شورش تمایز قایل شویم. در ثانی، آزمون‌های تجربی فرضیه غارت منابع با این واقعیت همراه هستند که الگوی CH وابستگی به منابع را به عنوان نسبت صادرات کالاهای اساسی با تولید ناخالص ملی مورد سنجش قرار می‌دهد. الگوی CH با استفاده از عملیاتی کردن این متغیر کشف می‌کند که خطر آغاز جنگ زمانی به حداکثر می‌رسد که سهم صادرات کالاهای اساسی نسبت به تولید ناخالص ملی حدود ۳۲ تا ۲۵ درصد باشد.
اگرچه این یک نتیجه مفید است ولی روشن است متغیر شاخص منابع قابل غارت را به راحتی نمی‌سنجد چون شامل کالاهای کشاورزی است که به راحتی قابل غارت نیستند (مگر اینکه شورشگر کنترل دولت را به

دست آورد و بتواند درآمدهای حاصل از تجارت صادرات را کنترل کند). (۵۲) مشکل جدی استدلال غارت منابع از نظر الگوی CH در مطالعات موردی خود را نشان می‌دهد. ما اغلب در کشورهای درگیر جنگ داخلی با سطوح بالای وابستگی منابع طبیعی روبرو می‌شویم، ولی جنگ‌های داخلی در این کشورها با این منابع ارتباطی ندارند. این همبستگی ساختگی می‌تواند منجر به استنتاجات کاذب درباره پیوند منابع و منازعه شود. برای مثال، شورش مایتاتسینه[1] در نیجریه در دهه ۱۹۸۰ در یک کشور وابسته شدید به نفت روی داد، ولی شورش توسط رانت منابع طبیعی تأمین مالی نمی‌شد. شورشیان از طریق آیین‌های ایدئولوژیکی و آموزه‌های دینی استخدام می‌شدند. آنها از میان طبقات پایین، بی‌خانمان، آوارگان و بیکاران بودند و از سلاح‌های ابتدایی استفاده می‌کردند. تأمین محدود مالی‌شان از قبایل، دزدی‌های کوچک و سودهای حاصل از فروش وسایل پزشکی و جزوات دعانویسی مهیا می‌شد. همچون نیجریه، در سنگال نیز به نظر می‌رسد الگوی CH پیش‌بینی درستی از خطر بالای جنگ کرد، چون سنگال نیز به صادرات کالاهای اساسی وابسته است. (۵۳) با این حال، هامفرز و محمد[2] (۲۰۰۲) با نگاهی دقیق‌تر به این مورد به ما می‌گویند که استخراج منابع طبیعی و غارت با آغاز جنگ ارتباطی ندارند. بلکه استخراج ثروت طبیعی از کانابیس‌ها به تأمین مالی مدت و طول جنگ برای شورشیان کمک کرد و در عین حال ارتش الوارها را از منطقه اخاذی کرد. این نگاه با نظریه کولیر درباره طول جنگ متناظر است ولی نه با نظریه‌اش درباره آغاز جنگ. (۵٤)آزمون هدفمند فرضیه غارت منابع مؤلفه‌های صادرات کالاهای اساسی را جدا کرده و بر منابع قابل غارت راحت تمرکز می‌کند. به طور کلی، صادرات کالاهای اساسی

---

1. Maitatsine
2. Hamphreys and Mohamed

به نظر نمی‌رسد بر تصمیم‌گیری درباره جنگ داخلی در مطالعات موردی ما تأثیر داشته باشد، هر چند بسیاری از مطالعات موردی پیوندی را میان جنـگ و نفت، الماس، یـا دیگر کالاهای قابل غارت راحت شناسـایی کرده‌اند. نویسـندگان مطالعات موردی نوعاً شاخص کالاهای اساسی را جـدا کرده و بر احتمالات معمولی تمرکز کرده‌اند ـ نفت، الماس، الوار، طلا. این امر به آنها اجازه می‌دهد مثال‌های بیشتری از جنگ‌های داخلی پیدا کنند که ذاتاً با منازعات بر سر منابع پیوند خورده است.

جمهوری کنگو شاید نخستین مورد در فهرست باشد. به گفته ندیکومانا و امیزت[1] تقریباً همه پنج شورش کنگویی‌ها، ریشه در مناطق غنی از منابع در کاتانگا، کیوو وکاسای داشت. زئیر (کنگو) ۵۰ درصد تولید کبالت جهان ، ۳۰ درصد تولید الماس دنیا و ۲۰ درصد تولید مس را دارد؛ و دارای ذخایر و معادن قابل توجه طلا و قلع است و بخش اعظم آن در استان‌های شرقی متمرکز اسـت. صادرات معدن برابر بـا ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی است. با این حال، تدوین و مشخص کردن متغیر شاخص منابع طبیعی در الگـوی CH به ما اجازه نمی‌دهد رابطه میان منازعه بالقوه و منابع طبیعی متمرکز منطقه‌ای را کاملاً تشـخیص دهیم. اگر منطقه‌ای همه یا بخشی از منابع کشـور را داشته باشد، منطق الگوی CH خطر بالای جنگ را در آن منطقه در مقایسه با بقیه کشور پیش‌بینی می‌کند. و اگر کشور به عنوان یک کل وابسته به منابع طبیعی نبود، این امر همچنان یکی از موارد ما بود.

در مقابل، اگر منطقه‌ای محروم از منابع طبیعی اسـت ولی کشور فراوانی داشـته باشـد، منطق الگوی CH نباید خشـونت را در منطقه کمتر غنی، پیش‌بینی کند. با این حال، تدوین و مشـخص کردن باز هم مانع ارزیابی ایـن فرضیه می‌شـود. مثال خوب این وضعیت، جنگ آذربایجان اسـت، کشـوری با وابسـتگی به صادرات نفت و گاز طبیعی، بالغ بر ۲۳ درصد

1. Ndikumana and Emizet

تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۹ و ۹۱ درصد صادرات کلی در سال ۲۰۰۱. به نظر می‌رسد الگوی CH پیش‌بینی درستی از خطر بالای جنگ در آذربایجان کرد. جنگ واقعاً در منطقه قره‌باغ روی داد، منطقه‌ای که فاقد منابع طبیعی و دارای اقتصاد کوچک مبتنی بر کشاورزی بود. این منطقه در سال ۱۹۸۹ کمتر از ۲۰۰ هزار نفر جمعیت داشت و کمتر از ٦ درصد قلمرو آذربایجان را پوشش می‌داد. منازعه در آنجا میان اقلیت آذری‌ها و اکثریت ارمنی‌ها با نفت هیچ ارتباطی نداشت، ولی نمی‌توان این منازعه را بر اساس تحلیل اقتصادسنجی داده‌های CH تبیین کرد. به همین سان، در مالی جنگی در کشور وجود داشت که وابستگی منابع طبیعی‌اش در سطح متوسط برای همه کشورهای درگیر جنگ داخلی است، ولی منابع طبیعی هیچ ارتباطی با جنگ نداشت. طلا و الماس در بخش‌هایی از مالی قرار داشت که در جنگ بی‌تأثیر بودند و هیچ زمانی شورشیان به دنبال دسترسی یا عایدی از معادن نبودند (Humphreys and Mohamed 2002).

پرسش این است که آیا غارت منابع انگیزه‌ای برای جنگ است یا فقط ابزاری برای تداوم و حفظ آن یا هر دو (Sambanis 2002). الگوی CH به این پرسش پاسخ نمی‌دهد و مطالعات موردی موضوع را پیچیده‌تر می‌کنند چون آنها غارت را به عنوان شکل غالب تأمین مالی شورشیان در کشورهای غنی از منابع و فقیر از منابع تلقی می‌کنند. در برخی از مطالعات موردی ، منابع طبیعی مسلماً مثل منابع تأمین مالی شورش یا درآمد ملی غیرمهم هستند. اما در این موارد معمولاً شاهد غارت دارایی‌های دیگر برای تأمین مالی شورش هستیم؛ مثل موارد بوسنی، لبنان، بروندی، گرجستان و موزامبیک. (۵۵)در همه این موارد، سازمان‌های شورشی درگیر رفتار غارت بودند که شبیه غارت منابع طبیعی توسط سازمان‌های شورشی در کشورهای غنی از منابع بود.(٥٦) اهداف غارت در کشورهای فقیر از منابع ـ دزدی کوچک، غارت خانه‌ها و تجارت کوچک معمولاً مشاهده می‌شدند متفاوت بود. اتومبیل

ربایی و اخاذی در مالی مشـاهده می‌شـد و آدم‌ربایی و باج در کلمبیا برای تأمین مالی شورش به کار می‌رفت. در بیشتر موارد، غارت مکانیزمی است که برای تداوم شورش به کار می‌رود و ضرورتاً انگیزه‌ای برای شورش نیست. ایـن امر نگاه دقیق‌تری به هر مورد می‌کند تا نقش رفتاری غارتگرانه را در شـکل‌دهی به انگیزه‌ها برای شورش مشخص کند و ما نمی‌توانیم از طریق تحقیق اقتصادی مشخص کنیم که آیا غارت منابع انگیزه‌ای برای خشونت سیاسی است یا مکانیزمی برای تداوم شورش.

اگرچه غـارت منابع می‌تواند انگیزه‌ای برای شـورش باشـد، ولی منابع می‌تواند مورد اسـتثمار قرار نگیرد مگر اینکه شورشـیان بخشی از کنترل سـرزمینی را به دسـت آورده باشند. از این رو، شـاید کسی انتظار داشته باشـد که غارت منابع به ویژه برای حفظ سازمان‌های شورش مهم باشد. جالب اینجاسـت که کولیر، هوفلر و سودربوم (۲۰۰۱) کشف می‌کنند که وابسـتگی به منابع طبیعی بر طول مدت جنگ داخلی تأثیر نمی‌گذارد که به نظر می‌رسد در تناقض با نظریه تأمین مالی سازمان‌های شورشی از راه غارت باشـد. این نتیجه همچنین در تقابل با بیشـتر مطالعات کشورها در پروژه که منابع طبیعی چشمگیری دارند، قرار دارد. در اندونزی و نیجریه ـ دو کشور با ذخایر گاز طبیعی و نفت قابل توجه، منابع طبیعی انگیزه‌هایی را برای شـورش فراهم می‌کند و می‌تواند بی‌میلی دولت را به اجازه دادن بـه جدایی مناطـق غنی از نفت تبیین کنـد (Ross, Zinn 2002). آنچه به عنـوان یک متغیر مهم در این پرسـش ظهور می‌کند پاسـخ دولت به تقاضاهای گروه‌ها در مناطق حاشیه‌ای است که خواستار کنترل مستقیم بر منابع طبیعی مناطقشان هستند. در مواردی که دولت سازگار و مصالحه‌پذیر است، منازعه ممکن نیست به جنگ تبدیل شود. ولی واکنش دولت احتمالاً به هنگامی که منطقه غنی می‌خواهد جدا بشود و کنترل منابع کشور را در دسـت بگیرد به ویژه اگر این منابع بخش بزرگی از درآمدهای حکومت

مرکزی را شکل بدهند، کاملاً منفی خواهد بود. بنابراین، واکنش حکومت ممکن است سازوکاری باشد که می‌تواند پیوند میان جنگ و منابع را که الگوی CH طراحی نکرده است، تبیین کند.

چهار مسئله سنجش تفسیر نتایج حاصل از تحلیل آماری CH را مغشوش کرده است. نخست، در برخی موارد، کشوری ممکن است در داده‌های CH مشخص شده باشد که سطوح پایینی از صادرات کالاهای اساسی دارد ولی غارت منابع ممکن است همچنان انگیزه‌ای برای جنگ باشد. این مورد در نیجریه در سال ۱۲۶۰ صدق می‌کند (با صادرات کالاهای اساسی در ۹ درصد تولید ناخالص داخلی) استثمار و بهره‌گیری از ذخایر نفتی و صادرات نفت، انگیزه کلیدی برای شورش بیافران[1] در سال ۱۹٦۷ بود. به گفته زین (۲۰۰۲) اوجوکو، فرماندار منطقه شرقی «خواستار واریز درآمد نفت به خزانه منطقه‌ای شد» و تقاضاها برای استقلال به محض کشف شدن ذخایر نفتی، افزایش پیدا کرد. (۵۷) دوم، ما اغلب به مواردی برمی‌خوریم که هیچ جنگی را الگوی CH در کشوری با سطوح بالای صادرات کالاهای اساسی تدوین نکرده است. این امر تأثیر دست‌کم گرفتن تأثیر وابستگی منابع بر خطر جنگ داخلی را دارد. نمونه آن الجزایر دهه ۱۹۸۰ (هیچ جنگی تدوین نشد) یا کنیا است که دارای سطوح بالای صادرات کالاهای اساسی است و به عنوان کشوری در صلح تدوین شده است، به رغم این واقعیت که تاریخ مناقشات زمین‌های کشاورزی تاریخی سراسر خشونت‌آمیز داشته و ممکن بود به آستانه جنگ داخلی نیز در دهه ۱۹۹۰ برسد. سوم، نوسانات بزرگ در کشوری که نسبت صادرات کالاهای اساسی به تولید ناخالص داخلی می‌تواند به دلایل شرایط اقتصادی بین‌المللی و تکانه‌های قیمت بیشتر باشد. کشوری واقعاً در طول یک شب، غنی از منابع یا فقیر از آن نمی‌شود، ولی تکانه قیمت منفی که بر کالاهای

1. Biafran

اساسی تأثیر می‌گذارد ممکن است کشور را کمتر از دیگر کالاهایی که قیمتشان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد به این کالاها وابسته کند. اگر این امر بر رابطه تخمینی میان منابع طبیعی و آغاز جنگ داخلی تأثیر بگذارد، در آن صورت الگو باید جریان‌های تجاری را بررسی کند که تأثیرات اوضاع اقتصادی جهانی و تکانه‌های مالی بر تجارت کالاها را بهتر مورد توجه قرار می‌دهد.(۵۸) نهایتاً، وابستگی به کالاهای خاص از قبیل نفت ممکن است همچنین بر نوع رژیم تأثیر بگذارد. متغیر سیاسی «بیماری هلندی» در کشورهایی مورد توجه قرار گرفته است که صادرات هنگفت نفت دارند و همچنین به شدت استبدادی هستند (Wantchekon and Neeman 2000; Ross 2000).(۵۹) فراتر از تأثیر بیماری هلندی، تکیه شدید بر نفت منجر به حکومت غارتگر و اغلب به یک دولت کژکار یا فروپاشیده شده است (مثل آنگولا). این بدان معنی است که بایستی توجه بیشتری به مکانیزم‌هایی کرد که از طریق این مکانیزم‌ها، وابستگی منابع بر خطر جنگ تأثیر می‌گذارد. یکی از سازوکارها چه بسا درآمدهای نفتی باشد که می‌تواند به شدت از رژیم‌های استبدادی حمایت کند، رژیم‌هایی که می‌توانند در آن صورت به راحتی شورش را سرکوب کنند. اما سازوکار دیگر که خلاف اولی است می‌تواند وابستگی به نفت باشد که از طریق کمک این سازوکار به حکمرانی سرکوبگرانه و کژکارانه، خطر جنگ با نارضایتی‌های سیاسی افزایش می‌یابد.

این مشکلات نشان می‌دهند که سنجش‌های بهتری از وابستگی به منابع طبیعی باید در الگوی CH استفاده می‌شد و تعاملات میان این سنجش‌ها و متغیرهای دیگر الگو (برای مثال، رژیم، سطح توسعه، تجارت) باید به طور کامل بررسی و کشف می‌شدند.

جمعیت

میزان جمعیت یکی از مهم‌ترین متغیرها در الگوی CH با ضریب مثبت بالا است. استدلال نظری ارتباط جمعیت با جنگ داخلی ساده است: هر چه جمعیت بیشتر باشد، به راحتی می‌توان گروهی پیدا کرد تا دولت را به چالش بکشد(در صورتی که همه عوامل دیگر بدون تغییر همچنان باقی بمانند.)(٦٠) با این حال، این استدلال در تقابل با این واقعیت قرار دارد که بسیاری از کشورهای درگیر جنگ داخلی کوچک هستند: بروندی، روآندا، گرجستان، آذربایجان، قبرس، لبنان، مالی و سنگال همگی جمعیت‌های کوچکی دارند. از این گذشته، به نظر می‌رسد این استدلال با برخی از توصیه‌های سیاست‌گذاری ناشی از الگوی CH نیز در تقابل قرار گیرد. نویسندگان در ارایه پیشنهاد تقسیم به عنوان راه حلی برای جنگ جدایی‌طلبی بی‌میل هستند، هرچند در اصل ، یک کشور به بخش‌های کوچک‌تر که شامل اکثریت‌های کوچک قومی هستند تقسیم بشود، خطر جنگ داخلی کاهش می‌یابد.

در نظر گرفتن روش‌هایی برای اصلاح رابطه نظری میان میزان جمعیت و جنگ سودمند خواهد بود. رشد جمعیت، یک متغیر مهم بالقوه‌ای است. شاید موردی باشد که تغییرات در موازنه جمعیت‌نگاری جمعیت‌های متخاصم و ستیزه‌جو، گرایش یک کشور را به جنگ افزایش بدهد و چنین فشارهایی نوعاً در کشورهای بسیار پرجمعیت یافت می‌شود. اما در این مورد، مکانیزمی که از طریق آن میزان جمعیت پیوندی با خشونت دارد، بسیج قومی گروه‌هایی است که میزان نسبی‌شان در مقابل گروه‌های دیگری که به عنوان ستیزه‌جو تلقی می‌شوند، افزایش می‌یابد. میزان مطلق هر گروه در این مورد اهمیت ندارد. در ارتباط با جمعیت (همچنین سطح درآمد)، شهری شدن ممکن است متغیری مهم در کاهش جنگ داخلی باشد. پژوهشگران شورش به دشواری و مشکلات در تداوم جنگ

شـــهری اشاره می‌کنند.(٦١) البته، شهری شدن تابع تولید ناخالص داخلی سـرانه است ولی تبیین بیشتری برای این واقعیت فراهم می‌کند که بیشتر جنگ‌های داخلی طولانی معمولاً در مناطق حاشـیه‌ای کشـورهای نسبتاً جمعیت پراکنده روی می‌دهند (الگوی CH آن را پیش‌بینی کرده اسـت). بنابراین، تراکم جمعیت ـ نه صرفاً میزان جمعیت ـ در تشخیص اینکه کجا ممکن است یک جنگ داخلی روی بدهد، مهم می‌باشد.

دیاسپوراها[1]

یکی از متغیرهای کلیدی در الگوی CH، یعنی سـنجش کمک بین‌المللی به سازمان‌دهی شورش ، میزان دیاسپورای قومی است. نویسندگان پروژه حاضر، دیاسپورا را به عنوان نسبت اتباع کشور متأثر از جنگ ساکن ایالات متحده به جمعیت ملی سـاکن در وطن خود می‌سنجند. هر چه دیاسپورا بزرگ‌تر باشـد، میزان کمک به گروه شورشی و خطر جنگ بیشتر خواهد بود. این نتایج با شـواهد عمومی درباره حمایـت آمریکایی‌های ایرلندی تبار از ایرلند شـمالی، حمایت تامیل‌های کانادا از ببرهای تامیل، حمایت آلمانی‌های آلبانیایی تبار از ارتش آزادی بخش کوزو و حمایت جنگجویان چچن از چچنی‌های ساکن در روسیه مطابقت دارد. اما در جنگ‌های دیگر ما شاهد حمایت مالی از دیاسپورها مثل مورد بروندی یا گرجستان نیستیم. (Zurcher Kohler, Bave 2002).

به طور مسلم، مطالعات موردی نشان می‌دهند که ما باید تعریف دیاسپورا را بسط بدهیم و سنجش آن را اصلاح کنیم. چندین بررسی نشان می‌دهد که حضور مهاجران در کشورهای همسایه خطر آغاز جنگ داخلی را افزایش می‌دهد، چون احتمال دارد این اجتماعات مهاجر به خویشاوندان قومیشان پیشنهاد حمایت بدهند (Zinn 2002, 22). اجتماعات دیاسپورا می‌توانند

1. diaspora (آوارگی یا پراکندگی قومی)

آوارگان ساکن در اردوگاه‌های مرزی را دربرگیرند. داشتن خویشاوندی قومی در مرزها نیز چه بسا حرکت‌های ملی‌گرایانه و جدایی‌طلبانه را تحریک و تقویت کند. ملّی‌گرایی ممکن است به اسم حمایت ایدئولوژیکی از دولت‌سازی توسط یک گروه هژمونیک تقویت گردد، چون به دنبال شبیه‌سازی گروه‌های قومی در حاشیه و گسترش حمایت سرزمینی‌اش است (برای مثال، مهاجرت سینال‌ها به مناطق تحت کنترل تامیل‌ها در سری‌لانکا). متمرکزکردن حکمرانی و اداره جمعیت‌های چند فرهنگی می‌تواند نارضایتی‌ها را در حاشیه افزایش بدهد. مثال‌های این وضعیت انگلیس و فرانسه هستند، کشورهایی که یک گروه مسلط به لحاظ فرهنگی بر گروه‌های دیگر غلبه کرد (Hechter 2001). ملّی‌گرایی حاشیه‌ای چه بسا توسط یک سرزمین متمایز به لحاظ فرهنگی که ادغام خود در یک دولت در حال گسترش را رد می‌کند یا تلاشی می‌کند از دولت جدا شود، به عنوان یک ایدئولوژی توسعه پیدا کند (کبک، اسکاتلند). ملّی‌گرایی جدایی‌طلبانه، یک ایدئولوژی است که تلاش می‌کند مرزهای یک کشور را با گنجاندن سرزمین‌های یک کشور مجاور اشغال شده توسط هم اتباع یا هم قوم‌هایشان گسترش بدهد. (مورد یونان و قبرس‌های ترک‌تبار یا آلمان‌های سوئدی تبار). ملّی‌گرایی یکپارچه ممکن است خواستار ادغام یک سرزمین همگن به لحاظ فرهنگی ولی ناهمگن به لحاظ سیاسی به یک کشور واحد شود، همانند مورد آلمان و ایتالیا در سده نوزدهم. اگر ملّی‌گرایان از سوی خویشاوندان قومی مرزی حمایت شوند ـ همانند حمایت آلبانیایی‌ها از ارتش آزادی‌بخش کوزوو طی جنگ کوزوو در سال ۱۹۹۹ ـ فرصت‌های آغاز جنگ و تداوم آن افزایش می‌یابد.

دیاسپورها همچنین به طور غیرمستقیم از طریق نفوذشان بر سیاست‌های ملّی کشورهای همسایه یا قدرت‌های بزرگ عمل می‌کنند. در مورد منازعه یوگسلاوی، کروات‌ها برندگان بزرگ نفوذ دیاسپورا بودند،

چون لابی بزرگشان در آلمان به شدت بر تصمیم حکومت آلمان در به رسمیت‌شناختن کمک کروات‌ها برای استقلال در سال‌های ۹۲-۱۹۹۱ نفوذ کرده بود (Woodward 1995). لابی‌های قومی نقشی مهم در نفوذ بر سیاست‌های خارجی کشورهای توسعه یافته و چند فرهنگی مثل ایالات متحده و انگلیس ایفاء می‌کنند. از این گذشته، دیاسپور یک هویت متحدالشکل نمی‌سازد که فقط از یک حزب واحد حمایت کند. برخی از بخش‌های دیاسپورا ممکن است واقعاً به حکومت کمک کند. در جنگ‌های یوگسلاوی، هر سه گروه (کروات‌ها، صرب‌ها و بوسنی‌ها) از حمایت دیاسپورا برخوردار بودند(Kalyvas and sambanis 2003).
سرانجام، دیاسپورها ممکن است معنای گسترده‌تری از واژه‌ای داشته باشند که به شبکه‌های فراملی مشترک و اجتماعات فرهنگی که می‌توانند بر الگوی جنگ داخلی در هر کشور تعریف می‌شود. در چندین جنگ دهه ۱۹۹۰، داوطلبانی از ستیزه‌جویان اسلامی به گروه‌های مسلمانی پیوستند که علّیه حکومت در بالکان و آسیای مرکزی جنگ می‌کردند.

قومیت و انشعاب اجتماعی و قطبی‌شدن

یکی از یافته‌های مهم الگوی CH این است که تکثر قومی خطر جنگ داخلی را افزایش نمی‌دهد. این نتیجه در تقابل با فرضیه‌های پذیرفته شده درباره ریشه‌های جنگ داخلی در مطبوعات عمومی و ادبیات دانشگاهی قرار دارد. موارد متعددی وجود دارند که به عنوان نمونه‌های خوبی از استدلال CH عمل می‌کنند که انشعاب اجتماعی مانع سازماندهی شورش می‌شود. به گفته زین، انشعاب اجتماعی در نیجریه با افزایش هزینه‌های هماهنگی یک شورش علّیه سلطه شمال توسط قوم ایجاو (Ijaw) و اخوان المسلمین در دهه ۱۹۹۰، به صلح کمک کرده است. انشعاب بیشتر میان قبایل جنوب «مانع تشکیل یک

نیروی شورشی جنوبی منسجم» شد. (zinn 2002) رقابت میان قوم ایبو و یورو[1] با عینی‌ترین مورد شکست هماهنگی شورش بود، طوری که نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۹ این امر را نشان داد، انتخاباتی که در آن نامزدهای شمال بیشتر از نامزدهای یوروبا در ایبو رای آوردند. زین (۲۰۰۲) حداقل ۱۰ دوره منازعه خشونت‌آمیز میان گروه‌های اقلیت بین سال‌های ۹۹-۱۹۸۵ را نشان می‌دهد. این واقعیت که هیچ نامزد جنوبی در رأس مقامات ارتش نبود دلالت بر این امر دارد که شورش جنوب علیه قدرت شمال نامحتمل بود.

همان طور که الگوی CH پیش‌بینی می‌کند، سلطه قومی خطر جنگ داخلی را افزایش می‌دهد. این الگو به چندین طرق چنین پیش‌بینی‌ای را انجام می‌دهد. شاید مهم‌ترین روش این است که سلطه قومی ترس اقلیت از سلطه سیاسی و طرد دایمی را افزایش می‌دهد. در ایرلند شمالی، ما شاهد مثال روشنی از سلطه سیاسی و اجتماعی ـ اقتصادی پروتستان‌ها در برابر کاتولیک‌ها بودیم ـ موردی که با فرضیه سلطه الگوی CH تناسب دارد. توزیع زمین‌های کشاورزی در زمان استعمارگری بریتانیا در ایرلند به نفع پروتستان‌ها بود و تنها ۱٤ درصد از زمین‌ها به کاتولیک‌ها داده شد. رقابت قومی شدیدی در صنعت بورژوازی ایرلند وجود داشت که روابط قومی ستیزه‌جویانه‌ای ایجاد کرد، طوری که در کشورهای دیگر شاهد یکسان‌انگاری شدیدی از وابستگی قومی و شغلی بودیم. (نگاه کنید به varshney 2002 در مورد هند). این سیاست‌ها در ایرلند شمالی احساسی از نارضایتی اقتصادی ایجاد کرد. به گفته وودویل (۲۰۰۲) کاتولیک‌ها در ایرلند شمالی بیشتر از جمهوری ایرلند استانداردهای بالای زندگی داشتند، ولی محرومیت نسبی‌شان در برابر پروتستان‌ها بود که نارضایتی ایجاد کرد. محرومیت نسبی در این مورد دلالت بر نرخ بیکاری

1. Ibo and Yoruba

۱۷/۳ درصد برای مردان کاتولیک در مقایسه ٦/٦ درصد برای مردان پروتستان با نابرابری حتی بیشتر در مشاغل پر درآمد داشت (Woodwell 2002). این مثال نشان می‌دهد مکانیزم‌هایی که از طریق آنها سلطه قومی بر خطر جنگ داخلی تأثیر می‌گذارند اقتصادی و سیاسی هستند، اگرچه تفاوت‌های فرهنگی در مرکز نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی قرار دارند.

در دو مورد از اجتناب جنگ ـ مقدونیه و ساحل عاج ـ نیز شاهد سلطه قومی بودیم.(٦٢) در هر دو مورد، جنگ به موجب نهادهای سیاسی قومی اجتناب شد که در مورد مقدونیه نهادهای سیاسی قومی یک سیاست تطبیق و سازگاری فرهنگی در برابر اقلیت جمعیت آلبانیایی اتخاذ کرد و در مورد ساحل عاج از یک نظام انتقال مالی به مناطق شمالی حمایت کرد. بار دیگر، نهادهای سیاسی یک متغیر مداخله کننده مهمی در حل و فصل تأثیرات اختلاف و رقابت قومی بودند.

در موارد دیگر، تحلیل آماری از رابطه میان انشعاب قومی و منازعه پیچیده می‌شود، چون در یک جامعه بسیار متکثر و انشعاب شده با قطبی شدن عمیق مواجه هستیم. در مالی، به رغم سطح بالای انشعاب قومی، قطبی شدن عمیقی میان اعراب در شمال و توارق (قبایل شمالی آفریقا) وجود دارد که هر کدام از سلطه یکدیگر می‌ترسند (Mohaamed 2002). به همین سان، در سودان، اعراب شمال بر زندگی سیاسی سلطه پیدا کرد و به دنبال محدود کردن استقلال فرهنگی مسیحیان و آنیمیست‌های شمال بودند و زمینه جنگ داخلی دوم را در اواسط دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۲ فراهم کردند (Elbadawi, Ali 2002). آنچه این موارد نشان می‌دهد این است که منازعه میان دو یا چند گروه قومی بزرگ می‌تواند به خشونت اوج بگیرد مگر اینکه نهادهای سیاسی داخلی برای مدیریت منازعه به طور صلح‌آمیز ایجاد شوند. دمکراسی چه بسا می‌تواند چنین نهادی باشد.

نهادهای سیاسی ـ کدام یک مهم است، چه زمانی و چگونه؟

به رغم مفید بودن بالقوه نهادهای سیاسی در مدیریت منازعه قومی، پیام الگوی CH این است که «نارضایتی‌ها اهمیتی ندارند» و نتایج تجربی‌شان نشان می‌دهند دموکراسی که تصور می‌شود نارضایتی سیاسی را کاهش دهد، خطر جنگ داخلی را به طور چشمگیر کاهش نمی‌دهد. این فرضیه، چندین فرضیه درباره تأثیرات مثبت نهادهای دموکراتیک و دیگر شواهد تجربی پژوهشگران را که از این فرضیه‌ها حمایت می‌کنند، نقض می‌کند. (Gurr 2000, Hegre etal.2001). اما غیرمعناداری دموکراسی در الگوی CH متناظر با نتایج دیگر الگوهای اقتصادی جنگ داخلی از قبیل الگوی فیرون ولایتین است.

تأثیر نهادهای دموکراتیک در احتمال وقوع جنگ داخلی همچنان به شدت در ادبیات این حوزه مورد بحث قرار می‌گیرد. مطالعات موردی در پروژه حاضر روش‌هایی را نشان می‌دهند که ممکن است ابراز کنیم «دموکراسی اهمیت ندارد» و تبیین الگوی CH را اصلاح کنیم تا تأثیرات نهادهای سیاسی را بهتر ارزیابی کنیم.

دموکراسی‌های جدید و ریشه‌دار

تمایز گور (۲۰۰۰) میان دموکراسی‌های ریشه‌دار و دموکراسی‌های جدید، تمایزی مهم برای فهم بحث جاری ما درباره معیار ناهمگنی است. نهادهای دموکراتیک تازه تاسیس شده شاید در حل و فصل منازعات اجتماعی مؤثر یا کارآمد نباشند. روس نمونه مفیدی را (۲۰۰۰) با ارجاع به گذار دموکراتیک اخیر در اندونزی ارایه داده است. حکومت تازه منتخب در تلاش برای پاسخ به تقاضاهای خودمختاری بیشتر در استان آچه سه تغییر مهم قانونگذاری در اواخر ۱۹۹۹ به اجرا درآورد. بر اساس نظریه‌های ملّی‌گرایی و منازعه قومی، این موضع تعدیل‌کننده باید

خطر منازعه خشـــونت‌آمیز را کاهش بدهد (Gurr 2000). با این حال، روس (۲۰۰۰) تبیین می‌کند که با توجه به لغو جایگاه ویژه آنچه از سوی حکومت گذشـــته و نامتناظری زمانی وعده‌های حکومت اندونزی، این تغییرات غیر معتبر بودند.

ناتوانی حکومت برای جلوگیری از حملات به شـــهروندان توسط ارتش، نبود اعتبار حکومت را تسریع بخشید. از این گذشته، حکومت به شدت بر درآمدهای صادرات نفت و گاز تکیه می‌کرد و این امر وعده‌های حکومت بـــرای اعطای اســـتقلال مالی آچـــه را کمتر معتبر می‌کـــرد. یک حکومت دموکراتیک با پیشینه طولانی حکمرانی منصفانه ممکن است بیشتر متقاعد کننده باشد. اعتبار و مشروعیت مؤلفه‌های مهم رژیم‌های دموکراتیک هستند کـــه نمی‌توانند در مطالعات کمّی تدوین شـــوند. بـــر پایه همین ویژگی‌ها اســـت که اعتبار اصلاحات حکومت ممکن است در معرض داوری قرار گیرد و نیز بر همین اســـاس است که می‌توانیم میان دموکراسی‌های جدید (بی‌ثبات) و دموکراسی‌های قدیم (باثبات) تمایز قایل شویم.

فراسوی پرسش ثبات نهادهای سیاسی، همچنین باید با درجه‌ای از گشایش نهادین و شمول اجتماعی دست و پنجه نرم کنیم. در حالی که بسیاری از کشورها ممکن است بر اســـاس داده‌های پروژه گذار و ویژگی‌های رژیم سیاسی(۱۸۰۰-۲۰۰۹) دموکراتیک توصیف شوند، ولی نه همه اینها واقعاً دارای نهادهای سیاسی باز هستند. برای مثال، قبرس بر اساس پروژه مذکور در سال‌های قبل از دو جنگ داخلی در سال ۱۹٦٤ و ۱۹۷٤ یک دموکراسی کامل توصیف شـــد. با این حال، قبرسی‌های ترک نشین به نشانه اعتراض به حکومت فدرال تاســـیس شده در ســـال ۱۹٦۰ دست از کار کشیدند و سرزمین‌های خودمختار را در قبرس که حاکمیت حکومت قبرس یونان را به چالش می‌کشید، تاسیس کردند. نهادهای دموکراتیک جمهوری قبرس طی آن دوره ضرورتاً فقط برای سرزمین‌های قبرسی یونان مناسب بودند.

حتی از نگاه مختصر به جوامع سیاسی مختلف روشن می‌شود که همه دموکراسی‌ها، لیبرال دموکراسی نیستند که بایستی در خطر جنگ داخلی تأثیر داشته باشند. در برخی کشورها، سطح نسبتاً بالای دموکراسی بدان معنی است که حکومت در قبال اقلیت‌های قومی سیاست‌های تعدیلی در پیش خواهد گرفت و همانند مورد مقدونیه از اوج‌گیری خشونت قومی جلوگیری خواهد کرد. اما در کشورهای دیگر، دموکراسی سطحی است و صرفاً در چارچوب استفاده از مکانیزم‌های انتخاباتی سنجش می‌شود. در لبنان، ما دموکراسی انتخاباتی داشتیم که موافق با فرقه‌گرایی متعدد میان سه گروه دینی بزرگ بود که عملکرد نظام پارلمانی را محدود کرد و کشور مثل یک نظام خانوادگی اداره می‌شد (Makdisi and sadaka 2002). در نیجریه، نهادهای سیاسی با شکستشان بر کنترل رقابت قومی بر سر منابع در یک دولت ضعیف فدرال در کشوری با یک احساس ضعیف از هویت ملی بر خطر جنگ داخلی تأثیر گذاشتند. میراث استعماری در تشدید منازعه قومی ـ منطقه‌ای تأثیرگذار بود، چون بریتانیا قبایل شمال و جنوب را به جان همدیگر انداخته بود.(٦٣) همانند مورد قبرس که وارث یک نظام هم‌یاری از حاکمان استعمارگری بریتانیا در سال ١٩٦٠ بود، همان نظام منازعه قومی را درون‌زایی کرد ـ در واقع منازعه را حل و فصل نکرد. یک دموکراسی پارلمانی به سبک بریتانیا در نیجریه با سه منطقه نیمه مختار ایجاد شد (شمال، شرق و غرب). افزایش فدرالیسم مالی، یک موازنه قومی متشکل از ٣٦ ایالت ایجاد کرد. با تشدید رقابت بر سر توزیع درآمدها توسط حکومت مرکزی و بعد از خروج بریتانیا، منازعه قومی منطقه‌ای به جنگ بیافران ـ جنگ استقلال ١٩٦٧ ـ بعد از کشف نفت در شرق اوج گرفت. تاریخ بی‌ثباتی سیاسی به قبل از مرحله جنگ می‌رسد که منازعه قومی ـ منطقه‌ای بر سر انتصاب‌های دولتی، اتهامات جعلی انتخاباتی، کودتا در سال ١٩٦٦ و در پی آن قتل عام قوم ایبوها و یک ضد کودتا تحریک اوج‌گیری خشونت، تصمیم

حکومت مرکزی برای انتقام گرفتن از توافق‌های خودمختاری منطقه‌ای بعد از توافق‌های آبوری ۱۹۶۷ بود. این مورد نه تنها نشانگر رابطه میان بی‌ثباتی سیاسی و جنگ داخلی بود بلکه جنگی را نشان داد که از یک فرایند خشونت سطح پایین اوج گرفت. بسط نظری الگوی CH در این خصوص در بخش چهارم این پروژه بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرد.

علاوه بر این واقعیت که مفهوم دموکراسی از نظر الگوی CH تمایزی بین دموکراسی قدیم و جدید، لیبرال و غیرلیبرال وجود ندارد ، الگوی CH ممکن است تابع تأثیرات انتخابی مهم باشد که غیر معناداری دموکراسی را تبیین می‌کند. نهادهای دموکراتیک ممکن است نسبت به جنگ گذشته درون‌زا باشند (Elbadawi 2002) و یا نسبت به سطوح توسعه اقتصادی درون‌زا باشند (Perzeworski 2000). تا به امروز، این روابط پیچیده به طور مناسب بررسی نشده‌اند، به استثنای هگری[1] که استدلال می‌کند باید دموکراسی‌های فقیر و غنی را به طور جداگانه بررسی کنیم. چون دموکراسی‌های فقیر به بی‌ثباتی تمایل دارند، آنها نمی‌توانند مکانیزم‌های حل و فصل مؤثر منازعه را برای جلوگیری از آغاز جنگ مهیا کنند. اما دموکراسی‌های باثبات‌تر در کشورهای غنی‌تر در مدیریت منازعه مؤثرتر و کارآمدتر خواهد بود. تأثیرات انتخابی دیگری نیز ممکن است در کار باشد. الگوی دیگری تأثیرات بر آغاز جنگ داخلی با استفاده از داده‌های فیرون و لایتین دوره پوشش داده شده توسط الگوهای اقتصادی برای قبل از جنگ سرد و بعد از جنگ سرد را تفکیک می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که دموکراسی مهم است و با جنگ داخلی در دوره جنگ سرد همبستگی منفی دارد. این مسیر پژوهش ممکن است اشاره‌ای باشد به تبیین غیرمعناداری دموکراسی در الگوی CH : تأثیراتی که متغیر ممکن نیست نسبت به دوره‌های متفاوت زمانی یا سطوح توسعه متناسب باشد.

1. Hegre

بی‌ثباتی سیاسی: چه زمانی به خشونت می‌انجامد؟

مطالعات موردی با حرکت از سطوح دموکراسی به فرایند تغییر دموکراتیک خطرات مرتبط با دموکراتیزاسیون شکست خورده را نشان می‌دهند. در بروندی، بین سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۳ گردش مهمی در قدرت وجود داشت، طوری که کنترل توتسی بر مواضع رهبری از ۷۲ درصد به ۳۲ درصد کاهش یافت و هوتوها کنترلشان را از ۲۸ درصد به ٦۸ درصد افزایش دادند. این امر شاهدی روشن بر تغییر سیاسی است که فرایند دموکراتیزاسیون را به همراه داشت. این فرایند موازنه گذشته قدرت را میان مناطق کشور به هم ریخت. تا آن زمان منطقه بروری بخش اعظم قدرت و ثروت را در خود متمرکز کرده بود: تولید ناخالص ملی سرانه در این منطقه ۳۰ درصد بالاتر از میانگین همه استان‌های دیگر کشور بود. میزان ثبت نام مدرسه نیز همین قدر بود. مالیات سرانه در استان بروری یک سوم کمتر از استان‌های دیگر بود. بروری نماینده مواضع رهبری در تاریخ بروندی بود ولی به تدریج افول کرد و باعث بی‌ثباتی گردید. از ٤۷ درصد مواضع کلی رهبری برای استان بروری در سال ۱۹٦۷ در مقایسه با ۵۳درصد بقیه ۱۵ استان کشور، بروری در پایان سال ۲۰۰۱ تنها ۲۵ درصد از این مواضع را در اختیار داشت. توتسی‌ها ۱۰۰-۸۹ درصد این مواضع را در سال ۲۰۰۰ با نمایندگی توتسی‌ها بروری در دست داشتند، ولی این شاخص در سال ۲۰۰۱ به ٤۷ درصد کاهش یافت و هوتوها ۵۳ درصد این مواضع را به دست گرفتند (Ngaruko, Nkurunziza 2002). نویسندگان میان نقاط مهم چرخش در تکامل توزیع رهبری بین دو گروه و دوره‌های جنگ یک همبستگی پیدا کردند. هر چه افول نسبی قدرت توتسی سریع‌تر بود، دوره‌های خشونت سیاسی بیشتر می‌شد.

اگرچه بسیاری از مطالعات کمی به این نتیجه رسیدند که سطح دموکراسی به طور معناداری بر خطر جنگ داخلی تأثیر نمی‌گذارد، ولی شواهد زیادی

وجود دارد که بی‌ثباتی سیاســی خطر جنــگ را افزایش می‌دهد. حمایت بیشتری از این استدلال در مطالعات موردی به چشم می‌خورد. یک گذار سیاسی بزرگ به استقلال و انقلاب مارکسیستی در موزامبیک به فشارهای یــک دولت جوان و ضعیف افزود و راه را برای جنگ در مناطق مختلف کشــور هموار کرد (Weinstein and Francisco 2002). در بوســنی، شکســت دولت در نتیجه دســتگاه رو به فروپاشــی حزب کمونیست در آســتانه فروپاشی شــوروی راه را برای منازعه ملی‌گرایانه و خشونت در کرواسی، بوسنی و بعداً کوزوو هموار کرد. در کنیا، یکی از دوره‌هایی که «جنگ» ممکن بود آغاز بشــود زمانی بود که کنیا به ســمت گذار سیاسی در سال ۱۹۹۱ حرکت می‌کرد. در دسامبر ۱۹۹۱ اصلاحات قانون اساسی امکان تشکیل احزاب اپوزیســیون را فراهم کرد و خشونت انتخاباتی در دره ریفت[1] با شــواهد رهبر اپوزیســیون که قبایل بزرگــی از او حمایت می‌کردند این امکان را میســر ساخت تا ریاســت جمهوری را به چالش بکشد (با به دست آوردن ۲۵ درصد از آراء حداقل در ۵ استان از ۸ استان کشور) و این امر بهانه‌ای به دست سیاستمداران دره ریفت داد، چون ۳۶ درصد از جمعیت متشــکل از قبایل بزرگ این منطقه بودند (Kimenyi and Ndung, 2002).(٦٤)حکومت با سازماندهی خشونت قومی پاسخ داد و هدفش پراکندن مردم از این دره و کاهش قدرت اپوزیسیون بود.

بــا این حال، آنچه بررســی‌های کمی بدان توجــه نمی‌کنند، خطر فزاینده خشــونت سیاسی است که می‌تواند ناشی از گذار قدرت حتی بدون یک گذار رژیم باشــد.(٦٥) مورد تغییر در رهبری در یک رژیم دیکتاتوری را در نظر بگیرید. پروژه گذار و ویژگی‌های رژیم سیاســی همچنان کشــور استبدادی را توصیف می‌کند و آن در صورتی است که نهادهای طردگرایی دیکتاتــوری از طریق تغییر رهبری حفظ شــوند. اما نخبــگان ناراضی با

1. Rift

دسترسی به سـرمایه ایجادکننده جنگ ممکن اسـت رهبری جدید را به چالش بکشند و یک جنگ داخلی می‌تواند بدون تغییر اساسی در جامعه از یک کودتای نظامی حاصل شود. در واقع، خشونت در رژیم‌های اقتدارگرا می‌تواند دقیقاً در تلاشـی برای جلوگیـری از چنین تغییر رهبری همانند مورد کنیا طی شورش‌های دره ریفت روی بدهد. به نظر می‌رسد خطرات مرتبط با بی‌ثباتی سیاسی با گذار اقتصادی بزرگنمایی شده است. رشد رو به افول در دهه ۱۹۹۰، منازعه سیاسـی را در دره ریفت کنیا تشـدید کرد (Kimenyi and Ndingu 2002). در آذربایجـان، چچن و گرجسـتان نه تنها فروپاشـی شوروی، بلکه گذار به یک بازار آزادی وجود داشت که منازعه سیاسـی میان ملت‌های پر آوازه و اقلیت‌های قومی را تشدید کرد. تأثیرات انتخابی ذکر شده در گذشته بار دیگر در اینجا مهم‌اند، چون افول اقتصادی نهادهای سیاسی را تضعیف می‌کند و حتی آنها را در برابر پاسخ به بحران ناتوانمند می‌سازد.

موارد متعدد به ویژه منازعات در قفقاز نشـان می‌دهند که بی‌ثباتی سیاسی گسترده از نوعی که با فروپاشی شوروی روی داد ممکن است شرط لازم ولی نه کافی برای اوج گیری منازعه و خشونت باشد. از میان جمهوری‌های سابق شوروی، فقط شمار اندکی از آنها وارد دور خشونت شدند. سه درس مهم از مطالعات موردی این منطقه می‌توان گرفت. نخسـت، همه مناطق سطح یکسانی از احسـاس ملی‌گرایی پنهانی و پتانسیل بسیج ملی‌گرایی نداشتند و بر اساس سـطح آموزش ملّی‌گرایانه‌ای که آنها در دوره قبل از شـوروی دریافت کرده بودند منازعه متفاوت بود(Darden 2002). دوم، در چندین جمهوری شـوروی و یوگسلاوی سابق، فروپاشی شوروی به منازعه میان اقلیت‌های قومی و کشورهای پرآوازه مسلط به لحاظ سیاسی انجامید که در گذشـته مجبـور بودند زیر لوای یک دولت سـرکوبگر و استبدادی زندگی کنند. درس سوم، منازعات قومی پنهانی به دلیل دخالت

بیرونی یا شکست سیاسی نخبگان حاکم در سرکوب و فرو نشاندن ترس اقلیت‌های قومی احتمالاً به جنگ داخلی اوج گیرند. در گرجستان، دخالت روسیه شکل بوسیدن مبارزان چچنی برای حمایت از تقاضاهای آبخازیا برای حق تعیین سرنوشت به خود گرفت. در چچن، فروپاشی شوروی باعث فرصتی شد تا یک میل دیرین برای استقلال ملی تعقیب شود. در همه این مناطق، ما شاهد جنگ‌های مهمی بودیم.

اما در دیگر مناطق شوروی سابق، بی‌ثباتی سیاسی و فشار اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۹۰ به جنگ داخلی منجر نشد و این امر حداقل تا حدی ناشی از قدرت نهادهای سیاسی محلی بود. داستان، همسایه چچن‌ها، یکی از فقیرترین مناطق شوروی بود، ولی برخلاف چچن هیچ منبع طبیعی نداشت و به لحاظ قومی بسیار منشعب شده بود.(٦٦) داستان حدود ۲ میلیون جمعیت دارد که متشکل از ۳۰ گروه متفاوت است. بعد از فروپاشی شوروی، نخبگان سیاسی چندقومی داستان یک قانون جدیدی تصویب کردند (۱۹۹٤) که هدف آن نمایندگی قومی برابر در همه سطوح حکومت بود. قانون ۱۹۹٤ ثبات را تقویت کرد، درست همان کاری که سیستم ژامات[1] انجام داد. این سیستم بر اساس قانون عرفی اداره می‌شود و مرکز وفاداری سیاسی است و عضویت گروه قومی را کم اهمیت می‌کند. این سیستم همچنین موازنه قومی را در سطوح محلی و ملی فراهم می‌سازد و رقابت گروهی درون قومی را افزایش می‌دهد و در نهایت خطر شورش قومی را کاهش می‌دهد. بنابراین، به نظر می‌رسد این مورد نمونه‌ای از مکانیزمی باشد که از طریق آن انشعاب قومی هزینه‌های هماهنگی شورش را که با پیش‌بینی‌های الگوی CH متناظر است، افزایش می‌دهد. با این حال، انشعاب به تنهایی نتیجه همکاری را که در داستان مشاهده کردیم محقق نمی‌سازد. نهادهای سیاسی در مقابله

1. dzhamaat (جامعه روستایی چندقومی)

با تهاجم شورشیان چچن و تحقق ثبات بعد از فروپاشی شوروی بسیار مهم و محوری بودند.(۶۷)

به همان اندازه که گذارهای دموکراتیک موفق ممکن است خطر منازعه را کاهش دهند، گذارهای دموکراتیک شکست خورده نیز می‌توانند خطر خشونت سیاسی را افزایش دهند. نمونه‌هایی از دموکراتیزاسیون شکست خورده فراوان هستند. مورد زئیر / کنگو یک بررسی سودمندی ارایه می‌دهد که در آن دموکراتیزاسیون شکست خورده منجر به اوج‌گیری منازعه گردید: این امر معمولاً از طریق نزاع قدرت میان نخبگان فاسد یا ایدئولوژی‌ها یا از طریق طرد عمدی اقلیت‌های قومی صورت می‌گیرد که احساس می‌کنند در فضای عدم‌اطمینانی گذار رژیم در معرض تهدید قرار می‌گیرند. زئیر در زمان استقلالش اقتصادی ضعیف داشت، از نهادهای جامعه مدنی خبری نبود و هیچ توانایی اداره محلی نداشت. گذار از مستعمره بودن به استقلال ناگهانی بود و تلاش‌های عمده از طریق «قانونی» صورت گرفت که یک دموکراسی پارلمانی را با کازاوبور[1] به عنوان رییس جمهور و لومومبا را نخست‌وزیر تشکیل داد. این قانون یک نظام فدرال ایجاد کرد و حق انتخاب حکومت‌های ملی را به استان‌ها اعطاء کرد، ولی منازعه بر سر ایدئولوژی و منابع به سرعت منجر به کودتا و یک سری جنگ‌های داخلی شد که زمینه تشکیل دزدسالاری موبوتو را در زئیر فراهم کرد. طی جنگ سرد، موبوتو به یک متحد ارزشمند ایالات متحده تبدیل شد و کمک‌های اقتصادی و نظامی در ازای وفاداری به غرب دریافت کرد. بعد از جنگ سرد او بر کنگو حکومت کرد. جنگ‌های اواخر دهه ۱۹۹۰ بر حکومت او پایان داد. اقتدارگرایی نیز مثل دموکراسی باید برای جلوگیری از جنگ داخلی پایدار باشد.

1. kasavubu

اقتدارگرایی و ثبات

هر چند دوران گذار ممکن است دشوار و طولانی باشد، اما راه حل‌های کمتر دموکراتیک برای منازعه سیاسی ممکن است سرانجام برآیندهای دموکراتیک به همراه داشته باشند. سرکوب دولتی مسلماً می‌تواند منجر به صلح (شاید بی‌عدالتی) و در طولانی مدت راه را برای یک نظام سیاسی باز هموار سازد. جنگ داخلی یونان نمونه‌ای از این مورد است، جایی که سرکوب چپ‌ها در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹٦۰ راه را برای گذار دموکراتیک موفق در اواسط دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ فراهم کرد. یکی از نویسندگان تصریح کرده است که یک آینده باثبات و عاری از جنگ برای سومالی به حمایت هژمون‌های محلی وابسته است که می‌توانند میان شاخه‌ها و گروه‌های رقیب تا حدی نظم اعمال کنند (Laitin 1999) .

اگرچه حمایت از اقتدارگرایی می‌تواند در برخی موارد برای جلوگیری از آغاز یا تکرار جنگ کارساز باشد، ولی این نکته همواره درست نیست که حمایت از جنگ سالاران محلی در نهایت به حکومت سرکوبگر منجر خواهد شد. تحقیقات اخیر نشان می‌دهند رژیم‌های استبدادی کمتر از دموکراسی‌ها باثبات هستند و تغییر رژیم، خطر جنگ داخلی را افزایش می‌دهد و این خطر حتی در دولت‌هایی که گذار خارج از رژیم‌های غیردموکراتیک دارند بیشتر است. (Hegre et al. 2001; Elbadawi and Sambanis 2002)

جنگ‌های داخلی اغلب به دلیل و به واسطه تاسیس نهادهای بعد از جنگ درباره الگوهای تثبیت شده تعامل سیاسی در دوران قبل از جنگ تابع الگوهای طرد اقلیت است، الگوهایی که منجر به «شی‌گشتگی»[1] هویت‌های قدیمی شدند، نهادهای جدیدی که بتوانند به چالش‌های بعد از جنگ پاسخ بدهند (Rothschild.2002, 118). اگر جنگ با یک حل و فصل

1. reification

مذاکره‌ای و نه یک پیروزی قاطع پایان یافت، شمار زیادی از مکانیزم‌های گروه محور می‌توان برای یک جامعه سیاسی برابر طراحی کرد که در این میان سه مکانیزم را می‌توان نام برد: «توزیع متناسب»، «نمایندگی متناسب در نظام‌های انتخاباتی» و «حمایت‌های فرهنگی و اجتماعی» در خصوص مذاکرات درباره نهادهای بعد از جنگ. مشـــکل نخست این است که اگر نظامی بتواند تقسیم قدرت باثبات ایجاد کند مذاکرات باید جنگ سالاران را در برگیرد. برای رسیدن به توافق صلح در کامبوج، شرکت دادن خمرهای سرخ در توافق‌های پاریس ضروری بود.(٦٨)

توزیع متناســـب قدرت سیاســـی یکی از راه‌های مدیریـــت جوامع چند فرهنگی بعد از جنگ داخلی اســـت. هم‌یاری‌گری[1] (نمایندگی مناسب و یک وتوی اقلیت)(٦٩) می‌تواند در کلام حداقل راه‌حل‌های خوبی برای مدیریت منازعه قومی باشـــد، ولی در عمل این نهادها به ســـختی ایجاد می‌شـــوند و به طور موثق به عنوان مکانیزم‌های داوری ستیزه جویی‌های قومی باقی می‌مانند (Horowitz 1991). به همین دلیل، پیشینه تجربی توزیع متناســـب قدرت در نظام‌های بعد از جنگ مختلط است (Roth-schild 2002). خطر به ویژه در کشـــورهایی نهفته اســـت که در آن جا نخبگان حاکم به لحاظ قومی تعریف می‌شـــوند و این امر خطر شکست دولت را افزایش می‌دهد (Estyetal 1995).

روش دیگر مدیریت چند فرهنگی، پارلمانتاریسم است. نظام‌های پارلمانی ممکن اســـت بهتر از نظام‌های رییس جمهوری در مدیریت منازعه عمل کنند و دلیل آن پراکندگی اقتدار سیاســـی است که طرد اقلیت را سخت‌تر می‌کند (Linz 1996).

شـــواهد آماری نشـــان می‌دهد در نظام‌های پارلمانی صلح طولانی است (Reynal Querol 2002). راه حل دیگر در ســـطح حاکمان انتخابات

1. Consociation alism

در یک نظام سیاسی متمرکز، تقویت نسبت چند قومی در حکومت مرکزی و پاداش به رهبران «میانه رو درون قومی» است (Horowitz 1991). مزیت چنین نظامی این است که می‌تواند خود مقدم باشد، اگر ترجیحات رای‌دهنده و حوزه‌های انتخاباتی با چنین روشی سازماندهی نشده‌اند تا اکثریت‌های قومی قدرتمند ایجاد کنند. اما احتیاط در حمایت از تایید دموکراسی چند حزبی لازم است. انتخابات چندحزبی به تنهایی محرک ناکافی برای همکاری هستند (Walter 2002, 29)، چون نهادهای دموکراتیک در موقعیت‌های بعد از جنگ می‌توانند ربوده شوند، به ویژه در کشورهایی با نبود قانون چند حزبی قبل از جنگ (Walter 2002, 29). والتر تصریح می‌کند توافق‌های تقسیم قدرت می‌تواند به اجرای توافق‌های جنگ داخلی کمک کند، ولی مشکل در این واقعیت نهفته است که نظام‌های تقسیم قدرت خودشان ممکن است پیامد جنگ گذشته باشند. این واقعیت که الگوی CH نارضایتی سیاسی را دلیل مهم جنگ داخلی در نظر نمی‌گیرد، مشکل به کارگیری دیدگاه‌های مربوط به ادبیات در نهادهای سیاسی (همیاری‌گری و پارلمانتاریسم و غیره) در جلوگیری از جنگ داخلی را بدتر می‌کند. به همین سان، توصیه‌های سیاست‌گذاری که به نظر می‌رسد الگوی فیرون ولایتین از آن حمایت می‌کنند این است که حکومت‌ها باید برای جلوگیری از جنگ داخلی راهبردهای ضد شورش مؤثر توسعه دهند. توجه به منازعه قومی و ایجاد نهادهای باز لازم نیست بر خطر جنگ داخلی تأثیر بگذارند. اما آنچه مطالعات موردی و تحلیل مفصل بالا نشان می‌دهند این است که اگر الگوهای فیرون، لایتین و CH بهتر تشریح شوند طوری که ابعاد نهادهای سیاسی که ذکر کردم را مورد توجه قرار دهند، این وضعیت ممکن است تغییر یابد: چگونه رژیم، قدیم و جدید است؛ چگونه لیبرال؛ چگونه باز؛ و چه مکانیزم‌های انتخاباتی برای مدیریت چند فرهنگ‌گرایی ایجاد شده

است. برای پاسخ بهتر به این پرسش‌ها، الگوی اقتصادی جنگ داخلی که کولیر و هوفلر ارایه داده‌اند باید مورد بازنگری قرار گرفته و بسط داده شود. در بخش بعدی با یاری گرفتن از مطالعات موردی برای حمایت تجربی به بحث ضرورت بازنگری خواهم پرداخت.

۵- یاری گرفتن از مطالعات موردی برای بسط نظریه جنگ داخلی

هر نظریه خوب تدوین شده باید قابل دستکاری باشد چون فقط نظریه‌های قابل دستکاری می‌توانند به استنتاجات علّی درباره متغیر مستقل منجر شوند. الگوی CH قابل دستکاری است چون پیش‌بینی‌هایی تولید می‌کند که اگر اشتباه از آب بیرون بیایند، نظریه را بی‌اعتبار می‌کند؛ و نظریه مسلماً فرضیه‌ها و متغیرهایی را شناسایی می‌کند که آنها را بیازماید. نظریه با شواهد از قبل درباره وقوع جنگ داخلی متناظر است و نظریه‌های از قبل جنگ داخلی را می‌سازد. نظریه با در نظر گرفتن نتایج پروژه مطالعه موردی در صورتی سودمند خواهد بود که این نتایج فقط الگوی CH را اصلاح کند یا در صورتی که الگو را دستکاری کند.

پروژه مطالعه موردی، بسیاری از بسط‌های نظری الگوی CH را نشان می‌دهد. این بخش در راستای هفت بسط مهم نظری و بازنگری الگو سازماندهی می‌شود. نخست، ما باید پویایی‌های اوج‌گیری و سرکوب حکومت را بهتر تشریح کنیم تا وقوع جنگ را تبیین کنیم. در ثانی، باید متغیر دمکراسی را باز کنیم تا شناسایی کنیم کدام نهادهای سیاسی مهم هستند، چه زمانی و چگونه. سوم، باید رابطه بین قومیت و خشونت را دوباره مفهوم‌سازی کنیم. چهارم، باید ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی جنگ داخلی را طراحی و در قالب الگو مطرح کنیم. پنجم، باید خشونت را به مثابه پدیده تکراری در نظر بگیریم و در معنا و تعریف جنگ داخلی و شباهت‌های میان جنگ داخلی و دیگر اشکال خشونت سیاسی بازاندیشی

کنیم. ششم، باید مورد ناهمگنی را در نظر بگیریم: نقش ایدئولوژی، اهداف مبارزان جنگ و نوع جنگ که ممکن است بر تناسب نظریه با داده‌ها تأثیر بگذارد. سرانجام، استدلال‌های مهم در خصوص نقش ترجیحات نخبگان و نابرابری منطقه‌ای در تبیین وقوع جنگ وجود دارد. هر کدام را به نوبت بررسی خواهم کرد.

پویایی‌های اوج‌گیری

مطالعات موردی بستر تاریخی و سیاسی دوره‌های بین حوادث جنگ داخلی در کشورهای متعدد را در اختیار ما می‌گذارد. در داده‌های کمّی که جنگ داخلی به عنوان متغیر دوتایی مشخص می‌شود، نمی‌توانیم ارزیابی کنیم قبل از اینکه یک جنگ واقعاً مشخص شود یک کشور چقدر به جنگ داخلی نزدیک شده است. در مقابل، مطالعات موردی می‌توانند اعتراض اجتماعی و خشونت سطح پایین منتهی به جنگ داخلی را توصیف کنند و به ما می‌گویند آیا جنگ‌های داخلی ناگهانی و با هشدار کم روی می‌دهند ـ مثل زلزله ـ یا آرام و با هشدار بیشتر ـ مثل انفجارهای آتشفشان. همچنین می‌توانند این اجازه را بدهند که پویایی‌های اعتراض اجتماعی را در کشورهایی که جنگ پیش‌بینی شده ولی روی نداده است، کشف کنیم. برای مثال، نیجریه یک پیش‌بینی جنگ مثبت جعلی برای سال‌های زیادی بوده است، ولی بیشتر آن یک شورش قومی بوده است. برای نظریه‌های ما و برای طراحی سیاست‌گذاری بسیار ارزشمند خواهد بود تا بفهمیم که چرا کشوری مثل نیجریه که در ۱۵ سال گذشته یا بیشتر جنگ داخلی نداشت، ولی شورش‌های بیشتر با کشته‌های بسیار بالایی داشت. شاید پاسخ در این نکته نهفته است که چگونه حکومت با منازعه قومی و اعتراض سیاسی برخورد کرده است. می‌توانیم با کمک مطالعات موردی، پویایی‌های اوج‌گیری جنگ داخلی را ارزیابی کنیم.

در نیجریه، آنچه جنگ را در دهه ۱۹۶۰ تحریک کرد، تقاضا برای استقلال توسط رهبری منطقه بیافرا بود. حکومت در مواجهه با چنین تقاضایی می‌توانست با سرکوب و تعدیل در مرکز، استقلال فزاینده یا استقلال دوفاکتو همانند موردهای مناطق سومالی لند، آبخازیا و جمهوری ترانس ـ دنیستر پاسخ دهد. ظرفیت دولت بر اساس رهیافتی که استفاده می‌شود تصمیم گرفته می‌شود. دولت‌های قوی این ظرفیت را دارند تا تقاضاهای حق تعیین سرنوشت را با هزینه پایین سرکوب کنند یا تعدیل کنند (Gurr 2001). با تعقیب حرکت‌های مسالمت‌آمیزی که امنیت دولت را تهدید نکند به دست آوردن امتیازات از حکومت راحت‌تر است.

در رابطه با این استدلال، قدرت دولت یکی از بینش‌های مهم در پروژه مطالعه موردی است: سرکوب دولتی، مخالفت را افزایش می‌دهد و اگر سرکوب ناقص است، می‌تواند به خشونت منتهی شود.(۷۰) زین حدس می‌زند، برخی شورش‌ها به جنگ داخلی تمام عیار اوج می‌گیرند یا به این خاطر که دولت یک موضع تعدیلی اتخاذ نمی‌کند یا بدین خاطر که دولت از یک راهبرد سرکوب ناقص پیروی می‌کند. در مورد نیجریه در دهه ۱۹۹۰، شورش ایجاو به یک جنگ داخلی تبدیل نشد چون ایجاو عمدتاً علیه اجتماعات دیگر و شرکت‌های نفتی از خشونت استفاده می‌کرد، طوری که حکومت احساس نکرد به حد کافی در معرض تهدید قرار گرفته است و قادر بود امتیازاتی به ایجاو اعطاء کند. با این حال، در همه مواردی که در آن ایجاو، پلیس یا دیگر نهادهای حکومتی را هدف قرار داد، حکومت با زور پاسخ داد. در مورد اخوان المسلمین و یا دیگر گروه‌های شورشی نیجریه، جنگ از طریق توسل به سرکوب مؤثر اجتناب شد. اخوان المسلمین یک ایدئولوژی ضد حکومتی داشت و از تاکتیک‌های خشونت استفاده می‌کرد. اخوان المسلمین از یک جنبش دینی که خواستار یک دولت اسلامی بود حمایت می‌کرد، ولی دستگیری

رهبر این جنبش باعث توقف آن در مراحل اولیه شد. سرکوب مؤثر بود چون به سرعت به کار گرفته شد. این سازوکاری است که از طریق آن غیردموکراسی‌ها می‌توانند از سرکوب به راحتی استفاده کنند و می‌تواند خطر اوج‌گیری منازعه را کاهش دهد.

دیدگاه زین مبنی بر اینکه سرکوب ممکن است باعث اوج‌گیری منازعه شود می‌تواند به ما کمک کند بفهمیم که چرا رژیم‌های دموکراتیک ـ یا نسبتاً در حال دموکراتیک اغلب در خطر بالای خشونت هستند. در اندونزی، سرکوب به فعالیت‌های جنبش آزادی بخش آچه در دهه ۱۹۸۰ پایان داد، زمانی که حکومت هزاران نیرو به آچه فرستاد و بسیاری از فرماندهان این جنبش را دستگیر و یا کشت. استراتژی سرکوب، نارضایتی عمومی را افزایش و به جنبش مذکور اجازه داد از نارضایتی به نفع خود بهره‌برداری کند و یک پایگاه حمایتی بسازد و در دهه ۱۹۶۰ رشد کند، درست زمانی که حکومت به استفاده از خشونت برای سرکوب شورشیان دموکراتیک‌تر و بی میل‌تر شد. در سنگال ـ یک کشور دموکراتیک ـ شورش به عنوان یک حرکت صلح‌آمیز با حمایت گسترده آغاز شد و در پاسخ به سرکوب حکومت به دنبال تظاهرات به یک شورش خشونت‌آمیز تبدیل شد(Humphreys and Mohamed 2002).

نظریه اوج‌گیری یا انفجار جنگ داخلی می‌تواند موارد متعددی را تبیین کند. ایرلند شمالی شاید بهترین مثالی باشد که چگونه جنگ داخلی می‌تواند ناشی از یک اوج‌گیری آرام ولی مداوم اعتراض سیاسی باشد. به گفته وودویل(۲۰۰۲)، حادثه اصلی ۵ اکتبر ۱۹٦۸ در Derry/Londonderry بود، درست زمانی که نیروهای سلطنتی انگلیس به تظاهر کنندگان هجوم آورد و منجر به تلاش‌هایی در مماشات کاتولیک‌ها با دخالت بریتانیا و بسته‌ای از امتیازات سیاسی به انجمن حقوق مدنی ایرلند شمالی گردید. اصلاحات اساسی نبودند و باعث واکنش‌های منفی افراطی اتحادگرایان

شد. بی‌ثباتی سیاسی و اعتراض منجر به استعفای اونیل در سال ۱۹٦۹ و پیروزی افراط‌گرایان گردید و راه را برای «نبرد بگساید[1] هموار کرد که نشانگر آغاز آشوب‌ها در ۱۲ آگوست ۱۹٦۹ و تشکیل ارتش موقت جمهوری‌خواه ایرلند بود.

ارتش جمهوری‌خواه ایرلند راهبرد میانه‌روی را که تا آن زمان مورد استفاده قرار می‌گرفت، ترک کرد ـ چیزی شبیه اعتراض صلح‌آمیز در جنبش حقوق مدنی ایالات متحده ـ و در عوض یک موضع شبه نظامی رادیکال علیه پروتستان‌ها و بریتانیا اتخاذ کرد، و یک اعتراض فرقه‌ای سازماندهی نشده را به یک مبارزه خشونت‌آمیز سیاسی سازماندهی شده تبدیل کرد.

پتانسیل اوج‌گیری در مناطقی با پیشینه تاریخی استقلال یا مناطقی که امتیازات خاصی داشتند افزایش می‌یابد، درست همان طور که در کازمانسه کوزوو و آچه و جاهای دیگر شاهد بودیم. در کنگو، قانون حقوق اقلیت‌ها به عنوان تسریع کننده خشونت تلقی شد. اداره نامناسب امور مملکت منازعه قومی را تسریع و تشدید کرد. یک سری از قوانین تابعیت به حمایت از جمعیت محلی در منطقه کیوو[2] اختصاص داده شد و منجر شد پارلمان تابعیت کنگویی بانیارواندا[3] را در آوریل ۱۹۹۵ سلب کند. در اکتبر ۱۹۹٦، معاون فرماندارکیوو جنوبی به بانیارواندا دستور داد بر اساس قانون پارلمان ۱۹۹۵ کنگو را ترک کنند. اما بانیارواندا این درخواست را رد کرد و از رواندا تقاضای کمک خواست. حکومت روآندا از این کمک بهره‌برداری کرد و تلاش کرد موضوع امنیتی را با بر هم زدن اردوگاه‌های آوارگان حل کند که به قتل عام بسیاری از آوارگان هوتو منجر شد. (Eavizet 2002)

خطرات اوج‌گیری همچنین تابع آنچه در همسایگی اتفاق می‌افتند، است. در لبنان، قبل از اینکه جنگ داخلی فوران کند منازعه سال‌ها بود که ریشه

1. Bagside
2. Kivu
3. Banyarwanda

دوانیده بود. قدرت سازمان‌های فلسطینی بعد از جنگ ۱۹٦۷ اعراب و اسراییل افزایش یافتند و فلسطینیان اتحادهایی را با گروه‌های لبنانی ایجاد کردند. جنگ داخلی می‌تواند به سال‌های ٦۹-۱۹٦۸ باز گردد، درست زمانی که منازعه مسلحانه میان گروه‌های رقیب و میان گروه‌های فلسطینی و دولتی که خواستار استفاده از لبنان به عنوان سکویی برای اقدام در اسراییل بودند، آغاز شد.

زمانی که چنین منازعه‌ای آغاز می‌شود، چگونه می‌تواند متوقف شود تا از جنگ داخلی جلوگیری کند؟ یک دیدگاه این است که اگر حکومت مصالحه‌گر باشد و تقاضاهای گروه‌ها را مورد توجه قرار دهد و مطالبات آنها را محقق سازد(خودمختاری منطقه‌ای)، در آن صورت خطر جنگ کاهش خواهد یافت(Gurr2000). با این حال، نبود مشروعیت حکومت، چه بسا چنین وعده‌هایی را بی‌اعتبار سازد. نکارگوو نکونزیا[1] (۲۰۰۲) تصریح می‌کند در بروندی طرد سیاسی هوتوها از موقعیت‌های نخبگی منجر به فرصت‌های آموزشی پایین‌تر و قدرت اقتصادی برای هوتوها گردید. سرکوب سیاسی جمعیت هوتو و خشونت علیه رهبران هوتو به تلاش‌های کودتا توسط هوتو در ۱۹٦۵ و ۱۹۷۲ و ضد کودتا توسط توتسی منجر شد که سرانجام به قتل عام توتسی توسط هوتوها در سال‌های ۱۹٦۵ و ۱۹۷۲ و شورش بزرگ هوتوها و قتل‌عام‌های گسترده و دخالت ارتش و ستیزه‌جویان قومی انجامید. نبود اداره دموکراتیک امور و فروپاشی نهادهای سیاسی و تقاضایی بدان معنی بود که هیچ منبعی از اقتدار مشروع که بتواند چرخه خشونت را متوقف کند، وجود نداشت.

در اینجا پرسش جالبی مطرح می‌شود: تحت چه شرایطی حکومت‌ها مصالحه‌گر و سازش‌پذیرتر خواهند بود؟ و چه زمانی این گونه سیاست‌ها معتبر خواهند بود؟ بخشی از ادبیات علوم سیاسی استدلال می‌کند که

1. Ngaruko and Nkurunziza

بهترین سیاست‌گذاری سازشی می‌تواند در بستر یک نظام غیرمتمرکز سیاسی حاصل شود. یک نظام فدرال یا همیاری ممکن است ترس‌های سلطه سیاسی را در یک جامعه انشعابی قومی تعدیل کند (Lijphart 1969)، ولی چنین نظامی خواهد توانست وعده‌های معتبری بدهد یا در طول زمان به متمرکز شدن برگردد؟ بخشی از بحث درباره نهادهای سیاسی و دموکراسی در بخش۴ پروژه مطرح شد. اکنون بر سودمندی تمرکززدایی سیاسی و اقتصادی در پراکندن جنگ داخلی تمرکز می‌کنم و با این بررسی آغاز می‌کنم که چه زمانی احتمال دارد تمرکززدایی را مشاهده کنیم. تنش با الگوی CH روشن است و با در نظر گرفتن موضوع تمرکززدایی ما خارج از مجموعه متغیرهایی گام می‌گذاریم که الگوی CH آنها را در تأثیرگذاری بر وقوع جنگ داخلی مهم در نظر می‌گیرد.

نهادهای سیاسی: چه زمانی احتمال دارد تمرکززدایی روی بدهد؟

تاکنون هیچ بررسی از شرایط کافی و لازم اتخاذ سیاست‌های تمرکززدایی اقتصادی و سیاسی حکومت‌ها صورت نگرفته است. با این حال، مؤلفه‌های ممکن زیر را می‌توان در این حوزه پیدا کرد: شمار گروه‌های مهم قومی، درجه تمرکز سرزمینی این گروه‌ها، وجود شبکه‌های قومی و اجتماعات در مرز دولت، وابستگی کشور به منابع طبیعی و درجه‌ای که این منابع در قلمرو منطقه‌ای متمرکز شده است و نسبت درآمد سرانه کشور با دیگر مناطق جنبش‌های حق تعیین سرنوشت نیز ممکن است توجه حکومت‌ها را به خود جلب کند و آنها را مجبور به اتخاذ سیاست‌های تمرکز زدایی بکند: کاتالان‌های اسپانیا و کبکی‌های کانادا تقاضاهای دیرینی برای اقتصاد بزرگ‌تر داشتند و قادر بودند امتیازات خودمختاری قانونی از دولت را تضمین کنند.

نوع رژیم احتمالاً تعیین کننده تقاضا و عرضه ترتیبات تمرکززدایی است.

کشورهای دموکراتیک ممکن است در واگذاری اقتدار اداری به مناطق بیشتر تمایل داشته باشند، البته اگر این تقاضا با رای اکثریت متناظر باشد. هم‌زمان، در کشورهای دموکراتیک که در نظام بین‌الملل خوب ادغام شده‌اند ممکن است کمتر شاهد روند رو به سمت تمرکززدایی باشیم، چون این امر ممکن است منجر به خطر فزاینده جدایی‌طلبی و متعاقباً به تأمین کالاهای عمومی برای دولت شود. (۷۱) بنابراین، ما انتظار داریم شاهد حکومتی باشیم که پرداختی‌های کمکی به اقلیت‌ها بدهد تا آنها را تشویق کند به دولت متعهد بمانند و این پرداختی‌ها می‌تواند منجر به تمرکززدایی اقتصادی بیشتر و یا مشارکت بیشتر در ساختارهای حکومت مرکزی شود. مبالغ می‌تواند از اصلاحات زمین در حاشیه گرفته تا توزیع مجدد درآمد در مرکز را در بر بگیرد.

جایی که حق تعیین سرنوشت به طرز خشونت‌آمیزی تعقیب شود، تمرکززدایی احتمالاً به عنوان امتیازی به اقلیت‌هایی استفاده شود که ممکن است در غیر این صورت جدایی‌طلبی را تعقیب کنند. در جوامع پس از جنگ داخلی، تمرکززدایی می‌تواند روش خوبی برای سازماندهی سیاست میان حکومتی مرکزی و یک اقلیت قومی باشد. اینها مثال‌های متعدد تمرکززدایی از طریق داوری در سطح بین‌المللی در توافق‌های جنگ داخلی هستند: توافق‌های دایتون در بوسنی، توافق‌های خودمختاری در میندانو فیلیپین، (۷۲) ساختار سیاسی فدرال در اتیوپی به دنبال سقوط رژیم منگیستو و راه حل تعقیب شده کشورهای ناتو در کوزوو برای جلوگیری از تقسیم استان از یوگسلاوی و در عین حال احیای خودمختاری منطقه‌ای که از حقوق آلبانیایی‌های کوزوو حمایت کند.

شکل‌گیری جنبش‌ها (گاهی خشونت‌آمیز) برای تعیین حق سرنوشت همچنین ممکن است متأثر از سطح تمرکززدایی سیاسی باشد (هیچ پیوند یک جهتی میان سطح از قبل تمرکززدایی و تقاضاها برای تمرکز زدایی

بیشتر وجود ندارد). میزان تمرکززدایی از قبل سیاسی می‌تواند به عنوان نشانه این امر باشد که چگونه دولت مصالحه‌گر در برابر تقاضای گروه‌ها برای خودمختاری بیشتر قرار خواهد گرفت. بنابراین، سیاست تمرکززدایی این منطق را پیچیده می‌کند که نویسندگان به رابطه میان نوع رژیم و جنبش‌های حق تعیین سرنوشت اشاره کرده‌اند.

خرد متعارف نشان می‌دهد اداره امور جوامع چند فرهنگی در صورتی که یک نظام حکومت غیرمستقیم جاری باشد، راحت‌تر است. (Hechter 2001) تمرکززدایی قدرت (فدرالیسم، همیاری، خودمختاری منطقه‌ای) می‌تواند درجه‌ای از حق تعیین سرنوشت را فراهم کند و در عین حال ویژگی یکپارچگی دولت را حفظ کند. با این حال، تمرکززدایی ممکن است این تقاضاها را تقویت سازد و در نهایت منجر به تقاضاها برای جدایی‌طلبی تمام عیار بشود. شرایطی که تحت آن هر کدام از این دو نتیجه حاصل خواهد شد، به خوبی در ادبیات این حوزه درک نشده است.

هدف تمرکززدایی سیاسی ـ به عنوان نماینده قدرت و اقتدار برای تصمیم‌گیری مستقل در واحدهای فروملی ـ ارایه راه‌حل کارآمد و برابر برای مشکلات مرتبط با تهیه کالاهای عمومی است. تیبوت[1] (۱۹۵٦) معروف‌ترین استدلال را در جهت تهیه خدمات عمومی ارایه می‌دهد. او تبیین می‌کند کارآمدی محلی در تهیه خدمات حاصل رقابت میان حکومت‌های فروملی برای جذب سرمایه‌گذاری، کارخانه‌ها یا رزیدنت است. اگر اقتصادهای افزایش تولید برای کاهش قیمت زیاد بالا نیستند، تمرکززدایی می‌تواند منجر به تخصیص سودمند و مؤثر منابع با هدف تأمین کالاهای عمومی برای اولویت‌های اجتماعات محلی خاص شود (Dates 1972).

همچنین تمرکززدایی می‌تواند به عنوان روشی برای وارد کردن نظام

1. Tiebout

کنترل و تعادل در نهادهای فدرال (Weingast 1995) شــود و می‌تواند نــوآوری سیاســت‌گذاری (Kollman 1996) و کارایی حکومت را در اجرای اصلاحات اقتصادی تســهیل ســازد .(Treisman 2000) ویژگی تمرکززدایی سیاســی معنادار، وجود ســطوح پایین / فرومل‌ی حکومت با حقوق قانونی کنترل چندین حوزه مهم است (Riker,1964).

فایده‌های تمرکززدایی به میزان بهینه تولید کالاهای عمومی خاص بستگی خواهد داشت. (Lake and Rothschild 2001) بنابراین ما انتظار نداریم شــاهد تمرکززدایی باشیم که فرضیه‌های تشــکیل دهنده اساس الگوهای کارآمدی تمرکززدایی عملی نشوند. به ویژه، اگر جابه‌جایی عامل ناقصی در مناطق وجود داشــته باشــد، اگر هزینه‌های جابه‌جایی بالا باشد (برای مثال، شــبکه‌های قومــی در حرفه‌ها)؛ یا اگر به خاطر جغرافیای سیاســی منطقه ناهمگنی نیمه دایمی در اولویت‌های محلی داشــته باشــیم درست زمانــی که جمعیت ســاکن و مختلط به لحاظ قومــی داریم، تمرکززدایی مؤثر و کارآمد نخواهد بود. (۷۳)در کشــورهایی با چنین ویژگی‌ها، انتظار داریم حکومت‌های مرکزی علاقه کمتری به تمرکززدایی داشــته باشــند. تمرکززدایی احتمالاً در کشــورهایی مشاهده شود که راه به سوی فدراتیو می‌روند یا حاصل ترکیب گروه‌های دینی و قومی متمایز هستند. کمتر در کشورهایی مشاهده می‌شود که دارای نظام‌های سیاسی بسیار متمرکزند یا جریان عظیم جمعیت مهاجر دارند، جمعیت‌هایی که به لحاظ ســرزمینی متمرکزند و تقاضای خودمختاری حاشیه‌ای و منابع بیشتر دارند. (۷٤)

تأثیرات تمرکززدایی بر منازعه سیاسی و خشونت

ادبیات مربوط بــه تمرکززدایی، منطقه‌گرایــی، ملّی‌گرایی، جنگ داخلی، جنبش‌هــای اعتراضــی، شــبکه‌های قومی و شــکل‌گیری هویت همگی به مســئله شــکل‌گیری جنبش‌های حق تعیین سرنوشــت مربوط هستند.

درباره ریشه‌های جنبش‌های حق تعیین سرنوشت اختلاف عقیده وجود دارد. نویسندگان تصریح کرده‌اند که تقاضاها برای حق تعیین سرنوشت احتمالاً در کشورهایی با گروه‌های قومی بزرگ بیان شود که به لحاظ سرزمینی متمرکز هستند؛ در کشورهایی که شبکه‌های قومی وجود دارند و اجتماعاتی را که در دو طرف مرز قرار دارند به هم پیوند می‌زنند (Horowitz 1985). در امپراتوری‌های قدیم یا دولت‌های پسا استعماری با دولت‌سازی ناقص و تجارب ملت‌سازی (Smith 1991) در مناطقی با سطوح بالای مهاجرت داخلی (Smith 1991) یا «استعمارگری داخلی» (Hechter)؛ در دولت‌های مدرن با قومیت‌های حاشیه‌ای که تابع قومیت‌های مرکزی هستند (Smith 1991)؛ در دولت‌های اقتدارگرایی که حقوق اقلیت‌ها و اعمال فرهنگی را سرکوب می‌کنند (Gurr 2000)؛ در مناطق یا کشورهای «عقب مانده»، هر چند جدایی‌طلبی توسط گروه‌های پیشرفته در کشورهای عقب‌مانده نیز ممکن است.(۷۵)

تمرکززدایی سیاسی می‌تواند برای کاهش خطر جنگ داخلی در کشورهایی با جنبش‌های حق تعیین سرنوشت راهبردی باشد. تمرکززدایی یک نظام سیاسی کنشی یا بازتابی است.(۷٦) بازتابی است از آن رو که شکاف‌های فرهنگی یا سیاسی را مفروض می‌گیرد و توجه خود را به این شکاف‌ها معطوف می‌کند تا یک نظام شبه مستقل ایجاد کند، سطح و عمق تعامل میان مرکز قدرت و مناطق حاشیه‌ای را کاهش دهد. در کشورهایی که جنگ داخلی را تجربه کرده‌اند، تمرکززدایی به عنوان راهی برای محافظت از اقلیت‌های متمرکز سرزمینی توصیه شده است، ولی می‌تواند بازتاب یا توجیه‌گر نتایج نظامی جنگ نیز باشد چون گروه‌ها و شاخه‌های در حال جنگ خودمختاری بیشتری از دولت به دست می‌آورند. تمرکززدایی به عنوان پاسخی به رقابت سیاسی خشونت‌آمیز میان گروه‌های قومی سیاستی است که آکنده از مشکلات خطرناک اخلاقی است: اگر جامعه بین‌الملل

تمرکززدایـــی را تایید کند یــا جدایی‌طلبی را به عنــوان راهی برای پایان بخشیدن به خشونت قومی تلقی کند، ممکن است ناخواسته انگیزه‌ها برای خشـــونت گروه‌ها را افزایش دهد و به این ترتیب، احتمال وقوع خشونت را افزایش بدهد. همچنین این امر می‌تواند به ایجاد نفرت در مرکز کمک کند و برخی گروه‌ها را برای تقاضای تمرکز بیشتر بسیج کند.

تمرکززدایی یا فدرالیسم ممکن است عملاً مشکلات تناظری زمان مرتبط بــا حل و فصل جنگ داخلی را تشـــدید کند. به گفته لیک و روتشـــلید[1] (۲۰۰۱)، شـــرایط محدودی برای تمرکززدایی سیاسی موفقیت‌آمیز بعد از جنـــگ داخلی وجود دارد: «فقط جایی که گروه‌های متعدد در یک فضای ملـــی مشـــابه زندگی می‌کنند، هیچ‌کـــس نمی‌تواند کنترل بـــر دولت را به دســـت آورد که هر کدام را میانه‌روهایی هدایـــت می‌کنند که می‌خواهند تمایلات دیگـــران را برای خودمختاری دینی، فرهنگی و زبانی بپذیرند و اگر دموکراســـی قوی بنیه باشـــد تمرکززدایی احتمالاً یک راه‌حل طولانی مدت مؤثر و باثباتی باشد.»

لیک و روتشلید متوجه شدند که جدا از تخمین ۳۰ توافق و حل و فصل جنگ داخلی از طریق مذاکره، ۱۰مورد وجود داشته است که نهادهای نیمه فدرال در آنها تاســـیس شـــدند.(۷۷) مذاکره برای پایان بخشیدن به جنگ داخلی به دلیل مشکل تعهد معتبر به توافق بعد از اینکه گروه‌های شورشی خلع سلاح شده‌اند، دشوار است. اگر تمرکززدایی احساس امنیت بیشتری برای شورشـــیان مهیا کند، منطق تمرکززدایی می‌تواند ســـودمند باشد، هر چند در این موارد اعتبار حکومت پایین اســـت، و در آن صورت تناظری زمانی فدرالیســـم ممکن است زیر سوال برود و طرف‌ها چه بسا نسبت به توافق برای یک چارچوب فدرال بی‌میل باشند.

یکی از راه‌های تحقق تعهد برای صلح در یک کشـــور عدم تمرکز، ادغام

1. Lake and Rothschild

نیروهـــای امنیتی و اجازه دادن گروه‌های اقلیت برای حفظ نیروهای پلیس در صلاحیت خاص خودشـــان اســـت. اگرچه به نظر می‌رسد این امر مثل یک استدلال خرد متعارف است ولی هنوز شواهد محکمی برای حمایت تجربی از آن نداریم. ویلکینســـون[1] (۲۰۰۱) در بررســـی دقیق از خشونت قومی در هند مؤلفه‌های زمان و شدت شورش‌های مسلمان ـ هندو را در سطح فروملی در ظرف زمانی چند دهه تحلیل کرد. او بررسی کرد که آیا همیاری در ســـطح دولت اســـت یا ترکیب قومی نیروهای پلیس در سطح فرودولتی برای جلوگیری از شـــورش‌های خشـــونت‌آمیز مهم است. او به این نتیجه رسید که کشورها با بالاترین درجه نبود نمایندگی مسلمانان در نیروهای پلیس اغلب پیشینه ضعیفی از حقوق بشر دارند. او همچنین متوجه شد رقابت انتخاباتی و نزدیکی انتخابات مؤلفه‌های مهم زمان خشونت بود و حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات بیشتر در نواحی ممکن بود که اقلیت قومی متحدی ارزشمند در ائتلاف‌های انتخاباتی بود. ویلکینسون استدلال کرد که رابطه پایین و غیرمعناداری میان شـــاخص‌های تناســـب قومیت و نبود خشـــونت در هند وجود داشت (این استدلال مبتنی بود بر یک سری ســـرکوب‌های متعدد در دوره‌های ۱۹۹۹-۱۹۷۵). ویلکینسون این یافته را بـــه این واقعیت نســـبت می‌دهد که آمارهای اساســـی درباره نمایندگی بر ســـطح مؤثر یا واقعی نمایندگی و آزادی اقلیت‌ها که اغلب توســـط عمل نهادها و نخبگان تعیین می‌شـــود نه توسط قوانین مشروع یا ترکیب قومی نیروی پلیس، ســـرپوش می‌گذارند. همچنین، اهمیت هویت ممکن است در سرتاســـر هند متفاوت باشـــد و نوع نهادهایی که ایجاد شده‌اند ممکن است برای اهمیت هویت شکل درون‌زا باشند. بنابراین، در برخی کشورها ممکن است داشتن نمایندگی اقلیت نسبتاً کوچک در نیروهای پلیس برای حفظ صلح کافی باشـــد. انتقاد ویلکینســـون از راه‌حل‌های همیارانه برای

1. Wilkinson

منازعه قومی، این است که نمایندگی اقلیت در حکومت و پلیس محلی تأثیری منفی دارد (افزایش خشونت قومی). شواهد کافی مطالعه موردی (برای مثال، از بوسنی، قبرس و دیگر کشورها) وجود دارد که نشان می‌دهد چنین نمایندگی به منظور افزایش اعتماد در نظارت مؤثر بر نقض صلح، یک عنصر ضروری در هر توافق مذاکره‌ای بعد از جنگ داخلی است.

شرط دیگر برای موفقیت نهادهای فدرال یا نیمه فدرال بعد از جنگ این است که طرف‌ها باید بتوانند منافع‌شان را از توافق فدرال تعریف کنند ـ برای مثال، آنها نباید نگران باشند که رقابت کنندگانشان چقدر دستاورد دارند. اگر آنها به دستاوردهای نسبی علاقه‌مندند، در آن صورت فضا برای یک توافق ممکن محدود می‌شود و منازعه محتمل می‌شود.(۷۸) مثال غالب بودن دستاوردهای نسبی در ارتباط با مذاکره ساختارهای فدرال بعد از جنگ داخلی را می‌توان در مذاکره بر سر اسکان دوباره آوارگان در قبرس مشاهده کرد. بعد از پایان جنگ داخلی / بین‌المللی قبرسی‌ها، گفتگوهای حمایت شده سازمان ملل بر بازگشت ساکنان یونانی به واروشا در ازای امتیازات اقتصادی به طرف ترکیه ـ قبرسی صورت گرفت. این امتیازات شامل گشایش مرز در واروشا بود تا به گردشگران و بازرگانان اجازه داده شود وارد بخش اشغال شده واروشا[1] توسط ترکیه شوند. نیز شامل طرح اسکان ۴۰ هزار آواره یونانی در مناطق مسکونی خودشان بود بدون اینکه موازنه نظامی را بر هم بزنند و امتیازات اقتصادی تولید ناخالص داخلی ترکیه ـ قبرس را بیش از ۲۰ درصد افزایش داد.(۷۹) با این حال، این مذاکرات شکست خورد، چون هر طرف نگران بود طرف دیگر از توافق شانه خالی کند و توافق را به نفع خود تغییر دهد. با توجه به بی‌ثباتی بالقوه تمرکززدایی، باید پرسید که آیا متمرکز کردن جایگزین بهتری است (به لحاظ تأثیرش بر احتمال منازعه خشونت‌آمیز).(۸۰)

1. Varosha

پژوهشگران یک روند رو به سمت متمرکز کردن بعد از جنگ داخلی را با تثبیت قدرت طی فرایند صلح مشاهده کرده‌اند (Lake 2001 Rothschild and). این روند ممکن است به عنوان پیامد خطرات فزاینده جدایی‌طلبی تلقی شود که ناشی از سیاست تمرکززدایی است. در مواردی از قبیل آفریقای جنوبی، جایی که قانون تصویب شده در سال ۱۹۹۳ اختیارات قانونی برای قانونگذاری در حوزه‌های متعددی به قانونگذاران محلی اعطا کرد (از قبیل حوزه بهداشت، مسکن و حمل و نقل)، یک روند ثابتی در جهت متمرکز شدن وجود داشت. کشورهای دیگری که در سال‌های اولیه‌شان نهادهای فدرالی تصویب کردند سرانجام به سمت متمرکز شدن رفتند (برای مثال، آرژانتین، نیجریه، پاکستان و ونزوئلا). نیجریه شاید بهترین مثال باشد: این کشور از سال ۷۸-۱۹٦٦ به سمت متمرکز شدن بیشتر تغییر جهت داد و متعاقباً در اوایل دهه ۱۹۸۰ به فدرالی بودن بازگشت و دوباره در اواسط دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ به متمرکز شدن بیشتر تغییر جهت داد. با این حال، استثناهایی برای این الگو وجود دارد. مثال‌های متعددی از کشورهایی با دوره‌های طولانی ثبات در نظام‌های تمرکززدایی‌شان وجود دارد. خود نیجریه گرایش رو به تمرکززدایی بیشتر داشت چون شمار ایالت‌ها را از ٤ در سال ۱۹٦۳ به ۳۷ [در زمان نوشتن این تحقیق] افزایش داد، هر چند افزایش در شمار ایالت‌ها دلالت بر افزایش اساسی در خودمختاری منطقه‌ای نبود. مثال‌های دیگر استرالیا، کانادا و ایالات متحده هستند که همگی ویژگی فدرالیشان را حفظ کرده‌اند؛ و استرالیا، بلژیک و برزیل درجه‌ای از تمرکززدایی‌شان یا فدرالیسمشان را حفظ کرده‌اند. مالزی نمونه‌ای از کشوری است که به طور موفقیت‌آمیزی از نیمه فدرالیسم به فدرالیسم کامل حرکت کرده است. به همین سان، کومور، سوآزیلند و آفریقای جنوبی، تانزانیا، ترینیداد و توباگو همگی از نظام‌های متمرکز به

ساختارهای فدرالی تمرکززدا در دهه ۱۹۹۰ حرکت کرده‌اند.(۸۱) تمرکززدایی از قدرت انحصاری حکومت بر تهیه و تأمین کالاهای عمومی از قبیل آموزش جلوگیری می‌کند. زمانی که این خود مختاری به ابزارهای دفاعی گسترش می‌یابد و مناطق قادرند از خودشان در برابر حکومت دفاع کنند (برای مثال، از طریق تشکیل شبه نظامیان یا پلیس مجهز یا واحدهای شبه نظامی)، تمرکززدایی احتمالاً به عنوان یک گام برای جدایی‌طلبی تلقی می‌شود. بنابراین، در موقعیت‌های پس از جنگ داخلی، ما احتمالاً فقط زمانی شاهد توافق‌های تمرکززدایی باشیم که حکومت منطقه‌ای و مرکزی معتبری داشته باشیم که به فرایند صلح متعهد باشند (برای مثال، قدرت کافی برای مناطق یا اجرای توافق یا تضمین بیرونی صلح) و یک ظرفیت کاهش یافته برای علاقه به جدایی‌طلبی وجود داشته باشد (برای مثال، ظرفیت‌های ارتش‌های منطقه‌ای باید پایین‌تر از ظرفیت‌های ارتش حکومت باشد). به سخنی دیگر، جدایی‌طلبی باید برای مناطق هزینه‌بر باشد و انکار خودمختاری نباید عملی بی‌هزینه برای حکومت باشد. تحت این شرایط، مبارزات جدایی‌طلبی خشونت‌آمیز که از طریق قدرت تسلیحات حل و فصل می‌شود می‌تواند منجر به تمرکززدایی نسبتاً ثابت شود. از این میان می‌توان به توافق‌های خودمختاری با قبایل چیتاگونگ هیل[1] در بنگلادش و ناگاس در شمال شرقی هند اشاره کرد. در این موارد، خودمختاری منطقه‌ای فزاینده خطر بی‌نهایت اوج‌گیری تقاضاها برای خودمختاری و خشونت بیشتر را به همراه ندارد چون تلاش‌های گذشته در جدایی‌طلبی خشونت‌آمیز بودند و به طور مؤثر توسط حکومت سرکوب وجود ندارد، اعطای خودمختاری منطقه‌ای می‌تواند راه مؤثری برای کاهش تنش و تحقق دستاوردهای مرتبط با تمرکز زدایی باشد.

1. Chittagong Hill

در مجموع اگر تمرکززدایی خطر خشـــونت را افزایش بدهد چه به دلیل بیزاری عمومی در مرکز و چه به دلیل اوج‌گیری تقاضاها برای حق تعیین سرنوشت توسط حاشیه، به عنوان سیاست حکومت انتخاب نخواهد شد. همان طور که شـــاهد بودیم، نهادهای سیاســـی غیرمتمرکـــز می‌توانند در کاهش خطرات مرتبط با ناهمگنی قومی سودمند باشند اما الگوی CH به ما می‌گوید که چنین ناهمگنی عملاً خطر جنگ داخلی را کاهش می‌دهد و به این ترتیب هیچ نیازی برای تمرکززدایی یا سیاســـت‌های دیگر برای مدیریـــت ناهمگنی قومی نخواهد بود. بعداً دربـــاره رابطه میان قومیت و جنگ داخلی بحث خواهم کرد و راه‌های زیادی را نشان خواهم داد که در آن الگوی CH باید تعدیل شود تا تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم قومیت بر جنگ داخلی را بررسی کنم.

انشعاب قومی، سلطه و قطبی‌شدن

اگرچه به نظر می‌رســـد الگوی CH، تشخیص خطر فزاینده جنگ داخلی ناشی از سلطه قومی را درست پیش‌بینی کرده است، پروژه مطالعه موردی روش‌های متعددی را نشان می‌دهد که باید رابطه میان قومیت و خشونت را مجدداً مفهوم‌سازی کنیم. در اینجا به شش درس مهم مطالعات موردی اشاره می‌کنم که به سنجش و تحلیل قومیت در الگوی CH مربوط هستند. نخســـت، شاخص انشـــعاب قومی در اریتره که الگوی CH از آن استفاده کرده و مقالات دیگر این حوزه از ادبیات بدان اشاره کرده‌اند یک سنجش بسیار خام از انشعاب سیاسی است.(۸۲) برای مثال، کوت دیوری[1] بیش از ۷۰ گروه قومی دارد و به نظر می‌رسد در چارچوب اهمیت اریتره انشعاب بســـیار بالایی دارد. با این حال، انباشـــت‌های طبیعی این گروه‌ها منجر به ســـه یا چهار گروه مهم شـــد که بزرگ‌ترین آن آکان اســـت که ٤٢ درصد

1. cote divoire

جمعیت کوت دیوری را به خود اختصاص داده است و به لحاظ سیاسی با کنترل دولت از زمان استقلال به سلطه درآمده است (Azamand koi-dou 2002). بنابراین، این امر موردی از سلطه قومی است نه انشعاب. در کنیا، بیش از ۴۰ قبیله بزرگ اساس نهادهای سیاسی و اجتماعی را تشکیل می‌دهند (Kimenyi and Ndungu 2002). حکومت پس از استقلال کنیا بعد از آنکه حمایت و جانب‌داری قومی را در اذهان تزریق کرد، بیشتر قبایل را از حکومت طرد کرد. احزاب سیاسی اغلب در جهت خطوط قبایل سازماندهی شدند و لذا نادیده گرفتن تأثیر قومیت بر همه جنبه‌های سازمان اجتماعی دشوار است. در کنگو، از زمان استقلال، احزاب سیاسی یک پایه و مبنای قومی داشتند،(۸۳) به جز جنبش ملی کنگو، حزب اتحاد آفریقا و حزب ملی پیشرفت. در نیجریه، کشوری با بیش از ۲۵۰ گروه قومی شاهد انشعاب بسیار بالایی هستیم. اما این کشور قطب‌بندی شده است: مسلمانان شمال در برابر مسیحیان و غیردین‌داران جنوب. در هر کدام از مناطق نیمه مختار غربی، شرقی و شمالی یک گروه قومی مسلط وجود دارد: شمال: هوسا – فولانی[1]؛ غرب: یوروبا[2]؛ شرق: ایبو. اما واقعیت این است که استفاده CH از جبهه آزادی بخش اریتره برای مشخص کردن سلطه قومی بدان معنی است که نیجریه به عنوان یک جامعه تحت سلطه قومیت مشخص و تدوین نشده است.

در ثانی، شاخص جبهه آزادی‌بخش اریتره دیگر مؤلفه‌های مهم همبستگی قومی را که (از قبیل نژاد و یا دین) ممکن است برای حمایت از اقدام قومی ـ سیاسی استفاده شود، حذف می‌کند.(۸۴) در مورد لبنان، انشعاب دینی مهم‌تر از دیگر اشکال شکاف قومی بود. مسیحیان و مسلمانان حدود ۵۵-۴۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند؛ ولی هر گروه درون

1. hausa – Fulani
2. Yoruba

هر دودستگی بیشتر از ۲۵-۲۰ درصد جمعیت نبود که هیچ سلطه قومی را نشان نمی‌داد، هر چند بر اساس همبستگی دینی (که دودستگی قومی سیاسی در لبنان بود) ما یک جامعه بسیار قطبی‌شده داشتیم. در مالی، گروه‌های عرب و طارق به لحاظ نژادی و قومی شبیه هستند، ولی الگویی از تبعیض فرهنگی و سیاسی یک شکاف بین این گروه‌ها ایجاد کرده است که خودشان را به لحاظ نژادی متمایز تلقی می‌کنند(Humphreys and Mohamed 2002)

سوم، شاخص جبهه آزادی‌بخش اریتره همواره به خوبی سنجش نشده است. در بروندی، سطح «واقعی» انشعاب قومی بالاتر از آن است که به نظر می‌رسد. شاخص اریتره برای بروندی ٤/١٠٠ است (میانگین ٥٢/٦٣ است) و این امر نشانگر جامعه بسیار همگن است چون همه گروه‌ها به یک زبان صحبت می‌کنند. ولی واقعیت همبستگی‌های مهم قومی و منازعه شدید قومی را در بروندی نادیده می‌گیرد.(٨٥) با این حال، اگر ما قصد داشتیم میزان جمعیت متعلق به دو گروه بزرگ را سنجش کنیم، در آن صورت کشور به عنوان موردی از سلطه قومی با ٨٥ درصد هوتو و ١٤ درصد توشی طبقه‌بندی می‌شد.

چهارم، تمرکز منطقه‌ای قومیت‌ها مهم‌تر از انشعاب قومی کل کشور است. در نیجریه، به رغم داشتن بیش از ۲۰۰ گروه قومی و جبهه آزادی بخش اریتره که ۸۷ کشور را در بالای ۹۵ درصدی جمعیت به لحاظ انشعاب قرار می‌دهد، یک سلطه قومی معناداری در مناطقی که منازعه روی می‌دهد، وجود دارد. این بدان معنی است که اگر واحد تحلیل ما منطقه فروملی بود نه کل کشور، می‌توانستیم رابطه متفاوتی میان خشونت و انشعاب قومی پیدا کنیم. (٨٦) به ویژه، احتمالاً به این نکته نیز پی می‌بریم که انشعاب قومی در تبیین حرکت‌های جدایی‌طلبانه در سطح منطقه‌ای مهم است. یک سنجش منطقه‌ای از انشعاب قومی و سلطه باید متمایز از سنجش سطح

ملی برای شناسایی هر موضع نسبی گروه متمرکز در کشور باشد. در روسیه، چچن‌ها فقط یک اقلیت کوچکی از جمعیت نیستند بلکه اکثریت زیادی از جمعیت را تشکیل می‌دهند (Zurcher , Kohler 2002). در اندونزی، ۹۰ درصد جمعیت مسلمان است که چه بسا کسی استدلال کند دین یک شکاف و دودستگی مهم به لحاظ سیاسی نیست. با این حال، توزیع جمعیت مسلمان در جزایر متعدد، همبستگی قومی را به لحاظ سیاسی مهم می‌سازد. به گفته روس (۲۰۰۲) در مناطق غیرمسلمان (مثل تیمور شرقی و پاپوای غربی) ترس از سلطه مسلمانان منازعه را تحریک کرده و دو مورد از این مناطق منازعاتی داشتند که در طبقه‌بندی جنگ داخلی جای می‌گیرند. در کنیا، کیمنی و ایندونگ[1] (۲۰۰۲)، ناهمگنی قومی را سنجش می‌کنند، جایی که میزان جمعیت در یک منطقه متمایز متعلق به بزرگ‌ترین گروه قومی است. آنها این فرمول را برای ٤١ ناحیه کنیا (در ۸ استان) نیز به کار می‌برند و نواحی را بر اساس سطح ناهمگنی قومی درجه‌بندی می‌کنند و متوجه می‌شوند که ۱۳ ناحیه متعدد به لحاظ قومی در کنیا، ۱۲ (یا ۹۲ درصد) ناحیه دارای منازعات خشونت‌آمیز، در حالی که ۸ ناحیه نیز به لحاظ قومی همگن و تنها ناحیه کیسی[2] تجربه خشونت داشت و محدود به یک منطقه مرزی بود.

پنجم، مفهوم سلطه قومی که CH استفاده می‌کند محدود است و منحصراً بر میزان بزرگ‌ترین گروه متمرکز است. در برخی موارد، این مفهوم می‌تواند منازعه را تبیین کند: به گفته روس (۲۰۰۲)، سلطه سیاسی و جمعیتی جاوانی‌ها[3] (٤٥ درصد از جمعیت؛ ٦٠ درصد اگر سودانی‌ها را اضافه کنیم) در هسته اصلی ستیزه‌جویی قومی در اندونزی قرار دارد. اما به عنوان یک موضوع کلی، اگر گروهی ۹۰-٤٥ درصد از جمعیت را تشکیل

1. Kimenyi and Ndung
2. Kisi
3. Javanese

می‌دهد؛ در آن صورت کشور به عنوان تحت سلطه قومی در داده‌های CH جای می‌گیرد. این امر منجر شد نویسندگان کشورهایی مثل بوسنی، ایرلند شمالی، و لبنان را تحت سلطه به لحاظ قومیت مشخص نکنند. از این رو، الگوی CH بر اساس ارزش‌های متغیر مسلط در این کشورها، خطر پایین جنگ را در آنها پیش‌بینی می‌کند. کمبود اصلی این قاعده این است که پتانسیل کامل را برای منازعه قومی که می‌تواند با قطب‌بندی ایجاد شود در نظر نمی‌گیرد. شناخت میزان دومین گروه بزرگ در فهم خشونت قومی در هر کدام از موارد مذکور بسیار مهم است. سنجش نامناسب و نادقیق سلطه قومی به پیش‌بینی منفی اشتباه در مورد جنگ بیافران در نیجریه کمک کرد. به گفته زین (۲۰۰۲)، CH نیجریه را تحت سلطه به لحاظ قومی مشخص نکرد تا خطر جنگ کاهش یابد. اما در عمل، هر کدام از سه منطقه نیمه مختار توسط یک گروه به سلطه درآمد. سلطه شمال منبع اصلی منازعه در سیاست نیجریه بود و در دهه ۱۹۹۰ منجر به یک شورش و طغیان و دیگر شورش‌ها با ابعاد کوچک‌تر شد. در موزامبیک نیز سلطه قومی داریم، چون قبیله ماکو ـ لومه بزرگ‌تر از سایر گروه‌های اقلیت قابل توجه است. هر چند وانیشتاین و فرانچسکو[1] هرگز بر این جنبه از جامعه موزامبیک تمرکز نمی‌کنند تا ریشه‌های جنگ را تبیین کنند، ولی این امر تناسب خوبی با الگوی CH دارد.

ششم، سنجش‌های در دسترس انشعاب قومی چیزی برای ما درباره درجه‌ای که کدام دودستگی‌های قومی، دینی، نژادی یا دیگر هویت‌ها مهم هستند نمی‌گویند. چند گروه از ۲۵۰ گروه قومی در کنگو ویژگی‌های مشترک فرهنگی دارند که ممکن است منجر به اتحاد آنها شود؟ ما چیزی هنوز برای پاسخ به این پرسش در مورد حداقل بسیاری از کشورها نمی‌دانیم. نظریه پردازان منازعه قومی استدلال کرده‌اند که زمانی پتانسیل منازعه به

1. Weinstein and Francisco

حداکثر می‌رسد که قومیت با طبقه همپوشانی داشته باشد و این امر منجر به اصطلاح نظام‌های «درجه بندی شده» می‌شود (Horowitz 1985). در حـال حاضر هیچ اطلاعاتی نداریم که بتواند به ما در طبقه‌بندی نظام‌ها به درجه‌بندی شـده یا خارج از درجه‌بندی شـده در سطح ملی کمک کند و این ممکن است در واقع زمانی ممکن یا مفید باشد که واحد مشاهده گروه قومی بود نه کشور. موارد متعدد از پروژه ما بر پتانسیل انفجاری نظام‌های درجه‌بندی شـده تاکید می‌کند. ایرلند شمالی یکی از آنهاست. دودستگی اصلی میان کاتولیک‌ها و پروتسـتان‌ها بود. الگـوی لایه‌بندی اجتماعی و اقتصادی که با دودسـتگی‌های دینی هم‌پوشـانی داشت این دودستگی را تشـدید کرد. تقریباً ۹۰ درصد از نیروهای گارد سلطنتی و کارگران دولتی پروتستان بودند.

این شـش نکته، روش‌هایی را نشـان می‌دهد که در آن الگوی CH باید دوباره بازنگری شود تا رابطه مفروض بین قومیت و جنگ داخلی را بهتر سـنجش کند. در برخی موارد، انتقادها فراتر از پیشـنهادات صرف برای سنجش بهتر متغیر مستقل و تشریح کامل الگو می‌رود و نشان می‌دهد که الگوی CH با به کارگیری متغیرهای سـلطه قومی و جبهه آزادی بخش اریتره واقعاً یک مجموعه معناداری از فرضیه‌ها درباره روش‌هایی که در آن همبسـتگی قومی و منازعه قومی می‌تواند به خشـونت سیاسی منجر شود را به لحاظ تجربی نمی‌آزماید.

همسایگی و تأثیرات تسری‌بخش جنگ‌های داخلی

الگـوی CH بعد منطقه‌ای جنگ‌های داخلی را تقریباً به طور کامل نادیده گرفته است. اگر جنگ‌های داخلی ناشی از استنتاجات دیپلماتیک، نظامی یا اقتصادی قدرت‌های بزرگ یا کشـورهای همسـایه دلایل و ریشه‌های بیرونی داشـته باشـد، در آن صورت بسیاری از اسـتنتاجات علّی الگوی

CH ممکن اســت ناپایدار و متزلزل باشد چون الگو تأثیرات منطقه‌ای را در نظر نمی‌گیرد. بررســی‌های زیادی در ادبیــات مربوطه وجود دارد که این ابعاد منطقه‌ای را در نظر می‌گیرند.(۸۷) در این بخش، بر یک ســری ســازوکارهای محتملی تمرکز می‌کنم که جنگ‌هــای مدنی از طریق آنها می‌تواند تأثیرات تسری‌بخش و توزیعی داشته باشد.

تسری و توزیع

به گفته لیک و روتشــلید (۱۹۹۸)، جنگ‌های داخلی تأثیرات تسری‌بخش و توزیعی مهمی دارند. «پخش و توزیع، عمدتاً از طریق جریان اطلاعاتی کــه باورهای گروه‌های قومی را در جوامع دیگر تحت تأثیر قرار می‌دهد، روی می‌دهد. اتحاد بین گروههای قومی فراملی و نیز تسری‌های عمدی یا غیرعمدی، اوج‌گیری یا پخش را تحریک می‌کند. یا دولت‌های غارتگری کــه به دنبال بهره‌برداری از ضعف داخلی دولت‌های دیگر هســتند آن را تحریک می‌کند.» (Lake and Rothschild 1998,5).

تأثیرات تسری‌بخش در چندین مورد از پروژه روشن بود. نمونه آن شورش در اســتان آچه اندونزی است، جایی که حرکت استقلال طلبانه، به دنبال الغای جایگاه «منطقه ویژه» آچه در ســال ۱۹٦۸ توســط دولت سوهارتو، دهه‌ها بود که ادامه داشــت. یک جنگ داخلی کوتاه مدت در سال ۱۹۹۱ در اواسط دهه ۱۹۹۰ خاموش شد ولی در سال ۱۹۹۹ دوباره شعله‌ور شد، درست زمانی که در فضای بی‌ثباتی سیاسی و رکود اقتصادی ناشی از بحران مالی آسیای شــرقی، رفراندوم تیمور شرقی در مورد استقلال به مقاومت آچه‌ای‌ها شجاعت بخشید. روس (۲۰۰۲) ریشه آغاز اعتراض‌های گسترده در حمایت از استقلال در آچه در نوامبر ۱۹۹۹ را بعد از رفراندوم سپتامبر ۱۹۹۹ تیمور شرقی دنبال می‌کند. همفرز و محمد (۲۰۰۲) استدلال می‌کنند که در سنگال، حرکت کازمانسه متأثر از ایدئولوژی نزاع استقلال‌طلبانه در

گینه ـ بیسائو بود. این تأثیر زمانی بیشتر ملموس شد که جنگ در کازمانسه آغاز شد و گینه ـ بیسائو به عنوان مکانی برای پایگاه‌های مرزی، بازاری برای کالاها و منبعی برای سلاح‌ها استفاده شد.

مثال‌های تسری منطقه‌ای در پروژه مطالعه موردی فراوان است. جنگ‌های یوگسلاوی، کرواسی در سال ۱۹۹۱، بوسنی در سال‌های ۹۵-۱۹۹۲ کرواسی بار دیگر در سال ۱۹۹۵ و کوزوو در سال‌های ۹۹-۱۹۹۸ همگی ویژگی‌های مشترکی داشتند و متأثر از ایدئولوژی صربستان بزرگ و کرواسی بزرگ بودند. در جمهوری‌های سابق شوروی، جنگ‌ها در اوایل دهه ۱۹۹۰ عمدتاً بر سر منطقه قفقاز بود و هر کدام از جنگ و سرمایه انسانی و فیزیکی خاص منطقه بهره‌برداری می‌کردند. شبکه‌های جرایم بین‌المللی که درگیر تجارت سلاح در برابر الماس بودند، جنگ داخلی سیرالئون را تداوم بخشید. جنگ‌های داخلی در منطقه جزایر بزرگ آفریقا مثال‌های کاملی از تسری بخش بودن جنگ داخلی است، چون جنگ‌های متناوب در بروندی و روآندا به مرزها تسری پیدا کرد و هر کدام و حتی کنگو را نیز تحت تأثیر قرارداد و اوگاندا و زیمبابوه را نیز درگیر مداخلات بین‌المللی در کنگو کردند.

نگارکو و نکورونزیزا[1] (۲۰۰۲) تأثیرات پیچیده همسایگی جنگ‌های داخلی بروندی و روآندا را دنبال می‌کنند. در هر دو کشور، جنگ‌ها بین دو گروه قومی یکسان روی داده‌اند ـ هوتو و توتسی. «انقلاب اجتماعی» ۱۹۵۹ روآندا باعث انتقال قدرت از مونارشی توتسی به اکثریت هوتو گردید و منجر به قتل عام توتسی و حرکت‌های گسترده آوارگی به سمت بروندی شد. گروه‌های توتسی در بروندی از یک تحول مشابه ترسیدند، چون هوتوها نیز در بروندی در اکثریت بودند و توتسی‌ها به دنبال تثبیت قدرتشان بر نهادهای دولتی به ویژه نیروهای امنیتی بودند. این منازعه

1. Nkurunziza, Ngarku

قومی متناوب از مرزها فراتر رفت و از سال ۱۹۶۰، ۷ دوره جنگ داخلی در هر دو کشور ادامه یافت. اما تأثیرات همسایگی بر کشورهای دیگر همسایه نیز تأثیر گذاشته‌اند. طی دور جدید جنگ داخلی در دهه ۱۹۹۰ شورشیان بروندی به دنبال پناهگاه در کشور همسایه تانزانیا بودند.

شواهد محکم در سطح ملی در مطالعات کمی وجود دارد که بر این تأثیرات همسایگی تاکید می‌کند، اما این مطالعات تمایزی میان بسیاری از مکانیزم‌های پخش و تسری قایل نمی‌شود. سامبانیس (۲۰۰۱) جنگ‌های داخلی را از سال ۱۹٤٥ تا ۱۹۹۹ تحلیل کرد و به این نتیجه رسید که زندگی در همسایگی‌های «بد» برای مثال همسایگی با کشورهای غیردموکراتیک و کشورهایی که جنگ‌های قومی را تجربه می‌کنند ـ خطر داشتن یک جنگ داخلی را در کشور سه برابر افزایش می‌دهد. پژوهش تجربی اخیر در سطح دوتایی نشان می‌دهد وجود گروه‌های قومی مشابه در مرزهای ملی بر الگوهای دخالت بیرونی در جنگ داخلی و گسترش و بین‌المللی شدن این جنگ‌ها تأثیر می‌گذارد. اگر دو کشور یک گروه قومی یکسانی داشته باشند و یکی از آنها یک اکثریت قومی متشکل از آن گروه داشته باشد، خطر منازعه خشونت‌آمیز افزایش می‌یابد. وجود قرابت و خویشاوندی قومی در مرز ممکن است یکی از مکانیزم‌های اصلی باشد که جنگ داخلی را در مرزها تسری می‌دهد. برای مثال، در مقدونیه، خطر اصلی جنگ داخلی در دهه ۱۹۹۰ ناشی از آلبانیایی‌هایی بود که فعالانه از استقلال در همسایگی کوزوو حمایت می‌کردند و مستقیماً مسئول سازماندهی و حمایت از اپوزیسیون مسلح آلبانیایی و حکومت مقدونیه در مرز بود (Lund 2002). تبیین دیگر این است که جنگ‌های داخلی منجر به انباشت سرمایه فیزیکی خاص جنگ از قبیل سلاح‌های کوچکی شد که به راحتی در مرزهای منطقه گسترش می‌یابد. در موارد متعدد، متوجه شدیم که این امر عامل مهمی برای مثال در سیرالئون است. اما در موارد دیگر،

قابل دسترس بودن سلاح‌های کوچک در منطقه هیچ تأثیر محسوسی بر آغاز جنگ نداشت، مثل مورد مالی و سنگال.

این استدلال دو دلالت دارد. نخست، جنگ‌های داخلی در کشورهای همسایه ممکن است پدیده منطقه‌ای باشند. اگر جنگ در بروندی یا روآندا واقعاً جنگی میان هوتوها و توتسی‌ها در منطقه جزایر بزرگ است و نه جنگی میان هوتوهای بروندی و توتسی‌های بروندی یا توتسی‌های روآندا علّیه هوتوهای روآندا، در آن صورت واحد یک سال کشور، واحد مناسبی برای مشاهده و بررسی جنگ داخلی نیست. در عوض، مناسب خواهد بود بر گروه قومی یا منطقه‌ای تمرکز کنیم که ضرورتاً به مرزهای ملی مربوط نمی‌شود. با این حال، با محدودیت‌های داده‌های اخیر، تعدیل این واحد از تحلیل مسئله امکانپذیر نیست.(۸۸) دوم، جنگ‌های داخلی به طور معناداری متأثر از جنگ‌ها در کشورهای همسایه یا بازیگران غیردولتی در کشورهای همسایه نیست. این تأثیرات باید الگوبندی شوند و به طور مناسب تحلیل شوند. برای مثال، گور (۲۰۰۰) استدلال می‌کند که وجود خویشاوندی قومی بسیج شده به لحاظ سیاسی در مرزها، فرصت شورش را افزایش می‌دهد. این امر دلالت بر نیاز برای اجرای روش‌ها از آمارهای مکانی می‌کند که عدم استقلال کشورها در پایگاه داده‌هایمان را کنترل می‌کند. برای اینکه این روابط به طور مناسب الگوبندی شوند، باید برخی از مکانیزم‌های پخش و تسری را که اساس این تأثیرات فرامرزی را تشکیل می‌دهد، شناسایی کنیم. در بخش بعدی، سه مورد از این مکانیزم‌ها را بررسی می‌کنم: حرکت‌های آوارگی، مداخله بیرونی و جنگ بین‌المللی.

آوارگان، مداخله بیرونی و جنگ بین‌المللی

یکی از پیامدهای مهم جنگ‌های داخلی، جابه‌جایی انسان‌ها است. چهارده درصد جمعیت بروندی بر اثر جنگ جابه‌جا شدند. سی درصد

جمعیت قبرس بعد از جنگ ۱۹۷٤ جابه‌جا شد. هجوم آوارگان به خطر جنگ داخلی به انحاء متفاوت کمک کرد. نخســـت، آنها رشـــد اقتصادی را در کشور درگیر جنگ داخلی و کشورهای همسایه که خطر جنگ را افزایش می‌دهد، کاهش می‌دهد.(۸۹) دوم، هجوم آوارگان می‌تواند خطر جنگ داخلی را از طریق تشـــکیل پایگاه‌های شورشـــیان در کشـــورهای همســـایه افزایش دهد. در روآندا، خشونت در مرز با کنگو تا اواخر دهه ۱۹۹۰ ادامــه یافت. چنین پایگاه‌های شورشـــیان در مرزها امکان مداخله مستقیم نظامی را توسط بازیگران غیر دولتی فراهم می‌کند. مشکل الگوی CH در ادبیات جنگ داخلی این است که تأثیرات چنین مداخله‌ای هنوز به طور کامل ســـنجیده نشده است و ما حتی نمی‌دانیم که چگونه چنین منازعه مســـلحانه را طبقه‌بندی کنیم، چون شـــرایط ویژگی‌های مشخص شده جنگ داخلی یا بین دولتی را محقق نمی‌سازد.

راه ســـومی که در آن هجـــوم آوارگان می‌تواند، از طریـــق تأثیر بر موازنه ظریف جمعیت نگاری در مناطق همســـایگی مســـتعد منازعه خطر جنگ را افزایـــش بدهد. هجوم عظیم آوارگان بروندی و روآندا از ســـال ۱۹۵۹ به شـــرق کنگو، موازنه قومی ـ جمعیت‌نگاری منطقه کیوو را تهدید کرده و به منازعه میان بومی‌ها، مهاجران و آوارگان کمک کرده اســـت. در دهه ۱۹۹۰ ورود آوارگان هوتـــو از جنگ‌های بروندی و روآندا، منازعه قومی را با جمعیت‌هـــای آواره و بانیامولنگه[1] افزایش داد. منازعه همچنین میان اعضای بانیامولنگه آغاز شـــد ـ یک گروه محلی که متشـــکل از هوتوها و توتسی‌ها بود ـ چون این گروه خطوط قومی (هوتو ـ توتسی) را با ورود یا جمعیت‌های بزرگ آواره از بین برد.

راه‌های غیرمســـتقیم که از طریـــق آن جنگ‌های داخلی می‌تواند در منطقه تســـری پیـــدا کند توجه زیادی بـــه خود معطوف نکـــرد. در ادبیات کمی

1. Banyamulenge

تأثیرات مداخله نظامی و اقتصادی بر مدت جنگ داخلی را ریگان (۲۰۰۲) و البداوی و سامبانیس (۲۰۰۰) تحلیل کرده است. با این حال، توجه کمتری به ارتباط میان مداخله بیرونی و آغاز جنگ داخلی شده است. مطالعات موردی در موزامبیک، کنگو، بروندی، روآندا و گرجستان همگی نشانگر نقش کلیدی کمک‌های نظامی و اقتصادی بیرونی در حفظ و تداوم حرکت‌های شورشی از همان مراحل اولیه شورش است.

زمانی که جنگ آغاز می‌شود، بی‌اعتمادی و ستیزه‌جویی افزایش می‌یابد و پایان جنگ از طریق مذاکره سخت‌تر می‌شود. گاهی، مداخلات کشورهای بیرونی به جای کمک به پایان سریع جنگ‌ها به جنگ‌های طولانی مدتی منجر می‌شود. به گفته لیکلیدر (۱۹۹۵)، حل و فصل از طریق مذاکره تابع توانمندی‌های داخلی احزاب است که می‌تواند متأثر از مداخلات بیرونی باشد. ریگان با بررسی جنگ‌ها از سال ۱۹۹٤ تا ۱۹۹۹ به این نتیجه می‌رسد مداخلات یک‌جانبه‌گرایانه مدت مورد انتظار یک منازعه را طولانی می‌کند؛ مداخلات جانب‌دارانه مدت مورد انتظار را نسبت به مداخلات بی‌طرفانه کوتاه‌تر می‌کند، اما در دوره‌های کامل، آنها همچنین مدت جنگ را افزایش می‌دهند. ریگان نشان داد که منازعات طولانی، مداخلات بیرونی بیشتری دارند، ولی اگر رابطه علّی روش دیگری داشته باشد نمی‌توانیم به راحتی آن را تشخیص دهیم.

در مقابل، البداوی و سامبانیس (۲۰۰۰) انتظار مداخله بیرونی جانب‌دارانه را تا حدی در الگوی مدت جنگ داخلی در نظر می‌گیرند و به این نتیجه می‌رسند که مداخله مورد انتظار مدت جنگ را افزایش می‌دهد.(۹۰) آنها با طراحی الگوی حمایت بیرونی از مبارزان به عنوان نفوذ بر هزینه‌های ادامه جنگ، الگوی کولیر، هوفلر و سودربوم را بسط می‌دهند. کشوری بسیار انشعاب شده چه بسا یک توقف «طبیعی» بر رشد نیروهای شورشی ایجاد کند، چون انسجام شورش گاهی به روابط نخبگانی وابسته است که

شورشیان را متحد می‌سازد. هر چه انسجام شورش بیشتر باشد، مدت مورد انتظار جنگ بیشتر است. البداوی و سامبانیس (۲۰۰۰) استدلال می‌کنند که مداخله بیرونی می‌تواند این محدودیت را تعدیل کند و می‌تواند حتی در تداوم شورش‌های طولانی به گروه‌های قومی کوچک کمک کند. ریگان همچنین نشان می‌دهد موازنه توانمندی‌ها میان حکومت در اپوزیسیون بر مدت جنگ تأثیر می‌گذارد. چون تصمیم برای ادامه جنگ می‌تواند در چارچوب یک محاسبه فایده مورد انتظار در نظر گرفته شود، ریگان نشان می‌دهد فایده‌های مورد انتظار بالا از جنگ تداوم یافته، مدت مورد انتظار جنگ را افزایش می‌دهد. هدف مداخله همچنین باید داشتن یک تأثیر مستقل بر مدت یک منازعه باشد، هر چند ترکیب و میزان مداخله نظامی یا اقتصادی باید به طور مستقیم بر مدت منازعه تأثیر بگذارد. و مداخله‌های مخالف تمایل دارند توازن وضع موجود توانمندی‌های نسبی را حفظ کنند و خشونت را طولانی کنند.

مداخله بیرونی همچنین ممکن است باعث آغاز جنگ داخلی بشود. وانیشتاین و فرانچسکو (۲۰۰۰) استدلال محکمی می‌کنند که جنگ داخلی موزامبیک عمدتاً نتیجه مداخله آفریقای جنوبی بود. نقش ژئوپلیتیک در این مورد مشهود است و جنگ‌های داخلی دیگر آفریقایی مثل فرایند استعمارزدایی و رقابت ابرقدرت منجر به مبارزات آزادسازی شد که جبهه آزادی‌بخش موزامبیک، اتحادیه ملی آفریقایی زیمبابوه، کنگره ملی آفریقا در آفریقای جنوبی و سازمان خلق آفریقای جنوب غربی درگیر این مبارزات شدند. زمانی که جبهه آزادی‌بخش موزامبیک به حکومت جدیدی در موزامبیک تبدیل شد، پناهگاه امنی برای همه جنبش‌های آزادی‌بخش آفریقایی پیشنهاد داد و همسایگانش، رودزیا و آفریقای جنوبی را تهدید کرد. اپوزیسیون جبهه آزادی‌بخش موزامبیک، (جنبش مقاومت ملی موزامبیک) در ابتدا پایگاه کوچکی از حمایت

داشـــت و نبرد مسلحانه‌اش علیه حکومت برابر بود با جنگ رودزیا علیه چریک‌های زیمبابوه. وانیشـــتاین و فرانچســـکو (۲۰۰۲) نشان می‌دهند که ســـطح خشونت در ســـال ۱۹۷۹ به نحو چشمگیری کاهش پیدا کرد، درست زمانی که حمایت رودزیا از چریک‌های زیمبابوه بعد از فروپاشی رژیم اســـمیت متوقف شـــد. جنبش مقاومت ملی موزامبیک در نیروهای دفاعی آفریقای جنوبی ادغام شد که از آنجا امکانات، حمایت لجستیکی و فنی دریافت می‌کردند.(۹۱)

تجربه موزامبیک با مداخله بیرونی منحصر به فرد نیســـت. سومین جنگ کنگو ـ شـــورش شـــعبا ـ نیز نتیجـــه تهاجم تبعیدی‌های کنگـــو از آنگولا بـــود. منازعه قومی یوگســـلاوی در کوزوو بعد از مداخلـــه نظامی ناتو به ســـطح جنگ داخلی اوج گرفت. و جای تردید اســـت صرب‌های بوسنی و کروات‌ها منابع نظامی کافی برای جنگ در بوســـنی داشتند بدون اینکه از حمایت نظامی صربســـتان و کرواســـی برخوردار باشند. در گرجستان، مقاومت آبخازیا بدون کمک روســـیه و چچن نمی‌توانست سازماندهی یا تداوم یابـــد. جنگ داخلی لبنان نمی‌تواند متمایـــز از مداخلات بیرونی و متعدد و مقابله با مداخلات توسط ایالات متحده، سوریه و اسراییل درک شـــود. هر کدام از شـــاخه‌های محلی درگیر در جنـــگ داخلی نیز نماینده منافع یک حکومت خارجی و چندین حکومت بود که در ســـرزمین لبنان می‌جنگیدند. جنبش فلســـطینیان نیز طی جنـــگ ۱۹۷۰ اردن بر لبنان تأثیر گذاشـــت و منازعه بزرگ اعراب ـ اســـراییل مؤلفه مهم مواضع حکومت خارجی در ارتباط با لبنان طی جنگ سرد بود. در سیرالئون، سطوح بالای فقر، رشـــد پایین، ســـطوح پایین آموزش و وابستگی زیاد به منابع طبیعی باعث یک جنگ داخلی نشده بود تا اینکه بلافاصله جنگی در همسایگی لیبریا در سال ۱۹۸۹ آغاز شد. چارلز تیلور به فودی سانکو، رهبر شورشیان سیرالئون، پایگاهی داد تا از آنجا شورش را سازماندهی کند. سانکو از لیبریا

کمک‌های آموزشی شورشی و تسلیحات دریافت می‌کرد. در این مورد و بسیاری از جنگ‌های داخلی در آفریقا از قبیل مالی، چاد و اندونزی، مداخله لیبریا در تسهیل جنگ مهم بود.

بنابراین، آنچه مطالعات موردی نشان می‌دهد این است که مداخله بیرونی ممکن است دلیل آغاز یک جنگ داخلی باشد. اگر این امر درست باشد و اگر احتمال مداخله بیرونی با هر گونه متغیر مستقل در الگوی CH همبستگی دارد، در آن صورت تخمین‌های پارامتر CH از جانب‌داری متغیر حذف شده رنج خواهد برد. با مشخص کردن متغیری برای مداخله بیرونی و اضافه کردن آن متغیر برای الگوی CH و برآورد دوباره آن می‌توان این وضعیت را سنجید. با این حال، چون چندین متغیر وجود دارد که ممکن است تبیین کند مداخله، مؤلفه آغاز جنگ است یا نیست، ممکن است ما مشکل درون‌زایی داشته باشیم. بنابراین، الگو ممکن است دوباره برآورد شود و در عین حال مداخله درون‌زایی را حفظ کند، درست همان طور که در الگوی مدت جنگ داخلی توسط البداوی و سامبانیس صورت گرفته است.

خشونت به مثابه یک پدیده تکراری چرخشی؟
نسل‌کشی، نابودی گروه سیاسی[1]، کودتاها و جنگ‌های داخلی

به نظر می‌رسد بیشتر کشورها در پروژه ما چرخه‌های خشونت را تجربه کرده‌اند. جنگ داخلی تنها بخشی از این چرخه محسوب می‌شود. با کنار گذاشتن جنگ داخلی در مطالعات کمی، تصمیم گرفتیم یکی از اشکال خشونت سیاسی سازماندهی شده را جدا از دیگر اشکال خشونت بررسی کنیم. تحلیل ما رابطه بین دیگر انواع خشونت و جنگ داخلی را در نظر نمی‌گیرد. در بروندی، خشونت قومی در دهه ۱۹۶۰ فوران کرد و تا دهه

1. Politicide

۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ادامـه پیـدا کرد و در دهه ۱۹۹۰ منجر به یک جنگ داخلی بزرگ شد. در کنیا، «جنگ شیفتا» در دهه ۱۹٦۰ راه را برای صلح و سپس چرخه خشونت قومی و انتخاباتی در دهه ۱۹٦۰ هموار کرد. نیجریه از یک جنگ داخلی بزرگ در بیافرا به صلح نسبی، به شورش قومی و قتل عام، به دومین کشمکش جنگ داخلی حرکت و دوباره به اغتشاش بازگشت. هند شاهد چندین جنگ داخلی و صدها شورش و کشت و کشتار بوده است. قبرس در پایان دهه ۱۹۵۰ شـاهد یک مبارزه ضد اسـتعماری، یک جنگ داخلی در دهه ۱۹٦۰ خشـونت بـزرگ درون اجتماعات میان میانه‌روهای قبرسی یونانی نشین و رادیکال‌ها بود و در عین حال شاهد فروکش کردن این خشونت و سپس دومین جنگ داخلی و تهاجم بین‌المللی در دهه ۱۹۷۰ بود. کنگو از دهه ۱۹٦۰ شـاهد هر گونه شـکل قابل تصوری از خشونت سیاسی به جز شاید ژنوساید بوده است. مشاهده تبدیل خشونت استعماری به جنگ داخلی (برای مثال، در الجزایر ۱۹٦۲ موزامبیک ۱۹۷٦ یا اندونزی ـ پاپوی غربی در دهه ۱۹٦۰) یا تبدیل جنگ داخلی به جنگ بین‌المللی (برای مثال، در یوگسلاوی و یونان در دهه ۱۹٤۰) امری عادی است.

کودتاها و نابودی گروه‌های سیاسی نیز می‌تواند به راحتی به جنگ داخلی منجر شـود. در داده‌های سینگر و اسمول (۱۹۹٤) چندین جنگ داخلی وجود دارد که در واقع کودتاهای بسیار خونینی بودند که اپوزیسیون در آنجـا تلاش کرد تلفاتی را بر دولـت وارد کند. در برخی موارد، تصمیم برای خارج یا گنجاندن یک مورد بسـتگی به میزان کشته‌ها دارد: فیرون و لایتیـن (۲۰۰۳) آرژانتیـن را در سـال ۱۹۷۳ به عنـوان جنگ داخلی گنجاندنـد، در حالی که بیشـتر داده‌های دیگر این امـر را نابودی گروه سیاسی مشخص می‌کنند، چون بخش اعظم خشونت بعد از آن روی داد که کودتایی یک حکومت اقتدارگرا تاسیس کرد که اپوزیسیون سیاسی را از بین برد. این کودتا اندکی بعد از آنکه ۱۰۰ نفر در جانب‌داری از دولت

کشــته شدند، روی داد و به گفته فیرون و لایتین (۲۰۰۳) این منازعه در مقوله جنگ داخلی جای می‌گیرد. تاکنون، هیچ قاعده مشــخص دوره‌ای را که در آن حزب قوی‌تر متحمل این کشته‌ها شد، تشریح نکرده است. دولت آرژانتین ممکن اســت در طول ٤ ســال هر ســاله ۵۰ کشته داشته باشــد و این یعنی یک جنگ. اما اگر این میزان ۱۹ کشته بود، یک جنگ توصیف نمی‌شد. اگر تفاوت بین نابودی یک گروه سیاسی و یک جنگ داخلی بر کشــته‌های محدودی استوار است، در آن صورت نمی‌دانیم که آیا برای تشــخیص بین نابودی گروه سیاسی و جنگ داخلی یک مبنای تجربــی وجود دارد یا نــه. بی‌تردید، همه مطالعات جنــگ داخلی تا به امروز خشــونت سیاسی یک‌جانبه را به عنوان خشونت کاملاً متفاوت به لحاظ کمی از جنگ داخلی کنار می‌گذارند.

جرم، نارضایتی و سازماندهی خشونت

جنگ‌های داخلی می‌توانند به جرم ســازمان یافته تنزل پیدا کنند، درست مثل مورد روســیه، سیرالئون یا کلمبیا. روبیو[1] (۱۹۹۵) به این نتیجه رسید که در ســال ۱۹۹۵ در کلمبیا، ۹۰ درصد مناطق با بالاترین میزان آدم‌کشی گروه‌های فعال چریکی داشت. این امر نتیجه حضور همه‌جایی گروه‌های چریکــی نبود، چــون آنها فقط در ٥٤ درصد همه مناطــق فعال بودند. او همچنین متوجه شــد که ۷۰ درصد این مناطق میزان بالای آدم‌کشــی در مقایسه با ۲۳ درصد مناطق به لحاظ ملی قاچاق مواد مخدر بالایی داشتند. سانچز، سولیمانو و فرمیسانو[2] (۲۰۰۲) شواهد مشابهی در بررسی‌هایشان یافتند که از روش‌های اقتصاد ســنجی مکانی اســتفاده کردند تا گسترش خشونت ناشی از جنگ داخلی و مناطق حمل و نقل مواد مخدر را تحلیل

1. Rubio
2. Sanchez, Solimano, and Formisano

کند. آنها به این نتیجه رسیدند که چون تجارت مواد مخدر در کلمبیا مهم شده است، چریک‌ها شروع کردند به حمایت از اربابان مواد مخدر و نهایتاً خود را درگیر تجارت کردند تا شورش خود را تأمین مالی کنند. سرانجام، شبکه‌های جرم و گروه‌های چریکی غیرقابل تشخیص از یکدیگر بودند.

خشـــونت سیاسی و جنایی یک پیوند مشـــترک علّی دارند. ضعف دولت نوعاً باعث چنین خشـــونتی می‌شود یا حداقل اجازه چنین کاری می‌دهد. جرم ســـازمان یافته می‌تواند سازمانی برای اخاذی، قاچاق و تجارت مواد مخدر باشد، سازمانی که امنیت را در مناطقی تأمین می‌کند که دولت هیچ انحصاری بر ابزارهای خشـــونت ندارد. جرم سازمان یافته با افول قدرت دولت در روســـیه بعد از فروپاشی شوروی احیاء شد. ناتوانی دولت برای حفظ جمعیت زندان منجر به آزادی گسترده مجرمان متهم و خصوصی‌شدن خطرناک میزان غارت را که مجرمان بر سر آن می‌جنگیدند افزایش داد.

کارکرد «غارت» در تحریک خشونت جنبه دیگری است که جرم سازمان یافته را به جنگ داخلی پیوند می‌دهد. شکلی که خشونت خواهد گرفت با نوع غارت و روشی که آن را تخصیص می‌دهد، تعیین خواهد شد. اگر جرم عادی یا اعمال فاســـد تجارت برای تأمین مالی سازمان‌های جنایی کافی هســـتند، در آن صورت جنگ داخلی ضروری نیســـت. اگر اهداف این ســـازمان‌ها بزرگ‌تر اســـت، در آن صورت تقاضای بیشـــتری برای سازماندهی بزرگ خشونت وجود دارد. ظرفیت دولت باز هم مهم است چون می‌تواند به عنوان بازدارنده برای اوج‌گیری خشونت عمل کند. اما خشونت سیاسی و جنایی توأمان می‌توانند اقتدار دولت را تضعیف کنند. در سیرالئون، فعالیت جنایی سرمایه انسانی و فیزیکی خاص خشونت را گرد هم آورد و جنگ توجه دولت را از جرم در حال جنگ بر ســـر آن منحرف کرد. در طول زمان، شورشـــیان و مجرمان از یکدیگر قابل تمییز نبودنـــد چون جبهه متحد انقلابی کارگـــران غیرقانونی حفاری الماس را

استخدام کرد و به عملیات ادامه داد و در عین حال حمایت از کارتل‌های مواد مخدر را تأمین کرد. اقتصادهای جنگ هوادارانی ایجاد می‌کنند که از جنگ سود می‌برند و همان منطق فایده که از فعالیت جنایی حمایت می‌کند خشونت را تداوم می‌بخشد.

تروریسم نیز می‌تواند از جنگ داخلی و برعکس تغذیه شوند. در مصر، تروریسم علیه توریست‌های غربی نتیجه مستقیم سرکوب و منازعه مسلحانه علیه جماعت اسلامی توسط حکومت بود. جنگ داخلی اسراییل ـ فلسطین (از زمان اولین انتفاضه ۱۹۸۷) در قلب تروریسم بین‌المللی به ویژه طی دوره درگیری جنبش آزادی بخش فلسطین در حمایت از چنین فعالیت‌هایی بوده است (قبل از توافق‌های اسلو در سال ۱۹۹۷). آدم ربایی در کلمبیا ـ تا ۳۵۰۰ نفر در سال بر اساس گزارش بی بی سی ـ نتیجه مستقیم جنگ داخلی و ابزار شورشیان برای تأمین مالی شورششان با به دست آوردن باج است.(۹۲) تروریسم چچنی در روسیه امروز نیز حاصل جنگ روسیه و چچن است. یادآوری پیوندهای منطقه‌ای آن جنگ مهم است، چون روسیه در جنگ گرجستان در آبخازیا شرکت کرد و برای شورشیان چچن امکانات مهیا کرد تا آبخازی‌ها علیه روس‌ها در سال ۳-۱۹۹۲ بجنگند. «قهرمانان جنگ آبخازیا علیه گرجستان باسایف بود، جنگ سالار چچنی که بعداً علیه روس‌ها جنگید و برچسب تروریست خورد.

این روابط درونی میان اشکال متعدد خشونت (جنگ داخلی، کودتاها، تروریسم، جرم) خارج از قلمرو الگوی CH و دیگر اشکال اقتصادی مهم جنگ داخلی از قبیل اگوی فیرون و لایتین هستند. در پژوهش جاری، از این الگوهای نوآورانه اقتصادی کمک می‌گیرم ولی فراتر از آنها گام می‌گذارم تا پیش‌بینی کنم چه زمانی و چگونه خشونت یکی از اشکال متعدد ممکن را به خود خواهد گرفت.

مدت وابستگی خشونت

یکی از راه‌هایی که الگوی CH تلاش می‌کند دلایل پیوند حوادث متفاوت خشونت را تبیین کند کنترل مدت وابستگی است. این کار با بررسی «زمان صلح» صورت می‌گیرد ـ برای مثال تعداد روزهای صلح از زمان جنگ گذشته. به نظر می‌رسد تأثیر شکل خطی و ثابت دارد، چون شمار واقعی ماه‌ها در صلح گنجانده شده است. حتی اگر این مفروضات الگو درست باشند، مسلماً الگوی CH تأثیرات خشونت سیاسی جنگ داخلی را مورد توجه قرار نمی‌دهد یا حتی تأثیرات جنگ‌های داخلی قبل از دهه ۱۹۶۰ که آغاز داده‌های بانک جهانی است را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

متغیر زمان صلح متغیر مهمی برای الگو است و در پرتو شواهد مطالعه موردی، باید بازنگری شود و همه تاریخ منازعه خشونت‌آمیز سازماندهی شده (نسل‌کشی، قتل‌عام، جنگ‌های ضد استعماری، کودتاها) را در برگیرد. نویسندگان مطالعه موردی ما همه موافق هستند که اگر الگو تأثیرات تسری‌بخش اشکال متعدد خشونت (به ویژه بروندی، اندونزی، لبنان و سیرالئون) را در نظر بگیرد، پیش‌بینی‌های دقیق‌تری خواهد کرد.

معیار ناهمگنی ـ ایدئولوژی و نوع جنگ

بحث بالا درباره پیوندهای اشکال متعدد خشونت سیاسی سازمان یافته طبیعتاً پرسش معیار ناهمگنی را پیش می‌کشد. به منظور ارایه این استدلال که کودتاها، نابودی گروه‌های سیاسی و جنگ‌های بین‌المللی پدیده‌های متفاوتی هستند، باید تبیینی نظری از تفاوتشان ارایه داد که بتواند سنجیده شود و به لحاظ خشونت سیاسی ـ به تناسب نظری الگو با نمونه‌های جمعیت کشورهایی مربوط می‌شود که در الگوی CH گنجانده شده‌اند(۹۳).کشورهای صنعتی و ثروتمند عملاً عاری از

ریسک هستند. کشورهای درآمد متوسط ریسک‌های پایین و رو به افولی دارند. در مقابل، کشورهای فقیر به ویژه آنهایی که در افول اقتصادی قرار دارند، در ریسک بالاتری از جنگ داخلی قرار دارند. مداخلات سیاسی باید در این سه گرو کشور متمایز شود.

متغیرهای «آموزش» و «درآمد» در الگوی CH به خطر پایین جنگ در کشورهای بسیار توسعه یافته اشاره می‌کنند. این امر شاید برآورد الگوی CH از کمتر از ۲ درصد احتمال جنگ داخلی در ایرلند شمالی در سال ۱۹۷۰ را تبیین می‌کند ـ یک برآورد احتمالی که سه برابر پایین‌تر از میانگین جمعیت است (wood well 2002). میزان تحصیلات متوسط بالا، سطح بالای توسعه و نبود وابستگی منابعی طبیعی هیچ‌کدام نمی‌توانند این برآورد پایین را تبیین کنند. اما به یک معنا، این آمارهای اقتصادی مهم نیستند، چون ارتش آزادی بخش ایرلند یک «نیروی داوطلبی» بود که بیشتر نگران ایدئولوژی سیاسی بود نه هزینه‌های فرصت اقتصادی خشونت. سامبانیس نخست این استدلال را مطرح کرد که در منازعات صرفاً قومی ـ منازعات میان گروه‌های قومی تلقی می‌شود و بر سر موضوعاتی که در مرکز قومیت قرار دارند نباید به اندازه آزادی سیاسی مهم باشد. متناظر با این استدلال، ایرلند شمالی ممکن است موردی باشد که تناسب ضعیف تبیین اقتصادی CH از جنگ داخلی را نشان می‌دهد اگر جنگ‌های داخلی ضرورتاً پدیده‌های اقتصادی در نظر گرفته شوند می‌توانند به راحتی گردآوری شوند ـ برای مثال، منطق هزینه فرصت الگوی CH آنها را تحریک می‌کند ـ و وقوع آنها می‌تواند به لحاظ عقلانی با ناتوانی برای تعهد به یک راه حل بدون توسل به خشونت تبیین شود. در چنین جنگ‌هایی، خشونت می‌تواند جامه دینی یا قومی بر تن کند، مثل الجزایر (Lowi 2000). اما اگر این قومی شدن طراحی یا تحمیل شود یا اگر چیزی درباره تأثیر بنیادین قومیت بر روابط اجتماعی نشان بدهد

یک پرســش قابل بحثی است. استدلال اقتصادی گاهی بر برخی جنگ‌ها وارد اســت، جایی که تبیین‌های دیگر نیز می‌تواند نفوذ داشــته باشند. در الجزایــر، لوی (۲۰۰۲) اســتدلال می‌کند که افول اقتصادی و فشــارهای جمعیت‌نگاری منجر به ظهور اعتراض اسلام گرایان گردید. اما این پروژه به بیش از یک دوره افول جدی اقتصادی اشــاره می‌کند. الجزایر شــاهد یک نرخ رشــد اقتصادی رو به افول سریع و افزایش بیکاری و فساد بود، ولی هیچ واکنش شــدید اسلامی نبود. نظام سیاسی «ورشکسته» بر جامعه الجزایر طی دوره‌های موفق افول اقتصادی چه تأثیری داشــت؟ آیا ممکن اســت تبیینی برای اعتراض اســلام‌گرایی شکست سیاسی نه اقتصادی در الجزایر پیدا کرد؟(۹٤)

در بســیاری از موارد جنگ داخلی، گروه‌های شورشــی در امتداد خطوط قومی ـ دینی ســازماندهی می‌شــوند، مثل بروندی، جایی که عضوگیری خطوط قبیله‌ای را فراهم می‌کند یا لبنان، جایی که عضوگیری و الگوهای اتحــاد از خطوط دینی پیروی می‌کنند. برخــی تحلیل‌گران از این الگوی ســازمان گروه شورشی به عنوان شاهدی اســتفاده می‌کنند که جنگ یک جنگ قبیله‌ای است. دیگران استدلال می‌کنند که قومیت به عنوان پوششی برای انگیزه‌های اقتصادی، خصومت‌های شخصی و ستیزه‌جویی‌ها استفاده می‌شود یا طبقه‌بندی انگیزه‌های دیگری که در اصلشان قومی ـ ملی‌گرایی نیستند (Brubaker and laitin 1998).

حتی اگر بســیاری از منازعات بتوانند شکل قومی به خود بگیرند و بسیج قومی بتواند توسط نخبگان سیاسی برای حمایت از شورش‌های غیرقومی استفاده شود، یک مبنای تجربی (شاید حتی نظری) وجود دارد که استدلال می‌کند همه جنگ‌های داخلی دلایل یکسان ندارند و جنگ‌های صرفاً قومی متفاوت از انواع جنگ‌های دیگر هســتند. این استدلال را سامبانیس بسط داد، طوری که نیازی به بحث مفصل درباره آن نمی‌بینم. ســامبانیس تمایز

جنگ قومی را با تعیین این نکات کشف می‌کند که اگر: (a) یک مبنای منطقی و تجربی وجود دارد که جمعیت جنگ‌های مدنی را به مقوله‌های متمایز تقسیم کند؛ و (b) اگر مقوله جنگ قومی به نحو نظام‌مندی متفاوت از انواع دیگر جنگ‌ها باشد. او استدلال می‌کند که یک مبنای قومی برای سازماندهی، جنگ‌هایی را که بر سر کالاهای خاص قومی (مثل جدایی طلبی) هستند از جنگ‌هایی که بر سر کالاهای توزیعی (مثل انقلاب) هستند متمایز می‌کند. حقیقت این است که قومیت همواره مهم نیست و هویت قومی می‌تواند در طول زمان تغییر یابد. برخی نظام‌های اجتماعی می‌توانند الگوهای آسیب‌شناختی تکامل هویت را تشویق کنند که منجر به وقوع خشونت غیرنظامی می‌شود. با توجه به اینکه اهمیت هویت قومی انعطاف‌پذیر است، تمرکز پژوهش بر خشونت غیرنظامی بر نقش نخبگان در دستکاری هویت قومی، دینی یا طبقاتی بوده است تا اهداف خصوصی را تعقیب کنند. ادبیات سازه‌انگاری در تبیین اینکه چرا و چگونه نخبگان گروه‌ها را بسیج می‌کنند تا حدی موفقیت‌آمیز بوده است، ولی نمی‌تواند تبیین کند که چرا گروه‌ها خودشان را در امتداد خطوط قومی تعریف می‌کنند یا چرا عضویت در چنین گروهی از ویژگی‌های عینی و نسبی که روابط خویشاوندی را به هم پیوند می‌دهند یاری می‌جوید. اگر نکته‌ای خاص درباره روابط قومی وجود دارد، در آن صورت جنگ‌هایی که هدفشان حفظ این روابط است نیز ممکن است نکته‌ای خاص درباره آنها داشته باشد. به لحاظ تجربی، حمایتی از این فرضیه وجود دارد. سامبانیس (۲۰۰۲) بر اساس الگوی سازماندهی گروه‌ها یا گروه‌های ذینفع جنگ‌ها را طبقه‌بندی می‌کند و به لحاظ آماری تفاوت‌های چشمگیری در انواع جنگ‌ها پیدا می‌کند. در رسانه‌های عمومی و ادبیات دانشگاهی، گاهی تمایز میان «جنگ‌های قومی»، «انقلاب‌ها» یا «کودتاها» را مشاهده می‌کنیم. با این حال، الگوی CH و مطالعات دیگر(Fearon and Laitin

2003) این مقوله‌ها را ترکیب می‌کنند و مفروض می‌دارند که آنها همگی مؤلفه‌های مشـــابهی دارند. اما جنگ‌ها بر ســـر حق تعیین سرنوشت مقوله متمایزی را تشکیل می‌دهند که نشان می‌دهد عمل مشترک همه جنگ‌های داخلی در مطالعات ســـطح ملی ممکن اســـت به اتخاذ استنتاجات اشتباه درباره دلایل جنگ داخلی منجر شود. الگوی CH می‌تواند بسط پیدا کند تا بهتر تبیین کند که تحت چه شرایطی احتمالاً در برابر یک جنگ انقلابی جنگ جدایی‌طلبانه داریم.

نخبگان سیاسی و نابرابری

دو متغیر دیگر که در الگوی CH گنجانده نشـــده ولی به نظر می‌رسد در تبیین چندین ـ اما نه همه ـ مورد مهم باشد، نقش نخبگان سیاسی و تأثیر نابرابری منطقه‌ای اســـت. به طور خلاصه به برخی از شـــواهد درباره این متغیرها اشاره می‌کنم و درباره الزامات آنها برای الگوی CH بحث می‌کنم. در بحث از تأثیر نخبگان به پرســـش چگونگی شـــکل‌گیری سازمان‌های شورشی نیز خواهم پرداخت.

رهبری

در بســـیاری از مطالعات موردی به ویـــژه آنهایی که یک رهیافت تاریخی اتخاذ می‌کنند، به تفاســـیر خاصـــی از حوادث و تاکید بـــر نقش افراد در شـــکل‌گیری جریان و مسیر تاریخ برمی‌خوریم. نقش رهبران سیاسی مثل چرچیل، استالین یا هیتلر در تاریخ دهه ۱۹۴۰ اروپا مهم است. در مطالعات جنگ داخلی، نوعاً تبیین‌های نخبه محور از نویسندگان سازه‌انگار[1] داریم کـــه می‌خواهند تبیین کنند چگونه گروه‌ها به ویژه گروه‌های قومی ـ برای خشونت به عنوان نتیجه دستکاری نخبگان بسیج می‌شوند.

1. constructivist

در پروژه مطالعه موردی ، رهبری گاهاً به عنوان تبیین جنگ داخلی ظاهر می‌شـــود. در اندونزی، روس (۲۰۰۲) به نفوذ و تأثیر رهبری کاریزماتیک دی تیرو اشـــاره می‌کند. در نیجریه، آموزه‌های مروا، ۱۲۰۰۰-۸۰۰۰ نفر را طی شورش مایتاتسینه[1] بســـیج کرد. نخبگان نظامی و سیاسی غارتگر در بروندی نفوذ مؤثر و گسترده‌ای در تاریخ آن کشور داشت. در کنگو، علاقه موبوتو به ایجاد یک رژیم مســـتبد منجر به تضعیف قدرت ارتش شـــد تا از هرگونه چالشـــی در برابر قدرتش پیشگیری کند و به این ترتیب باعث شـــد در هر گوشه این کشـــور پهناور به راحتی شورشی ایجاد شود. (۹٦) در کنیا، کشـــوری با ٤۲ قبیله و نهادهای مبتنی بر قومیت، هیچ خشـــونت چشمگیری وجود نداشت تا اینکه تهدید نظام چندحزبی منجر به حاکمی اقتدارگرا شـــد یا اتخاذ سیاســـتی گردید که هدف آن تغییر موازنه قومی و جمعیت نگاری نواحی‌ای بود که او انتظار رقابت شدید انتخاباتی داشت. دولت بر موضوعات لاینحل مالکیت زمین سرمایه‌گذاری کرد تا بر اخراج گروه‌های خاص قومی از خانه‌هایشان در دره ریفت فشار وارد آورد و از ستیزه‌جویان قومی ـ دینی برای حمله به اپوزیسیون سیاسی استفاده کند.

نزدیک‌ترین تفسیر از تبیین کاملاً نخبه محور از جنگ را می‌توان در تفسیر سیلبر و لیتل[2] (۱۹۹۵) از فساد و ملّی‌گرایی در رهبری یوگسلاوی مشاهده کرد. به ویژه میلوســـویچ به نقش بسیار مخرب و زیان‌آورش در روایتشان نســـبت داده می‌شود. اما نخبگان نیز که حاصل محیط‌ها و ایدئولوژی‌شان هستند با درس‌های تاریخ و سیاست‌های گذشته شکل گرفته‌اند. با نگاهی به تاریخ یوگوســـلاوی شـــاهد هستیم که نخبگان مســـلمان و کروات هر دو طی دوران تیتو به خاطر مبارزات ملی‌گرایانه‌شـــان زندانی و ســـرکوب شده‌اند (Glenny ۱۹۹۹). احساسات بیزاری و نفرت که در قبال صرب‌ها

1. Maitatsine
2. Silber and Little

داشتند حداقل تا حدی از رفتاری نشأت می‌گرفت که از دولت یوگسلاوی دریافت کرده بودند. کسی با اطمینان نمی‌تواند بگوید که اگر رژیم تیتو تلاش کرده بود ـ به جای به تعویق انداختن موضوع ـ تنش‌های قومی را در یوگسلاوی حل کند میلوسویچ چه تأثیر تاریخی داشت. (Kalyvas and Sambanis 2003)

بیشتر مطالعات موردی اعمال نخبگان را به عنوان پیامدهای اوضاع اجتماعی اقتصادی تبیین می‌کنند. پژوهشگران بروندی به یک تشکیلات کلی (نخبگان منطقه‌ای، قبیله‌ای و نظامی) اشاره می‌کنند که از طرد هوتوها از حکومت نفع بردند ولی کسی سطح میلوسویچ یا تادجمن را مطرح نکرد. حتی در کنگو، جایی که موبوتو یک دیکتاتوری کامل تاسیس کرده بود، ما شاهد تمرکز بر تبیین نخبه محور حملات متعدد جنگ داخلی نیستم و نویسندگان این تحقیق الزامات ستیزه‌جویی‌ها و خصومت‌های قومی و غارت منابع را پیدا نمی‌کنند تا سازماندهی شورش را تبیین کنند. در بیشتر کشورهای جنگ داخلی، نخبگان افرادی «معتبر» خوانده می‌شوند و در واقع مشروعیت دارند. اگر کشوری تاریخی از خشونت و آشوب (مثل چاد و آنگولا) دارد، پیدا کردن رهبران دیرینی که بتوانند از وفاداری‌های قبلی یاری بگیرند و از کسانی که پیشینه‌ای دارند که نشان از ارزش‌ها و اولویت‌هایشان می‌دهد و آنهایی که اکثریت جمعیت از آنها حمایت می‌کند، دشوار است.

حتی در مواردی که به نظر می‌رسد روایت بسیج نخبه محور امکانپذیر است، ما همچنان نیازمند این تبیین هستیم که کدام گروه‌ها می‌توانند بسیج شوند و چرا و کدام افراد برای ارتکاب خشونت انتخاب خواهند شد و چرا؟ بوسنی موردی بوده است که نویسندگان از تبیین بسیج استفاده کرده‌اند، اما نگاهی دقیق‌تر به الگوی خشونت نشان می‌دهد که بخش اعظم خشونت (به ویژه علیه غیرنظامیان) در واقع توسط ستیزه

جویان سازماندهی شده که متشکل از عناصر جنایی و شبه نظامی بودند صورت گرفته بود. اینها گروه‌هایی هستند که فایده‌های ملموسی از اعمالشان می‌گیرند و ما انتظار نداریم انگیزه‌هایشان برای جنگ مثل انگیزه‌های جمعیت عادی بسیج شود.

ادبیات قابل توجهی در خصوص خطرات مرتبط با دستکاری قومیت وجود دارد- برای مثال، همبستگی قومی مبنای یک کنش جمعی است که نخبگان آن را بسیج می‌کند. چنین بسیجی زمانی راحت‌تر است که هویت قومی ـ فرهنگی مهم‌تر از انواع دیگر هویت‌های اجتماعی ـ اقتصادی بشود. نارضایتی واقعی یا مورد انتظار سطح گروه علاقه گروه‌های قومی ـ سیاسی را به اعتراض سیاسی افزایش می‌دهد و هر چه احساس هویت گروه‌ها مهم‌تر باشد، انسجام و توانایی برای بسیج بیشتر است. هم‌زمان، نوع رژیم تأثیر قومیت بر منازعه را تعیین می‌کند و دموکراسی‌های دیرین می‌توانند خطر کنش قومی ـ سیاسی را کاهش بدهند. نخبگان می‌توانند بر قابل دسترس بودن شبکه‌های قومی سرمایه‌گذاری کنند ـ برای مثال، گروه‌های تعریف شده به لحاظ قومی که هزینه‌های معامله و عدم اطمینان در ارتباط با اجرای قراردادها را کاهش می‌دهند ـ تا یک فرایند هماهنگی ایجاد کنند که منجر به خشونت می‌شود (Hardin 1995). چنین دستکاری می‌تواند اشکال زیادی به خود بگیرد، از سازماندهی جنگ داخلی گسترده مثل یوگسلاوی گرفته تا حمایت پنهانی از خشونت انتخاباتی مثل مورد هند. این ادبیات که تحت تأثیر نظریه سازه‌انگاری درباره تکوین هویت بوده است، متفاوت از ازل‌گرایی و گونه‌هایش است که در آن هویت را به مثابه تعارض ذاتی نمی‌نگرد و بر تعاملات اجتماعی و نظام‌ها و الگوهای تکامل هویت تمرکز می‌کند تا خشونت را تبیین کند. (آندرسون ۱۹۹۵)

واینگاست و دی فیگاریدو[1] (۱۹۹۹) دیدگاه بسیج کردن را رسماً طراحی

1. Weingast, De figueirdo

کرده‌اند. آنها مفروض می‌دارند که یک خرد عمومی (متشکل از بازیگران عقلانی) ممکن اســـت ناکارآمد ولی عقلانی عمل کند و از رهبران جنگ داخلـــی که ترس‌های مخفی عموم را از قربانی شـــدن توســـط یک گروه قومی متخاصم دســـتکاری می‌کنند، حمایت می‌کند. با توجه به اطلاعات نامتقـــارن، رهبران می‌توانند از نااطمینانی درباره اینکه چگونه احتمال دارد این گروه قربانی بشـــود و بتواند توسل به زور پیشگیرانه را تحریک کند، بهره‌برداری کنند. با این حال، این تبیین یک مشکل مهمی دارد که نهایتاً به فرضیه مهم امکان قربانی شدن بستگی دارد. از این گذشته، چون خطرات قربانی شدن نسبت به صلح افزایش می‌یابد، امکان قربانی شدن که از بسیج خشونت‌آمیز حمایت کند می‌تواند به صفر نزدیک باشد. بنابراین، مردم به خود اجازه می‌دهند دستکاری شوند و بر اساس برداشت خود از احتمال قربانی شـــدن به زور متوسل شـــوند. با فرض یک سطح مثبت از ترس و بی‌اعتمادی، این تبیین به شدت بر چیزی وابسته است که می‌تواند به عنوان تبیین ازل‌گرایانه از منازعه قومی توصیف شود. واینگاست و دی فیگاریدو (۱۹۹۹) تبیین نمی‌کنند که چرا مردم به نیت‌های رهبرانشان تردید ندارند و جانب‌داری شدیدی را که در بیشتر جوامع علیه استفاده از خشونت جمعی وجود دارد در نظر نمی‌گیرند. در این الگو، مردم باورهایشان نسبت به اعتبار رهبران به روز نیست و به نظر می‌رسد مستعد خشونت است. این فرضیه الگوســـازی ممکن است به پیش‌بینی افراطی از نتایج خشونت منجر شود. اگر خشونت به این راحتی تحریک می‌شود، در آن صورت تمایز میان نفوذ رهبران تمایلات ذاتی مردم کوچک می‌شود و در بهترین حالت تمایز میان ریشه‌ها و دلایل تقریبی و سهل‌انگارانه خشونت است. بنابراین، تبیین‌های نخبه محور از جنگ از قبیل بوسنی باید درون بستر تاریخ خشونت قومی و منازعه از قبل تفسیر شود. بدون حافظه‌های ناخوشایند جنگ جهانی دوم

میان چتنیک‌ها و اوستاس‌ها[1] چگونه مسلمانان و کروات‌ها این انتظار را مطرح کرده‌اند که ممکن است به لحاظ قومی توسط صرب‌ها پاک‌سازی شوند؟ چرا این امر حتی یک نتیجه محتمل دور است؟ حتی اگر در واقع، ترکیبی از حافظه‌های تعارض‌های قدیمی و دستکاری جدید است که بهتر تبیین می‌کند چگونه گروه‌های قومی و افراد می‌توانند بسیج شوند تا از زور استفاده کنند.

شکل‌گیری و رشد سازمان‌دهی شورش

پرسش اینکه چه کسی و چرا می‌جنگد مرا به سمت مطرح کردن این پرسش می‌کشاند که چگونه سازمان‌های شورشی رشد می‌کنند؟ یکی از مهم‌ترین مساعدت‌های پروژه مطالعه موردی این است که شواهد زیادی از شکل‌گیری و رشد گروه‌های شورشی در چندین کشور درگیر جنگ داخلی در اختیار ما می‌گذارد. این یک مساعدت مهمی است چون پویایی‌های سازماندهی شورش و عضوگیری موضوع مشابهی در ادبیات این حوزه است.

آنچه ما از طریق مطالعات موردی پیدا می‌کنیم این است که بیشتر سازمان‌های شورشی به عنوان شورشیان بسیار کوچک آغاز و رشد می‌کنند و در برخی موارد به ارتش‌های بزرگ تبدیل می‌شوند. موارد بسیار کمی وجود دارد که در آن احزاب به نیروی بزرگ بین گروه‌های متخاصم در مورد بوسنی شکاف ایجاد کند سازمان شورشی می‌تواند به ارتش بزرگ تبدیل شود. در کشورهای دیگر، اغلب شاهد سازمان‌های شورشی هستیم که از یک مشت افراد شروع و تا هزاران جنگجو گسترش می‌یابد. در کلمبیا، ارتش آزادی بخش ملی از ۳۰ نفر در سال ۱۹٦۵ شروع و به ۲۷۰ نفر در سال ۱۹۷۳ و در نهایت در سال ۲۰۰۰ به ٤۵۰۰ نفر رسید. در آذربایجان، سازمان شورشی در قره‌باغ از ۱۰۰۰ نفر در سال ۱۹۸۸ شروع

1. chetnick and ustace

و به ۲۱ هزار نفر در سال‌های ۹۴-۱۹۹۲ رسید. در استان آچه اندونزی، جنبش آزادی بخش آچه با ۲٤ عضو در سال ۱۹۷٦ شروع و در سال ۲۰۰۱ به ۲۳ هزار تا ۲٤ ستیزه جو افزایش یافت.

بررسی چگونگی توسعه سازمان‌های شورشی بیشتر به الگوی CH منفعت خواهد رساند. یعنی زمانی که این سازمان‌ها از یک حزب سیاسی، از جنبش مسالمت‌آمیز ملی‌گرا، از یک انجمن حرفه‌ای یا اتحاد یا از یک شبکه جنایی تکامل پیدا می‌کنند؟ به گفته گور (۲۰۰۰) منازعه قومی ـ سیاسی تابع اهمیت هویت قومی فرهنگی برای رهبران و پیروان است؛ تا چه اندازه گروه‌ها انگیزه‌های جمعی برای کنش سیاسی دارند؛ میزان ظرفیت‌های گروه برای کنش جمعی؛ و قابل دسترس بودن فرصت‌ها در محیط سیاسی گروه. عنصر مهم ظرفیت‌های گروه، شمار و دامنه «سازمان‌های از قبل موجود» است، چون تعامل مداوم انسجام و اتحاد گروه را تقویت می‌کند. سازمان‌های سیاسی نهادینه شده از قبیل احزاب سیاسی یا اتحادها می‌تواند اعضا را با هزینه پایین بسیج کند. انسجام گروه بزرگ‌تر، هزینه‌های کنش جمعی را کاهش می‌دهد.

در چندین کشور در پروژه مطالعه موردی، احزاب سیاسی قدیم یا سازمان‌های سیاسی و قومی به عنوان سرآغازی برای سازمان‌دهی جنبش‌های شورشی استفاده می‌شود. در بروندی، ارتش یک تهدید دایمی بود که امکان بسیج توده را برای خشونت فراهم کرد. گروه‌های هوتو از دهه ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ به خاطر خشونت سال ۱۹۹۰ بسیج شدند، ولی گروه‌های جدیدی نیز از آغاز خشونت شکل گرفتند. در لبنان، ستیزه‌جویان متعدد نوعاً با حزب سیاسی از قبل موجود یا گروه دینی ارتباط داشتند. با این حال، در کشورهای دیگر، جنبش شورش از همان آغاز توسعه پیدا کرد. در ایرلند شمالی، یک پایگاه قومی مشخص که در آنجا عضوگیری صورت می‌گرفت به ارتش آزادی بخش ایرلند در مراحل ابتدایی کمک

کرد. به گفته وودویل (۲۰۰۰) ارتش آزادی‌بخش ایرلند نماینده یک گروه اجتماعی بود و از میان جامعه کاتولیک طبقه کارگر عضوگیری می‌کرد.

تا به امروز، هیچ شواهد تجربی محکمی در خصوص اهمیت سازمان‌های از قبل موجود که از جنبش‌های شورشی حمایت می‌کنند، وجود ندارد. مواردی از قبیل ایرلند شمالی و لبنان نشان دهنده روند متفاوتی است که به استفاده از قومیت یا دین به عنوان اصل سازمان‌دهی بیشتر جنبش‌های شورشی اشاره می‌کند. در واقع، حتی در جنگ‌هایی که یک دستور کار «قومی» ممکن نیست به راحتی قابل ملموس باشد (برای مثال، آنگولا از سال ۱۹۹۲) گروه‌های شورشی ممکن است در راستای خطوط قومی سازماندهی شوند. تمامی شورش‌ها و جنگ‌های داخلی در کنگو حمایتشان را در ابتدا از بسیاری از گروه‌های قومی مسلط می‌گیرند. برای مثال، جنگ‌های جدایی‌طلبی کاتانگا و شعبا توسط گروه‌های قومی لوندا ویکا هدایت می‌شد. به همین سان، شورش کویلو[1] شامل گروه‌های قومی مولی امبوندا و گیزنگا پندا است، در حالی که شورش ۹۷-۱۹۹۶ کابیلا، قدرت خود را در ابتدا از بانیاملونگه می‌گرفت. اما آزمون دقیق استفاده از سازمان‌های سیاسی از قبل موجود برای شورش هنوز صورت نگرفته است. شواهد ابتدایی درباره اوج‌گیری جنبش‌های حق تعیین سرنوشت هیچ نشانه‌ای از پیوند معنادار میان انجمن‌های سیاسی مسالمت‌آمیز در حمایت از حق تعیین سرنوشت و آغاز جنگ جدایی‌طلبانه نمی‌دهند. (Sambanis and Zinn 2002).(۹۷)

مطالعات موردی همچنین در طراحی روش‌های متعدد که سازمان‌های شورش از طریق آن تأمین مالی می‌شوند بسیار سودمند است. تأمین مالی معمولاً از طریق روش‌هایی صورت می‌گیرد که الگوی CH آن را نشان می‌دهد: استخراج رانت‌ها از جمعیت محلی، مالیات مستقیم و غیرمستقیم،

1. Kwilu

غارت و جرم، غارت منابع و تجارت، تأمین مالی از حکومت‌های خارجی یا دیاسپوراها. با این حال، عنصر مهم دیگر چگونگی رشد گروه‌های شورشی، عضوگیری سربازان است که در برخی موارد اجباری است. این یک مشاهده مهمی است که استدلال‌های نظری الگوی CH را درباره تقاضا و عرضه شورش دستکاری می‌کند چون الزامات قابل مشاهده الگو را تضعیف می‌کند: اگر عضوگیری اجباری باشد ما نیازی به هزینه پایین فرصت برای شورش نداریم.

عضوگیری اجباری به طور گسترده توسط جنبش آزادی بخش آچه در سال‌های ۲۰۰۰–۱۹۹۹ ، چریک‌های کمونیست در یونان در دهه ۱۹٤۰ و ارتش مقاومت اوگاندا در دهه ۱۹۹۰ به کار گرفته می‌شد. در بروندی، گروه‌های شورشی کودکان را به اجبار عضو می‌کردند (کودکان خیابانی به قیمت ۵۰۰ دلار برای ۱۵۰ پسر خریداری می‌شدند). در موزامبیک، فرلیمو از سرکوب، زندانی کردن، آموزش دوباره وارد و گاه‌های شستشوی مغزی برای افزایش نیروها استفاده می‌کرد، در حالی که Renamo در هر جایی تقریباً هر هدفی از زور استفاده می‌کرد جمع‌آوری منابع، بسیج سیاسی و کنترل.(۹۸)

جدا از غارت منابع و اجبار، چرا یک شهروند عادی به یک سازمان شورشی ملحق می‌شود؟ الگوی CH فقط انگیزه‌های اقتصادی را در نظر می‌گیرد و نقش ایدئولوژی سیاسی و عوامل روان‌شناختی را کم اهمیت جلوه می‌دهد. با این حال، چندین مورد مطالعه‌ای نشان می‌دهد که هم ایدئولوژی و هم روان‌شناسی بر تصمیم به شورش تأثیر می‌گذارند. خشونت باعث ایجاد خشم و ترس می‌شود که آنهایی را که می‌خواهند بالقوه عضو شوند بسیج می‌کند. این امر تا حدی رشد ارتش جمهوری خواه ایرلند و حمایت توده از جنبش آزادی بخش آچه را بعد از سرنگونی حکومتشان در انقلاب سال ۱۹۹۱ تبیین می‌کند. چشم‌انداز روان‌شناختی

را پیترسون بهتر بیان کرده است که آثارش به عنوان راهی برای پیوند انگیزه‌های سطح خرد برای خشونت با تحلیل سطح کلان از الگوی CH مهم است. تمرکز بر بنیان‌های عاطفی خشونت نیز مهم است چون استدلال اقتصاددانان را مبنی بر اینکه خشونت سیاسی و جنایی یکسان هستند چون هر دو از فرآیند تصمیم‌گیری نشئت می‌گیرند که به دنبال بیشینه کردن فایده اقتصادی هستند، تضعیف می‌کند. پیترسون (۲۰۰۲) چهار الگوی مکمل خشونت قومی را توسعه می‌دهد که هر کدام با یک عاطفه و احساس مسلط توصیف می‌شود. ترس، نفرت، بیزاری یا خشم. سه مورد اولی ابزاری هستند و برای توسعه حمایت از تعقیب هدف فردی از قبیل امنیت، عدالت یا سلامتی بیشتر به کار می‌روند. بنابر این، نظریه مکانیزمی در اختیار ما قرار می‌دهد که از طریق آن بی‌ثباتی سیاسی یا شوک بیرونی می‌تواند خطرات خشونت را افزایش دهد: این امر ناشی از عواطفی است که تغییر ساختاری نیست. هر هدف پاسخ عاطفی بر اساس اطلاعات پیامدهای تغییر ساختاری انتخاب می‌شود. بنا بر این، الگوی ترس پیش‌بینی می‌کند که خشونت قومی علیه گروهی خواهد بود که نمایانگر بزرگ‌ترین تهدید است؛ الگوی نفرت پیش‌بینی قرار گرفته است؛ در حالی که الگوی بیزاری پیش‌بینی می‌کند که هدف گروهی خواهد بود که در سلسله مراتبی قومی، خود را در بالا تصور می‌کند و می‌تواند از طریق خشونت تحت انقیاد قرار گیرد. الگوی خشم در تقابل با سه الگوی دیگر قرار دارد، چون عاطفه مقدم بر شناخت است. پس اهداف بر اساس میل به خشونت انتخاب می‌شوند. زمانی که فردی به خشم می‌آید از تحریف‌های شناختی رنج می‌برد که بر انتخاب اهداف خشونت تأثیر می‌گذارد و اهداف ممکن است قابل جایگزین باشند، چون توجیه دلیل انتخاب آنها نامفهوم خواهد بود.

اگرچه الگوی CH به اندازه نظریه پیترسون از نارضایتی قومی ظریف

نیست، ولی متغیرهایی را در خود جای می‌دهد که نارضایتی عینی را می‌سنجد (سلطه قومی، سطح دموکراسی). برخی از نتایج الگوی CH از نظریه پیترسون حمایت می‌کنند. پیوند مثبت و معنادار سلطه قومی و جنگ داخلی ممکن است حامی نظریه‌های ترس و بیزاری تلقی شوند. اما نتایج CH درباره سلطه باید بر اساس روش‌هایی باز تعریف شوند که در این مقاله پیشنهاد شده است و آنها منوط به تغییر سیاسی ـ ساختاری از آن نوع که پیترسون به عنوان محرک خشونت در نظر می‌گیرد، است. ایجاد یک متغیر تعاملی که تأثیر سلطه قومی را در کشورهای دستخوش تغییر ساختاری می‌سنجد، مهم خواهد بود و این امر می‌تواند فهم عمیق‌تری از مکانیزمی به الگوی CH بدهد که از طریق آن بی‌ثباتی سیاسی بر خطر جنگ داخلی تأثیر می‌گذارد.

اما دو نظریه در ارتباط با نقش فرصت اقتصادی در تبیین شورش در تقابل یکدیگر قرار دارند. از یک سو، به نظر می‌رسد نظریه پیترسون در تبیین (انگیزه) تقاضا برای خشونت قومی ناقص باشد، ولی اشکال دیگر خشونت با دامنه برابر (انقلاب‌های طبقاتی) یا مهم‌تر از آن عرضه شورش را تبیین نمی‌کند. الگوی CH تحلیل قانع کننده‌ای از اهمیت محدودیت تأمین مالی سازمان‌های شورشی ارایه می‌دهد و خواننده را صرف نظر از هر انگیزه‌ای مجاب می‌کند که یک جنگ داخلی مادامی که شورشیان بر آن محدودیت پیشی نمی‌گیرند روی نخواهد داد.(۹۹) بنابراین، الگوی پیترسون ممکن است شرایط لازم ولی نه کافی از شورش ارایه بدهد. اما الگوی CH می‌تواند با کشف ریشه‌های انگیزه‌های فردی برای خشونت سیاسی بهره ببرد. به نظر می‌رسد نویسندگان، بسیار مشتاق هستند نقش خصومت شخصی، سرکوب سیاسی و نارضایتی گروه را به عنوان تبیین‌های بالقوه خشونت کنار بگذارند.

نابرابری

بحث مبنای عاطفی برای شورش مرا به سمت بحث نابرابری می‌کشاند و اینکه چگونه بر خطر جنگ تأثیر می‌گذارد. الگوی CH و دیگران تأثیرات نابرابری اقتصادی درون شخصی را بر جنگ داخلی بررسی کرده‌اند، ولی هیچ شواهد مستند و محکمی پیدا نکرده است. برخی نویسندگان استدلال می‌کنند که نابرابری افقی خطر جنگ را افزایش می‌دهد. (۱۰۰) دیگران بین درآمد و نابرابری دارایی تمایز قایل می‌شوند و منازعه بر سر حقوق زمین و املاک را دلیل مهم خشونت قومی می‌دانند. (۱۰۱) در کنیا، کیکویو[1] از سیاســت‌های استعماری که حقوق املاک را افزایش می‌دهند بهره و سود برد. ندونگ وکیمنــی[2] تبیین می‌کنند که این امر باعث یک واکنش منفی علیه کیکویو شد و منجر به طرد آنها از زمین‌های ماسایی[3] بعد از استقلال گردید. از آغاز بهره‌برداری گســترده از زمین‌های بومی در سال ۱۹۷۹ در سنگال، منازعات بر سر حقوق زمین نیز در کازمانسه مهم بود.

الگــوی CH نابرابری درآمد را به انــدازه مؤلفه جنگ داخلی غیر معنادار تلقی می‌کند. به نظر می‌رســد چندین مطالعه موردی تأیید می‌کنند که این امر ساخته داده‌های ضعیف نیســت. (۱۰۲) برای مثال، اندونزی کشوری با چندین حادثه منازعه خشــونت‌آمیز است، ولی نسبتاً همبستگی پایینی گینی[4] دارد. این نتیجه ما را شگفت‌زده نمی‌کند. چرا نابرابری بین شخصی جنگ داخلی را شــعله‌ور می‌سازد به ویژه خشونت جدایی‌طلبانه‌ای از آن نوع که در اندونزی مشاهده کردیم؟ شاید کسی انتظار داشته باشد رابطه‌ای میــان نابرابری و انقلاب‌های مردمی یا منازعه طبقاتی پیدا کند. (۱۰۳) در

---

1. kikuyu
2. Ndwng , Kimenyi
3. Masai
٤. Gini: سنجش پراکندگی آماری که در سال ۱۹۱۲ جامعه‌شناس و متخصص آمار ایتالیایی، کورادو گینی آن را مطرح کرد. که در واقع سنجش نابرابری توزیع نیز به شمار می‌آید.

واقع، نابرابری بین شخصی ممکن است متغیری باشد که تبیین می‌کند چرا ما جنگ انقلابی داریم نه جنگ جدایی‌طلبانه؟ جنگ‌های قومی یا جدایی‌طلبانه چه بسا با نابرابری گروهی تحریک شوند. در بسیاری از کشورها، شورش از طریق نظام باز توزیع در مناطق فقیرتر پیشگیری شده است. انتقال‌های مالی و باز توزیع ثروت پیامد سلطه قومی جنوب در ساحل عاج بود. بعد منطقه‌ای در اینجا مهم است: نه تنها تمرکز بر نابرابری گروه، بلکه بر نابرابری بین منطقه‌ای نیز کافی نیست. در بروندی، یکی از فقیرترین کشورها در جهان با درآمد سرانه ۲۰۰ دلار در سال 1985 و ۱۱۰ دلار در سال ۱۹۹۹، فقیر بر هوتوها و تونسی‌ها تأثیر می‌گذارد. نگارکو و نکوریزینزا شواهدی از Ndimira نقل می‌کنند که سطوح برابری همبستگی گینی را برای هر دو گروه نشان می‌دهد. با این حال، در منطقه بروری در بروندی مدت‌هاست که قدرت و ثروت غالب بوده و موجب تقویت بیزاری و نفرت در مناطق دیگر شده است.

مطالعات موردی نمونه‌های متعددی نشان می‌دهند که نابرابری بین منطقه‌ای باعث خشونت شده است. در سنگال، درآمد سرانه در مقایسه با میانگین کشورهای درگیر جنگ داخلی و بدون جنگ داخلی پایین بود، چون الگوی CH خطر بالای جنگ را درست تخمین می‌زند. اما این نابرابری در مناطقی بود که عمدتاً تبیین می‌کرد جنگ واقعاً کجا آغاز شد. نابرابری در این مورد همچنین یک مؤلفه سیاسی داشت، کازامانس نسبت به دیگر مناطق به لحاظ سیاسی دورتر از مرکز قدرت قرار داشت. ماکدیسی و ساداکا (۲۰۰۲) داستان مشابهی برای لندن تعریف می‌کنند، جایی که نابرابری‌ها در توسعه اقتصادی در تبیین اینکه کجا و چرا خشونت آغاز شد، مهم بود.

شواهد مستندی وجود دارد که نشان می‌دهد ما باید تمرکز خود را از سطح کشور به سطح منطقه (فروملی) تغییر جهت بدهیم. نابرابری منطقه‌ای به ناگزیر در الگوی CH غفلت شده است و مطالعات دیگری که بر کشورها

به عنوان واحد تحلیل تمرکز می‌کنند. برای توسعه بهتر پیش‌بینی‌های اینکه کجا احتمال دارد جنگ روی بدهد، واحد تحلیل ما باید منطقه باشد این امر به ویژه برای جنگ‌های حق تعیین سرنوشت صدق می‌کند، جنگ‌هایی که در آنها اهداف شورشیان عملاً همواره یک منطقه از قبل تعیین شده را مثل استان، ایالت یا جمهوری در نام‌های فدرال به عنوان مرجع قرار می‌دهند. در نظام‌های غیرفدرال، مرزهای سرزمینی دومین واحدهای بزرگ دولت می‌تواند استفاده شود یا به جای آن کل کشور می‌تواند یک منطقه در نظر گرفته شود. چنین تحقیقی در حال حاضر توسط میلانویچ و سامبانیس صورت گرفته است. نخستین بار است که واحد تحلیل منطقه الگوهای آغاز جنگ را کوچکتر از کشور ولی بزرگ‌تر از یک گروه قومی واحد قرار می‌دهیم. (۱۰٤)

٦- نتیجه گیری

این تحقیق روش‌های متعددی را نشان داد که در آن یک پروژه مطالعه موردی تطبیقی می‌تواند یک طرح پژوهشی Large-N را تکمیل و بهبود بخشد. مطالعات موردی می‌تواند به اصلاح خطای سنجش کمک کند و مفهوم سازی و سنجش متغیرهای نمایانگر را که برای آزمون فرضیه‌های بر گرفته از نظریه‌ها را در مطالعات کمی به کار می‌رود، بهبود بخشد. مطالعات موردی همچنین می‌تواند به ساخت بهتر الگوهای نظری کمک کند.

پروژه مطالعه موردی بانک جهانی و دانشگاه یال بیست کشور و تقریباً سی جنگ را پوشش داد. مطالعات موردی بسیاری از بهبودها و الحاق‌ها به الگوی CH حذف شده‌اند، در حالی که جنگ‌های دیگر دلایل غیر روشنی داشتند. این مشکل سنجش، کارآمدی برآوردهای تجربی و قطعیت استنتاجات علی را کاهش می‌دهد.

دوم، برخی از فرضیه‌هایی که از الگوی CH گرفته شده‌اند ـ برای مثال پیوند فرضیه‌ای میان قومیت یا دموکراسی و جنگ داخلی ـ باید اصلاح شوند و به گونه‌ای طبقه بندی شوند که الگو بتواند گزاره‌های نظری را به طور روشن تعریف کند. ابهامات در عملیاتی کردن این متغیرها این عدم قطعیت را ایجاد می‌کند که این چه چیزی است که‌آنها واقعاً می‌سنجند، طوری که تفسیر نتایج الگو با ارجاع به ادبیات منازعه قومی‌و نهادهای سیاسی و ملی گرایی، دشوار است.

سوم، سنجش‌های جایگزین و توضیحات الگو که مطالعات موردی نشان می‌دهند دلالت بر نیاز برای روش‌های متفاوت تخمین دارد. برخی توصیه‌ها برای تخمین زننده‌های متفاوت در این تحقیق ارایه شده است. برخی از رویه‌هایی که توصیه شده‌اند بر اضافه کردن تأثیرات خاص کشور، کارویژه‌های تأخیر زمان و کنترل جنبه‌های مکانی خشونت و تأثیرات همسایگی تمرکز کرده‌اند.

چهارم، موارد نشان می‌دهد که فرضیه معیار همگنی که اساس الگوی CH را تشکیل می‌دهد ممکن است به دلایل زیادی به چالش کشیده شود. آزمون تجربی بیشتر برای کشف فرضیه واحد ناهمگنی میان موارد خشونت سیاسی سازمان یافته گسترده ضروری است. چون الگوهای ما از جنگ داخلی به لحاظ نظری آگاهانه و درست هستند و برابری‌های رگرسیون کاملاً تشریح شده‌اند، آزمودن فرضیه معیار همگنی راحت است. یکی از این راه‌ها برای انجام این کار کشف بیشتر برخی تأثیرات انتخابی است که در این تحقیق مورد تاکید قرار گرفت. در کشورهای غنی و ثروتمند، دولت ممکن است قوی‌تر باشد و ثبات نهادهای سیاسی داشته باشد، همه عواملی که می‌تواند خطر جنگ داخلی را کاهش دهد. در حال حاضر، پیش‌بینی‌های الگوی CH به نظر می‌رسد متغیرهای سیاسی باشند که برای جنگ داخلی اهمیت ندارد اما تأثیرات میان متغیرهای اقتصادی و

سیاســی باید از یکدیگر جدا شوند قبل از اینکه این استنتاج علی را بتوان از داده‌ها اخذ کرد.

نهایتاً، پروژه مطالعه موردی برای آزمودن الگوی CH طراحی نشــده بود. آزمودن فرضیه از طریق روش‌های اقتصادی ســنجی، استفاده از داده‌های ســری زمانی و بخش صورت گرفته بود. هدف مطالعات موردی روشن کردن برخی مســیرهایی است که از طریق آنها متغیرهای وابسته بر متغیر مســتقل تأثیر می‌گذارند و کشــف تعاملات میان متغیرهای مستقل است. نتیجه‌گیری کلیدی مطالعات موردی این است که در حالی که الگوی CH به دقت برخی پیوندهایی را توصیف می‌کند که به نظر می‌رســد در تبیین بسیاری از جنگ‌ها (و غیر جنگ‌ها) در نمونه ما مهم باشند، سازوکارهای علّــی که در تحلیل CH ضمنی هســتند گاهی نادرســت یا ناقص درک می‌شــود. در موارد متعدد، الگو به درستی نتیجه دلایل اشتباه را پیش‌بینی می‌کند؛ در موارد دیگر الگو نمی‌تواند به دقت یک جنگ را پیش‌بینی کند چون روابط اساســی را به طور مناسب تشــریح نکرده است. ما از طریق مطالعــات موردی ارزیابی دقیق از شــرایطی توســعه دادیم که تحت این شرایط متغیرهای متفاوت تأثیر معناداری بر آغاز جنگ داخلی دارند.

آنچه از این پروژه روشن می‌شود این است که مشاهده «حرص» و «نارضایتی» به عنوان تبیین‌های رقیب شــورش دشوار است. حرص و نارضایتی اغلب تفاسیر جایگزین پدیده مشابه هستند؛ در واقع، ما اغلب شاهد حرص سیاسی بیشتر و نارضایتی اقتصادی بیشتر از هر مورد دیگری هستیم. اگر نهادهای سیاسی بتوانند نارضایتی‌ها را کاهش دهند و اگر متغیرهای اقتصادی بر ثبات نهادهای سیاســی تأثیر بگذارند، در آن صورت متغیرهای اقتصادی یا عدم مشروعیت حکومت سیاســت داخلی را به یک جهان شبیه آنارشی تبدیل می‌کنــد، در آن صورت آنچه CH «حرص» می‌نامد واقعاً مترادف با تعقیب بقا است. جنگ داخلی ممکن است پاسخی به «حرص» یا «نارضایتی» باشد

ولی اغلب اوقات نتیجه آنها یکسان هستند. اکنون باید فراتر از تمایز حرص ـ نارضایتی گام بگذاریم تا تبیین کنیم که چرا برخی کشورها بیشتر از دیگر کشورها به جنگ داخلی تمایل دارند.(۱۰۵)

ضمایم

ضمیمه ۱- آیا الگوی CH هر موردی را تبیین می‌کند؟(۱۰٦)

الجزایر(۱۰۷)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر الجزایر ۲۰۰۲-۱۹۹۲	آیا ارزش‌های متغیر با جنگ یا غیرجنگ برای (نتیجه مشاهده شده) دوره مربوطه متناظر است؟	اصلاحات یا بازنگری‌های نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا پیشنهادی را نویسندگان مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه[1]	عایدی نفت از ۳۸-۲۵ درصد از GDP و از ٦۰-۵۳ درصد از عایدی حکومت متفاوت است. ۰ ٪ مفروض در پایگاه داده‌های CH	متناظر	- مقاومت رژیم اقتدارگرای غنی از نفت در برابر اصلاحات - زمانی که عایدی کاهش می‌یابد و اقتصاد جهانی در رکود است، مقاومت برای رژیم افزایش می‌یابد. - PCE به عنوان منبع درآمد برای شورشیان عمل نمی‌کند بلکه به عنوان هدف عمل می‌کند.

۱. منحنی وارونه (U inverted): فرضیه‌ای که در ورزش به کار می‌رود؛ زمانی که طول تحریک به نقطه بهینه‌ای افزایش یابد، عملکرد بهبود پیدا می‌کند.

GDP سرانه	منفی	سطح متوسط GDP p/c (۲٤۷۹ در سال ۱۹۹۰) به GDP p/c (۱٤۱۰) در سال ۱۹۹۵) در مقایسه با کشورهای جنگ داخلی (۱٦٤٥) و کشورهای غیرجنگ (٤۲۱۹) کاهش یافت GDP p/c در داده‌های CH ۲۵۷۳ در ۹۵-۱۹۹۰ است.	متناظر	کنترل دولت را به دست می‌آورند و نیز کنترل درآمد را توافق ضمنی میان شورشیان و حکومت که زیرساختار نفت یک هدف قانونی نبود.
دیاسپورا	مثبت	حمایت بیرونی بیشتر از طرف حکومت بوده است نه شورشیان	نامتناظر	
رشد GDP	منفی	رشد منفی GDP در سال‌های ۹۰-۱۹۸۵ (۱/۲-) متمایل به رشد مثبت در سال‌های ۹۵-۱۹۹۰ (۷-) می‌شود. رشد GDP در داده‌های CH ۱/٥٦۲- است	متناظر	معنادار - به خاطر اینکه رشد منفی متقارن است با جمعیت جوان که بی‌تناسب رشد کرده است ـ در حالی که اقتصاد رو به رکود است بسیاری از جوانان وارد نیروی کار می‌شوند
منطقه کوهستانی	مثبت	کل منطقه کوهستانی (۱۵/۷) برای هر گروه جنگ داخلی نزدیک متوسط است (۱۵/۱۷) کوهها جمعیت‌ها را تقسیم می‌کنند و شمال حاصل خیز را از جنوب بیابانی و غنی از نفت جدا می‌کنند.	نامتناظر	به رغم مجموع پایین در این مورد معنادار است زیرا بخشی از دولت در بیابان غیرقابل سکونت است و خشونت بیشتر در منطقه‌ای روی می‌دهد که توسط سلسله کوههای جنگلی محاصره شده است.
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	جمعیت تمرکز شدیدی در شمال دارد.	نامتناظر	در این مورد معنادار است که دولت به دو منطقه تقسیم می‌شود بیشتر خشونت و قلمرو چریک‌ها در منطقه شمال با زمین حاصلخیز است.
انشعاب اجتماعی	منفی	پایین	متناظر	

میزان جمعیت	مثبت	بالاتر از متوسط ۱۷/۱۵ در مقایسه با ۱۵/۳۵ برای سال‌های ۹۵-۱۹۹۰ در منابع طبیعی	متناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه غیرمعنی‌دار	میزان متوسط انشعاب قومی (٤٤) نسبت به کشورهای جنگ داخلی (٥٢/٦) و کشورهای غیرجنگ (٣٨/٦)	نامتناظر (غیرمعنی دار در CH)	
انشعاب دینی	غیرمعنی‌دار	درجه پایین انشعاب دینی (۲) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (۳۷/۷) و غیرجنگ (٣٦)	متناظر (غیرمتناظر در CH)	
سلطه قومی	مثبت	بلی ـ اعراب متشکل از ۸۰-۷۵ درصد برای جمعیت	متناظر	در این مورد مهم نیست.
نابرابری درآمد	غیرمعنی‌دار	نابرابری درآمد بالا بعد از فروپاشی بازار نفت آنهایی که به بوروکراسی و اقتصاد زیرزمینی متصل بودند دلار داشتند	نامتناظر	اقتصاد زیرزمینی معنادار بود.
دموکراسی	غیرمعنی‌دار	بی‌اعتباری انتخابات ۱۹۹۱ دلیل تقریبی شورش بود.	متناظر	
طول مدت صلح	منفی	فقط جنگ گذشته، جنگ استقلال بود مدت صلح بالا بود (٣٢٤)	متناظر (غیرمعنی‌دار در CH)	معنای اجتماعی جنگ استقلال در زمان جنگ داخلی معنادار ماند ـ کهنه کاران جنگ و کودکانشان از جایگاه خاص و امتیازات ویژه‌ای در اجتماع بهره‌مند شدند. مقاومت اسم دهان پرکن بود.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

- **انتخابات بی اعتبار (منبع نارضایتی).** هدف اصلی شورشیان بازگرداندن نتایج بی‌اعتبار شده ۱۹۹۱ به وضع قبلی بود.

- **جمعیت انبوه جوان (منبع کارگران شورشـــی)**. از سال ۱۹۸۰ بیش از ۷۰ درصد جمعیت زیر ۳۰ سال بودند.

- **جولانگاه محدود برای اپوزیسیون (منبع نارضایتی)**. مسجد تنها محل قابل قبول برای ابراز هر گونه مخالفت با رژیم بود. گروه‌های اســلامی به منبع اپوزیسیون تبدیل شدند.

- **جایــگاه اجتماعی افــراد مقاومت کننده (منبع کارگران شورشـــی)**. کهنه‌کاران جنــگ آزادی‌بخش الجزایر مورد عنایت خاص قرار می‌گیرند. جوان بیکار امیدوار اســت با جنگ در افغانستان همان جایگاه را به دست آورد. به طور کلی، مقاومت اســم دهان پرکنی بــود و انگیزه‌ای بود برای پیوستن به شورش.

متغیرهایی محتمل برای طولانی‌شدن جنگ داخلی

- **اقتصــاد زیرزمینــی** به محض اینکــه درآمدهای نفــت کاهش یافت، توســعه پیدا کرد و دلســردی به جامعه بازگشــت. بخش اعظم سودها از این اقتصاد نخســت به جیب گروه کوچکی از افراد با نفوذ ریخته شــد. ســرانجام، گروه‌های شورشــی درگیر تجارت غیرقانونی شدند. به همین سان، شــبه نظامیان مسلح شده توسط حکومت به منظور مهار و مقابله با شورشیان ممکن است جذب غنایم جنگی بشوند. نویسنده تصریح می‌کند که شورشیان و شبه نظامیان حکومت در حفظ منازی همکاری می‌کنند تا به این طریق کنترل درآمدها از این تجارت را حفظ کنند.

- **جامعــه بین‌الملــل** توصیف حکومــت از منازعه به عنــوان منازعه‌ای علیه افراط‌گرایان اســلامی را پذیرفته اســت. از این گذشته، میادین نفت در جنوب اکنون مناطق منحصر به فردی هســتند و به نظر می‌رســد برای ســرمایه‌گذاری بین‌المللی امن باشــند. بنابراین، جامعه بین‌الملل به کمک مالی برای حکومت به دلایل تجاری و هم سیاسی ادامه می‌دهد.

- **شکاف در حرکت شورش (با حمایت تجربی کمتر)** که مؤلف به عنوان دلیلی برای حل و فصل از طریق مذاکره تصریح کرد، دشوارتر است.
- **شکاف در حرکت شورش** که مؤلف به عنوان مانعی برای حل و فصل از طریق مذاکره تصریح می‌کند. برخی به مذاکره و در عین حال برخی دیگر به جنگ ترجیح می‌دهند.

آذربایجان(۱۰۸)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر آذربایجان ۱۹۹٤-۱۹۹۲	آیا ارزش‌های متغیر با جنگ یا غیرجنگ برای (نتیجه مشاهده شده) دوره مربوطه متناظر است؟	اصلاحات یا بازنگری‌های نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا پیشنهادی را نویسندگان مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	قره‌باغ پایین آذربایجان ـ بالا (۲۳ درصد از GDP در ۱۹۹۹ و ۹۱ درصد از صادرات در ۲۰۰۱)	نامتناظر	منازعه در قره‌باغ روی داد، منطقه‌ای بدون منابع
GDP سرانه	منفی	چیزی اعلام نشده است	n/a[1]	.
دیاسپورا	مثبت	حمایت بیرونی بیشتر از طرف حکومت بوده است نه شورشیان	نامتناظر	
رشد GDP	منفی	تخمین ـ ۲۰ درصد از ۹۰-۱۹۸۵	متناظر	اقتصاد سایه تحت پروستریکا تأثیری منفی بر عملکرد اقتصاد دولت داشت، ولی هم‌زمان استانداردهای بالایی را برای زندگی مهیا کرد. ماهیت قومی رقابت نامنظم به منازعه کمک کرد.

۱. غیرقابل دسترس و یا غیرعملی

منطقه کوهستانی	مثبت	بالا (۵۰ درصد کوهستانی)	متناظر	قلمرو نقشی مهم بعداً در جنگ ایفاء کرد.
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	جمعیت پراکنده	متناظر	پراکندگی در سطح کشور، ولی در بیشتر مناطق یک گروه قومی خاص ساکن بود.
انشعاب اجتماعی	منفی	پایین	متناظر	میراث شوروی است که انشعاب اجتماعی مهم نبود
میزان جمعیت	مثبت	آذربایجان ۱۵/۷۶ ـ ارمنستان ۱۵/۰۱ قره‌باغ ۵/۲۵ (در مقایسه با میانگین ۱۵/۳۵)	نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه غیرمعنی‌دار	شاخص‌های ۱۹۸۹: قره‌باغ ـ۴۶ آذربایجان ـ۳۵ زمانی که منازعه به دلیل پاک‌سازی قومی پیشرفت کرد، انشعاب کاهش پیدا کرد.	نامتناظر (غیرمعنی دار در CH)	خاطرنشان ساختن این نکته مهم است که ارمنی‌های قره‌باغ بیشتر از آذری‌ها از قومیت به طور مؤثر به عنوان ابزار بسیج استفاده می‌کنند که تا حدی منجر به عملکرد برتر قره‌باغ در منازعه شد.
انشعاب دینی	غیرمعنادار	غیرمعنادار	متناظر (غیرمعنی‌دار در CH)	میراث شوروی این است که انشعاب دینی غیرمهم بود.
سلطه قومی	مثبت	بلی ـ آذربایجان : ۷۲ درصد آذری، ۶ درصد ارمنی ارمنستان: ۹۳ درصد ارمنی، ۳ درصد آذری قره‌باغ: ۷۷ درصد ارمنی، ۲۲ درصد آذری	متناظر	
نابرابری درآمد	غیرمعنادار	نکته‌ای خاطرنشان نشده است.	متناظر (غیرمعنادار در CH)	ذکری از نابرابری نیست.

دموکراسی	غیرمعنادار	دموکراتیزاسیون یک عامل مهم	نامتناظر (غیرمعنی‌دار در CH)	چون ارمنی‌ها اکثریتی در قره‌باغ بودند، زمانی که آنها از نهادهای دولتی استفاده کردند ولی همچنان در فشار برای انتقال سرزمینی به ارمنستان ناموفق بودند، برداشتشان از نارضایتی در حال افزایش بود.
طول مدت صلح	منفی	مدت صلح بی‌نهایت بالا است ـ هیچ جنگ داخلی درون شوروی از سال ۱۹۲۲ در داده‌های CH وجود نداشت	نامتناظر	حافظه ژنوساید ارمنی‌ها طی جنگ جهانی اول یک عامل مهم بسیج بود.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

فروپاشی دولت شوروی، زمانی که شوروی فرو پاشید، ارمنی‌های ساکن قره‌باغ شاهد امکانپذیری بودن یک اقلیت در آذربایجان با نبود تضمین حقوق اقلیت‌ها بود. شوروی‌ها نمی‌توانستند از خشونت پنهانی جلوگیری کنند و پاک‌سازی قومی به عنوان نفوذشان کم رنگ شد و دلبخواهی و نامتناظری عدم مشروعیت قدرت دولت را بیشتر نشان داد. زمانی که منازعه آغاز شد، دولت آذربایجان هیچ منابعی برای افزایش هزینه‌های شورش نداشت.

نظام قومی فدرال شوروی ـ قومیت‌های جومی، گروه‌های اقلیت نهادهایی را تشکیل می‌دهند که می‌تواند هزینه جدایی‌طلبی را با فروپاشی دولت شوروی کاهش دهد.

اقتصاد سایه ـ وجود اقتصاد سایه تا حدی رشد منفی را بعد از فروپاشی شوروی تعدیل و کاهش می‌دهد ـ تخمین‌ها از سال‌های ۹۰-۱۹۸۹ نشان می‌دهد ۶۵-۳۰ درصد از اقتصاد غیرقانونی بود. ستیزه‌جویان قره‌باغ عملیات شان را با این اقتصاد در سایه تأمین مالی کردند. از این گذشته، چون دسترسی به اقتصاد سایه را نسل قدیمی کنترل می‌کند، جنبش‌های ملی گرا راه میان‌بری را برای دسترسی جوانان به درآمد مهیا می‌کنند.

متغیرهای محتمل در طولانی شدن جنگ داخلی

پیروزی نظامی ـ پیروزی نظامی شورشیان قره‌باغ به جنگ پایان داد.

تاریخ مشارکت نظامی ـ آذری‌ها در ارتش حکومت شوروی کمتر مشارکت داشتند؛ از این رو سازماندهی ارتش برای ارمنی‌ها در ارمنستان یا قره‌باغ دشوارتر بود. ارمنی‌ها بسیار با انگیزه بودند و بهتر سازماندهی شدند.

همسایگی ـ منازعه در گرجستان با تأخیر پیروزی ارمنی‌ها، منازعه را در قره‌باغ بیشتر طول داد. این بدان خاطر است که آذری‌ها در مرز میان گرجستان و ارمنستان ساکن بودند و تحت موقعیت بی‌ثبات گرجستان جنگ سالاران در آن منطقه قادر بودند از تهیه و تأمین کالاها و مواد انتقالی به ارمنستان جلوگیری کنند.

برووندی (۱۰۹)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر برووندی تا به امروز ـ ۱۹۹۳(۱۱۰)	آیا ارزش‌های متغیر با جنگ یا غیرجنگ برای (نتیجه مشاهده شده) دوره مربوطه متناظر است؟	اصلاحات یا بازنگری‌های نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا پیشنهادی را نویسندگان مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منفی U وارونه	پایین (۰/۰٦٤) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ ۰/۱٤۹ و بدون جنگ (۰/۱٦۹) قهوه ۸۰ درصد از درآمدهای صادرات است	نامتناظر	منابع دیگر تأمین مالی شورشیان: کمک خارجی

GDP سرانه	منفی	پایین (۵۵۰) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۱٦٤٥) و بدون جنگ (٤۲۱۹) بروندی فقیرترین کشور جهان	متناظر	.
دیاسپورا	مثبت	شمار بالای آوارگان در کشورهای همسایه.	متناظر	
رشد GDP	منفی	رشد بالا (۳/۵) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۰/۲۳-) و بدون جنگ (۱/۷٤)	نامتناظر	
منطقه کوهستانی	مثبت	بسیار کوهستانی (۷٤/۵) درصد در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۲٤/۹) و بدون جنگ (۱۵/۲)	متناظر	تأثیر مثبت زمانی دوچندان می‌شود که با تراکم جمعیت در مناطق کوهستانی ترکیب می‌شود.
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	پایین‌تر از کشورهای درگیر جنگ (۰/٦۰۳) و بدون جنگ (۰/۵٦۹).	نامتناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	داده‌ها در دسترس نیست ولی احتمالاً با توجه به انشعاب قومی پایین و نبود انشعاب دینی، پایین است.	متناظر	
میزان جمعیت	مثبت	بالاتر از متوسط (۱۵/۵۷ در برابر ۱۵/۳۵ در وضعیت طبیعی) دومین تراکم بالای جمعیت در آفریقا	متناظر	تراکم جمعیت ممکن است با سهل‌تر کردن مخفی شدن برای شورشیان، به شورش کمک کند.
انشعاب قومی	منفی اما غیر معنادار	انشعاب نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۵۲/٦) و بدون جنگ (۳۸/٦) بسیار پایین است. شاخص تطبیق (۲٦) که زبان مشترک را میان هوتو، توتسی و تاوا اصلاح کند، همچنان پایین است. اما درجه ابزارسازی سیاسی از قومیت در بروندی یکی از بالاترین کشورهای دنیا است.	متناظر (غیر معنادار در CH)	شاخص جنبش آزادی‌بخش اریتره از تفاوت میان گروه‌هایی که به یک زبان صحبت می‌کنند غفلت می‌کند. همچنین، سنجش CH از قطبی شدن قومی باید بازنگری شود تا بازتاب درجه‌ای از ابزارسازی سیاسی قومیت باشد که قومیت بدان وسیله بر آغاز جنگ تأثیر می‌گذارد.

انشعاب دینی	غیر معنادار	انشعاب دینی وجود ندارد	متناظر (غیر معنادار در CH)	
سلطه قومی	مثبت	با توجه به زبان مشترک میان گروه‌ها هیچ سلطه قومی ظاهراً وجود ندارد. هوتوها اکثریت اند ولی سه رییس جمهور نظامی که از سال ۱۹٦٦ بر بروندی حکومت کرده‌اند از توتسی‌ها از استان بروری هستند.	نامتناظر با CH- متناظر با تفسیر مطالعه موردی	سنجش سلطه قومی باید شامل گروه‌های قومی منطقه‌ای باشد که به لحاظ سیاسی سلطه دارند. نظام‌های سیاسی و اقتصادی شامل همه قومیت‌ها باید خطر منازعه را کاهش بدهد؛ برای مثال، ریشه جنگ‌های بروندی‌ها نبود چنین شمول‌گرایی بود.
نابرابری درآمد	غیر معنادار	ضریب گینی پایین (بین ۰/۱۵ و ۰/۳۰) برای توزیع زمین کشاورزی بین هوتو و توتسی	متناظر (غیر معنادار در CH)	فقر درآمد بر توتسی و هوتوها نیز تأثیر می‌گذارد. شواهدی از نابرابری منطقه‌ای (بروری ثروتمندترین استان کشور)
دموکراسی	غیر معنادار		متناظر (غیر معنادار در CH)	
طول مدت صلح	منفی	٤ جنگ داخلی بود: ۱۹۵٦,۱۹۷۲,۱۹۸۸,۱۹۹۱	متناظر	جنگ ۱۹٦۵ در داده‌های CH وجود نداشت.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

جانب‌داری قومی در دولت استعماری. قبل از حکومت استعمارگر، توتسی یا هوتو بودن تنها یکی از هویت‌های مهم بود. سیاست «تفرقه بینداز حکومت کن» بلژیک به نفع توتسی این برداشت را ایجاد کرد که توتسی متولد حکومت است در حالی که هوتو نژاد پست‌تر در خدمت خدایگان توتسی بود. این برداشت بعداً توسط یک گروه منطقه‌ای از رهبران بروندی ابزاری شد تا قدرت را تسخیر و به انحصار درآورد.

تأثیرات همسایگی. انقلاب اجتماعی روآندا در سال ۱۹۵۹ مهم بود،

چون نشـــانه انتقال خونین قدرت از مونارشـــی توتسی به اکثریت قومی هوتو بود. به دنبال این حادثه، بســـیاری از نخبگان هوتو احساس کردند کـــه اکثریت قومی گروه باید کنترل دو فاکتوی نهادهای دولتی را به آنها تضمین بدهند، در حالی که گروه توتســـی مصمم شـــد با همه ابزارهای لازم از انقلاب مشابه در بروندی جلوگیری کند.

استقلال تشـــکیلات قضایی. توقف کامل تشکیلات قضایی بروندی و تحویل کامل آن به قوه مجریه، مســـئول شکست نظام برای جلوگیری از دور خشونت بوده است. نه تنها ریشه‌های اصلی مورد توجه قرار نگرفته اســـت ولی حکومت‌های متفاوت هرگز به خود زحمت نداده‌اند تحقیق معتبری انجام بدهند تا عموم را در جریان کشتارهای بزرگ بگذارند. در نتیجه، مجرمان توتسی عایدات فزاینده اقتصادی به خشونت را با فرصت کم تحریم پذیرفته‌اند ولی هوتوها تصریح می‌کنند خشونت تنها راه برای انتقام از بی‌عدالتی‌های گذشته و حال است.

نظام‌های اقتصادی و سیاســـی انحصارگرا. زمانی که رانت‌ها از کنترل دولت بالا هســـتند، انگیزه‌ها برای کسب و حفظ کنترل بسیار بالا هستند. شـــواهدی از دســـتاوردهای بالای اقتصادی کنترل دولت: استان بروری ـ جایگاه خاســـتگاه بسیاری از نخبگان توتســـی(۱) پایین‌ترین استان به لحاظ تولید مواد غذایی بود، ولی بالاترین درآمد سرانه را داشت؛ و (۲) پرداخت پایین‌ترین مالیات ولی دریافت بیشترین سرمایه‌گذاری‌ها.

چچن(۱۱۱)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر چچن ۱۹۹۹ و ۱۹۹۶–۱۹۹٤	آیا ارزش‌های متغیر با جنگ یا غیرجنگ برای (نتیجه مشاهده شده) دوره مربوطه متناظر است؟	اصلاحات یا بازنگری‌های نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا پیشنهادی را نویسندگان مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	بالا؛ برخی از سودهای نفتی برای نخبگان محلی به عنوان بخشی از فدراسیون روسیه قابل دسترس بود.	متناظر	اگرچه نفت برای اقتصاد چچن مهم بود ولی هیچ نشانه‌ای دال بر اینکه نفت دلیل جنگ بود وجود ندارد. وابستگی به نفت باعث شد جنگ طولانی بشود؛ نبود نهادهای مستحکم دولتی مرتبط با وابستگی نفت و رقابت میان باندها برای سود نفت، انگیزه‌ها را برای ادامه جنگ بیشتر کرد. این امر برای تولیدکنندگان کوچک فردی و فرماندهان روسی نیز صدق می‌کرد.
GDP سرانه	منفی	هیچ تخمینی داده نشده، ولی یکی از پایین‌ترین نرخ در شوروی بود. بیکاری بالای ۳۰ درصد بود.	متناظر	.
دیاسپورا	مثبت	بالا	متناظر	کمک از دیاسپورا به طولانی بودن جنگ کمک کرده دیاسپورا باید گروه‌های اسلامی غیر چچنی و نیز چچنی‌ها در روسیه را شامل بشود.
رشد GDP	منفی	به ویژه اقتصاد شوروی صنعت سنگین رشد رو به افول را در دهه ۱۹۸۰ تجربه می‌کرد. سودهای نفت تا حدی افول را جبران می‌کرد، ولی سودها به مسکو می‌رفت.	متناظر	وجود اقتصاد سایه بعد از فروپاشی شوروی، رشد منفی را تا حدی جبران کرد.

منطقه کوهستانی	مثبت	تقریباً ۳۰ درصد منطقه کوهستانی	متناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	خاطرنشان نشده است	N/A	
انشعاب اجتماعی	منفی	پایین	متناظر	میراث شوروی این است که انشعاب اجتماعی غیر معنادار بود.
میزان جمعیت	مثبت	پایین‌تر از میانگین (۱۳/٦٤) در مقایسه با ۱۵/۳۵ برای ۱۹۸۹ در منابع طبیعی)	نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما غیر معنادار	پایین	متناظر (اما نه معنادار در CH)	
انشعاب دینی	غیر معنادار	غیر معنادار	متناظر (نه معنادار در CH)	میراث شوروی این است که انشعاب دینی غیر معنادار بود. با این حال، کشورهای مسلمان غیر چچنی منبع تأمین مالی هستند.
سلطه قومی	مثبت	بلی - چچنی‌ها ۷۳ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند که ۲٦ درصد روس‌ها بودند	متناظر	خطوط منازعه بین چچنی‌ها و روس‌ها در چچن نیست، ولی بین دولت روسیه و دولت جدایی طلب چچنی است.
نابرابری درآمد	غیر معنادار	خاطرنشان نشده است.	متناظر (نه معنادار در CH)	
دموکراسی	غیر معنادار	دموکراتیزاسیون و فروپاشی شوروی (فروپاشی شوروی مهم‌تر)	نامتناظر برای جنگ اول	هیچ نهاد دولتی کارآمد در چچن نیست
مدت صلح	منفی	مدت صلح قبل از جنگ اول بسیار بالا بود. از سال ۱۹۲۲ هیچ جنگ داخلی درون شوروی نبود. مدت قبل از دومین جنگ بسیار کوتاه بود	متناظر برای دومین جنگ	تاریخ استعمارگری خشونت‌آمیز روسیه و بیرون کردن چچنی‌ها توسط استالین یک دارایی برای بسیج به هنگام حمله روس‌ها در سال ۱۹۹٤ بود.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

نویسنده تصریح می‌کند که متغیرهای CH مدت منازعه را بهتر از آغاز انقلاب چچن در ۱۹۹۱ یا انقلاب روسیه تبیین می‌کند. نخستین تهاجم به دلایل سیاسی بعد از اینکه مجرمان چچنی در شمال قفقاز دست به یک اتوبوس ربایی زده بودند، اعلام شد.

فروپاشی دولت ـ بین اعلام استقلال چچن در سال ۱۹۹۱ و تهاجم روسیه در سال ۱۹۹٤، چچن استقلال دوفاکتو داشت و ساختارهای دولت شوروی کاملاً از هم فرو پاشیده بود. چرخشی از رهبری قدیم به جدید نبود بلکه یک چرخش سریع بود. رهبری جدید را گروه‌ها و شاخه‌ها از هم گسست و دولت دیگر نمی‌توانست نهادها را تثبیت کند. یک موضوع مشابه بین دو جنگ ظهور کرد، به رغم انتخابات، فرماندهان میدان جنگ به واگذاری قدرت به دولت بی‌میل بودند و در عوض به دنبال تأمین مالیشان از سودهای نفتی و دیاسپورا بودند.

نظام قومی ـ فدرال شوروی ـ قومیت‌های بومی، گروه‌های اقلیت را به نهادهایی مجهز می‌کنند که می‌تواند هزینه جدایی‌طلبی را بعد از فروپاشی شوروی کاهش بدهد.

همسایگی ـ منازعات متعدد در قفقاز باعث شد سلاح‌ها کاملاً در دسترس باشد

متغیرهای محتمل در طولانی شدن جنگ داخلی

انشعاب درونی شورشیان ـ روسیه هیچ شریک مذاکره‌ای ندارد.

بازارهای خشونت ـ احزاب متعدد با توافق برای تداوم منازعه دسترسی به سودهای اقتصادی را تضمین می‌کنند. این امر هم در مورد شاخه‌های متعدد چچنی‌ها و هم برخی فرماندهان نظامی روسیه صدق می‌کند.

کلمبیا(۱۱۲)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر	آیا ارزش‌های متغیر با جنگ یا غیرجنگ برای دوره‌ای خاص متناظر است؟	اصلاحات یا بازنگری‌های نظریه در ارتباط با این متغیر. آیا نویسندگان پیشنهادی داده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا U منفی وارونه	قاچاق مواد مخدر منبع اصلی درآمد برای گروه‌های شورشی است؟	متناظر	درآمد مالی جبهه آزادی‌بخش و خمرهای سرخ عمدتاً از طریق قاچاق مواد مخدر بود. همه آنها در آدم‌ربایی و اخاذی دست دارند. آدم‌ربایی منبع اصلی درآمد است
GDP سرانه	منفی	ذکر نشده	N/A	هیچ بحثی از فقر نیست. نویسندگان از نبود وجود دولت صحبت می‌کنند. در دهه ۱۹۴۰ این امر در تحریک خشونت بر سر موضوعات زمین مهم بود. گروه‌های چریکی در مناطقی رشد کردند که جنبش‌های کشاورزی قوی‌ترین جنبش بودند..
دیاسپورا	مثبت	ذکر نشده	N/A	
رشد GDP	منفی	ذکر نشده	N/A	
منطقه کوهستانی	مثبت	ذکر نشده	N/A	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	ذکر نشده	N/A	
انشعاب اجتماعی	منفی	ذکر نشده	N/A	

میزان جمعیت	مثبت	ذکر نشده	N/A	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	ذکر نشده	N/A	
انشعاب دینی	غیر معنادار	ذکر نشده	N/A	
سلطه قومی	مثبت	ذکر نشده	N/A	
نابرابری درآمد	غیر معنادار	ذکر نشده	N/A	
دموکراسی	غیر معنادار	ذکر نشده	N/A	
مدت صلح	منفی	تاریخ طولانی خشونت	متناظر	خشونت گذشته گروه‌ها را تشکیل می‌داد. خاطرات قوی از سرکوب حمایت از بسیج کمک می‌کرد.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH در افزایش جرم / حادثه بی‌قانونی ـ نویسندگان از میزان حملات چریک‌ها برای هر منطقه و همسایگانش، درآمد قاچاق مواد مخدر، ناکارآمدی قضایی، فقر، نابرابری در توزیع فقر و آموزش به عنوان متغیرهای تبیینی استفاده می‌کنند. آدم کشی، آدم ربایی و جرایم مالکیت از متغیرهای اصلی وابسته هستند.

شیوع– تمرکز بر دو نوع شیوع خشونت و فعالیت جنایی درون کلمبیا است: جابه‌جایی و پخش جابه‌جایی زمانی است که خشونت از یک منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر در پاسخ به وجود قانون اجرایی یا خروج سودها از منطقه تسری می‌یابد. پخش نیز فرایندی را توصیف می‌کند که از طریق آن خشونت از یک منطقه فرضی به واحدهای همسایه تسری می‌یابد و در عین حال خشونت / جرم در منطقه مرکزی همچنان بالا می‌ماند. پخش موقتی و مکانی مهم است.

منازعه مسلحانه ـ یک رابطه مهم میان منازعه و خشونت آدمکشی وجود دارد (هر چند تمایز میان منازعه خشونت‌آمیز و خشونت آدمکشی روشن نیست.) تسری و پخش تأثیر منازعه بر خشونت آدمکشی تنها در مورد خمرهای سرخ صدق می‌کند. یافته‌های مشابه در بررسی آدم ربایی نیز به دست آمده است.

کارآمدی قضایی ـ سنجش شمار آدمکشی‌ها تقسیم بر کل آدمکشی‌ها رابطه‌ای منفی با میزان آدمکشی دارد.

فقر ـ فقر منطقه‌ای رابطه‌ای منفی با جرم خشونت‌آمیز دارد. در حالی که فقر در مناطق همسایه رابطه‌ای مثبت و معنادار با جرم خشونت‌آمیز دارد. از این رو، اگر یک منطقه همسایه فقیر باشد، احتمال جرم خشونت‌آمیز در یک منطقه محلی بالاتر است.

کوته ایوری (cote d Ivoire)(۱۱۳)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر دوره ۱: ۱۹۹۳–۱۹۶۰(۱۱٤) دوره ۲: ۱۹۹۹–۱۹۹٤(۱۱۵)	آیا ارزش‌های متغیر با جنگ یا بدون جنگ برای دوره‌ای خاص تناظری دارد؟	اصلاحات یا بازنگری‌های نظریه در ارتباط با این متغیر. آیا نویسندگان پیشنهادی داده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	دوره ۱: میانگین صادرات کالاهای اساسی (S.D,۰,۲۹٦=۰/۰۲۳) برای سال‌های ۹٤ ـ ۱۹٦۰ بالاتر از کشورهای درگیر جنگ (۰/۱٤۱) دوره ۲: صادرات کالاهای اساسی GDP (۰/۲۹۸) برای سال‌های ۹۹–۱۹۹۵ بالاتر از کشورهای درگیر جنگ (۰/۱٤۹) و بدون جنگ (۰/۱٦۹) و نزدیک به بالاترین میزان خطر (۰/۲۲)	دوره ۱ و ۲: نامتناظر	دوره ۱: کوته ایوری با استفاده از بخش صادرات وابستگی‌اش به صادرات کالاهای اساسی (کوکا، قهوه و الوار که همگی در جنوب بودند) را به دارایی تبدیل کرد تا استراتژی باز توزیعش را تأمین مالی کند. این امر نشان می‌دهد که چگونه باز توزیع معتبر می‌تواند برای کاهش خطر منازعه به کار رود.

GDP سرانه	منفی	دوره ۱: بـه لحاظ تناظر پایین‌تـر از کشـورهای غیرجنگ ۱۹٤۲ و نزدیک به کشورهای جنگ ١٦٤٥ با میانگین ۱۵۰۰ دوره ۲: پاییـن ۱۲۱۳ در مقایسـه با کشـورهای جنـگ ١٦٤٥ و بـدون جنگ ۱۹٤۲ دوره ۱ و ۲: GDP سرانه در جنوب بالاتر از متوسط ولی پایین‌تر در شمال	دوره ۱ و ۲: متناظر	دوره ۱: بـاز توزیـع معتبـر هزینه فرصت کارگر شورشی را افزایـش می‌دهـد و خطر منازعه GDP سرانه پایین را کاهش می‌دهد. دوره ۲: کاهش دسـتمزدهای بخـش دولتـی و کوچـک کردن ادارات دولتی (اشـکال باز توزیـع خصوصی) فقر و خشونتی را که در سال ۲۰۰۰ آغاز شد عمیق‌تر کرد و نشان داد تقلیل در بازتوزیع مشکل را حادتر می‌کند.
دیاسپورا	مثبت	هیچ ذکری از دیاسپورا نشده است	N/A	
رشد GDP	منفی	دوره ۱: رشد منفی در برخی سـال‌ها (۳/۱۱- در ۷۰-۱۹٦۵، ۱۰/۹٦- در سال‌های ۸۵-۱۹۸۰ ، ۱/۱۰- در سال‌های ۹۵-۱۹۹۰)؛ عمدتاً پایین‌تر میانگین کشور جنگ (۰/۲۳) رشد بالا در سال‌های دیگـر (۹/۹۳ در ٦٥-۱۹٦۰، ۱۰/۳۸ در ۷۵-۱۹۷۰، ۸/۲۵ در ۸۰-۱۹۷۵)؛ بالاتـر از میانگین کشـور غیر جنگ (۱/۷٤)؛ بالاتـر از میانگیـن کشور غیر جنگ (۱/۷٤).	دوره ۱: مختلط (متناظر برای برخی سال‌ها و نامتناظر برای سال‌های دیگر) دوره ۲: متناظر	به رغم از سـرگیری رشـد بـالا در سـال ۱۹۹٤ بعد از کاهـش ارزش فرانـک، فقر میـان همه گروه‌هـای قومی به خاطر کاهش دستمزدهای بخـش دولتـی و کوچک‌تر شـدن ادارات دولتی عمیق‌تر شـد. از این رو سنجش بهتر اوضاع اقتصادی ممکن است داده‌هایی از تحقیقات خانوار باشد
منطقه کوهستانی	مثبت	بسیار کم کوهستانی (۰/٤ درصد از منطقه) هیچ ذکری از منطقه در مطالعه موردی نیست.	دوره ۱ و ۲: متناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	پایین‌تر (۰/٥٦٨) از کشورهای درگیر جنگ (۰/٦۰۳) و غیر جنگ (۰/٥٦٩)	دوره۱و۲: متناظر	

انشعاب اجتماعی	منفی	داده‌های CH در دسترس نیست، احتمالاً نسبت به انشعاب قومی بالا و نسبت به انشعاب دینی پایین است.	دوره۱و۲: نامشخص	قطبی شدن اجتماعی ممکن است معنادار باشد.
میزان جمعیت	مثبت	دوره ۱: میانگین ۱۵/۷۲ بالاتر از حد متوسط ۱۵/۳۵ دوره ۲: بالاتر از حد متوسط در ۱٦/٤٢	دوره۱و۲: نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما غیر معنادار	دوره ۱ و ۲: انشعاب قومی بالا (۸٦) نسبت به کشورهای جنگ (٥۲/٦) و غیر جنگ (۳۸/٦) بیش از ۷۰ گروه قومی وجود دارد، گروه‌بندی‌های طبیعی جمعیت را به ٤-۳ گروه قومی تقسیم می‌کنند	دوره ۱ و ۲: متناظر طبق سنجش CH نامتناظر طبق سنجش مطالعه موردی (غیر معنادار در CH)	سنجش انشعاب قومی باید گروه‌بندی‌های عادیْ گروه‌های قومی را در نظر بگیرد.
انشعاب دینی	غیر معنادار	دوره ۱ و ۲: انشعاب دینی پایین ۲۲ نسبت به کشورهای جنگ ۳۷/۷ و غیر جنگ ۳٦ اما شکاف دینی شدیدی میان مسلمانان شمال و مسیحیان و غیر دینی‌های جنوب وجود دارد.	دوره۱و۲: متناظر (غیر معنادار در CH)	قطب‌بندی سیاسی ممکن است معنادار باشد؛ به ویژه اگر با شکاف‌های قومی، منطقه‌ای و اقتصادی سنجیده شود؛ بیشترین شکاف‌ها در کوته ایوری بود
سلطه قومی	مثبت	دوره ۱ و ۲: بر اساس الگوی CH هیچ سلطه قومی وجود ندارد؛ بزرگ‌ترین گروه قومی ۲۳ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهد. اما گروه منطقه‌ای آکان ٤۱/٤ درصد از جمعیت بر مرکز سیاسی سلطه دارد، هرچند ظهور احزاب قومی منطقه‌ای ۱۹۹۰ این سلطه را به چالش کشید.	دوره ۱ و ۲: متناظر (غیر معنادار در CH)	قطب بندی سیاسی ممکن است معنادار باشد؛ به ویژه اگر با شکاف‌های قومی، منطقه‌ای و اقتصادی سنجیده شود؛ بیشترین شکاف‌ها در کوته ایوری بود

نابرابری درآمد	غیر معنادار	دوره ۱ و ۲: سطح مشابه نابرابری درآمد مثل کشورهای جنگ و غیرجنگ ۰/۴۱ اما جنوبی‌ها غنی‌تر از شمالی‌ها هستند.	دوره۱و۲: متناظر	
دموکراسی	غیر معنادار	دوره ۱ و ۲: رژیم غیر دموکراتیک (۹- برای سال‌های ۸۹-۱۹۶۰، ۷- برای ۹۴-۱۹۹۰، ۶- برای سال‌های ۹۸-۱۹۹۵، ۱- برای ۱۹۹۹). رژیم لیبرالیزه شد تا احزاب متعدد در ۱۹۹۰ را در خود جای دهد رای دهندگان انتخابات ۱۹۹٤ متولد کوته ایوری بودند.	دوره ۱ و ۲: متناظر (غیر معنادار در CH)	
مدت صلح	منفی	دوره ۱ و ۲: هیچ جنگ داخلی در کوته ایوری در ۱۹۹۹ وجود نداشت.	دوره۱و۲: متناظر	

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH در آغاز / اجتناب از جنگ

بازتوزیع معتبر. جنوبی‌های غنی‌تر و ثروتمند از طریق بازتوزیع قادر بودند از خشونت سیاسی و شورش اجتناب کنند یا اگر خشونتی روی بدهد خشونت را درون محدودیت‌های قابل قبول حفظ کنند. بدین سان، ایوری کوته قادر بود به رغم داشتن عوامل متعدد خطر بالا از جنگ داخلی اجتناب کند. جنبه‌های کلیدی این استراتژی را طی دوره اول خلاصه کرده‌ام: سرمایه‌گذاری بیشتر در منطقه فقیرنشین، افزایش نمایندگان از گروه‌های متفاوت قومی و اعطای پست‌های سیاسی قوی به آنها، ایجاد آموزش و تحصیل به عنوان کلید دریافت پست‌های پرسود و دستمزدهای بالا برای کارمندان بخش دولتی. به منظور پیشگیری از کشمکش، باز توزیع باید موثق باشد، برای مثال، باید تخمین‌های قابل قبولی بدهد که در آینده ادامه پیدا کند.

سیاست استعماری. دلیل اصلی که چرا آکان به لحاظ سیاسی مسلط

بوده این اســت که فرانســه از جنوب شــرقی وارد ایوری کوته شد که منطقه‌ای اســت کــه آکان‌ها در آن زندگــی می‌کند و آنهــا اولین بار از تحصیل فایده بردند. همچنین، پایتخت ایوری کوته در زمان اســتعماری فرانســه در جنوب شــرقی واقع بود. این امر نشان می‌دهد مکانیزمی که توسط آن سلطه قومی سیاسی می‌تواند ظهور کند جانب‌داری است.

قطب‌بندی اجتماعی (قطب‌بندی قومی، منطقه‌ای، دینی و اقتصادی). شــکاف شمال و جنوب که شــکاف‌های دینی و اقتصادی آن را افزایش داد بر چشم‌انداز سیاسی در کوته ایوری سایه افکنده است و منبع اصلی منازعه بالقوه محسوب می‌شود؛ برای مثال، شورش شمالی‌های فقیر علیه جنوبی‌های ثروتمند و به لحاظ سیاسی مسلط.

جمهوری دموکراتیک کنگو(۱۱٦)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌های برای متغیر دوره۱: ۱۹٦۷- ۱۹٦۰(۱۱۷) دوره ۲: ۱۹۷۷-۱۹۷۸(۱۱۸) دوره ۳: ۱۹۹۷-۱۹۹٦(۱۱۹) دوره ٤: ۱۹۹۸ تاکنون(۱۲۰)	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا بدون جنگ متناظر است؟	اصلاحات یا بازنگری‌های نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	اعطای منابع طبیعی. برای مثال، کوبالــت، الماس، مــس و فلوار دوره ۱: پایین‌تــر (۰/۰۷٦) از کشورهای جنگ (۰/۱٤۹) و غیر جنگ (۰/۱۲۹) جنگ بیشتر در مناطق غنی از معادن فوران کرد: شرق، کاتانگا و کاسای دوره ۲: پاییــن (۰/۰۷۸) گــروه شورشــی به دنبال کنترل ناحیه کاتانگای بود. دوره ۳ و ٤: در ۰/۱۳۱ نزدیــک به کشورهای جنگ تا دهه ۱۹۸۰ بزرگ‌ترین تولید کننده کوبالت، ســومین تولید کننــده الماس و پنجمین در مس؛ صنعت معادن ۲٤ درصد از GDP بود. ولی تا ۱۹۹۹، ۷۰-۵۰ درصد از تجارت المــاس خارج از نظــام تجاری رسمی بود.	دوره ۱: نامتناظر با CH؛ متناظر با مطالعه موردی دوره ۲: نامتناظر با CH دوره ۳: متناظر دوره ٤: متناظر	دوره ۱ و ۲: تمرکز جغرافیایی منابع با توزیــع نابرابر ثروت در سطح مناطق ترکیب شد و ممکن است انگیزه قوی برای شورشیان جدایی طلب باشد. دوره ۳ و ٤: صادرات کالاهای اساسی /GDP ممکن نیست میزان کلی صنعت معدن را در بــر گیرد، زمانــی که تجارت غیرقانونــی در حــال جریان اســت، شاید در آمادگی برای جنگ یا طی جنگ.

GDP سرانه	منفی	دوره۱:بسیار پایین ۴۸۹ در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ ۱۶۴۵ و بدون جنگ ۴۲۱۹ دوره ۲:بسیار پایین ۶۳۷ وضعیت بازئیدی کردن ۷۴-۱۹۷۳ بدتر شد که بدهی حکومت،وابستگی معادن و زیرساختار مختل را افزایش داد. دوره ۳ و ٤: در CH قابل دسترس نیست.	دوره ۱: متناظر دوره ۲: متناظر دوره ۳و٤: ناشناخته	دوره ۳: اوضاع بد اقتصادی ممکن است توانایی حکومت را برای مقابله با شورش تضعیف می‌کند.
دیاسپورا	مثبت	دوره ۱: ذکری از دیاسپورا نشده است. دوره ۲: بسیاری از شورشیان شعبا از ژاندارم‌های کاتانگان بودند که اواسط دهه ۱۹۶۰ به آنگولا فرار کرده بودند. دوره ۳: ورود آوارگان هوتوروآندا مسیر جنگ را تحریک می‌کند. شورشیان کنگویی‌های روآندا به ویژه توتسی‌بودند. دوره ٤: شورشیان با توتسی‌هایی شروع شد که به کنگو فرار کردند.	دوره ۱: نامتناظر دوره ۲: متناظر دوره ۳: متناظر دوره ٤: متناظر	دوره ۲ و ٤: دیاسپورا می‌تواند منبع شورش باشد؛ برای مثال، کسی که جنگ می‌کند. دوره ۳: دیاسپورا از کشور دیگر، زمانی که با قوانینی تبعیض برخورد می‌کند اسلاف دیاسپورهای گذشته را هدف قرار می‌دهد و ممکن است خطر جنگ داخلی را افزایش دهد.
رشد GDP	منفی	دوره ۱:بسیار پایین (۱۰/۸۵-) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۰/۲۳) و بدون جنگ (۱/۷٤). دوره ۲: بسیار پایین (٤/۹۸-) دوره ۳ و ٤: در ۰/۷۰ بین کشورهای درگیر جنگ و بدون جنگ در CH رشد سالانه در مطالعه موردی ۷/۸- برای ۹۸-۱۹۸۸.	دوره ۱: متناظر دوره ۲: متناظر دوره ۳ و ٤: در CH نامشخص؛ متناظر با مطالعه موردی.	
منطقه کوهستانی	مثبت	دوره ۱ تا ٤: منطقه کوهستانی کم (٤/۲) درصد ذکری از مناطق دیگر نشده است.	دوره ۱ تا ٤: نامتناظر	

پراکندگی جغرافیایی	مثبت	دوره ۱ تا ٤: در (۰/٦۰۱) نزدیک به کشورهای جنگ (۰/٦۰۳).	دوره ۱ تا ٤: متناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	دوره ۱ تا ٤: داده‌ای در دسترس نیست ولی احتمالاً انشعاب قومی بسیار بالا باشد، هر چند انشعاب دینی نیز پایین است.	دوره ۱ تا ٤: متناظر	
میزان جمعیت	مثبت	دوره ۱ تا ٤: بالاتر از میانگین (۱۷/۰۵ در مقایسه با ۱۵/۳۵ برای منابع‌طبیعی).	دوره ۱ تا ٤: متناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	دوره ۱ تا ٤: نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۵۲/٦) و غیر جنگ (۳۸/٦) بسیار بالا (۹۰) است انشعاب شامل گسترش جغرافیایی شورش است.	دوره ۱ تا ٤: متناظر	
انشعاب دینی	غیرمعنادار	دوره ۱ تا ٤: نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۳۷/۷)و غیرجنگ (۳٦) پایین (۱۰) است.	دوره ۱ تا ٤: متناظر (نه معنادار)	
سلطه قومی	مثبت	دوره ۱ تا ۳: هیچ سلطه‌ای در CH مشخص نشده است، اگرچه گفته می‌شود بزرگ‌ترین گروه قومی ٤۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد. مناطق جدایی طلب گروه‌های قومی مسلط داشتند. دوره ٤: قوم کابیلا نخست به قبایل کاتانگاس و بانیامولنگ تمایل داشت؛ شورش توسط کسانی شروع شد که احساس می‌کردند بعد از قطع روابط کابیلا با روآندا، در معرض تهدید قرار دارند.	دوره ۱ تا ٤: نامتناظر با CH؛ متناظر با تفسیر مطالعه‌موردی	دوره ۱ و ۲: سلطه قومی در سطح منطقه‌ای ممکن است خطر جنگ جدایی‌طلبانه را افزایش دهد. دوره ۱ تا ٤: آنچه مهم است سلطه قومی ـ سیاسی است.

نابرابری درآمد	غیرمعنادار	دوره ۱ تا ٤: داده قابل دسترس در CH وجود ندارد نابرابری میان مناطق به نظر می‌رسد تا به امروز وجود داشته است.	دوره ۱ تا ٤: نامعلوم	
دموکراسی	غیرمعنادار	دوره ۱ و ۲: رژیـم غیر دموکراتیک (-۹) . دوره ۳ و ٤: رژیـم غیر دموکراتیک (-۷).	دوره ۱ تا ٤: نامتناظر(غیر معنادار در CH) (۱۲۱)	
مدت صلح	منفی	دوره ۱: هیـچ جنگ جدی نبود. دوره ۲: جنگ‌های شـعب حاصـل مسـتقیم جنـگ کاتانگان بودند. دوره ۳: جنگ‌های داخلی قبلی. دوره ٤: واکنـش مسـتقیم جنـگ بـه نتیجـه جنگ گذشته.	دوره ۱: نامتناظر دوره ۲: متناظر دوره ۳: متناظر دوره ٤: متناظر	

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH در آغاز جنگ داخلی

سیاست اقتصادی اســتعماری. استان‌های شرقی از موهبت منابع عظیم طبیعی برخوردار بودند و سرمایه‌گذاری بیشتری در زیر ساختار دریافت کردند. این امر باعث توســعه اقتصادی ناهموار در ســطح مناطق شد، به ویژه از زمانی که اقتصاد اســتعماری مبتنی بر استخراج منابع طبیعی بود. این امر به نوبه خود ریشــه در منازعات پس از اســتقلال داشــت چون مناطق غنی از منابع را تشــویق کرد تا جدا بشوند و مناطق فقیر از منابع را تشویق کرد تا خواستار سهم بیشتری از ثروت ملی بشوند.

شــهری شــدن و میراث اســتعماری. زمانی که مهاجران با یک محیط شهری غیرشــخصی مواجه شــدند، آنها برای حمایت متقابل و انسجام قومی انجمن‌های قومی تشــکیل دادند. این آغاز قومی‌شــدن سیاســت بود که منجر به طرد سیاســی گروه‌هــای رقیب قومی گردید و در انجام

چنین کاری ستیزه‌جویی‌ها و خصومت‌های اقتصادی منطقه‌ای به قلمرو سیاسی انتقال یافت. جای تعجب نیست هر کدام از هشت شورش بعدی در راستای خطوط قومی سازماندهی شدند.

بازیگـــران بیرونی. شورشـــیان کاتانگان از دولـــت بلژیک حمایت مالی دریافـــت می‌کردند. شـــورش ضد موبوتـــو از روآندا، اوگانـــدا و آنگولا حمایت دریافت می‌کرد. شورش ضد کابیلا از روآندا و اوگاندا حمایت دریافت می‌کرد.

بی‌ثباتی سیاسی؛ برای مثال خصومت درون نخبگان سیاسی نقش مهمی در فراهم کردن زمینه آغاز شورش‌ها ایفا کرد، ولی روشن نیست چگونه و چرا بی‌ثباتی سیاسی به جنگ داخلی منجر شد.

ارتش ضعیـــف. در تلاش برای کاهش تهدیـــدات از ارتش، موبوتو در دفاع ملی زیاد سرمایه‌گذاری نکرد. در نتیجه، ارتش از سازماندهی خارج شـــد، بدون تجهیزات ماند و از حالت بســـیج نیز خارج شد که نهایتاً به وقوع شورش کمک کرد.

گرجستان(۱۲۲)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر گرجستان ۱۹۹۳ ـ ۱۹۸۹	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا بدون جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	غیـــر معنـــادار. زمانـــی که بخشـــی از شـــوروی بود، تولیدات کشـــاورزی ارزش بالایی داشـــت، امـــا بعد از استقلال این تجارت به طرز چشمگیری کاهش یافت.	نامتناظر	به رغـــم منابع طبیعی محدود جنگ‌هـــا آغـــاز شـــدند، ولی بعداً نبود منابـــع طبیعی قابل غارت نقش مهمی در محدود کردن مدت جنگ در اوستیای جنوبی داشت.

GDP سرانه	منفی	برآورد سال ۱۹۹۵ از ۱۳۰۰–۱۱۰۰ در مقایسه با کشورهای جنگ داخلی (۱٦٤٥) و کشورهای غیرجنگ داخلی (٤٢١۹)	متناظر	این برآورد ارزش اقتصاد سایه را در نظر نمی‌گیرد. از این گذشته، در زمان آغاز جنگ، گرجستان ثروتمند بود.
دیاسپورا	مثبت	یک عامل سرنوشت ساز در اوستیای جنوبی، عامل کلیدی در آبخازیا و عامل معنادار در منازعه قدرت گرجستان	متناظر	دیاسپورا واژه‌ای گمراه کننده در اوستیای جنوبی است، چون حمایت از این حرکت از یک نهاد شبه دولتی نشأت می‌گرفت و آن قدرت در روسیه بود.
رشد GDP	منفی	اقتصاد شوروی به ویژه صنایع سنگین شاهد افول رشد در دهه ۱۹۸۰ بود، ولی اقتصاد گرجستان در آن زمان رشد یافت	نامتناظر	نویسندگان ریشه‌های منازعه را رشد کند می‌دانند. رشد منفی معنادار GDP بعد از سقوط شوروی (٧٦ درصد از ۱۹۹٤–۱۹۸۹).
منطقه کوهستانی	مثبت	بین ۸۵–٦٥ درصد از مناطق منازعه منطقه کوهستانی داشت.	متناظر	متناظر اما نه معنادار در این مورد. منطقه تا منازعه تفلیس اهمیت نداشت: کوه‌ها در اوستیای جنوبی یک مشکل برای شورشیان بود؛ عاملی در آبخازیا
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	جمعیت پراکنده ـ ٤٥ درصد ساکن مناطق روستایی	متناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	پایین	متناظر	میراث شوروی این است انشعاب اجتماعی غیر معنادار بود.
میزان جمعیت	مثبت	بالاتر از میانگین ۱۵/۵۱ در مقایسه با ۱۵/۳۵ برای ۱۹۸۹ در منابع طبیعی	متناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	نسبتاً بالا ـ ۱۱ گروه قومی شناسایی شد	نامتناظر اما نه معنادار در CH	
انشعاب دینی	غیرمعنادار	غیرمعنادار	متناظر	میراث شوروی غیر معناداری انشعاب دینی بود

سلطه قومی	مثبت	بلی ـ گرجستان متشکل از ۷۰ درصد جمعیت کلی و ۴۵/۵ درصد از جمعیت در آبخازیا گرجستان تنها ۳۰ درصد جمعیت اوستیای جنوبی را تشکیل می‌داد که اوستیایی‌ها ٦٦ درصد بودند	متناظر	سلطه قومی در دو سوم منازعات مهم بود ـ قومیت‌های گرجستان در کل گروه مسلط بودند ولی نه گروه مسلط در هر زیر منطقه.
نابرابری درآمد	غیرمعنادار	درآمد در اوستیای جنوبی ۴۰-۳۰ درصد پایین‌تر از میانگین گرجستان بود.	غیر معنادار در CH	تأثیر حداقلی عوامل اقتصادی در این جنگ‌ها، حتی هر چند نابرابری در یکی از سه منطقه موارد جنگ وجود داشت.
دموکراسی	غیرمعنادار	دموکراتیزاسیون یک عامل معنادار	غیر معنادار در CH	دموکراتیزاسیون با گفتمان ملی‌گرایی ترکیب شد تصمیمات نمایندگان منتخب اخیر اوج‌گیری منازعه را تحریک کرد، در حالی که مهار فرایندهای دموکراتیک موقعیت را ثبات بخشید.
مدت صلح	منفی	مدت صلح بی‌نهایت بالا ـ از سال ۱۹۲۲ هیچ جنگ داخلی درون شوروی نبود	نامتناظر	تأثیر محتمل منازعه برای کنترل سیاسی در گرجستان و منازعه اوستیای جنوبی در وقوع منازعه آبخازیا.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH در آغاز جنگ داخلی

بازنگری احتمالی متغیر وابسته ـ سه منازعه بزرگ سیاسی در گرجستان (نزاع قدرت، اوستیای جنوبی، آبخازیا) وجود داشت که باید به عنوان جنگ‌های داخلی جداگانه تحلیل شوند.

فروپاشی شوروی ـ یکی از مهم‌ترین عوامل در تحریک جنگ‌ها ایجاد فضای سیاسی عمومی، قدرت یافتن پارلمان‌های منطقه‌ای و فروپاشی حزب کمونیست بود که منجر به نزاع بر سر کنترل دستگاه دولتی گردید. طرف‌های این منازعه از ترس جدایی از دولت گرجستان بهره برداری کردند. در انجام چنین کاری، مشکلات در اوستیای جنوبی و آبخازیا دوچندان شدند. از این گذشته، فروپاشی دولت موجب شد دولت برای

تثبیت خودش همزمان که جنبش‌های شورشـــی چنین کاری را می‌کردند، تلاش کند. رقابت میان نخبگان و میراث فساد نهادینه شده میان شبکه‌های نخبگان در لحظه گذار منجر به منازعه شد. به این ترتیب، دولت با همان هزینه‌هایی که شورشیان مواجه شدند، روبرو گردید. زمانی که حکومت به گارد ملی اختیار داد، نمی‌توانست منابع مهمی برای آنها مهیا سازد.

نظـــام قومی ـ فدرال شـــوروی ـ بومیان قومی گروه‌هـــای اقلیت را به نهادهایی مجهـــز می‌کنند که می‌تواند هزینه جدایی‌طلبی را با فروپاشـــی دولت شوروی کاهش دهد.

حمایت از هم قومیت‌های همســـایه ـ جنبش اوســـتیای جنوبی کمک بزرگی از حمایت اوستیای شمالی دریافت کرد.

همســـایگی ـ منازعات متعدد در قفقاز موجب شـــد که سلاح‌ها به طور گسترده قابل دسترس باشند.

متغیرهای محتمل در طولانی‌شدن جنگ داخلی

تغییر رهبری ـ شـــواردنادزه قادر بـــود رفتار دولت اخیر را بر گردن رهبر گذشته بیندازد، فضایی برای او فراهم سازد تا هر چه سریع‌تر بر سر پایان بخشیدن به خصومت‌ها مذاکره کند.

جامعه بین‌المللی ـ دخالت روسیه بسته به حوزه صلاحیت متفاوت بود. آنها نیروهای حافظ صلح را مهیا کردند که به پایان دادن به منازعه اوستیای جنوبی کمک کرد. در آبخازیا، آنها رسماً تلاش کردند میانجی‌گری کنند، ولی همزمان حمایت از شورشیان را فراهم کردند.

منابع قابل غارت ـ منازعه آبخازیا تا حد زیادی با میل برای کنترل اقتصاد سایه تحریک شد. زمانی که توریسم و حمل و نقل تولیدات کشاورزی با جنگ از بین رفتند. نبود منابع قابل غارت در اوستیای جنوبی منجر به پایان سریع این منازعه گردید. یک پویایی مشابه در نزاع بر سر کنترل حکومت

روی داد، جایی که پایه‌های اقتصادی جنگ سالاران از بین رفت، چون اقتصاد سایه از هم فرو پاشید. به این ترتیب، منازعه منجر به رشد کند در اقتصاد سایه و قانونی گردید و چون رقابت برای قدرت نتوانست منازعه را بدون منابع تداوم بخشد، افول در ثروت به کوتاهی منازعه کمک کرد.

اندونزی(۱۲۳)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر اندونزی ۱۹۹۹ و ۱۹۸۹ و ۱۹۷۶(۱۲٤)	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	کاهش نسبت در اندونزی ـ از ١٩٤ (١٩٧٦) به ١٢ (١٩٨٩) و به ٠/٠٨٢ (١٩٩٩) افزایش نسبت ثبات در آچه: ذخایر گاز طبیعی در ۱۹۷۱ کشف شد؛ ٦٩ درصد از اقتصاد تا ٩٩-١٩٨٩	متناظر ١٩٧٦ نامتناظر ١٩٩٩ و ١٩٨٩	- وابستگی نفت حکومت را به واکنش قوی، سرکوب فزاینده وامی‌دارد و نارضایتی به بار می‌آورد. - همچنین، نارضایتی بر سر توزیع منابع ـ ادعاهایی که غیر آچه‌هایی منابع را می‌دزدند؛ - سطح بالای وابستگی بدان معنی است که وعده‌های حکومت برای خودمختاری بیشتر بی‌اعتبار بود.
GDP سرانه	منفی	پایین: اندونزی ۳۹۵ دلار (١٩٧٦)، ٦٩٧ دلار (١٩٩٩) آچه سرتاسر همتر از بود با GDP ملی مقایسه با کشورهای جنگ داخلی (١٦٤٥) و بدون جنگ (٤٢١٩)	متناظر	

دیاسپورا	مثبت	معنادار برای آچه‌ای‌ها دیاسپورا (+۱۰,۰۰۰)	متناظر	
رشد GDP	منفی	اندونزی: ۷/۸+ درصد (۷۹-۱۹۷۰)؛ ٤/٥+ درصد (۸۹-۱۹۷٦)؛ ٦/٥+ درصد ۹٦-۱۹۸۹)؛ ۱۷/۸- درصد (۱۹۹۸) آچه: ٥/۲+ درصد (۷٥-۱۹۷۱)؛ همدوش اندونزی برای دهه ۱۹۸۰؛ ۹/۲- درصد (۱۹۹۸) گروه‌های جنگ داخلی (۲۲٦/-) و بدون داخلی (۱/۷٤)	متناظر	رشد ممکن است احتمال جنگ داخلی را در آچه با وارد کردن مهاجران در جستجوی درآمد، افزایش دهد و به این ترتیب نارضایتی جمعیت محلی را افزایش دهد. فروپاشی و سقوط بزرگ در ۱۹۹۸ به سقوط حکومت انجامید که به نوبه خود تأثیر معناداری بر نتیجه جنگ ۱۹۹۹ داشت.
منطقه کوهستانی	مثبت	اندونزی یک مجمع الجزایر بزرگ است. آچه یک منطقه بسیار کوهستانی با ۷۸ درصد یا بیشتر استپ.	متناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	پراکندگی در بسیاری از جزایر	متناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی		متناظر	
میزان جمعیت	مثبت	بزرگ‌ترین جمعیت مسلمان در جهان بسیار بیشتر	متناظر	
انشعاب قومی	منفی اما غیر معنادار	بیش از ۳۰۰ گروه زبانی متمایز-پراکندگی بیشتر	نامتناظر (غیر معنادار در CH)	
انشعاب دینی	غیرمعنادار	۹۰ درصد مسلمان که گاهی در مناطق غیرمسلمان ترس به وجود می‌آورد (آچه مسلمان‌نشین است)	غیر معنادار در CH	

سلطه قومی	مثبت	اندونـزی ـ بلـی (۴۵ درصد جاوانی‌ها) آچـه ـ بلی (۷۹ درصد آچه‌ای‌ها)	متنظر	معنادار چون گروه قومی که بر منطقه سـلطه دارد، همان گروهی قومی نیسـت که بر دولت ـ ملت سلطه دارد.
نابرابری درآمد	غیرمعنادار	اندونزی - پایین (همبستگی Gini ۳۶٫۵ـ ۳۴/۶)	غیرمعنادار در CH	
دموکراسی	غیرمعنادار	اقتدارگرا تا سال ۱۹۹۸ گذار بـه دموکراسـی نسبی در ۹۹-۱۹۹۸	غیرمعنادار در CH	
مدت صلح	منفی	تاریخ خشونت معمولاً به عنـوان جنگ داخلی تدویـن نمی‌شـود بین ۱۰۰ هزار و یک میلیون کشته توسـط ارتش در سال‌های ٦٦- ۱۹٦۵ در تلاش برای از بین بردن نفوذ حزب کمونیست	متنظر	در آچه، حافظه منازعه ۱۹۸۹ باعث احیای منازعه در ۱۹۹۹ گردید.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

مشـروعیت سیاسـی ـ حکومت اندونزی مشـروعیت کمتری در آچه داشـت، هم به خاطر تاریخ منازعه آچه‌ای‌ها علیه حکومت اسـتعماری و هم به خاطر رفتار حکومت در آچه سـرکوب. حکومت در پاسـخ به جنبش شـورش منجر به فروپاشی کوتاه مدت جنبش و همچنین انزجار طولانی مدت علیه حکومت در میان جمعیت محلی شـد. بنابراین، حتی زمانی که حکومت وعده کمک به منطقه داد و خطاهای گذشته از جمله نقض حقوق بشر را پذیرفت، جمعیت محلی به وعده‌ها و عذرخواهی‌ها اعتقادی نداشت.

رهبری ـ رهبری کاریزماتیک حسن دی تیرو، بنیان‌گذار جنبش استقلال آچه‌ای‌ها برای موفقیت جنبش ضروری بود.

حمایت از حکومت خارجی ـ حمایت لیبی قبل از جنگ ۱۹۸۹ باعث کارآمدی جنبش شورش شد.
پشت کردن به نیروهای حکومت ـ تقویت شدن جنبش شورش.
تأثیر تسری بخش ـ موفقیت جنبش استقلال در تیمور شرقی منجر به تقاضاها برای استقلال در آچه.

متغیرهای محتمل در طولانی شدن جنگ

اقتصاد زیرزمینی ـ جنبش شورش سرانجام به خیریه‌های داوطلبانه، مالیات، اخاذی و فروش الوار و سرقت برای تأمین مالی انجامید.
کنترل نامشخص بر نیروهای مسلح ـ هم جنبش شورش و هم نیروهای حکومتی کنترل تردیدآمیزی بر نیروهایشان دارند. بنابراین، شورشیان نتوانستند سیاست‌هایی را اجرا کنند که ممکن است قصد محدود کردن خشونت داشته باشد، در حالی که فساد در ارتش منجر به سود فزاینده از جنگ شد و برخی تصریح می‌کنند منجر به تضعیف تلاش‌های صلح توسط حکومت گردید.

جامائیکا(۱۲۵)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	هیچ درصدی ارایه نشده، ولی نویسنده تصریح می‌کند که درآمد دولت عمدتاً ناشی از بوکسیت(هیدروکسید آلومینیوم) است و اقتصاد مواد مخدر عامل مهمی در خشونت است.	نامتناظر	اقتصاد مواد مخدر درون‌های مرکز شهر پادگانی را تأمین مالی می‌کند.
GDP سرانه	منفی	سطح میان GDP سرانه (۳۵۰۰ در ۱۹۹۹)، در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ داخلی (۱۹۴۵)	متناظر	
دیاسپورا	مثبت	ذکر نشده است	N/A	
رشد GDP	منفی	بالا در ۱۹۷۲ (۹/۰) و ۱۹۸۹ (۵/۰)، پایین در ۱۹۷۵ (-۵/۰) و ۱۹۹۷ (-۲/۵)	بر اساس دوره فرق می‌کند	زمانی که فرصت‌های اقتصادی خصوصی افول می‌کنند رقابت برای کنترل بخش عمومی افزایش می‌یابد، حتی در جنگ غیر داخلی.
منطقه کوهستانی	مثبت	ذکر نشده است.	N/A	

پراکندگی جغرافیایی	مثبت	٤٤ درصد از جمعیت ساکن منطقه بزرگ کینگستون هستند ـ مطالعه موردی فقط این قسمت کشور را در نظر می‌گیرد.	نامتناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	پایین	نامتناظر	اختلافات ممکن است در راستای خطوط متفاوت باشد .در اینجا آنها در راستای همسایگی‌های پادگانی هستند که با احزاب سیاسی خویشاوندی دارند. هیچ عنصر قومی یا دینی وجود ندارد.
انشعاب قومی	منفی،غیر معنادار	پایین ـ نمره ٥ برای کشورهای هم درگیر جنگ و هم بدون جنگ پایین است.	متناظر (اما نه معنادار در CH)	
انشعاب دینی	غیرمعنادار	ذکر نشده است ـ غیر معنادار	متناظر (اما نه معنادار در CH)	
سلطه قومی	مثبت	بلی ـ به عنوان ملت تک قومی توصیف می‌شود.	نامتناظر	
نابرابری درآمد	غیرمعنادار	متوسط (٠/٤٢) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (٠/٤١) و بدون جنگ داخلی (٠/٤١)	N/A	
دموکراسی	غیرمعنادار	یک دموکراسی تثبیت شده هر چند با کاهش عملکرد نهادی.	متناظر (اما نه معنادار در CH)	"دموکراسی" سنجش غیر دقیقی است. در اینجا تاریخی از انتخابات نسبتاً آزاد و منصفانه وجود دارد، با زیان طرف‌ها بدون واگذاری قدرت به طور صلح آمیز و یک جامعه بزرگ مدنی با این حال، قبیله گرایی سیاسی منجر به خشونت گسترده در اجتماعات پادگانی شد.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH در آغاز جنگ

قبیله‌گرایی سیاسی ـ احزاب سیاسی سرزمین‌های درون شهری را کنترل می‌کنند و این سرزمین‌ها با خشونت رقابت می‌کنند. نویسندگان مواردی را مطرح می‌کنند که رهبران سیاسی دو طرف برای بدست آوردن وفاداری جوامع پادگانی و یا مجبور ساختن آنها به این وفاداری رقابت می‌کنند و سپس از این جوامع در جهت بدست گرفتن حکومت از طریق انتخابات تلاش می‌کنند.

متغیرهای محتمل در طولانی شدن خشونت

اقتصاد زیرزمینی ـ تجارت مواد مخدر خشونت سیاسی را تأمین مالی می‌کند. برخی نجیب‌زاده‌ها در فعالیت‌های تجاری مشروعی در مناطق پایین شهر وارد شده‌اند. محل جوامع پادگانی و کنترلی که به این ترتیب نجیب‌زاده‌های آنها بر دسترسی به پایین شهر (برای شغل در اقتصاد مشروع) و یا به اسکله (برای دسترسی به مواد مخدر و اسلحه) دارند، تا حدودی آرامش نسبی را در منازعات بین جوامع پادگانی موجب شده است. رشد تجارت مواد مخدر تا حدودی کنترل خشونت را از بازیگران سیاسی به دون‌ها منتقل کرده است.

کنیا(۱۲٦)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر کنیا ۱۹۹۹–۱۹۹۰	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	صادرات کالاهای اساسی GDP (۰/۰۸۵) پایین‌تر از کشورهای درگیر جنگ (۰/۱٤۹) و بدون جنگ (۰/۱٦۹)	متناظر	زمین منبع قابل غارت است ولی با توجه به دوره طولانی تکوین تولید کشاورزی، منبع قابل غارت فقط برای خشونت پراکنده مفید است.
GDP سرانه	منفی	GDP سرانه پایین (۹۱۱ در ۹۹–۱۹۹۰) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۱٦٤٥) و به ویژه کشورهای بدون جنگ ٤۲۱۹ فقر در دهه ۱۹۹۰ با ٥٦ درصد جمعیت زیر فقر، دو برابر شد	نامتناظر	در نظر گرفتن هزینه فرصت برای کارگر شورشی که احتمالاً دست به شورش بزند، مهم است. قوم کیکویا اهداف کلیدی خشونت حکومت از مالکیت زمین بهره برداری کرد و مهم‌ترین گروهی بود که درگیر اقتصاد بازار شد.
دیاسپورا	مثبت	هیچ ذکری از دیاسپورای بین‌المللی نشده است.	متناظر	در مواردی که دیاسپورای داخلی گروه قومی هدف خشونت است، خویشاوندی قومی ممکن است انتقام را تشویق کرده و حمایت مالی فراهم کند. برای مثال، دیاسپوراهای کیکویا در استان‌های دره ریفت هدف قرار گرفتند؛ کیکویاها در استان‌های مرکزی از این واقعیت حمایت کردند که گروه‌های حق دفاع مشروع دارند.

منطقه کوهستانی	مثبت	درصد منطقه کوهستانی (۲٦/۳) بالاتر از کشورهای بدون جنگ (۱۵/۱۷) ولی نزدیک به کشورهای درگیر جنگ (۲٤/۹۳)	نامتناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	بالاتر از هم (۰/۸۱۳) کشورهای درگیر جنگ (۰/٦۰۳) و هم بدون جنگ (۰/۵٦۹)	نامتناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	داده‌ها در دسترس نیست ولی احتمالاً به خاطر انشعاب قومی بالا متوسط باشد ولی در مقایسه با انشعاب دینی پایین است.	متناظر	
میزان جمعیت	مثبت	بالاتر از میانگین (۱۷/۰۵ برای سال‌های ۹۹-۱۹۹۰ در مقایسه با ۱۵/۳۵ در منابع طبیعی).	نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما غیر معنادار	درجه بالای انشعاب قومی (۸۱) نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۵۲/٦) و غیر جنگ (۳۸/٦) با توجه به اختلافات درون گروهی، انشعاب قومی بالاتر است.	متناظر (اما نه عامل معنادار CH) (۱۲۷)	سنجش دقیق انشعاب قومی نشان دهنده اختلافات و شکاف‌های درون گروه‌های قومی است؛ برای مثال، قوم لوهیا متشکل از ۱۵ گروه کوچک است.
انشعاب دینی	غیر معنادار	درجه پایین انشعاب دینی (۲۰) نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۳۷/۷) و بدون جنگ (۳٦)	متناظر (اما نه عامل معنادار CH)	
سلطه قومی	مثبت	هیچ سلطه قومی وجود ندارد؛ بزرگ‌ترین گروه قومی (کیکویا) نسبت به جمعیت کلی، ۲۰/۸ درصد، اما قوم کالنجین دولت را کنترل می‌کرد.	متناظر طبق CH نامتناظر طبق سنجش مطالعه موردی	سنجش دقیق سلطه قومی ممکن است یکی از سلطه قومی سیاسی باشد: قوم کالنجین به رغم ۱۱/۵ درصد از جمعیت دولت را کنترل می‌کند.

نابرابری درآمد	غیرمعنادار	نابرابری درآمد بالا (۰/۵٤) نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۰/٤۱) و بدون جنگ (۰/٤۱)	متناظر (نه معنادار در CH)	
دموکراسی	غیرمعنادار	رژیم غیر دموکراتیک (امتیاز برای ۹۹-۱۹۹۰ = ۴/۳-) اما یک آنارشی و نبود دولت مرکزی که ممکن است خطر جنگ داخلی را افزایش دهد.	متناظر (نه معنادار در CH)	ثبات رژیم ممکن است اجتناب از جنگ را تبیین کند: تغییر رژیم در طول دو دهه ممکن است هیچ فرصتی برای شورش ضد حکومتی فراهم نکند.
مدت صلح	منفی	هیچ جنگ داخلی در کنیا وجود نداشته است.	متناظر	حافظه منازعات قبل از استقلال می‌تواند به عنوان باز دارنده برای جنگ داخلی عمل کند. بسیاری از منازعات که در مناطق منازعه دوباره حل و فصل شدند تلفات شورش مائومائو علیه حکومت استعمارگر بود که تأثیرات انتقام را می‌تواند منجر به جنگ داخلی شود کاهش داد.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای اجتناب از جنگ داخلی

وجود جامعه بین‌الملل: زمانی که صندوق بین‌المللی پول و مقامات بانک جهانی در کنیا بودند، در خشونت قومی / دولتی مارس ۱۹۹۳ آرامش حاکم بود.(۱۲۸)

لبنان(۱۲۹)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر لبنان ۱۹۹۱ ـ ۱۹۷۵	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	پایین (۰/۰۵) در مقایسه با ۰/۱۴۹ برای گروه جنگ داخلی و ۰/۱۶۹ برای گروه غیرجنگ داخلی	نامتناظر	مشخصه مهمی برای این منازعه ذکر نشده است.
GDP سرانه	منفی	پایین ۱٤۷٤ در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ داخلی ۱٦٤۵، ولی نویسنده تصریح می‌کند در مقایسه با منطقه و به طور کلی کشورهای در حال توسعه بالا بود.	متناظر	توسعه ناپایدار میان مناطق عاملی است که موجب ظهور شکاف‌های فرقه‌ای / اجتماعی قابل سوء استفاده گردید.
دیاسپورا	مثبت	تأثیر اندک بود.	نامتناظر	اقتصاد ملی از وجوه ارسالی کارگران ماهر و حرفه‌ای‌های فرار کرده به خارج سود برد. تأمین مالی دیاسپورا در این مورد به شعله‌ور شدن منازعه کمکی نکرد.
رشد GDP	منفی	بالا (۱/۸۷۵) در مقایسه با حتی گروه‌های بدون جنگ داخلی (۱/۷٤)	نامتناظر	تحصیل بالا بود و نشان داد که ثبت نام تحصیلات متوسط شاخص خوبی برای فرصت اقتصادی نیست. برآوردهای بیکاری بین ۱۹٦۹ و ۱۹۷٤ غیر دقیق هستند (از ۳/۱ درصد تا ۲۰ درصد).
منطقه کوهستانی	مثبت	ذکر نشده است.	N/A	

پراکندگی جغرافیایی	مثبت	۰/٦٤٥ در مقایسه با ۰/٦۰۳ برای گروه جنگ داخلی و ۰/٥٦٩ برای گروه غیرجنگ داخلی.	متناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	پایین ـ هجده مورد به عنوان اجتماعات دینی رسماً شناخته شدند ولی ۳ مورد مسلط بودند.	نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	پایین ـ به لحاظ قومی همگن	متناظر (نه معنادار در CH)	
انشعاب دینی	غیرمعنادار	بالا ـ هر سه گروه دینی مسلط ۲ تا ۳۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد.	متناظر (معنادار در CH)	در این مورد معنادار است چون در مسیر مسلط جنگ روی داد. نویسنده این پرسش را مطرح می‌کند که آیا انشعاب قومی و دینی را می‌توان به لحاظ نفوذ و تأثیر بر آغاز جنگ داخلی جایگزینی در نظر گرفت یا نه؟
سلطه قومی	مثبت	در این مورد به عنوان صفر کد بندی شد که شاید غیرصحیح است.	نامتناظر	کدبندی ظاهراً غیرصحیح است جمعیت به لحاظ قومی همگن است در CH روشن نیست که چگونه آنها به جمعیت کاملاً همگن می‌پردازند.
نابرابری درآمد	غیرمعنادار	ذکر نشده است	متناظر (نه معنادار در CH)	
دموکراسی	غیرمعنادار	ریم دموکراتیک (نمره ۳-)	متناظر (نه معنادار در CH)	منازعه اولیه هر چند به عنوان شاخص غیردموکراسی مشخص شد ولی منازعه بر سر موازنه قدرت بود
مدت صلح	غیرمعنادار	مدت صلح ۱۳٦ پایین‌تر از میانگین برای گروه جنگ داخلی	متناظر	

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

منازعه بیرونی ـ وجود جنبش آزادی‌بخش فلسطین در لبنان موازنه قدرت میان نیروهای سیاسی را پیچیده کرد و منجر به نارضایتی در خصوص ترتیبات تقسیم قدرت گردید. وجود این جنبش همچنین به دخالت اسراییل و سوریه منجر شد و موازنه پیچیده‌تر شد. پرسش این است که آیا شکاف‌های دینی می‌توانند در نبود مداخله بیرونی به جنگ منجر شوند یا نه؟

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH در طولانی شدن جنگ داخلی

انعطاف‌پذیری پولی و مالی حکومت ـ طی جنگ، سیاست‌های پولی و مالی همچنان مؤثر بودند. از این گذشته، بخش خصوصی همچنان محکم و استوار بود و با نابودی مرکز شهر بیروت به تکثیر مراکز تجاری محلی یا منطقه‌ای منجر گردید.

اقتصاد جنگ ـ فایده برای طرف‌های درگیر به تداوم منازعه کمک کرد که شامل غارت، مالیات، توقیف اموال و تجارت مواد مخدر بود.

جامعه بین‌الملل ـ مداخلات بیرونی شامل تهیه و تأمین سلاح، تأمین مالی و مداخلات مستقیم نظامی توسط سوریه، اسراییل، سازمان ملل و امریکا می‌شد.

شکاف در طرفداران منازعه ـ طرف‌های متعددی که در نقاط متعدد میان خودشان جنگ می‌کردند. اتحادها تغییر یافتند و نمایندگی حکومت شامل طرفداری از گروه‌های متعدد بود، اگرچه حتی حکومت میان این گروه‌ها درگیر بود.

الی(۱۳۰)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر مالی ۱۹۹۶–۱۹۹۰	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ــ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	صادرات کالاهای اساسی GDP (۰/۱٤٤) پایین‌تر از کشورهای غیر جنگ داخلی (۰/۱٦۹) و خیلی نزدیک به جنگ داخلی (۰/۱٤۹) طلا بزرگ‌ترین صادرات مالی و الماس نیز وجود دارد.	متناظر	طلا و الماس در بخش‌های دیگر مالی واقع است و در هیچ زمانی شورشیان به دنبال دسترسی به درآمد از معادن نبودند. بی تردید، غارت روی داد: سلاح‌های اولیه از حکومت دزدیده شدند.
GDP سرانه	منفی	GDP سرانه خیلی پایین (۵۳۲ در ۹۵–۱۹۹۰) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ داخلی ۱٦٤٥ به ویژه کشورهای بدون جنگ داخلی ٤۲۱۹	متناظر	سطوح بالای آموزش توأم با چشم‌انداز اشتغال ضعیف منبع نارضایتی و شاخص بهتری برای هزینه فرصت شورش است.
دیاسپورا	مثبت	به دنبال خشکسالی در دهه ۱۹۷۰ بسیاری از قوم تورگ در لیبی ساکن شدند شمار آنها بعد از استقبال قذافی از آنها در ۱۹۸۰ افزایش یافت.	متناظر	دیاسپورا منبع تأمین مالی یا سلاح نبود چون بیشتر سلاح‌ها از حکومت مالی دزدیده شدند ولی به عنوان منبع بسیاری از شورشیان آموزش دیده اهمیت یافتند.
رشد GDP	منفی	رشد پایین در ۸۵–۱۹۸۰ (۱/۲٦) و در دوره آغاز جنگ (۰/٤۳) در مقایسه با کشورهای بدون جنگ داخلی (۱/۷٤) ولی در قبال کشورهای دیگر جنگ داخلی (۰/۲۳–)	متناظر	پیشروی دهه ۱۹۸۰ در لیبی و کاهش توأم در تقاضا برای کارگران مهاجر مهم‌تر بود چون طبقه‌ای از روشنفکران بیکار قوم تورگ دیگر در لیبی مورد استقبال قرار نگرفتند.

منطقه کوهستانی	مثبت	مناطق کوهستانی بسیار کم (٤ درصد از منطقه)	نامتناظر	بیشتر مناطق کوهستانی در شمال هستند. این امر مانع توانایی ارتش برای دسترسی به پیروزی‌های نظامی با کمک شورشیان دیگری می‌شد که جنگ را متوقف کرده بودند.
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	CH: ضریب بالای گینی برای پراکندگی جغرافیایی جمعیت در مالی (۰/۷۷) حتی برای کشورهای جنگ داخلی ۰/۶۰.	نامتناظر	گروه‌های قومی بی‌تردید به لحاظ منطقه‌ای متمرکز هستند برای مثال اعراب و تورگ‌ها در شمال متمرکز بودند.
انشعاب اجتماعی	منفی	اعراب و تورگ‌ها در یک کشور مسلمان، مسلمان هستند، ولی این گروه‌ها در شمال غالب هستند، در حاکی گروه‌های دیگر نیز آنجا ساکن‌اند.	نامتناظر	جمعیت ممکن نیست برای جنگی که در منطقه پر تراکم جمعیت آفریقا روی داد، مهم باشد.
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	درجه بالای انشعاب قومی (۷۸) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (۵۲/٦) و غیرجنگ داخلی (۳۸/٦)	متناظر	قطب‌بندی قومی (سیاه در برابر سفید) بسیار معنادار است.
انشعاب دینی	غیرمعنادار	درجه پایین انشعاب دینی (۱۰) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (۳۷/۷) و بدون جنگ داخلی ۳٦.	متناظر (نه معنادار در CH	
سلطه قومی	مثبت	گروه‌هایی که به زبان ماندی صحبت می‌کنند ۵۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند و یک اقلیت ملی هستند ولی این قوم بامبارا است که در مرکز سیاسی غالب است.	متناظر	به نظر می‌رسد سنجش سلطه قومی ـ زبانی لازم است.

نابرابری درآمد	غیرمعنادار	آزوارد فقیرترین منطقه مالی است که نشان از نابرابری درآمد بین منطقه‌ای است.	نامتناظر	
دموکراسی	غیرمعنادار	رژیم غیر دموکراتیک (نمره سیاسی ۹۰-۱۹۶۹، ۷-).	متناظر (نه معنادار در CH)	
مدت صلح	منفی	از زمان استقلال تا آغاز منازعه کنونی هیچ جنگ داخلی در مالی نبود.	نامتناظر	مدت صلح از منازعات قبل از استقلال نیز مهم است چون این منازعات می‌تواند منبع نارضایتی باشد و برای مشروعیت اقدامات جدید استفاده شود.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ

فاصله دینی از مرکز سیاسی نسبت به سایر ادیان. آزوارد (شمال مالی) در جنوب مناطق بیابانی نسبتاً غیرقابل دسترس از پایتخت قرار دارد و دلیل آن فاصله و نبود زیرساختار است. از این رو، آزوارد دورترین منطقه کشور است که استدلال شده است به همین خاطر باید مستقل باشد.

حاشیه‌ای شدن اقتصادی یک منطقه. (منبع نارضایتی) نبود سرمایه‌گذاری ما در منطقه باعث شد منطقه به طور استثنایی به منطقه‌ای فقیر به لحاظ تأمین آموزش و بهداشت تبدیل شود.

تبعیض در رابطه با حقوق زمین (منبع نارضایتی) ـ فقر پایین به دولت اجازه داد نه تنها بر زمین‌های ثبت نشده بلکه بر زمین‌های رها شده نیز ادعای مطالبه بکند. این امر برای گروه‌های ساکن امتیاز و به قبیله تورگ چادرنشین تبعیض محسوب می‌شد.

گذار رژیم و بی‌ثباتی ـ در سال ۱۹۹۰ حکومت دومین جمهوری مالی در وضعیت بحران قرار داشت و هفده ماه بعد از آغاز شورش (اما نه در نتیجه شورش) سرنگون شد.

حاشیه‌ای شدن سیاسی (منبع نارضایتی) برای مثال، فقط دو عرب و دو

تورگ (Touareg) به عنوان وزیر در همه کابینه‌های بعد از استقلال تا سال ۱۹۹۰ منصوب شدند.

تبعیض فرهنگی (منبع نارضایتی) تحقیر فرهنگ با تلاش برای جایگزین کردن نسخه لاتین به جای نسخه تاماچگ.

قطب بندی قومی. اگرچه مالی به لحاظ قومی ناهمگن است، گروه‌های عرب و تورگ به لحاظ نژادی از بقیه کشور متمایز تلقی می‌شوند و این تمایز نقشی مهم در مرحله درون قومی جنگ داشت.

حاشیه‌ای شدن از نخبگان سنتی. شورشیان از گروه‌هایی بودند که بعد از خشکسالی‌های اواسط ۱۹۷۰ مالی را تخلیه کرده بودند و به لحاظ اجتماعی احساس می‌کردند از نخبگان تورگ به حاشیه رانده شده‌اند. رژیم امتیازات ویژه‌ای برای این نخبگان داده بود و مسئولیت توزیع کمک‌های غذایی را به مناطق خشکسالی بر عهده داشتند. نبود کمک طی فاجعه منبع نارضایتی و به حاشیه رانده شدن مبارزان از نخبگان سنتی بود که پیش‌تر هیچ دسترسی به کانال‌های ارتباطی دولتی نداشتند.

تأثیرات همسایگی ـ نزدیکی ایدئولوژیکی از جنگ استقلال ٦٢-١٠٥٤ الجزایر که طی آن نمایندگان جبهه آزادی بخش ملی الجزایر مبارزات افزایش آگاهی و تأمین مالی را در سرتاسر منطقه آزوارد دو چندان کردند؛ و از جنگجویان آزادی‌بخش در نیجر و صحرای غربی نیجر آوارگان شورش‌های مالی را پناه داد و شمار اندکی از جنگجویان از سایر کشورها نیز وجود داشتند. مهم‌ترین تأثیر همسایگی از لیبی است که از مهاجران تورگ استقبال کرد و آموزش نظامی برای این مهاجران فراهم کرد، تشکیل جنبش‌های آزادی بخش آنها را تشویق و زمان منازعه را در اواخر دهه ۱۹۸۰ تسریع کرد، شوک نفتی منجر به رکود شد و تقاضا برای کارگران مهاجر را کاهش داد و شکست قذافی در چاد باعث افزایش مبارزان تورگ شد.

متغیرهای محتمل در طولانی شدن جنگ داخلی

مشکل زمین (برای مثال، بیابان، کوهها و جنگل) با جلوگیری از دسترسی حکومت به پایگاه‌های شورش، پیروزی نظامی را کمتر محتمل می‌سازد، ولی روشن نیست که آیا این امر مستقیماً به جنگ‌های طولانی تبدیل می‌شود یا نه، چون عواملی که بر توانایی گروه‌ها برای رسیدن به راه حل مذاکره‌ای تأثیر می‌گذارد باید مهم باشد.

نبود منابع قابل غارت پایدار (برای مثال، احشام، منبعی که شورشیان آن را غارت می‌کنند و نمی‌تواند هر ساله دوباره پرشود) جذابیت راه حل مذاکره‌ای را افزایش و مدت منازعه را کاهش می‌دهد.

افتادن در منازعه درون قومی. توافق‌های Tamanrasset که در ژانویه ۱۹۹۱ امضاء شد منجر به افول در خشونت سازمان یافته گردید که بعد از پیمان ملی آوریل ۱۹۹۲ این خشونت بیشتر کاهش یافت. منازعه به خشونت درون قومی تبدیل شد که شکاف‌های نژادی میان بلوک قومی و درون گروه‌های قومی به ویژه تورگ آن را قطب بندی کرد. متغیر قومی درون گروه‌های تورگ که اغلب در تحلیل اقتصاد سنجی نادیده گرفته می‌شود، به تبیین انشعاب نیروی شورشی و متغیر در موفقیت مذاکرات کمک کرد و در حالی که برخی گروه‌ها به پیمان صلح ۱۹۹۱ وفادار ماندند، گروه‌های دیگر به جنگ ادامه دادند و آن را طولانی کردند.

بازیگران بین‌المللی تهدید شده با جدایی‌طلبی ـ اگرچه فرانسه از همان آغاز منازعه برای مالی فشار وارد آورد تا راه حل صلح‌آمیز پیدا کند و سوء استفاده‌های تورگ‌ها در مبارزه رسانه‌ای را فاش ساختند، ولی کشورهای همسایه که نگران گسترش منازعه بودند نفوذ بیشتری بر پایان بخشیدن به منازعه اعمال کردند، از همه مهم‌تر اقدامات الجزایر بود. منازعه آزوارد در منطقه مرزی جنوب الجزایر روی داد، که به بربرها نزدیک بود ـ گروهی که مشابه تورگ‌ها زندگی می‌کردند. الجزایر نگران

از منازعه مشـــابه و بربرها در مرزها به شدت با استقلال ازوارد مخالفت کرد و توانســـت از طریق کنترل مســـیرهای تهیه امکانـــات بر گروه‌های شورش فشـــار وارد کند. الجزایر به عنوان تهیه کننده اصلی نفت، کمک نظامـــی و اقتصادی قادر بـــود حکومت مالی را با خود یک صدا کند. در نتیجه موضوع آزوارد از دستور کار خارج شد.

موزامبیک(۱۳۱)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر موزامبیک ۱۹۹۲-۱۹۷۶(۱۳۲)	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساس GDP	ارزش‌ها برای متغیر موزامبیک ۱۹۹۲-۱۹۷۶(۱۳۲)	بالا (۰/۲۱) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ ۰/۱۴۹ و بـــدون جنـــگ ۰/۱۶۹ بر اســـاس CH ولـــی پاییـــن ۰/۰۹۹ بر اساس مطالعه موردی از ۹۲-۱۹۸۲ رنامو با عاج تجارت می‌کرد.	متناظر بر اساس CH نامتناظر بر اساس مطالعه موردی	
GDP سرانه	منفی	پایین‌تـــر ۱۴۹۷ از کشـــورهای دیگر درگیر جنـــگ ۱۶۴۵ موقعیت یا راهبرد اقتصادی روستایی فرلیمـــو وخیم‌تر شـــد، زیان‌ها از تحریم‌ها علیه محدودیت‌هـــای رودزیا و آفریقـــای جنوبـــی بر مهاجرت کارگران معدن موزامبیک ادامه یافت.	متناظر	

دیاسپورا	مثبت	شکاف در جنبش آزادی بخش سلطه جنوبی فرلیمو را مستحکم‌تر کرد؛ بسیاری از شمال و مرکز به کشورهای زامبیا و کنیا فرار کردند بسیاری از قربانیان سرکوب فرلیمو به رودزیا، آفریقای جنوبی و پرتغال فرار کردند		
رشد GDP	منفی	رشد بالا (۳/۳۷) برای ۷۵-۱۹۷۰ در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۰/۲۳-) و بدون جنگ (۱/۷٤)	نامتناظر	
منطقه کوهستانی	مثبت	مناطق کوهستانی کمتر (۲/٤ درصد از منطقه) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۲٤/۹ درصد) و بدون جنگ (۱۵/۲ درصد)	نامتناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	بالاتر ۰/٦۱۷ از کشورهای درگیر جنگ ۰/٦۰۳ و بدون جنگ ۰/٥٦۹ تلاش‌های فرلیمو برای گروه‌بندی همه دهقانان به یک مجموعه افزایش یافت.	متناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	داده در CH در دسترس نیست ولی احتمالاً بالا است. درگیری میان جنبش‌های آزادی بخش باعث ایجاد دیاسپورا و نارضایتی گروه‌های منطقه‌ای شد.	نامتناظر	انشعاب نیروی شورشی قبل از منازعات ممکن است خطر جنگ داخلی را با ایجاد اپوزیسیون که منابع و مهارت برای شورش خشونت آمیز دارد، افزایش دهد.

میزان جمعیت	مثبت	بالاتر از میانگین ۱۶/۳۴ در مقابل ۱۵/۳۵ در منابع طبیعی.	متناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	انشعاب بالا ۶۵ نسبت به کشورهای درگیر جنگ ۵۲/۶ و بدون جنگ (۳۸/۶)	نامتناظر (غیرمعنادار در CH)	
انشعاب دینی	غیرمعنادار	پایین (۱۰) نسبت به کشورهای درگیر جنگ ۳۷/۷ و بدون جنگ ۳۶	نامتناظر (غیرمعنادار در CH)	
سلطه قومی	مثبت	ماکسوا ـ لاومی گروه سلطه به لحاظ عددی است. رهبری فرلیمو در جنوب مسلط بود که باعث شکاف‌های منطقه‌ای در جنبش‌های آزادی بخش که منجر به جنگ داخلی گردید.		سلطه منطقه‌ای سیاسی ممکن است خطر جنگ داخلی را افزایش دهد، ولی ممکن نیست یک عامل ضروری باشد، شاید اگر انگیزه‌های مادی برای پیوستن به سازمان شورشی به حد کافی قوی باشد.
نابرابری درآمد	غیرمعنادار	داده‌ای در CH در دسترس‌نیست.	متناظر (غیرمعنادار در CH)	هیچ ذکری از نابرابری درآمد به میان نیامده است.
دموکراسی	غیرمعنادار	رژیم غیردموکراتیک (نمره ۸-) در حالی که استخدامیون در هر دو مرحله از گروه‌های سرکوب شده توسط حکومت بودند، فایده‌های مادی جنگ بیشتر از نارضایتی آنها را تحریک کرد.	غیرمتناظر (غیرمعنادار در CH)	در حالی که سرکوب حکومت ممکن است به عنوان نارضایتی علیه رژیم تلقی شود، هنوز ممکن نیست انگیزه مستقیمی برای خشونت باشد.
مدت صلح	منفی	هیچ جنگ داخلی از قبل نبود ولی جنگ یک سال بعد از پایان جنگ ده ساله استقلال آغاز شد.	نامتناظر	درست مثل جنگ‌های داخلی قبلی، جنگ‌های استعماری ممکن است به طور مثبت بر آغاز جنگ داخلی تأثیر بگذارند.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

بازیگـــران بیرونی. جنبش فرلیمو با تصمیـــم برای مهیا کردن پناهگاه‌های امن برای همه جنبش‌ها در سراسر قاره و با پیوستن به تحریم‌های سازمان ملل علیه رودزیا، خشم رودزیا و آفریقای جنوبی را برانگیخت. در نتیجه، این رودزیا بود که رنامو را به عنوان نیروی چریکی تشـــکیل داد که قادر بود درون موزامبیک برای شکست دادن چریک‌های اتحادیه ملی آفریقای زیمبابوه بجنگد. رودزیا، رنامو را آموزش داد، مســلح و تأمین مالی کرد و حتی تا ســـال ۱۹۷۹ راهبردش را دیکته می‌کرد. ســپس شروع به آموزش آفریقای جنوبی کرد، آن را مسلح و تأمین مالی کرد و حتی تا سال ۱۹۷۹ راهبردش را دیکته می‌کرد. سپس آفریقای جنوبی شروع به آموزش و تهیه امکانات برای رنامو کرد ولی بر خلاف رودزیا، رونامو را تشـــویق کرد تا ایدئولوژی سیاسی، ساختار و خودمختاری اقتصادی را توسعه دهد.

جنگ ســـرد. موزامبیک زمانی استقلال خود را به دست آورد که ایالات متحده و شـــوروی برای نفوذ و کنترل در آفریقا و دیگر کشـــورهای در حال توســـعه رقابت می‌کردند. با حمایـــت از جنبش‌های آزادی‌بخش و ســـپس تبدیل شدن به یک دولت مارکسیســـتی، زیمبابوه با بلوک شرق متحد شـــد، در حالی که آفریقای جنوبی و رودزیا از آمریکا و دیگر ملل اروپای غربی حمایت دریافت کردند.

سلب حق اعطای رای و سرکوب نیکوکاران استعماری ـ استخدام‌های اولیه از طبقات ثروتمند و صاحب امتیاز بودند که تحت مجازات حکومت فرلیمو بودند: شهروندان ثروتمند مجبور بودند دوباره وارد اردوگاه‌های آموزش شوند و به خاطر فعالیت‌های ضد انقلابی زندانی شوند.

ناتوانـــی دولـــت برای کنتـــرل همه قلمـــروش. فرلیمو بـــه عنوان یک جنبش‌آزادی بخش قبل از به دست گرفتن قدرت بر قلمرو نفوذ کرد که به عنوان حکومت فرلیمو مجبور بود خلأ ایجاد شـــده توسط پرتغالی‌ها

را پــر کند و در عین حال ناتوان از مدیریــت قلمرو بود. این ناتوانی را ســرکوب فرلیمو دوچندان کرد. او همه افرادی را که با رژیم استعماری در ارتباط بودند، سرکوب کرد. اگر اعضای نیروهای امنیتی استعماری به نفع او بودند می‌توانستند نجات پیدا کنند.

نیجریه(۱۳۳)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر دوره ۱: ۷۰-۱۹۶۷ (جنگ) دوره ۲: ۸۵-۱۹۸۰ (جنگ) دوره ۳: ۹۹-۱۹۸۵ (بدون جنگ)(۱۳٤)	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	دوره ۱: پایین‌تر (٦/۱۲۳) از کشورهای درگیر جنگ (۰/۱٤۹) و بدون جنگ (۰/۱٦۹) تولید نفت در ۱۹۸۵ آغاز شد و چشم‌انداز آینده ثروت نفت تقاضا برای جدایی طلبی را تحریک می‌کند. دوره ۲: در ۰/۲۷۷ نزدیک به بالاترین میزان خطر (۰/۳۲) ولی نفت با جنگ مایتاتسینی بی ربط بود. دوره ۳: در ۰/۳۰۷ نزدیک به بالاترین میزان خطر نیجریه بزرگ‌ترین صادر کننده نفت دنیا	دوره ۱: نامتناظر با CH متناظر با مطالعه موردی دوره ۲: متناظر با CH نامتناظر با مطالعه موردی دوره ۳: نامتناظر	دوره ۱: به لحاظ منطقه‌ای، ذخایر نفت متمرکز است به ویژه زمانی که درآمد نفت به جیب حکومت مرکزی که گروه قومی رقیب آن را کنترل می‌کند، می‌ریزد و این امر محرکه کلیدی برای جنگ داخلی جدایی‌طلبی است، حتی اگر اقتصاد کاملا به تولید نفت وابسته نباشد دوره ۳: نفت از خطوط نفتی غارت می‌شود و پرداخت‌های باج برای شورشیان ایجاو، یک منازعه مسلحانه سطح پایین.

GDP سرانه	منفی	دوره ۱: پایین ٥٦٧ در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ ١٦٤٥ و بدون جنگ ٤٢١٩ ولی GNI در ١٩٦٠ بیشتر از GNI ترکیبی ۱۲ دولت جدید ضد فرانسه دوره ۲: پایین ١٢٤٥ بیکاری بالا به ویژه در مناطق شهری: ۱۸/۷ درصد در ۱۹۷۹ دوره ۳: پایین ۱۰۱۷ افزایش فقر؛ ٦٦ درصد از جمعیت زیرخط فقر در ١٩٦٦ در مقایسه با ۲۸ درصد در ۱۹۸۰	دوره ۱: متناظر ولی موقعیت روشن‌تر از آنچه اعداد نشان می‌دهد. دوره ۲: متناظر دوره ۳: نامتناظر	دوره ۱: بسیاری از مبارزان از ارتش منطقه‌ای هستند، از این رو فقر ممکن نیست همواره برای استخدام شورشیان مهم باشد. دوره ۲: اشتغال ممکن است اقدام بهتری برای هزینه فرصت کارگران شورشی باشد، بیشتر شورشیان در جنگ مایتاتسینی مهاجران و آوارگان شهری شاغل بودند.
دیاسپورا	مثبت	دوره ۱ و ۳: ذکری از دیاسپورا نشده است دوره ۲: هجـوم آوارگان نیجر، چادوکامرون یک ظرفیت استخدام شورشی ایجاد کرد	دوره ۱: نامتناظر دوره ۲: متناظر دوره ۳: متناظر	دوره ۲: آوارگان؛ برای مثال دیاسپورها از کشورهای دیگر ممکن است منبع کارگران شورشی باشد.
رشد GDP	منفی	دوره ۱: مثبت ۰/۱۹ برعکس کشورهای درگیر جنگ (۰/۲۳-) پایین‌تر از بدون جنگ (١/٧٤) دوره ۲: بسیار پایین (۵/۲-) دوره ۳: بالا (٦/٨)	۱: نامشخص ۲: متناظر ۳: متناظر	
منطقه کوهستانی	مثبت	دوره ۱ تا ۳: بسیار کم (٢/٤درصد) برخی مناطق دشوار: دلتای نیجر یک شبکه پیچیده نهر و باتلاق	۱: نامتناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	۱ تا ۳: پایین‌تر (۰/۵۵۵) از هر دو کشورهای دیگر جنگ (۰/٦٠٣) و بدون جنگ (٠/٥٦٩)	۱: نامتناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر	

انشعاب اجتماعی	منفی	۱: تا ۳: بالا، شکاف‌های طبقاتی وجود دارد: شمال در برابر جنوب، مسیحیان در برابر مسلمانان و غیره	۱: نامتناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر	
میزان جمعیت	مثبت	۱ تا ۳: بالاتر از میانگین (۱۸/۰۲ در مقایسه با ۱۵/۳۵) برای منابع طبیعی) نیجریه پرجمعیت ترین کشور افریقا است	۱: متناظر ۲: متناظر ۳: نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	۱ تا ۳: بالا ۸۷ نسبت به کشورهای درگیر جنگ ۵۲/۶ و بدون جنگ ۳۸/۶ حداقل ۲۵۰ گروه قومی متمایز وجود دارد، ولی ۳ گروه غالب‌اند؛ ایبو، یوربا، فولانی	۱: نامتناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر	وجود گروه‌های مسلط ممکن است گاهی تأثیرات منازعه برانگیز انشعاب قومی را از دور خارج کند، برای مثال، جنگ بیافرا. دوره‌های دیگر این‌گونه نیست برای مثال دوره اجتناب از جنگ.
انشعاب دینی	نه‌معنادار	۱ تا ۳: بالا ۵۰ نسبت به جنگ (۳۷/۷) و بدون جنگ ۳۶ قطب بندی قومی - دینی بین مسلمان، مسیحیان ایبوویور باو انشعاب درون مسیحیان و یوربا	۱: نامتناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر (نه معنادار در CH)	قطب‌بندی دینی (مسلمانان و مسیحیان) ممکن است معنادار باشد به ویژه در رابطه با قومیت.
سلطه قومی	مثبت	۱ تا ۳: هیچ سلطه‌ای در CH نیست؛ بزرگ‌ترین گروه قومی (هوزا - فولانی) ۳۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد اما شمالی‌ها حکومت را کنترل کرده‌اند ۱ تا ۳: سلطه سیاسی شمال نارضایتی اصلی میان‌جنوبی‌ها	۱: نامتناظر بر اساس CH، متناظر بر اساس مطالعه موردی ۲: نامتناظر بر اساس CHولی معتبر نه مهم ۳: متناظر بر اساس CH نامتناظر بر اساس مطالعه موردی	۱: آنچه برای آغاز جنگ اهمیت دارد، سلطه سیاسی است که می‌تواند توسط گروه منطقه‌ای صورت گیرد.
نابرابری درآمد	نه‌معنادار	۱ تا ۳: در ۰/۳۷ نزدیک به کشورهای دیگر جنگ و بدون جنگ (۰/۴۱)	دوره ۱ تا ۳: متناظر (نه معنادار)	

دموکراسی	نه‌معنادار	۱: دموکراسی (نمره ۸ برای ۶۵–۱۹۶۰ و ۷– بعد از آن) ۲: بازگشت به حکومت دموکراتیک در ۱۹۷۹ (نمره ۷) ۳: رژیم خودکامه تا مه ۱۹۹۹ (نمره -۶)	دوره ۱ تا ۳: نامتناظر(نه معنادار در CH)	۱: نوع نظام دموکراتیک ممکن است بر خطر منازعه تأثیر بگذارد؛ برای مثال اکثریت‌گرایان سلطه سیاسی شمال را تسهیل کرد، یک دلیل جنگ بیافران. ۲: دموکراسی ممکن است خطر جنگ را با تشویق استراتژی سرکوب ناحیه‌ای افزایش دهد.
مدت صلح	منفی	۱: هیچ جنگ قبلی نبود ۲: جنگ بیافرا ۷۰– ۱۹۶۷ ۳: جنگ مایتاتیسنا ۸۵– ۱۹۸۰	۱: نامتناظر ۲: متناظر ۳: نامتناظر	

متغیرهای احتمالی غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

سیاست استعماری. اگرچه تحت‌الحمایه‌های شمالی و جنوبی نیجریه در ۱۹۱۴ ملحق شدند، بریتانیا به تعقیب سیاست‌های متفاوت در آن مناطق ادامه داد. این امر منشأ شکاف میان شمال مسلمان و جنوب مسیحی بود که به عنوان مهم‌ترین شکاف در جامعه نیجریه ادامه یافت و نیز موجب ظهور توسعه ناپایدار منطقه‌ای شد که هر دو از عوامل کلیدی کمک کننده به جنگ بیافرا بودند. روش‌های دیگری که سیاست استعماری بر آغاز جنگ تأثیر گذاشت عبارتند از: ۱) تقسیم منطقه جنوب به مناطق غربی و شرقی در سال ۱۹۴۶ رقابت میان قبایل ایبو و یوربا را افزایش داد که به نوبه خود سلطه شمالی سیاست نیجریه را تسهیل کرد ـ عامل کلیدی جنگ بیافرا ۲) نزاع درون منطقه‌ای برای درآمدهای حکومت ـ عامل دیگر جنگ بیافرا ـ توسط قانون اساسی لیتلتون در سال ۱۹۵۴ تحریک شد که به نوبه خود مختاری منطقه‌ای ایجاد کرد ولی عایدی حکومت را متمرکز کرد.

قتل عام‌های قبلی. دعوت‌های اولیه جدی برای جدایی‌طلبی شرقی در اکتبر ۱۹٦٦ بعد از آن مطرح شد که نیروهای شمالی و غیرنظامیان ۳۰ هزار از قبیله ایبو و شرقی‌ها را قتل عام کردند. ناتوانی حکومت فدرال برای حمایت از زندگی شرقی‌ها و تبانی‌اش در قتل عام ۱۹٦٦ برای شرقی‌ها زمینه جدایی‌طلبی را فراهم آورد.

فسخ قراردادهای خودمختاری، به ویژه زمانی که آنها بر کنترل منابع طبیعی منطقه حکومت‌های نظامی منطقه‌ای برای هر قانونگذاری جدید فدرال مجوز دریافت کردند.

اما این قرارداد در مه ۱۹٦۷ با تشکیل یک‌جانبه دولت‌های جدید که شرق را از ثروت نفت محروم می‌کرد، ملغی گردید. این هم عاملی بود که به منطقه شرقی انگیزه اعلام استقلال بخشید که بر اهمیت نفت در فوران جنگ داخلی تاکید کردند.

رهبری. انگیزه برای جنگ بیافرا و جنگ مایتاتسینه عمدتاً از سوی رهبران مربوطه داده می‌شد؛ حاکم نظامی شرق و بنیانگذار فرقه مایتاتسینه.

سرکوب محدود. سرکوب محدود فرقه مایتاتسینه نه تنها امکان شورش را فراهم کرد بلکه رادیکالیزه کردن گروه را تحریک کرد و در انجام کار ما شد مستقیم آغاز جنگ بود.

متغیرهای محتمل برای اجتناب از جنگ داخلی

سلطه قومی رهبری سیاسی و نظامی. ممکن است امکان یک کودتای موفق را توسط مقامات گروه قومی رقیب محدود کند چون فرماندهان نظامی ارشد ـ به خاطر روابط قومی ـ همچنان به حکومت وفادار می‌مانند.

گزینه‌های جایگزین کمتر هزینه‌بر و بیشتر مؤثر و کارآمد برای ثبت مخالفت. دلیل اصلی که چرا شورش ایجاو در اواخر دهه ۱۹۹۰

نتوانســـت به سطح جنگ داخلی برسد این است که اقدامات نظامی علیه شرکت‌های نفت چند ملیتی به لحاظ مرگ شورشیان کمتر هزینه‌بر و به لحاظ دســـتاوردها و امتیازات حکومتی بیشتر مؤثر و کارآمد بود. متعاقباً ایجاو منابعش را عمدتاً بر اقدامات نظامی تمرکز کرد نه خشـــونت ضد حکومتی (هرچند تا حدی خشونت ضد حکومتی وجود داشت).

سرکوب گزینشـــی به ویژه بازداشت رهبر گروه شورشی، می‌تواند به طـــور مؤثر از اوج‌گیری منازعه در طولانی مدت (در کوتاه مدت ممکن است اعتراضات خشـــونت‌آمیز دستگیری وجود داشته باشد) جلوگیری کنـــد به ویژه زمانی که شـــورش کاملاً بر بســـیج نخبگان عموم وابســـته اســـت و حمایت اساسی مردمی برای شورشیان وجود ندارد. برای مثال، دســـتگیری و بازداشت رهبر اخوان المســـلمین دلیل اصلی اوج نگرفتن شورش به سطح جنگ داخلی بود.

روسیه (۱۳۵)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر ۲۰۰۰-۱۹۹۲	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	چچـن ذخایـر نفتـی ارزشمندی دارد.	متناظر	فرمانـدهـی ارشـد نظامـی روسـیه با به جیب زدن پول تولیـد نفت بـرای خود پول هنگفت به دست آورد.
GDP سرانه	منفی	تولید سرانه صنایع واقعی درآمد سرانه واقعی سنجیده می‌شود.	نامتناظر	هیچ تأثیر معناداری در مورد میزان جرم وجود ندارد.

دیاسپورا	مثبت	جامعه معنادار دیاسپورای چچن جنگ داخلی را تحریک کرده است.	متناظر	جامعه دیاسپورا درون و بیرون شوروی سابق وجود دارد. تأمین مالی این دیاسپورا از طریق فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی بود. هیچ توضیحی در مورد رابطه دیاسپورا با جرم وجود ندارد.
رشد GDP	منفی	رشد درآمد واقعی سنجیده می‌شود.	متناظر	رشد درآمد واقعی میزان جرم را کاهش می‌دهد. از این رو، میزان جرم به طور معناداری بعد از تکانه‌های آزادسازی قیمت ۱۹۹۲ و شکست روبل در ۱۹۹۸ افزایش یافت.
منطقه کوهستانی	مثبت		N/A	توضیحی وجود ندارد ولی همبستگی منفی بیشتری میان آب و هوا و خشونت وجود دارد ـ زمانی که دما پایین است، میزان جرم افزایش می‌یابد
پراکندگی جغرافیایی	مثبت		متناظر	رابطه نابهنجاری میان جرم و جغرافیا در شوروی سابق وجود دارد. جرم در شهرهای ثانوی بیشتر از شهرهای اصلی است، میراث امکان اجباری مجرمان بیرون از شهرهای شوروی.
انشعاب اجتماعی	منفی		N/A	
میزان جمعیت	مثبت		N/A	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	بالا، بیشتر از ۱۰۰ گروه قومی و ۲۱ جمهوری ملی با اکثریت قومی متمایز یا وجود معنادار گروه صدری.	متناظر (نه معنادار در CH)	به نظر می‌رسد انشعاب منجر به میزان بالای خشونت جرایمی می‌شود، بر خلاف یافته CH در مورد رابطه منفی بین انشعاب و جنگ داخلی.

انشعاب دینی	غیر معنادار		نه معنادار در CH	تأمین مالی چچن‌ها توسط نیروهای اسلامی بیرون از روسیه منجر به تاکید بیشتر بر منابع دینی آن منازعه گردید.
منطقه قومی	مثبت		متناظر	جرایم خشونت‌آمیز نسبت به قطب‌بندی حساس هستند و مبتنی بر تحلیل منطقه‌ای می‌باشد
نابرابری درآمد	غیر معنادار	بالا	متناظر (نه معنادار در CH)	ارعاب و تحقیر فیزیکی طی فرایند خصوصی‌سازی رایج بود. سطوح بالای خشونت و نابرابری درآمد بیشتر در مناطقی روی داد که تجارت کمتری خصوصی‌سازی شده بود
دموکراسی	غیر معنادار		غیر معنادار در CH	
مدت صلح	منفی	مدت صلح بی نهایت بالا است ـ جنگ داخلی درون شوروی از سال ۱۹۲۲ وجود نداشت	نامتناظر	خصومت معنادار و طولانی مدت چچنی‌ها در قبال روسیه به جنگ در آنجا کمک کرد.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH در وقوع / افزایش جرم

تاریخ برخورد با جرم ـ زندانیان سیاسی و جنایی در زمان استالین به اردوگاه‌های کارگران فرستاده شدند. بسیاری از آنها در دوران بعد از استالین آزاد شدند و متعاقباً میزان جرم افزایش یافت. فرایندی مشابه با آزادسازی نظام قضایی و عضو بزرگ در زمان پروستریکا و گلاسنوست روی داد.

ممنوعیت ـ در دهه ۱۹۲۰ ایالات متحده، معرفی قانون ممنوعیت در

۱۹۸۵ به ظهور و افزایش جرایم سازمان یافته کمک کرد.
دسترسی‌پذیری سلاح‌ها ـ افزایش دسترس‌پذیری به سلاح‌ها بعد از سقوط شوروی منجر به تجارت معنادار در سلاح‌های کوچک شد.
افول در مراقبت پزشکی ـ منجر شد کسی که چه بسا قربانی تهاجم شده بود به قربانی قتل عام تبدیل شود.
فساد ـ سطح بالای فساد و اجرای پایین قانون منجر گردید جرایم کمتر تعقیب شود و کمتر گزارشی ارایه شود.
تأثیر توسعه انسانی ـ به لحاظ توقع زندگی و آموزش، تأثیر منفی قوی بر خشونت جنایی دارد.
بسیج جمعیت ـ هیچ تایید قوی از اعتقاد عمومی روسیه نیست که مهاجرت و کوچ منجر به جرایم بالا می‌شود.

سنگال(۱۳۶)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر سنگال ۱۹۹۹-۱۹۸۹	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منفی U وارونه	صادرات کالاهای اساسی GDP بالاتر از هر دو کشورهای درگیر جنگ داخلی و بدون جنگ منابع قابل غارت بالا در کازامانسی (حشیش، الوار و آجیل و بادام هندی)	متناظر	استخراج منابع طبیعی و غارت با آغاز جنگ بی‌ارتباط هستند. اخاذی از حشیش، آجیل و غیره شورشیان را تأمین مالی کرد، در حالی که ارتش الوار اخاذی می‌کرد.
GDP سرانه	منفی	GDP سرانه پایین (۱۱۶۳ در ۹۵-۱۹۹۰) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ داخلی (۱٦٤٥) و به ویژه بدون جنگ داخلی (٤٢١٩)	متناظر	نابرابری درآمد منطقه‌ای عاملی معنادار است.

دیاسپورا	مثبت	در سال ۱۹۹۰، آوارگان کازمانچاس در گینه بیسائو و گامبیا سکونت نیافتند که تحت حمایت هم قوم و خویشاوندان مرزی قرار گرفتند.	نامتناظر	هیچ شاهدی از تأمین مالی توسط دیاسپورها یا چریک‌هایشان وجود ندارد
رشد GDP	منفی	رشد منفی GDP از ۸۵-۱۹۸۰ و رشد پایین در دوره جنگ داخلی، درست مثل دیگر کشورهای جنگ داخلی ولو پایین‌تر	متناظر	رشد منطقه‌ای GDP عاملی معنادار است. در اوایل ۱۹۹۰ کاهش ۸۰ درصدی در درآمد منطقه‌ای وجود داشت.
منطقه کوهستانی	مثبت	هیچ منطقه‌ای وجود ندارد	نامتناظر	مثل سنگال، ۳۸ درصد توسط جنگل‌ها پوشیده شده است، کازمانچی یک منطقه جنگلی است ولی این امر به آغاز جنگ داخلی تأثیر نداشت.
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	گروه‌های قومی در سنگال و به ویژه در کازمانچی، به لحاظ منطقه‌ای متمرکزند.	نامتناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	بالا: کازمانچی متنوع‌ترین منطقه سنگال به لحاظ دینی است، به لحاظ قومی، منطقه ناهمگنی است؛ دیولا گروه مسلط آن به لحاظ درونی چند پاره شده است.	نامتناظر	
میزان جمعیت	مثبت	بالاتر از میانگین (۱۵/۸۱ در مقایسه با ۱۵/۳۵ برای ۹۵-۱۹۹۰ در منابع طبیعی)		
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	درجه بالای انشعاب قومی (۷۲) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (۵۲/٦) و بدون جنگ داخلی. (۲۸/٦)	نامتناظر (نه معنادار در CH)	

انشعاب دینی	غیر معنادار	درجه پایین انشعاب دینی(٦) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (٣٧/٧) و بدون جنگ داخلی. (٣٦)	متناظر (نه معنادار در CH)	
سلطه قومی	مثبت	هیچ گروه قومی حداکثر ٤٥ درصد جمعیت را تشکیل نمی‌دهد اما شمالی‌ها بر بخش سیاسی سلطه دارند.	نامتناظر	سنجش سلطه قومی شامل گروه‌های منطقه‌ای به لحاظ سیاسی است.
نابرابری درآمد	غیر معنادار	نابرابری درآمد (٠/٥٤) نسبت به کشورهای درگیر جنگ (٠/٤١) و بدون جنگ داخلی (٠/٤١)	متناظر ـ نه معنادار	کازمانچی منطقه‌ای از سنگال با بیشترین نابرابری افقی که نشانگر عملیاتی شدن جدید نابرابری است.
دموکراسی	غیر معنادار	رژیم غیر دموکراتیک (نمره ١)	متناظر (نه معنادار در CH)	آنارشی و ناهنجاری وجود دارد ولی بر خلاف فیرون و لایتین یک عامل معنادار محسوب نمی‌شود.
مدت صلح	منفی	از زمان استقلال تا آغاز منازعه کنونی هیچ جنگ داخلی وجود نداشته است.	نامتناظر	مدت صلح از منازعات قبل از استقلال نیز مهم است چون این منازعات می‌تواند منبع نارضایتی شود و برای مشروعیت اقدامات جدید به کار رود.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

فاصله منطقه (ناحیه) از مرکز سیاسی نسبت به دیگر نواحی (منبع نارضایتی). کازمانچی توسط گامبیا از سنگال جدا شده و از این رو دورترین منطقه کشور بود. کازمانچی‌ها ادعا می‌کنند که دوری منطقه‌شان، تأییدی است بر مشروعیت مبارزه‌شان.

منازعه منحصر به فرد و تاریخ استعماری (منبع نارضایتی). کازمانچی در زمان استعمارگری یک جایگاه مبهم و بسیار مناقشه برانگیز به لحاظ دولت جدید داشت به ویژه از ١٨٥٤ تا ١٩٣٩ و عمدتاً به خاطر این

واقعیت که بر خلاف دیگر مناطق کشور، فرانسه در به دست‌گیری کنترل منطقه تا اوایل سده بیستم موفق نشد.

بهره برداری اقتصادی و حاشیه‌ای شدن (منبع نارضایتی):کازمانچی‌ها استدلال می‌کنند که کازمانچی ظرفیت بسیاری برای ثروت دارد ولی همچنان به خاطر استخراج و نبود سرمایه‌گذاری در کالاهای عمومی توسط شمالی‌ها همچنان فقیر و توسعه نیافته باقی مانده است. اما در این رابطه، کازمانچی بدتر از دیگر مناطق غیر مرکزی نیست.

تبعیض در رابطه با حقوق زمین (منبع نارضایتی) بهره‌برداری گسترده از زمین بومی در کازمانچی در سال ۱۹۷۹ آغاز شد.

حاشیه‌ای‌شدن سیاسی (منبع نارضایتی). اگرچه کازمانچی‌ها ادعا می‌کردند به لحاظ سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند، ولی هیچ شواهدی وجود ندارد که با کازمانچی بدتر از دیگر مناطق برخورد شده است و برخی کازمانچی‌ها پست‌های مهم کابینه را در سرتاسر دوره پس از استقلال اشغال کردند.

سرکوب حکومتی (عامل محرک برای خشونت). شورش به عنوان یک حرکت صلح‌آمیز با حمایت گسترده آغاز شد و در واکنش به سرکوب حکومت بعد از تظاهرات به شورش بزرگی تبدیل شد.

تبعیض فرهنگی (منبع نارضایتی). تحقیر کازمانچی‌ها از طریق سوء استفاده در مطبوعات، آموزش و اداره امور.

تأثیرات منطقه‌ای. همسایگی ایدئولوژیکی از نبرد استقلال در گینه بیسائو

کمک بیرونی. استفاده از گینه بیسائو به عنوان پایگاه محلی و بازاری برای کالاها و حداقل به عنوان منبع برای سلاح‌ها.

بی‌ثباتی و گذار رژیم. تغییر در رژیم غیر دموکراتیک در سال ۱۹۷۸ بازتاب تغییر در روشی است که در آن کازمانچی مدیریت شد؛ برای مثال رهبر جدید کمتر به مذاکره تمایل داشت و از این رو پاسخ سرکوبگرانه به تظاهرات، خشونت را تحریک کرد.

متغیرهای محتمل در طولانی شدن جنگ داخلی

استخراج منابع طبیعی به طور ایجابی از طریق ٤ مکانیزم بر مدت جنگ تأثیر می‌گذارد: ۱) حتی بدون حمایت عمومی تأمین مالی منازعه را ممکن می‌سازد؛ ۲) منازعه را پرسودتر از صلح برای برخی گروه‌ها می‌سازد؛ ۳) انسجام شورش را کاهش می‌دهد و مذاکرات را دشوار می‌سازد؛ و ٤) بر امکانپذیر بودن یک دولت مستقل هشدار می‌دهد و سازش بر سر استقلال را کمتر جذاب می‌سازد.

قلمرو مشکل (برای مثال، بیابان، کوه‌ها و جنگل) پیروزی نظامی را با جلوگیری از دسترسی حکومت به پایگاه‌های شورش کمتر محتمل می‌سازد ولی روشن نیست که آیا این وضعیت مستقیماً به جنگ‌های طولانی‌تر تبدیل می‌شود یا نه، چون عواملی که بر توانایی گروه‌ها برای رسیدن به حل و فصل مذاکره‌ای تأثیر می‌گذارد باید مهم باشد.

قومیت به عنوان منبع انسجام گروه شورشی. اگرچه حمایت محدودی برای این متغیر در مورد کازمانچی وجود دارد، ولی قومیت می‌تواند بر هزینه‌های اقدام جمعی شورش و طولانی کردن یک جنگ فایق آید.

تأثیر جنگ بر بازیگران بیرونی. کشورهای همسایه از گسترش منازعه نترسیدند چون خویشاوندی نزدیک مرز به لحاظ تعداد بسیار اندک بود. نه گینه بیسائو و نه گامبیا انگیزه‌های قوی برای پایان بخشیدن به منازعه نداشتند و احتمال زیاد چون هر دو از اقتصاد جنگ مرتبط با منازعه سود می‌بردند: گینه بیسائو از طریق مسیر صادرات آجیل و خشکبار و به عنوان بازار برای مناطق دور از بازارهای سنگال و گامبیا از طریق مسیر صادرات چوب و الوار.

سیرالئون(۱۳۷)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر سیرالئون ۱۹۹۶–۱۹۹۱	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	صادرات کالاهای اساسی GDP پایین‌تر (۰/۰۷٤) از کشورهای درگیر جنگ داخلی (۰/۱٤۹) و بدون جنگ داخلی (۰/۱٦۹) CH صادرات الماس را به خاطر ماهیت غیرقانونی صنعت نادیده می‌گیرد. در دهه ۱۹۷۰ قبل از فروپاشی صنعت الماس، الماس‌ها ۵۰ درصد صادرات رسمی را تشکیل می‌داد و تولید کاهش نیافته بود.	متناظر	صنعت غیرقانونی الماس قبل از منازعه و اغلب با دخالت حکومت رشد کرد و ماهیت پراکنده آبرفتی الماس‌ها آن را تسهیل کرد پایگاه استخدام و عضویت شورشیان عمدتاً از حفارها و معدنچیان غیرقانونی الماس بود که پیوند میان سطح بالای جرم مربوط به استخراج منابع طبیعی و آغاز جنگ داخلی را نشان می‌دهد.
GDP سرانه	منفی	GDP سرانه پایین (۹۰۱ در سال‌های ۹۵–۱۹۹۰) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ داخلی (۱٦٤۵) و به ویژه کشورهای بدون جنگ داخلی (٤۲۱۹)	متناظر	به جای استفاده از GDP سرانه برای سنجش فقر، از سنجش‌های هدفمند استفاده می‌شود: بیش از ۸۰ درصد جمعیت روزانه با کمتر از یک دلار در کشوری زندگی می‌کنند که شاخص توسعه انسانی در ۱۹۹۱ پایین بود. بیکاری نیز پیشگویی خوبی است.
دیاسپورا	مثبت	هیچ ذکری از دیاسپورا به میان نیامده است.	نامعلوم	

رشد GDP	منفی	رشد GDP در سال‌های ۸۹-۱۹۸۰ منفی بود (۰/۹-) که با دیگر کشورهای جنگ داخلی متناظر بود (۰/۲۳-)	متناظر	
منطقه کوهستانی	مثبت	مناطق کم‌کوهستانی (۱/۷ درصد از منطقه) مطالعه موردی هیچ نوعی از قلمرو که معنادار باشد ذکر نکرده‌است.	نامتناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	پایین (۰/۴۸۶) از هر دو کشورهای درگیر جنگ (۰/۶۰۳) و بدون جنگ (۰/۵٦۹)	نامتناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	داده‌ها در دسترس نیست، ولی احتمالاً با توجه به انشعاب قومی بالا و انشعاب دینی متوسط، بالا باشد.	نامتناظر	
میزان جمعیت	مثبت	پایین‌تر از متوسط (۱۵/۲۰ در مقایسه با ۱۵/۳۵ برای ۹۵-۱۹۹۰ در منابع طبیعی)	نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	درجه بالای انشعاب قومی (۷۷) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (۵۲/٦) و بدون جنگ داخلی (۳۸/٦)	نامتناظر (نه معنادار در CH)	
انشعاب دینی	غیر معنادار	درجه پایین انشعاب دینی (۳۰) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (۳۷/۷) و بدون جنگ داخلی (۳٦)	متناظر (نه معنادار در CH)	
سلطه قومی	مثبت	هیچ سلطه قومی وجود ندارد؛ بزرگ‌ترین گروه قومی ۳۰ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهد.	نامتناظر	سنجش باید شامل سلطه سیاسی منطقه‌ای باشد. کنگره تحت سلطه شمالی‌ها بود و شورش در جنوب شرقی آغاز شد.

نابرابری درآمد	غیر معنادار	نابرابری پایین درآمد (۰/۲۹) نسبت به کشورهای درگیر جنگ داخلی (۰/٤١) و بدون جنگ داخلی (۰/٤١)	غیرمعنادار در CH	
دموکراسی	غیرمعنادار	رژیم غیر دموکراتیک (نمره ۷-)	متناظر (نه معنادار در CH)	
مدت صلح	منفی	از زمان استقلال تا آغاز منازعه کنونی هیچ جنگ داخلی در سیرالئون وجود نداشت.	نامتناظر	شامل مدت صلح از منازعات کمتر از هزار کشته: برای مثال شورش Ndorgbowusu در ۱۹۸۲ بر آغاز جنگ تأثیر گذاشت درست مثل جنگ گذشته؛ عضویت در شورش را راحت‌تر کرد به ویژه از زمانی که شورش به شدت سرکوب شده بود و انگیزه را برای سرنگونی حکومت افزایش داد.

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

جانب‌داری تاریخی شهری در سیاست اقتصادی. حاشیه‌ای‌شدن روستایی از طریق سه مکانیزم خطر جنگ داخلی را افزایش داد: ۱) تشویق مهاجرت برای شهرها و مناطق معادن الماس که بیکاری را در آن مناطق افزایش داد و ظرفیت شورش‌های بالقوه را گسترش داد؛ ۲) یک توجیه مبتنی بر نارضایتی برای شورش مهیا کرد و به این ترتیب عضویت در آن را تسهیل کرد؛ ۳) همانندی با وجود یک دولت ضعیف در مناطق روستایی.

حاشیه‌ای شدن منطقه‌ای. به رغم تأمین بخش اعظم ثروت ملی، مناطق جنوب شرقی که جنگ در آنجا آغاز شد توسط کنگره‌ای که دست شمالی‌ها بود به حاشیه رانده شدند و این امر باعث گردید بسیاری از افراد به شورش ملحق شوند.

سـطح جرم اولیه نسبت به منازعه. این متغیر قبلاً در جدول بحث شده است، چون به متغیر صادرات کالاهای اساسی تولید ناخالص داخلی در CH مربوط می‌شـود. صنعت غیرقانونی الماس قبل از منازعه و بارها به دخالت حکومت نیز موفق بود. پایگاه استخدام شورشی عمدتاً معدنچیان و حفارهای غیرقانونی الماس بود و این امر نشان دهنده پیوند میان سطح بالای جرم مربوط به اسـتخراج منابع طبیعی و آغاز جنگ داخلی است. رشـد و معیشـت چنین جرمی می‌تواند به چهار عامل نسبت داده شود. اقتصاد غیررسـمی، بیکاری بالا، سیاسـت اقتصادی انحرافی و تجارت غیرقانونی الماس.

اقتصاد غیررسـمی. در انتخابات ۱۹٦۷ سیاکاسـتیون، رهبر اپوزیسیون کنگـره مردم وعده داد اگر رای بیـاورد از معدنچیان غیرقانونی حمایت خواهد کرد. شرکت تراست سیرالئون ملی شد ولی در اواخر دهه ۱۹۷۰ غارت منابع الماس از طریق دزدی، حفاری غیرقانونی و خیانت سیاسی با پشتیبانی دولت، این شرکت را فلج و زمین‌گیر کرد.

بیکاری در میان حفارهای الماس گسـترده اسـت که زمینه فعالیت‌های اخاذی جنایی را برای آنها فراهم آورد.

سیاسـت اقتصادی انحرافی. کنترل قیمت و مبادله در پاسـخ به سـهام قیمت نفت دهه ۱۹۷۰ منجر به بازارهای سـیاه شناور برای ارز خارجی و واردات ضروری شـد. در همسایگی لیبریا، هیچ کنترل مبادله‌ای نبود، دلار آمریکا به عنوان ارز اسـتفاده می‌شـد و به طور گسترده در دسترس بود و مالیات صادرات الماس پایین بود. یک تجارت زیرزمینی پرسـود ظهـور کرد کـه اغلب به قاچاق المـاس از طریق لیبریـا می‌پرداخت تا واردات ضروری کمیابی رانجرد که فروش آنها در بازارهای سیاه خرید الماس را برای قاچاق بیشتر تأمین می‌کرد.

عواملـی که به تجارت در الماس‌های غیرقانونی و منازعه برانگیز کمک

می‌کند: مشکل در تعیین منشأ الماس یک کشور، همدستی پنهانی یا آشکار کشورهای ترانزیت در صادرات دوباره الماس و ماهیت پنهانی صنعت الماس به دلایل امنیتی.

نقض حقوق بشر توسط رؤسای گماشته شده منجر به نارضایتی‌های گسترده و انتقام در حرکت‌های شورشی شد.

دخالت بیرونی. قذافی با تمایل برای گسترش نفوذش در آفریقای غربی و تأسیس یک حکومت دست نشانده حامی لیبی برای رهبر جنبش آزادی‌بخش سیرالئون و دیگر مخالفان این کشور کمک مالی و آموزشی مهیا کرد.

بیکاری. سیاست اقتصادی انحرافی بیکاری فزاینده دهه ۱۹۸۰ جوانان مایل به ورود به نیروی کار را تحت تأثیر قرار داد. برداشت از نظام فاسد و سرکوبگر به عنوان دلیل این گرفتاری آنها باعث جوانان به شورشی تبدیل شوند ـ دست به فعالیت‌های ضد حکومتی بزنند، دست به جرم و مواد مخدر بزنند و رویاهای خود را در کتاب سبز قذافی دنبال کنند ـ و به این ترتیب استخدام آنها برای حفاری غیرقانونی الماس و متعاقباً برای شورش راحت‌تر بشود.

سودان (۱۳۸)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر دوره ۱: جنگ اول ۷۴-۱۹۵۵ دوره ۲: صلح ۸۳-۱۹۷۲ دوره ۳: جنگ دوم ۰۲-۱۹۸۳	آیا ارزش‌های متغیر با دوره خاص جنگ یا غیر جنگ متناظر است؟	اصلاح یا بازنگری نظریه در ارتباط با این متغیر ـ آیا نویسندگان پیشنهادی مطرح کرده‌اند؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منحنی U وارونه	۱: ۰/۱۳۶ برای ۷۴-۱۹۶۰ پایین‌تر از بدون جنگ (۰/۱۶۹) و با جنگ (۰/۱۴۹) ۲: پایین (۰/۰۹۲) برای ۸۴-۱۹۷۵ ۳: پایین (۰/۰۳۹) برای ۸۹-۱۹۸۵ در ۱۹۹۹ سودان ۴۰ سال بعد از کشف نفت، برای نخستین بار نفت صادر کرد. حکومت ۷۲ درصد از درآمد آن را دریافت کرد. بیشتر ذخایر نفتی در جنوب هستند.	۱: نامتناظر ۲: متناظر ۳: نامتناظر	اگرچه در مطالعه موردی به طور صریح بیان نشده است، ولی ممکن است که چشم‌انداز دستاوردهای آینده از تولید نفت انگیزه‌ای باشد برای درگیری و جنگ دو طرف. این امر نشان می‌دهد که نفت در منازعه مهم است حتی اگر چه تا سال ۱۹۹۹ صادرات اولیه‌ای در میان نبود.
GDP سرانه	منفی	۱: در زمان وابستگی حدود ۷۸ دلار آمریکا درآمد سرانه یک خانواده فقیر را تشکیل می‌داد. ۲: پایین (۸۳۰ برای ۸۴-۱۹۷۵) در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۱۶۴۵) و بدون جنگ (۴۲۱۹) ۳: پایین (۷۶۸) برای ۹۹-۱۹۸۵	۱: متناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر	

دیاسپورا	مثبت	۱: جنگ نخست توسط رهبران سیاسی و پرسنل نظامی در تبعید بعد از الغای توافق‌های خودمختاری آغاز شد.(۱۳۹) ۲: هیچ ذکری از دیاسپورا به میان نیامده است. ۳: هیچ ذکری از دیاسپورا به میان نیامده است.	۱:متناظر ۲:نامعلوم ۳:نامعلوم	
رشد GDP	منفی	۱: رشد بالا (٤/٢٤) در ۱۹٦۰–۷٤ در مقایسه با کشورهای درگیر جنگ (۰/۲۳-) و بدون جنگ (۱/۷٤) ۲: رشد بالا (۸/٦۲) برای ۱۹۷٥–۱۹۸٤ ۳: رشد منفی (۰/۸۹-) در ۹٤–۱۹۸٥؛ رشد قومی (۲۳/٦) در ۹۹–۱۹۹٥ به خاطر اولین صادرات نفت	: نامتناظر ۲: متناظر ۳: متناظر	
منطقه کوهستانی	مثبت	۱ تا ۳ منطقه کم کوهستانی (٦/٥ درصد از منطقه) هیچ ذکری در مطالعه موردی نشده است.	۱: نامتناظر ۲: متناظر ۳: متناظر	
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	۱ تا ۳ بالاتر (۰/٦۳) از کشورهای درگیر جنگ (۰/٦۰۳) و بدون جنگ (۰/٥٦۹)	۱: متناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر	
انشعاب اجتماعی	منفی	۱ تا ۳: ارزش بالای شاخص (۰/٦۷) در مقایسه با میانگین کشور زیر صحرا (۰/٦۱)	۱: نامتناظر ۲: متناظر ۳: نامتناظر	

میزان جمعیت	مثبت	اندکی پایین‌تر از میانگین (۱۶/۶۶ در مقایسه با ۱۵/۳۵ برای ۹۹-۱۹۶۰ در منابع طبیعی)	۱: نامتناظر ۲: متناظر ۳:نامتناظر	
انشعاب قومی	منفی اما نه معنادار	۱ تا ۳: درجه بالای انشعاب قومی (۷۳) نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۵۲/۶) و بدون جنگ (۳۸/۶).	۱: نامتناظر ۲: متناظر ۳: نامتناظر (غیر معنادار در CH)	
انشعاب دینی	غیرمعنادار	۱تا ۳: درجه پایین انشعاب دینی (۳۰) نسبت به کشورهای درگیر جنگ (۳۷/۷) و بدون جنگ (۳۶) اما قطب‌بندی بالای دینی (۰/۷۷۵)	۱: متناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر (نه معنادار در CH)	دین ممکن است خطر جنگ را افزایش دهد زمانی که قطب‌بندی یا سیاسی می‌شود. برای مثال، سیاست‌های شمالی که هدفش تحمیل اسلام بود نارضایتی اصلی جنوب بود.
سلطه قومی	مثبت	۱ تا ۳: هیچ سلطه قومی وجود ندارد؛ بزرگ‌ترین گروه قومی (اعراب) ۳۹ درصد جمعیت بود. شمالی‌ها از زمان استقلال تاکنون حکومت را کنترل می‌کردند. قطب‌بندی قومی بالا است (۰/۶۲۵)		سنجش باید شامل سلطه سیاسی قومی ـ منطقه‌ای باشد (در سودان تمایزات آموزشی و اقتصادی این امر را تسهیل کرد و نهادهای سیاسی نامتوازن جغرافیایی همگی میراث استعماری بودند) قطب بندی قومی ممکن است تأثیر قومیت بر جنگ داخلی را به دقت مورد توجه قرار دهد.
نابرابری درآمد	غیرمعنادار	۱: اندکی بالاتر (۰/۴۴) ۲: اندکی پایین‌تر (۰/۳۹) ۳: اندکی پایین‌تر (۰/۳۷). همه نسبت به کشورهای جنگ (۰/۴۱) و بدون جنگ (۰/۴۱)	۱ تا ۳: نامعلوم	

دموکراسی	غیرمعنادار	۱: رژیم آنارشـی (نمره ۰۱/۸۷) ۲: رژیم استبدادی (۷-) نهادهای سیاسی جنوب عمدتاً دموکراتیک و خودمختار بودند. ۳: رژیم آنارشی (۳/۷۳-)	۱:متناظر ۲:متناظر ۳:متناظر (نه معنادار در CH)	
مدت صلح	منفی		۱: نامتناظر ۲: نامتناظر ۳: متناظر	

متغیرهای محتمل غیر از الگوی CH برای آغاز جنگ داخلی

سیاست و تاریخ استعماری. سیاستهای جنوبی دولت استعماری از ۱۹۲۰ تا ۱۹٤۷ که به دنبال جدا کردن شمال از جنوب بود و برای این کار در آموزش کمتر سرمایه‌گذاری کرد و فقط برای توسعه اقتصادی محدود در مقایسه با سیاست توسعه در شمال این آموزش را فراهم کرد ـ پیش شرطهایی را شکل داد که منجر به آغاز جنگ داخلی در ۱۹۵۵ شد. منطق اولیه این سیاستها آماده کردن جنوب برای جدایی استقلال بود و اگرچه آنها در اواخر دهه ۱۹٤۰ دست کشیدند، آسیب آنها از قبل وارد شده بود: قطب‌بندی دینی و فرهنگی میان دو منطقه تقویت شده بود؛ سرمایه‌گذاری کمتر در آموزش راه را برای سلطه شمالی‌ها در حکومت و پستهای خدمات دولتی فراهم کرد؛ و حاشیه شدن اقتصادی در یک کشور فقیر هزینه فرصت را برای شورش جنوب بسیار کمتر ساخت.

الغای قراردادهای خودمختاری. قبل از استقلال، نمایندگان جنوب در پارلمان درخواست قرارداد خودمختاری کردند و رضایت همتایان شمالی خود را گرفتند و وعده تشکیل یک نظام فدرال حکومتی دارند که در قبال توافقشان با اعلامیه استقلال بود. با این حال، حکومت‌های پس از

استقلال دعوت برای تشکیل دولت فدرال را به منزله بهانه‌ای برای جدایی تلقی کردند و برای آنهایی که در مقابل نظام فدرالی مقاومت می‌کردند مجازات‌هایی در نظر گرفتند. این امر منجر شد چندین رهبر سیاسی و روشنفکر در کشورهای همسایه پناهنده شوند و بسیاری از آنها به پرسنل نظامی ملحق شدند که بعد از قتل عام توریت فرار کرده بودند تا دست به اولین شورش بزنند. صلح بین ۱۹۷۲ و ۱۹۸۳ بر اساس قرارداد آدیسا بابا که خودمختاری منطقه‌ای را برای نهادهای دمکراتیک نوپا داده بود حفظ گردید. اما این نهادهای دمکراتیک محدود به جنوب بود و القای این قرارداد دلیل اصلی بازگشت به جنگ داخلی در ۱۹۸۳ بود.

شکاف توسعه. در دوران استعماری سرمایه‌گذاری‌های بیشتری در بخش کشاورزی و حمل و نقل در شمال صورت گرفت در حالی که سرمایه‌گذاری‌ها در جنوب محدود به کاشت کائوچو بود. حاشیه‌ای شدن اقتصاد جنوب با این سیاست‌ها تحریک شد و اوضاع رو به وخامت رفت و یکی از نارضایتی‌های اصلی بود. در طی دوره جنگ داخلی در پول توسعه اختصاص یافته به جنوب افزایش وجود داشت ولی پروژه‌های کمتری عملاً به اجرا در آمده بودند.

حمایت بیرونی. اتحاد ارتش آینانایا در سال ۱۹۷۰ عمدتاً از طریق حمایت اسرائیل و واسطه‌گری اوگاندا بود. تا سال ۱۹۹۱ اتیوپی مهیا کننده اصلی آموزش به جبهه سوسیالیست خلق اتیوپی و مهیا کننده امکانات نظامی برای آن بود. اریتره پایگاه‌های آموزشی خود را در ۱۹۹۵ آغاز کرد و با استخدام فرماندهان رسمی اتحاد دمکراتیک ملی از نیروهای اپوزیسیون سودان علناً حمایت کرد. اوگاندا با مهیا کردن دسترسی به تسلیحات و فرستادن نیرو به مرز سودان در اردوگاه‌های نظامی از این جبهه حمایت کرد. اتیوپی، اریتره و اوگاندا همه از آمریکا کمک دریافت می‌کردند. همچنین مبلغان مسیحی و کشورهای غیر همسایه که با دغدغه‌های دینی

تحریک می‌شدند از آمریکا کمک دریافت می‌کردند.

تأثیرات همسایگی. غیر از هشت همسایه اصلی سودان (پیش از استقلال اریتره) شش تا از آنها دست کم یک جنگ داخلی را بعد از ۱۹٦۰ تجربه کرده بودند. به جز مصر و کنیا که بین سال‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۹۹ دوره‌هایی از حاکمیت ریاست جمهوری داشتند، همه کشورهای همسایه سودان رژیم‌های سیاسی غیر آزاد و غیر منحصر گرا داشتند.

ضمیمه ۲: آیا الگوی CH جنگ در بوسنی و نبود جنگ در مقدونیه را تبیین می‌کند؟(۱٤۰)

متغیر CH	ارتباط با آغاز جنگ در الگوی CH	ارزش‌ها برای متغیر بوسنی ۱۹۹۰–۱۹۹۲	ارزش‌ها برای متغیر مقدونیه ۱۹۹۰–۱۹۹۲	آیا ارزش‌های متغیر با جنگ در بوسنی B و غیر جنگ در مقدونیه متناظر است؟
صادرات کالاهای اساسی GDP	مثبت یا منفی U وارونه	هیچ منابع طبیعی ذکر نشده است	هیچ منابع طبیعی ذکر نشده است	B: نامتناظر M: متناظر
GDP سرانه	منفی	GDP یوگسلاوی نسبت به کشورهای جنگ داخلی بالا است. GDP برای سال‌های ۹۲–۱۹۹۱ در دسترس نیست	GDP بالای یوگسلاوی نسبت به کشورهای جنگ داخلی GDP برای سال‌های ۹۲–۱۹۹۱ در دسترس نیست.	B: نامتناظر M: متناظر
دیاسپورا	مثبت	هر سه گروه (کروات‌ها، صرب‌ها و بوسنیایی‌ها) از دیاسپورا حمایت دریافت کردند.	منبع اصلی تأمین مالی برای اپوزیسیون و گروه‌های مسلح	B: متناظر M: نامتناظر

رشد GDP	منفی	افول زیاد در میزان رشد یوگسلاوی (۲۰-۱۵ درصد) از ۱۹۹۲-۱۹۸۸.	افول اولیه تا حدی توسط دستاوردهای متوسط بعدی ناشی از ثبات در کشور متوازن شد	B: متناظر M: متناظر
منطقه کوهستانی	مثبت	بسیار کم با میزان ۴/۱۱ (میانگین ۲/۱۷ و حداکثر ۴/۵۵)	کوهستانی ولی نزدیک به متوسط در ۲/۲۴	B: متناظر M: متناظر
پراکندگی جغرافیایی	مثبت	کروات‌ها، صرب‌ها و بوسنی‌ها عمدتاً پراکنده‌اند با چند منطقه کوچک تمرکز یافته با اکثریت‌های پخش شده در سطح دولت	اقلیت آلبانیایی در بخش شمالی ـ غربی مقدونیه در مرز کوزوو متمرکز است، ولی منطقه درصد کمتری از قلمرو کلی است.	B: متناظر M: متناظر
انشعاب اجتماعی	منفی	تعامل شاخص‌های انشعاب قومی و دینی برای بوسنی یک شاخص بسیار بالایی داد.	تعامل شاخص‌های انشعاب قومی و دینی یک شاخص بسیار بالایی برای مقدونیه داد (بالاتر از میانگین)	B: نامتناظر M: متناظر
میزان جمعیت	مثبت	اندکی پایین‌تر از میانگین (۹/۰۴) در ۸/۱۱	پایین‌تر از میانگین ۷/۵۶	B: نامتناظر M: نامتناظر
انشعاب قومی	منفی اما غیر معنادار	انشعاب بالا در ۰/۶۹۷ (میانگین ۰/۳۸۵ با ۰/۹۲۵ انشعاب زیادی دارد).	انشعاب بالا ولی پایین‌تر از بوسنی در ۰/۵۰۹	B: متناظر M: متناظر (نه معنادار در CH)
انشعاب دینی	غیرمعنادار	بسیار بالا ۰/۷۰۹ فاصله زیادی از حداکثر نمونه دارد ۰/۷۸	بالاتر از میانگین نمونه در ۴۶	B: متناظر M: متناظر (اما نه عامل معنادار در CH)
سلطه قومی	مثبت	پایین: بوسنی‌ها (مسلمانان) بزرگ‌ترین گروه قومی با ۴۳/۷ درصد جمعیت هستند.	بالا ـ مقدونیه‌ای‌ها با ۶۴/۶ درصد بزرگ‌ترین گروه قومی جمعیت هستند	B: نامتناظر M: نامتناظر

نابرابری درآمد	غیرمعنادار	نسبتاً بالا ـ شکاف بزرگ شهری ـ روستایی در ارتباط با برداشت‌هایی که مسلمانان بهتر از صرب‌ها هستند	نسبتاً بالا ـ پشتیبانی سیاسی منبع نارضایتی در میان اقوام بود	B: نامتناظر M: نامتناظر
دموکراسی	غیرمعنادار	رژیم غیر دمکراتیک (نمره صفر)	دمکراسی (نمره ٦) عامل معنادار در اوج نگرفتن منازعه است	B: متناظر M: متناظر (اما نه عامل معنادار در CH)
مدت صلح	منفی	در نظر گرفتن همه جنگ‌های یوگسلاوی، کرواسی‌ها خط جنگ در بوسنی را افزایش دادند.	در نظر گرفتن همه جنگ‌های یوگسلاوی، کروات‌ها و جنگ‌های بوسنی‌ها خطر جنگ در مقدونیه را افزایش دادند.	B: متناظر M: نامتناظر
رهبری	N/A	میلوسویچ و کارادزیچ در تلاش برای ساخت یک صربستان بزرگ بر منازعات ملی‌گرایی قدیم حکومت می‌کردند	گیلگرو یک نیروی میانه رو؛ رهبری آلبانی نماینده منافع اکثریت در منازعه خشونت‌آمیز نبود	B: متناظر M: متناظر
قطب بندی (٤١)	N/A	بالا: میزان بزرگ‌ترین گروه (مسلمانان) تا دومین گروه بزرگ (صرب‌ها) = ١/٣٩ (از ١٠٠، ١ بیشتر قطب‌بندی می‌شود)	بالا، ولی کمتر از بوسنی: میزان بزرگ‌ترین گروه (مقدونیه‌ای‌ها) تا بزرگ‌ترین گروه (آلبانی‌ها) = ٣/٠٧	B: متناظر A: متناظر (با خطر جنگ پایین‌تر از بوسنی)
شوک بین‌المللی	N/A	شوک‌های شدید اقتصادی بین‌المللی؛ بحران بدهی	شوک‌های بزرگ اقتصادی بین‌المللی؛ تحریم یونان آن را سریع کرد	B: متناظر M: نامتناظر
تأثیرات منطقه‌ای	N/A	پراکندگی قوی و تأثیرات تسری بخش از جنگ کرواسی	برخی تأثیرات پراکندگی از جنگ بوسنی ولی نه مسلط	B: متناظر M: متناظر

تاریخ منازعه خشونت‌آمیز و نارضایتی‌های اقلیت	N/A	تاریخ اعتراض ملی‌گرایان سرکوب شد ولی طی رژیم تیتو حل و فصل نگردید	نارضایتی‌های قومی آشکارا و با صدای بلند بیان می‌شد	B: متناظر M: نامتناظر
بیکاری	N/A	نرخ بیکاری در میانگین ملی حدود ۲۲ درصد ولی از دهه ۱۹۸۰ به بعد افزایش یافت	نرخ بیکاری در میانگین ملی حدود ۲۴ درصد ولی از دهه ۱۹۸۰ به بعد کاهش یافت	B: متناظر M: نامتناظر (ولی متناظر با خطر پایین‌تر از بوسنی)
گذار رژیم و بی‌ثباتی	N/A	بلی: دموکراتیزاسیون شکست خورده ناشی از رقابت قومی	بلی، ولی حکومت باثبات از زمان استقلال	B: متناظر M: متناظر
تسلیحات و تجهیزات	N/A	دسترسی آسان به تسلیحات از طریق ارتش ملی یوگسلاو	دسترسی آسان به سلاح‌های کوچک	B: متناظر M: نامتناظر
مداخله بیرونی	N/A	حفظ صلح بی‌طرفانه توسط سازمان ملل؛ کمک‌های بشردوستانه	توسعه پیشگیرانه توسط سازمان ملل؛ کمک‌های اقتصادی	B: نامتناظر M: متناظر

یادداشت‌ها

۱- به خاطر راهنمایی‌های ارزشمند از ایان بانون،کالین اسکات و آنتا لوپز سپاسگزاری می‌کنم. این پژوهش بخشی از تحقیق« اقتصادی سیاسی جنگ‌های داخلی» است که با همکاری بانک جهانی و دانشگاه یال انجام گرفته است.

۲- این شاخص‌ها مبتنی بر داده‌های جدیدی است که دویل و سامبانیس آنها را گردآوری کرده‌اند.

۳- نرخ رشد متوسط برای کشورهای درگیر جنگ ۱/۰۷ درصد برای هر دوره پنج ساله است در حالی که نرخ متوسط کشورهای بدون جنگ ۱/۸ درصد است.

٤- با استفاده از داده‌های پروژه کشورهای در حال گذار به دمکراسی، امتیاز متوسط جامعه سیاسی برای کشورهای درگیر جنگ، برای دوره‌های جنگ و گذار رژیم‌ها از منفی ۱۰ تا مثبت ۱۰، ۲/۱۳ درصد است در حالی که متوسط کشورهای بدون جنگ ۱/۳٦ درصد است که نشان دهنده جامعه سیاسی باز است.

۵-گزارش الگوی کولیر و هوفلر هسته اصلی پروژه بانک جهانی را تشکیل می‌دهد:

Breaking the Conflict Trap:Civil War an Development Policy.

٦-نویسنده محقق اصلی پروژه بود.اطلاعات در این باره را می‌توان در آدرس زیر پیدا کرد:
http://www.yale.edu/unsy/civilwars/civilwars.htm. The following case studies of war onset or war avoidance were

drafted: Algeria, Azerbaijan, Bosnia, Burundi, Chechnya, Colombia, Georgia, Democratic Republic of the Congo (DRC), Jamaica, Indonesia, Ivory Coast, Kenya, Lebanon, Macedonia, Mali, Mozambique, Nigeria, Northern Ireland, Russia, Senegal, Sierra Leone, and Sudan. Studies on the following countries were initiated but not

completed: Afghanistan, El Salvador, Moldova, Somalia, Sri Lanka, Uganda.

۷- من نظریه« اکولوژی خشـونت» را بسط می‌دهم. و از واژه اکولوژی مایکل دویل عاریت گرفتـه‌ام. او در مقالـه‌اش دربـاره قدرت در حـال گذار در جوامع بعـد از جنگ داخلی از این واژه برای توصیف دنیاهای متفاوت صلح سـازی اسـتفاده می‌کند که هر دنیایی بیانگر چالش‌های متفاوت و در عین حال با ویژگی‌های مشابه هم است.

۸- طراحی پروژه توسـط نویسـنده و با همکاری مدیران پروژه بانک جهانی در خصوص اقتصاد خشـونت جنایی و سیاسـی آماده شـد. پیش نویس طرح در سال ۱۹۹۹ آماده شد و پروژه در سال ۲۰۰۰ آغاز شد.

۹- گریو و سیحر(۲۰۰۲) این امر را به عنوان مشکل ذاتی در ادبیات منازعات قومی توصیف می‌کنند.

۱۰-پرسش‌های زیادی از نویسندگان در کنفرانس اسلو در نروژ مطرح شد.همه نویسندگان مقالات مهم از جمله مقاله اصلی کولیر و هوفلر را مطالعه کرده بودند.

۱۱- دنبال‌گیری فرایند، روش اسـتدلال‌های تاریخی درباره فرایندهای علّی اسـت.در واقع، فرایندی را تبیین می‌کند که شرایط اولیه در آن به نتایج تبدیل می‌شود.

۱۲-برای بحث بیشـتر درباره مسایل درون‌زایی در تحقیق حاضر در مورد جنگ‌های داخلی نگاه کنید به:Sambanis (2002)

۱۳- الگوی(KKV (1994, 86 درباره تفاوت بین علیّت و سازوکارهای علّی بحث می‌کند.

۱٤-برای مثال نگاه کنید که چگونه یافته‌های رابطه منفی معنادار بین تولید سـرانه داخلی از لحاظ آماری از نظریه فرصت اقتصادی جنگ داخلی توسط کولیر و هوفلر حمایت می‌کنند.

۱۵-الگـوی(KKV (1994, 81 تأثیر علّی را به عنوان« تفاوت میان مؤلفه نظام‌مند مشـاهدات صورت گرفته به هنگامی که متغیر تبیینی شـکل یـک ارزش به خود می‌گیرد و هنگامی که متغیر تبیینی شکل ارزش دیگری را به خود می‌گیرد.

۱٦- هورویتز این اسـتدلال را مطرح می‌کند.او در بحث درباره منازعه قومی بر کشـورهای توسعه نیافته تمرکز می‌کند.او استدلال می‌کند گروه‌ها و مردم در کشورهای صنعتی پیشرفته هویت غنی‌تری دارند و قومیت هویت مهمی تلقی نمی‌شود.

۱۷- احتمالات پیش‌بینی شده آغاز جنگ داخلی مبتنی بر برآوردهای الگوی CH بود.

۱۸-بر اساس الگوی(KKV (1994, 141 مشاهدات در گستره متغیر مستقل جایگزین قانونی برای انتخاب مشاهدات در متغیر تبیینی است.

۱۹- «روش توافق» اوضاع و احوال ضروری را شناسـایی می‌کند که با مشاهده نتیجه مثبت مرتبط است.

۲۰- انتخاب متغیرهای مستقل هیچ جانب‌داری را نشان نمی‌دهد ولی کارایی تخمین‌ها را کاهش می‌دهد. نگاه کنید به:(KKV (1994, 137

۲۱-نیز نگاه کنید به:(KKV (1994, 139

۲۲- نیز نگاه کنید به:(KKV (1994, 139

۲۳- نیز نگاه کنید به:(KKV (1994, 127

۲٤- نیز نگاه کنید به:(Huber (1996, 142

۲۵- نیز نگاه کنید به:(Przeworski and Vreeland (2002) (KKV 1994, 169

۲٦- نیز نگاه کنید به:(Elbadawi and Sambanis (2002) and Sambanis (2002a

۲۷- نیز نگاه کنید به:(Polsby (1982, xi

۲۸- نیز نگاه کنید به:(Fearon (1991, 193

۲۹- این بخش پیش نویس است و در پروژه گنجانده نشده است.

۳۰- نیز نگاه کنید به: http://www.yale.edu/unsy/civilwars/civilwars.htm.

۳۱-تمایز حرص و نارضایتی در اثر اولیه کولیر مشخص است.

۳۲- نیز نگاه کنید به:(Collier and Hoeffler (2001, 3

۳۳- همان منطق در الگوی جنگ داخل(Fearon and Laitin (2003 مطرح شده است.

۳٤- نیز نگاه کنید به: Fearon and Laitin (2003); Elbadawi and Sambanis (2002). Berd-(al and Malone (2002

۳۵-به طور مسلم، این آزمون‌ها نمی‌توانند مثل مطالعه موردی به طور مفصل توضیح داده شوند.

۳٦- نیز نگاه کنید به: (KKV 1994, 44)

۳۷- نیز نگاه کنید به: (KKV 1994, 155)

۳۸- نیز نگاه کنید به: (Fearon's (2001) and Licklider's (1995

۳۹- نیز نگاه کنید به: Sambanis 2001; Fearon and Laitin 2003

٤۱-الگوی CH در تعریف جنگ داخلی از تعریف(Singer and Small (1994 استفاده می‌کند.

٤۲- ستون یک شامل کشورها و دوره پنج ساله مربوط به مشاهدات در پایگاه داده‌ای CH است. فقط کشورهایی که در پروژه مطالعه موردی گنجانده شده‌اند در این فهرست قرار دارند. ستون دوم، شمار آغاز جنگ را نشان می‌دهد که الگوی CH در پایگاه داده‌ای‌اش تدوین کرده است. صفرها نیز مشخصه‌های مشاهده نشده در CH است. ستون سوم شمار جنگ داخلی را بر اساس مطالعات موردی نشان می‌دهد. تمایزات از CH بولد شده‌اند. دو

ستون آخری احتمال پیش‌بینی جنگ را بر اساس الگوی CH، نخست با سطوح آموزشی و سپس GPP سرانه نشان داده می‌شود.

۴۲- در بیشتر داده‌ها تیمور شرقی به عنوان جنگ داخلی کدبندی شده است چون درگیری معنادار بعد از آن روی داد که حکومت اندونزی کنترل تیمور شرقی را به دست گرفت.

۴۳- Collier-Hoeffler (2000) and Fearon and Laitin (2003)

۴۴- شاید بالاترین سطوح آموزش ممکن است تبیین کند که چرا الگوی کولیر و هوفلر هیچ جنگی را در لبنان پیش‌بینی نکرد.

۴۵- همه اقمار سابق شوروی طی دوره فروپاشی نرخ رشد و درآمد پایینی داشتند.

۴۶. Ndikumana and Emizet (2002)

۴۷. Ngaruko and Nkurunziza (2002, 5).

۴۸. Doyle and Sambanis (2003)

۴۹- کولیر و هوفلر هیچ جنگ داخلی را در انگلیس کدبندی نمی‌کنند.

۵۰. Woodwell (2002, 16-17)

۵۱. Regan 1996; Doyle and Sambanis 2003

۵۲. Ngaruko and Nkurunziza 2002, 7

۵۳. Zinn (2002).

۵۴- در حقیقت، جنگ در پایگاه داده‌های الگوی کولیر و هوفلر کدبندی نشده است، ولی اگر کدبندی شود، الگو با مشاهده آغاز جنگ متناظر خواهد بود.

۵۵- هیچ‌کدام از تحلیل‌هایی که من خوانده‌ام نشان نداد کنترل تولید قهوه انگیزه‌ای برای خشونت سیاسی در بروندی است.

۵۶- تمامی این کشورها جنگ‌های داخلی دارند و در عین حال نسبت به میانگین جمعیت وابستگی کمتری به صادرات کالاهای اساسی دارند.

۵۷- صادرات کالای اساسی نیجریه و تولید ناخالص ملی در سال‌های ۱۹۹۰-۹۴ تا ۳۸ درصد افزایش یافت.

۵۹. Gleditsch (2003)

۵۹- نروژ استثناء است شاید به این خاطر که از مدت‌ها پیش نهادهای دمکراتیک دارد قبل از اینکه نفت در آنجا کشف بشود.

۶۰. Fearon and Laitin (2003)

۶۱. Mao Tse-Tung's (1954). Kocher (2003)

۶۲- یکی از جنگ‌های داخلی در ساحل‌عاج بعد از پایان دوره‌ای روی داد که ما در اینجا

پوشش دادیم.

٦٣. Zinn (2002, 3-4)

٦٤- خشونت دره ریفت بین کالنجین و دیگر قبایل به ویژه کیکایو،لوحایو و کیسی نوعاً به عنوان جنگ داخلی کدبندی نشده‌اند.

٦٥- از کیت دازدن به خاطر، خاطر نشان ساختن این نکته سپاسگذارم.

٦٦- بر اساس الگوی CH، این عوامل خطر جنگ داخلی را در داغستان کاهش خواهد داد.

٦٧. Jones-Luong (2002)

٦٨. Doyle (1997).

٦٩. Horowitz 1985; Lake and Rothschild 1996; Lijphart 1977, 1984.

٧٠. Lichbach 1987. See, also, White (1989) on the escalation of the Northern Irish conflict.

٧١. Alesina and Spolaore (1997).

٧٢. It is worth noting that the autonomy agreements in the Philippines were unsuccessful in ending the war. One faction, the MILF, continued the insurgency.

٧٣. See Lake and Rothschild (2001)

٧٤. Fearon (2001)

٧٥. Horowitz's (1985)

٧٦. Shapiro (2001).

٧٧. Those cases are Argentina (1955); Sudan (1963-72); Nigeria (1967-70); Cambodia (1979-91); Mozambique (1979-92); India (1985-93); Sri Lanka (1987-89); Burundi (1988); Tajikistan (1992-94); South Africa (1993-...).

٧٨. Hirschleifer (1995)

٧٩. Sambanis (1999)

٨٠- احزاب ممکن است درباره الزامات آینده توافق در این موضوع نامطمئن باشند.

٨١- این داوری‌ها بر اساس پایگاه داده‌های ملی کدبندی شده در سال ١٩٩٤ ارایه شده‌اند.

٨٢- بـرای بحث مفهومی در این‌باره نگاه کنید بـه: Posner (2000; and Laitin and Posner (2001).

٨٣. Confédération des Associations Tribales du Katanga (Conakat) of Moise Tshombe and the Alliance of the Bakongo People (ABAKO) led by Joseph Kasavubu.

٨٤. برخی نویسندگان نژاد را به عنوان بخشی از قومیت در نظر نمی‌گیرند، چون یک گروه

نژادی در عرف، باورهای مشترکی ندارد.

۸۵. With 3 groups at 85, 14, 1% of population each, the ELF index is recomputed as ELFadj = 100*[1-((0.85*0.85)+(0.14*0.14)+(0.01*0.01))]=26.

۸۶. Milanovic and Sambanis (2003) are currently working on this topic.

۸۷. Brown (1996); Lake and Rothschild (1998); Sambanis (2001); Gleditsch (2003).

۸۸. Developments in the Minorities at Risk dataset may make it possible to eventually estimate a panel model of civil war onset at the group level.

۸۹. See Murdoch and Sandler (2002) for a spatial analysis of the growth spillovers of civil war.

۹۰. They base their arguments on Brito and Intriligator's (1989) formal model of external support that allows aninsurgency to grow.

۹۱. Of course, intervention cannot succeed where there is no local support for rebellion. In Mozambique, Frelimo's failed socialist agricultural policies, intense political repression, and Southern political dominance all combined to create a favorable climate for external agitation to civil war.

۹۲. BBC Monitoring Latin America, November 22, 2002.

۹۳. This argument is put forth in Chapter 2 of the World Bank Policy Research Report Breaking the Conflict Trap: Civil War and Development Policy (2003).

۹٤. At the same time, high unemployment among Catholic men-if this had been accounted for in the CH model-would have increased the probability estimate for a rebellion among Catholics due to easier rebel recruitment.

۹۵. For a detailed discussion and statistical results, see Sambanis 2002b

۹۶. Herbst (2000) makes the theoretical argument that peripheral African rebellions last longer because African states

must balance the benefits of a strong army that can defend the entire territory of the state against the potential costs of a possible challenge to the regime mounted by the army.

۹۷. More than 300 self-determination movements were identified, both violence and non-violent. Few movements become violent over time.

۹۸. Akerlof and Cranton (2000) and Dickson and Scheve (2002).

۹۹. Fearon and Laitin (2003

۱۰۰. A comparative case-study by Frances Stewart argues that complex humanitarian emergencies occur where group identity coincides with horizontal inequality that is widening, over a number of dimensions.

۱۰۱- بیتس (۱۹۸۹)استدلال می‌کند مناقشات سرزمینی در هسته اصلی منازعه در کنیا بین کیکویو و گروه‌های دیگر وجود دارد.

۱۰۲. Milanovic (2003).

۱۰۳- این استدلال پایه دیگری را نشان می‌دهد که بر اساس آن فرضیه همگنی واحد در پایگاه داده‌های CH محقق نمی‌شود.

۱۰٤. Fearon and Laitin 1999

۱۰۵- نظریه سازماندهی صنعتی شورش باید نه تنها قادر باشد تبیین کند که چرا خشونت برای سرکوب نارضایتی به کار می‌رود بلکه بایستی تبیین کند که چرا ساختارهای فرصت موجب ظهور شورش تمام عیار بین ارتش حکومت و گروه‌های شورشی می‌شود در حالی که در موارد دیگر منازعه ممکن است شکل دیگری به خود بگیرد از قبیل شورش، اعتراض صلح‌آمیز یا جرم سازمان یافته.

۱۰٦- اگر متغیر در الگوی CH غیر معنادار است تناظر به رابطه مفروض باز می‌گردد، و اگر متغیر در الگوی CH غیرمعنادار است و در مطالعه مورد بحث قرار نگرفته است در آن صورت فکر نمی‌کنم غیر معنادار باشد.

۱۰۷- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: the CH dataset and from Lowi 2002.

۱۰۸- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Zurcher, Koehler and Baev 2002

۱۱۰- در حالی که الگوهای منازعات بروندی در مطالعه مورد بحث قرار گرفته است، تأکید بر جنگی است که در سال ۱۹۹۳ شروع شد.

۱۱۱- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: the CH dataset and from Zurcher, Koehler, and Baev 2002

۱۱۲- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: the CH dataset and from Sanchez, Solimano and Formisano 2002.

۱۱۳- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: the CH dataset and Azam and Koidou 2003.

۱۱٤. Period 1 (1960-1993) corresponds to the period from independence to the death

of President Houphouët-Boigny.

١١٥. Period 2 (1994-1999) corresponds to the path that led to coup d'état in 1999 and violent return to civilian rule in 2000. It is important to note that this period is still a case of war avoidance, although it did set the stage for future violence.

١١٦- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: the CH dataset and from Ndikumana and Emizet 2002.

١١٧. This refers to the Katanga secession (1960-63), the Kasai secession (1960-62), the Kwilu rebellion (1964-65) and the Eastern rebellion (1964-66).

١١٨. This refers to the two Shaba wars (1977 and 1978).

١١٩. This refers to the Anti-Mobutu rebellion.

١٢٠. This refers to the Anti-Kabila rebellion

١٢١. Hegre et al. (2001)

١٢٢- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Zurcher, Koehler, and Baev, 2002.

١٢٣- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: the CH dataset and from Ross 2002.

١٢٥- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: CH dataset and from Duncan and Woolcock 2002 CH dataset.

١٢٦- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: the CH dataset and from Kimenyi and Ndung'u 2002.

١٢٧- تأثیر انشعاب قومی بر تاریخ منازعه کنیا اندکی گیج‌کننده است.از سویی درجه بالای انشعاب قومی با این دلیل کلیدی بیان می‌شود که چرا کنیا طی دهه ۱۹۹۰ جنگ داخلی را تجربه نکرد. از سوی دیگر، انشعاب قومی یکی از دلایل خشونت دوره‌ای قومی است.

١٢٨- در حالی که نویسندگان این امر را عامل مساعدت کننده برای اجتناب از جنگ می‌دانند، نکته اصلی از لحاظ نظری یا تجربی مطرح نشده است.

١٢٩- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Makdisi and Sadaka 2002

١٣٠- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Humphreys and Mohamed 2003

١٣١- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Weinstein and

Francisco 2002.

۱۳۲- نویسندگان استدلال می‌کنند جنگ دو مرحله داشت:۱۹۷٦ تا ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ تا ۱۹۹٦. در مرحله‌ای که مؤلفه‌ای برای یکی از مراحل مهم بود در جدول ذکر شده است.

۱۳۳- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Zinn 2003.

۱۳٤- برای دوره‌های جنگ، ارزش‌های متغیرهای حساس به زمان در الگوی کولیر و هوفلر که متأثر از آغاز جنگ هستند امتیاز منفی ۵ داده شده است.

۱۳۵- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Adrienko and Shelley 2002.

۱۳٦- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Humphreys and Mohamed 2003.

۱۳۷- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Davies and Fofana 2003.

۱۳۸- ارزش‌های متغیرهای متفاوت از پایگاه داده‌های زیر گرفته شده‌اند: Ali, Elbadawi and El-Batahani 2003.

۱۳۹- در اینجا مشکل تناظر زمانی وجود دارد چون از یک طرف مطالعه موردی نشان می‌دهد قتل عام تورتی(۱۹۹۵) نخستین حادثه جنگ بود ولی از طرف دیگر استدلال می‌کند نخستین شورش توسط فرد نظامی که به تورتی فرار کرد آغاز شد.

۱٤۰- ارزش‌ها برای متغیرهای متفاوت از داده‌های الگوی کولیر و هوفلر و از سامبانیس(۲۰۰۳) گرفته شده‌اند. نگاه کنید به: Woodward (1995, 217 and 226-27).

کتاب‌نامه

Akerlof, George and Rachel Kranton. 2000. "Economics and Identity." The Quarterly Journal of Economics 115 (3): 715-773.

Alesina, Alberto and Enrico Spolaore. 1997. "On the Number and Size of Nations." Quartely Journal o f Economics 112: 1027-1056.

Anderson, Benedict. 1983. Imagined Communities: Reflections on the Origins and Spread of Nationalism. London: Verso.

Andrienko, Yuri and Louise Shelley. 2002. "Crime, Violence, and Conflict: Russia Case Study." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Azam, Jean-Paul and Constant Koidou 2003. "Rising Threats: Containing Political Violence in Côte d'Ivoire." Yale University-World Bank Case Study Project on thre Political Economy of Civil Wars.

Bates, Robert H. 1989. Beyond the Miracle of Markets: The Polictical Economy of Agrarian Development in Kenya, Cambridge University Press.

Beck, Nathaniel, Jonathan Katz, and Richard Tucker. 1998. Taking Time Seriously: Time-Series-Cross- Section Analysis with a Binary Dependent Variable. American Journal of Political Science, 42 (2):1260-1288.

Berdal, Mats and D.M. Malone (eds.) (2000) Greed and Grievance. Boulder and London: Lynne Rienner.

Brass, Paul R. 1985. Ethnic Groups and the State. London: Croom-Helm.

Brito, D. and M. Intriligator. 1989. "An Economic Model of Guerrilla Warfare."

International Transaction 15 (3), 319-29.
Brubaker, Rogers and David D. Laitin. 1998. "Ethnic and Nationalist Violence," Annual Review of Sociology 24: 423-52.
Collier, David. 1993. "The Comparative Method." In Ada Finifter, ed., Political Science: The State of the Discipline II. Washington, D.C.: American Political Science Association. Pp. 105-119.
Collier, Paul and Anke Hoeffler. 2001. "Greed and Grievance in Civil War," World Bank Policy Research Working Paper No. 2355 (October)
Conflict Peacebuilding, Irvine, CA, May 18-20, 2001.
Collier, Paul. 2000a. "Rebellion as a Quasi-Criminal Activity." Journal of Conflict Resolution 44 (6): 838-52.
Collier, Paul. 2000b. "Policy for Post-Conflict Societies: Reducing the Risks of Renewed Conflict." Unpublished paper. Washington DC: The World Bank (March 17).
Darden, Keith. 2002. "The Scholastic Revolution." Mimeo, Yale University.
Davies, Victor A. B. and Abie Fofana 2002. Diamonds, Crime and Civil War in Sierra Leone. Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.
Degenhardt, Henry W., ed. 1988. Revolutionary and Dissident Movements. London: Longman Publishers. 59
De Figueiredo Rui and Barry Weingast. 1999. The Rationality of Fear: Political Opportunism and Ethnic Conflict. In Civil Wars, Insecurity, and Intervention, edited by Barbara Walter and Jack Snyder. New York: Columbia University Press.
Dickson, Eric and Kenneth Scheve. 2002. "Social Identity, Political Speech, and Electoral Competition." Mimeo (August 14 draft).
Doyle, Michael W. and Nicholas Sambanis. 2003. "Alternative Measures and Estimates of Peacebuilding Success." Mimeo, Department of Political Science, Yale University.
Duncan, Imani and Michael Woolcock. 2002. "Arrested Development: The Political Origins and Socio- Economic Foundations of Common Violence in Jamaica." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.
Eckstein, Harry. 1975. "Case Study and Theory in Policy Science." In Fred

Greenstein and Nelson Polsby, eds., Handbook of Political Science, Vol. 7, strategies of Inquiry. Reading, Mass.: Addison-Wesley. Pp. 79-137.

Elbadawi, Ibrahim A. and Nicholas Sambanis. 2000. "Why Are There So Many Civil Wars in Africa? Understanding and Preventing Violent Conflict." Journal of African Economie, 9 (3): 244-269.

Emizet, Kisangani. 2000. "The Massacre of Refugees in Congo: A Case of UN Peacekeeping Failure and International Law," Journal of Modern African Studies, 38 (2): 163-202.

Esty, Daniel C., Jack Goldstone, Ted Robert Gurr, Pamela T. Surko, and Alan N. Unger. 1995. Working Papers: State Failure Task Force Report. Mc:Lean, VA: Science Applications International Corporation.

Fearon, James D. 2001. "Why do some civil wars last longer than others?" Presented at the World Bank Conference on "Civil Wars and Post-War Transitions," UC Irvine, May 18-20, 2001.

Fearon, James D. and David Laitin. 2003. "Ethnicity, Insurgency, and Civil War." American Political Science Review 97 (1): 91-106.

Gambetta, Diego. 1993. The Sicilian Mafia: The Business of Private Protection. Cambridge, MA: Harvard University.

George, Alexander L. and Timothy J. McKeown. 1985. "Case Studies and Theories of Organizational Decision Making." Advances in Information Processing in Organizations 2: 21-58.

Gleditsch, Kristian. 2003. "Transnational Dimensions of Civil War," Unpublished paper, University of California San Diego (January).

Gleny, Misha. 1999. The Balkans: Nationalism, War, and the Great Powers, 1804-1999. Penguin Books.

Green, Donald P. and Rachel L. Seher. 2002. "What Role Does Prejudice Play in Ethnic Conflict?" Unpublished paper, Yale University (September 5 version). 60

Grossman, Herschel I. 1991. "A General Equilibrium Model of Insurrections." American Economic Review 81: 912-21.

Gurr, Ted Robert. 1993. Minorities at Risk. Washington, DC: US Institute of Peace

Gurr, Ted Robert. 1970. Why Men Rebel. Princeton: Princeton University Press.

Hardin, Russell. 1995. One for All: The Logic of Group Conflict. Princeton: Princeton University Press.

Hayes, Bernadette and Ian McAllister. 2001. "Sowing Dragon's Teeth: Public Support for Political Violence and Paramilitarism in Northern Ireland." Political Studies 49, 901-922.

Hechter, Michael. 2001. Containing Nationalism. Oxford: Oxford University Press.

Hechter, Michael. 1999. Internal colonialism: the Celtic fringe in British national development. New Brunswick, N.J.: Transaction Publishers.

Hegre, Havard, T. Ellingsen, S. Gates, and N.-P. Gleditsch. 2001. Toward a Democratic Civil Peace?

Democracy, Political Change, and Civil War, 1816-1992. American Political Science Review 95: 33-48.

Hegre, Havard. 2003. "Disentangling Democracy and Development as Determinants of Armed Conflict."

Presented to the Annual Meeting of International Studies Association, Portland, OR, February 27.

Herbst, Jeffrey. 2000. States and Power in Africa. Princeton: Princeton University Press.

Heston, Alan and Robert Summers. 1991. "The Penn World Table (Mark 5): An Expanded Set of International Comparisons, 1950-1988." Quarterly Journal of Economics (May) 1991, pp. 327- 368. Data-file (Version 5.6, released January 1995) http://cansim.epas.utoronto.ca:5680/pwt/pwt.html).

Hirschleifer, Jack. 1989. "Conflict and Rent Seeking Functions: Ratio vs. Difference Models of Relative Success." Public Choice 63 (2): 101-12.

Hirschleifer, J. 1995. "Theorizing about conflict." In Handbook of Defense Economics, edited by K. Hartley and T. Sandler, vol. 1. Amsterdam: Elsevier, pp. 165-92

Horowitz, Donald, L. 1991. "Self-Determination: Politics, Philosophy, and Law." In Ian Shapiro and Will Kymlicka, NOMOS XXXIX, New York: NYU Press

Huber, John D. 1996. Rationalizing Parliament: Legislative Institutions and Party Politics in France. New York: Cambridge University Press.

Humphreys, Macartan and Habaye ag Mohamed. 2002. "Senegal and Mali." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Iatrides, John O. 1993. "The Doomed Revolution: Communist Insurgency in Postwar

Greece." In Stopping the Killing: How Civil Wars End, edited by Roy Licklider. New York: NYU Press

Jaggers, Keith and Ted Robert Gurr. 1996. POLITY III: Regime Change and Political Authority, 1800- 1994. [computer file] (Study #6695). 2nd ICPSR version. Boulder, CO: Keith Jaggers/College

Park, MD: Ted Robert Gurr [producers], 1995. Ann Arbor, MI: Inter-University Consortium for Political and Social Research [distributor], 1996.

Jones-Luong, Pauline. 2002. Institutional change and political continuity in Post-Soviet Central Asia : power, perceptions, and pacts. Cambridge, U.K.; New York: Cambridge University Press.

Kalyvas, Stathis N. 2003. "What is Political Violence? On the Ontology of Civil War." Forthcoming in Perspectives on Politics.

Kasfir, Nelson. 1979. "Explaining Ethnic Political Participation." World Politics 31 (3): 365-88. 61

Kaufmann, Chaim. 1996. "Possible and Impossible Solutions to Ethnic Conflict." International Security 20 (4): 136-175.

Kelley, Kevin. 1988. The Longest War: Northern Ireland and the I.R.A. Zed Books Ltd., London.

Kimenyi, Mwangi S. and Njuguna S. Ndung'u. 2002. "Sporadic Ethnic Violence: Why Has Kenya Not Experienced a Full-Blown Civil War?" Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

King, Gary. 1989. Unifying Political Methodology: The Likelihood Theory of Statistical Inference. New York: Cambridge University Press.

King, Gary and Langzhe Zheng. 2001. "Improving Forecasts of State Failure." World Politics 53 (4): 623-658.

King, Gary, Robert O. Keohane and Sidney Verba. 1994. Designing Social Inquiry: Scientific Inference in Qualitative Research. Princeton: Princeton University Press.

Kocher, Matthew. 2003. "Human Ecology and Civil War." Ph.D. Dissertation. University of Chicago.

Kollman, Ken, John Miller, Scott Page. 1996. "On States as Policy Laboratories," Unpublished paper, University of Michigan.

Konrad, Kai and Stergios Skaperdas. 1999. "The Market for Protection and the

Origin of the State." CEPR and University of California, Irvine, Working paper.

Laitin, David D. 1999. «Somalia: Civil War and International Intervention,» in Walter Barbara and Jack Snyder, eds., 1999, Civil Wars, Insecurity, and Intervention. New York: Columbia UniversityPress.

Lake, David and Donald Rothschild. 2001. "Political Decentralization and Civil War Settlements." Paper prepared for presentation at the APSA.

Leys, Colin. 1975. Underdevelopment in Kenya. The Political Economy of Neo-Colonialism. University of California Press. Berkeley and Los Angeles, California.

Lichbach, Mark I. 1987. "Deterrence or Escalation? The Puzzle of Aggregate Studies of Repression and Dissent." Journal of Conflict Resolution 31 (2): 266-297.

Licklider, Roy. 1995. "The Consequences of Negotiated Settlements in Civil Wars, 1945–1993." American Political Science Review 89 (3), 681-90.

Licklider, R. 1993. Stopping the Killing. New York: New York University Press.

Lieberson, Stanley. 1991. «Small N›s and Big Conclusions : An Examination of the Reasoning in Comparative Studies Based on a Small Number of Cases,» Social Forces, 70 (Dec), 307-320.

Lijphart, Arendt. 1969. "Consociational Democracy." World Politics. 21 (2): 207-25.

Lijphart, Arendt. 1977. Democracy in Plural Societies, New Haven, CT: Yale University Press.

Linz, Juan. 1996a. "The Perils of Presidentialism." In Larry Diamond and Marcg F. Plattner, eds., Global Resurgence of Democracy. 2nd edition, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Lowi, Miriam R. 2002. "Algeria, 1992-2002: Toward a Political Economy of Violence." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars. 62

Luebbert, Gregory M. 1987. "Social Foundations of Political Order in Interwar Europe." World Politics 39 (July): 449-78.

Lund, Michael S. 2002. "Explaining the Yugoslavia Exception: Why Macedonia Has Not Erupted into Inter-Ethnic War." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Makdisi, Samir and Richard Sadaka 2002. "The Lebanese Civil War: Background, Causes, Duration and Post Conflict Trends." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Marshall, M. G. and K. Jaggers. 2000. Polity IV Project. www.bsos.umd.edu/cidcm/inscr/polity.

Martinez, Luis. 1998. The Algerian Civil War, 1990-1998. New York, NY: Columbia University Press.

McAdam, Doug, Sidney Tarrow, and Charles Tilly. 2001. Dynamics of Contention. Cambridge: Cambridge University Press

Milanovic, Branko. 2003. "Worlds Apart: International and Global Inequality, 1950-2000." World Bank Working Paper.

September 2003.

Minahan, James. 1996. Nations Without States: A Historical Dictionary of Contemporary National Movements. London: Greenwood Press.

Minorities at Risk Project. [Data Files] http://www.cidcm.umd.edu/mar.

Minority Rights Group. 1997. World Directory of Minorities. Chicago: St. James Press.

Mueller, John. 2000. "The Banality of Ethnic War." International Security 25 (1): 42-70.

Mueller, John, 2001. "The Remnants of War: Thugs as Residual Combatants." Mimeo. Ohio State University.

Murdoch, J. C. and T. Sandler, 2002. "Economic Growth, Civil Wars, and Spatial Spillovers." Journal of Conflict Resolution 46(1).

Ndikumana, Léonce and Kisangani Emizet. 2002. "The Economics of Civil War: The Case of the Democratic Republic of Congo." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Burundi Ngaruko, Floribert and Janvier D. Nkurunziza. 2002. "Civil War and its Duration in Burundi." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Oates, Wallace E. 1972. Fiscal Federalism. New York: Harcourt Brace Jovanovich.

Petersen, Roger D. Understanding Ethnic Violence: Fear, Hatred, and Resentment in Twentieth –Century Eastern Europe. Cambridge: Cambridge University Press, 2002.

Polsby, Nelson W. 1982. What If? Explorations in Social-Science Fiction. Lexington, MA and Brattleboro, VT: The Lewis Publishing Company.

Popper, Karl R. 1968. The Logic of Scientific Discovery. New York: Harper and Row.

Posner, Dan. 2000. "Ethnic Fractionalization in Africa: How Should it be Measured? What Does it Explain About Economic Growth? Paper presented to the World Bank Development Research Group Seminar, 29 March.

Prunier, Girard. 1995. The Rwanda Crisis. New York: Columbia University Press.

Przeworski, Adam and Henry Teune. 1970. Logic of Comparative Social Inquiry. Malabar, FL: Krieger Publishing.

Przeworski, Adam and James R. Vreeland. 2002. A Statistical Model of Bila teral Cooperation. Political Analysis 10. 63

Regan, Patrick M. 2002. "Third Party Interventions and the Duration of Intrastate Conflicts." Journal of Conflict Resolution 46 (1): 55-73.

Regan, Patrick M. 2000. Civil Wars and Foreign Powers. Ann Arbor, MI: Michigan University Press.

Reynal-Querol, Marta. 2002. "Ethnicity, Political Systems, and Civil War." Journal of Conflict Resolution 46 (1): 29–54.

Riker, William H. 1985. "Comments on 'Case Studies and Theories of Organization Decision-Making.'" In Advances in Information Processing in Organizations: A Research Annual. Greenwich, Conn.: JAI Press.

Riker, William H. 1964. Federalism: Origin, Operation, Significance. Boston: Little, Brown.

Robinson, William S. 1990. "Ecological Correlations and the Behavior of Individuals." American Sociological Review 15: 351-357.

Ross, Michael L. 2002. "Resources and Rebellion in Aceh, Indonesia." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Rothschild, Donald. 2002. "Settlement Terms and Post-agreement Stability." In Stephen Stedman, Donald Rothschild and Elizabeth Cousens, eds. Ending Civil Wars. Boulder, CO: Lynne Rienner.

Rothschild, Donald. 1986 "Interethnic Conflict and Policy Analysis in Africa." Ethnic and Racial Studies 9 (1): 66-86.

Rubio, Mauricio. 1999. "Crimen e Impunidad. Precisiones sobre la Violencia." Bogota: CEDE-Tercer Mundo. Pp 147-148

Sambanis, Nicholas. 2003. "The Causes of Genocide and Civil War: Are they More Similar Than We Thought?" Mimeo, Yale University (April 11 version).

Sambanis, Nicholas. 2002a. "A Review of Recent Advances and Future Directions in the Literature on Civil War." Defense and Peace Economics 13 (2): 215-243 (June 2002).

Sambanis, Nicholas. 2002b. "What Is A Civil War? Conceptual and Empirical Complexities of an Operational Definition." Mimeo, Yale University (October 17).

Sambanis, Nicholas. 2001a. "Do Ethnic and Non-Ethnic Civil Wars Have the Same Causes? A Theoretical and Empirical Inquiry (Part 1). Journal of Conflict Resolution. 45 (3), 259-282.

Sambanis, Nicholas and Annalisa Zinn. 2002. The Escalation of Self-Determination Movements: From Protest to Violence. Prepared for Presentation at the Annual Meeting of the American Political Science Association, Boston, MA, August 29 - September 1, 2002

Sambanis, Nicholas. 1999. United Nations Peacekeeping in Theory and in Cyprus. Ph.D. Dissertation. Princeton University.

Sanchez, Fabio, Andres Solimano, and Michel Formisano. 2002. "Conflict, Violent Crime and Criminal

Activity in Colombia." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

Sarkees, Meredith Reid and J. David Singer. 2001. "The Correlates of War Datasets: The Totality of War,» Paper prepared for the 42nd Annual Convention of the International Studies Association, Chicago, IL (20–24 February).

Shapiro, Ian. 2001. "The State of Democratic Theory." Unpublished paper, Yale University.

Silber, Laura and Allan Little. 1995. Yugoslavia, Death of a Nation. New York: Penguin.

Singer, David J. and Melvin Small. 1994. Correlates of War Project: International and Civil War Data, 1816-1992. Inter-University Consortium for Political and Social Research, Ann Arbor, Michigan.

Sisk, Timothy Power Sharing and International Mediation in Ethnic Conflict WDC: USIP, 1996

Skaperdas, Stergios. 2001. "An Economic Approach to Analyzing Civil Wars" paper presented at the World Bank Conference on "Civil Wars and Post-War Transitions," UC Irvine, May 18-20, 2001.

Small, Melvin, and J. David Singer. 1982. Resort to Arms: International and Civil War, 1816-1980. Beverly Hills: Sage. 64

Smith, M.L.R. 1999 "The intellectual internment of a conflict: The forgotten war in Northern Ireland. International Affairs 75 (1): 77-98

Smith, Anthony D. 1991. National Identity. Reno: University of Nevada Press.

Smith, Anthony D. 2001. Nationalism. Cambdridge: Polity Press.

Stewart, Frances. 1998. "The Root Causes of Conflict: Some Conclusions," Queen Elizabeth House Working Paper Number 16 (June).

Tiebout, Charles M. 1956. "A Pure Theory of Local Expenditures." Journal of Political Economy 64: 416-24.

Toft, Monica. 2001. "A Theory of Territory, Indivisibility, and Ethnic War." Unpublished manuscript. Harvard University.

Treisman, Daniel. 2000. "Decentralization and the Quality of Government." Manuscript UCLA.

Tse-Tung, Mao. 1954. The Chinese revolution and the Chinese Communist Party. Peking: Foreign Languages Press.

Varshney, Ashutosh. 2002. Ethnic Conflict and Civic Life : Hindus and Muslims in India New Haven, CT: Yale University Press.

Walter, Barbara F. 2002. Committing to Peace. Princeton: Princeton University Press.

Wantchekon, Leonard and Zviika Neeman. 2000. "A Theory of Post-Civil War Democratization." Mimeo. July 28.

Weber, Max. 1949. "Objective Possibility and Adequate Causation in Historical Explanation." In Max Weber, The Methodology of the Social Sciences. New York: Free Press.

Weingast, Barry R. 1995. "The Economic Role of Political Institutions: Market-Preserving Federalism and Economic Development." Journal of Law, Economics, and Organization

Weinstein, Jeremy M. and Laudemiro Francisco. 2002. "External Actors as a Source of War and Peace in Mozambique." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

White, Robert W. 1989. "From Peaceful Protest to Guerilla War: Micromobilization of the Provisional Irish Republican Army." American Journal of Sociology 94 (6): 1277-1302.

Wilkinson, Steven I. 2001 . The Electoral Incentives for Ethnic Violence: Hindu-Muslim Riots in India.
Forthcoming from Cambridge University Press, (manuscript)
Woodward, Susan. 1995. Balkan Tragedy: Chaos and Dissolution After the Cold War. Washington, DC: The Brookings Institution
Woodwell, Douglas. 2002. The "Troubles" of Northern Ireland—Civil Conflict Within an Economically Well-developed State." Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.
Woodwell, Douglas R. 2001. "Unwelcome neighbors: shared ethnicity and international conflict during the Cold War." Unpublished Paper.
Zinn, Annalisa. 2003. "Theory versus Reality: Civil War Onset and Avoidance in Nigeria, 1960-1999."
Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.
Zürcher, Christoph, Jan Koehler, and Pavel Baev. 2002. Civil Wars in the Caucasus."
Paper prepared for the Yale University-World Bank Case Study Project on the Political Economy of Civil Wars.

فصل دوم

اقتصاد سیاسی جنگ داخلی و تحول منازعه[1]

کارن بالنتین [2]

هایکو نیتچکه [3]

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از:

Karen Ballentine, Heiko Nitzschke:»the political economy of civil war and conflict transformation», 2005 Berghof Research Center for Constructive Conflict Management - Final version Apr 2008.

۲- Karen Ballentine خانم بالنتین مشاور ارشد برنامه امنیت جدید موسسه فائو در نروژ است و از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ پژوهشگر ارشد آکادمی صلح بین‌المللی ومدیر برنامه دستور کار اقتصادی در جنگ های داخلی بود. وی مقالات و کتاب‌های بیشماری در حوزه اقتصاد سیاسی جنگ های داخلی به رشته تحریر درآورده است.

۳- Heiko Nitzschke مدیر ارشد برنامه آکادمی صلح بین المللی در خصوص دستورکار اقتصادی در جنگ های داخلی از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰٤ بود.وی قبل از فعالیت در وزارت خارجه آلمان در بانک جهانی فعالیت می کرد. هایکو نیز مقالات و کتاب‌های متعددی در حوزه اقتصاد سیاسی جنگ های داخلی به رشته تحریر درآورده است.

۱- مقدمه

در سرتاسـر تاریخ، عوامل اقتصادی نقشی مهم در جنگ داشته‌اند. تا همین اواخر، ابعاد اقتصادی جنگ‌های داخلی کمتر مورد توجه بود تا چه رسد به اینکه ارزیابی نظام‌مند و عالمانه‌ای از آنها صورت گرفته باشد. این وضعیت از اواسط دهه ۱۹۹۰ با رشد نهادهای پژوهشی سیاست‌گذاری و دانشگاهی و تولید دیدگاه‌های جدید مهم در خصوص اقتصاد سیاسی جنگ مسلحانه درون دولتی، تغییر یافته است.(Jean and Rufin1996) یکی از انگیزه‌های اصلی این مسیر جدید پژوهش، پذیرش فزاینده این نکته میان تحلیل‌گران و سیاسـت‌گذاران بوده اسـت که بسـیاری از جنگ‌هـای داخلی در اصل خودمایه‌گذار[1] شـده‌اند (Ballendin and Sherman 2003). شورشیان و حکومت‌ها در مواجهه با کاهش حمایت ابرقدرت‌ها بعد از جنگ سرد به دنبال منابع جایگزین درآمد بوده‌اند تا اردوگاه‌های نظامی خود را حفظ کنند. علاوه بر ابزارهای سـنتی غارت و چپاول، تجارت در منابع طبیعی پرسود، وجوه ارسـالی دیاسپورا و جذب کمک خارجی مهم‌ترین منابع تأمین مالی شورشیان بوده است (jean and rufin 1996).

با توجه به نقش منابع طبیعی پرسود در شعله‌ور کردن اقتصادهای جنگ،

1. Self – financing

واژه «جنگ‌های منابع» در میان تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران بسیار متداول شده است. برخی حتی این جنگ‌ها را نوع جدید منازعه مسلحانه می‌بینند (Renner 2002). بـا این حال، توجه به اقتصادهـای منازعه در مفهوم «اقتصادهای جنگ» مشاهده شده است.

مشخصه‌های متمایز اقتصادهای جنگ

- شامل ویرانی یا ممانعت از اقتصاد رسمی و رشد بازارهای غیررسمی و سیاه، تیره و تار شدن مرز میان بخش‌های رسمی، غیررسمی و جنایی و فعالیت‌ها؛
- غارتگری، چپاول، اخاذی و خشـونت عمدی علیه شـهروندان توسط شورشیان اسـتفاده می‌شـود تا بر دارایی‌های پرسود دسترسی و کنترل داشته باشند، شبکه‌های تجاری را جذب کنند و از دیاسپورا وجوه دریافت کنند و نیروی کار را استثمار کنند؛
- اقتصادهای جنگ هم در ابزارهای اجبار و هم تولید و مبادله به شدت نامتمرکز هستند.
- شورشـیان به نحو چشمگیری بر بهره برداری قانونی یا غیرقانونی از تجارت در منابع طبیعی سودآور متکی هستند؛
- آنهـا در شـبکه‌های تجاری فرامرزی، خویشـاوندی منطقـه و گروه‌های قومی، قاچاقچیان اسلحه و مزدوران گسترش می‌یابند و همچنین به طور قانونی در نهادهای تجاری فعالیت می‌کنند که هر کدام چه بسـا در تداوم منازعه و ناامنی ذی‌نفع باشند.

بررسـی منازعات و کشـمکش‌های درون دولتی از منظر اقتصاد سیاسی می‌تواند به فهم پویایی‌های کلیدی بسـیاری از جنگ‌های داخلی امروزی مسـاعدت کند. همچنین می‌تواند منتهی بـه یک درک نظام‌مند از این امر شـود که چگونه این پویایی‌ها بر حل و فصل منازعه و صلح سازی پس از منازعـه تأثیر می‌گذارند. به معنای واقعی کلمه، اقتصاد سیاسـی منازعه مسـلحانه را باید بـه مثابه یک الحـاق مهم به تحلیل منازعـه معاصر و توسعه سیاست‌گذاری توسط آنهایی که در حکومت هستند، سازمان‌های بین‌المللی، آژانس‌های خیریه، سازمان‌های غیردولتی و بخش خصوصی که مرتبط با جنگ و صلح است، تلقی کرد.

این نوشتار چشم‌اندازی است بر مباحث کلیدی و توسعه سیاست‌گذاری در حوزه میان رشته‌ای تحلیل منازعه. مقاله، نخست با طراحی مختصر رهیافت‌های تحلیلی کلیدی و مفاهیمی آغاز می‌شود که پژوهش و سیاست‌گذاری را شکل می‌دهد، از جمله ویژگی‌ها و محدودیت‌های دوگانه «حرص و نارضایتی» که بر پژوهش و مباحث سیاست‌گذاری در خصوص ابعاد اقتصادی منازعه سایه افکنده است. سپس بر اهمیت هدایت یک ارزیابی سهامدار از اقتصادهای جنگ اشاره می‌کنیم تا سازوکارهای سیاست‌گذاری را توسعه دهیم که مؤثر هستند و می‌توانند پیامدهای منفی ناخواسته را به حداقل برسانند. دو دسته سازوکار سیاست‌گذاری در دسترس جامعه بین‌الملل در بخش بعدی مورد سنجش قرار می‌گیرند: تلاش‌های کنترل که هدف آنها مهار و جلوگیری از جریان منابع برای شورشیان و تلاش‌ها برای تحول و تغییر اقتصادهای جنگ و سرانجام توصیه‌هایی برای اقدام و عمل سیاست‌گذاری ارایه می‌شوند.

۲- ابعاد اقتصادی جنگ داخلی: فراسوی حرص و نارضایتی[1]

هر چند اجماع گسترده‌ای وجود دارد که عوامل اقتصادی در کشمکش اهمیت دارند، اما در عین حال اختلاف نظر چشمگیری وجود دارد که چگونه این عوامل اهمیت دارند و تا چه اندازه نسبت به عوامل سیاسی، اجتماعی ـ فرهنگی و هویتی اهمیت دارند. از نظر برخی تحلیل‌گران،عوامل اقتصادی به عنوان ابزارهایی برای فهم بهتر ریشه‌های پیچیده و پویایی‌های جنگ بایستی در کنار دیگر عوامل مورد تحلیل قرار گیرند؛ و از نظر عده‌ای دیگر، اقتصادها تبدیل به چارچوب تبیینی برای تحلیل منازعه شده‌اند. هر کدام از این رهیافت‌ها الزامات متمایزی برای توسعه و عمل سیاست‌گذاری دارند.

1. Greed and Grievance

۱-۲- کار ویژه‌های اقتصادی خشونت در منازعه مسلحانه

تا همین اواخر، بیشـــتر نوشته‌های دانشـــگاهی درباره جنگ داخلی، آن را به مثابه یک اختلال و تعامل اجتماعی، اقتصادی و سیاســـی طبیعی درون جامعـــه تلقی می‌کردند. پژوهش‌هـــای نوآورانه مبتنی بـــر تحقیق تجربی منازعات خاص از قبیل ســـودان، آنگولا، ســـیرالئون و کامبوج در اواسط دهه ۱۹۹۰، این فرضیه را به چالش کشـــیدند. رهیافت‌های کارکردگرایانه نســـبت به خشونت و جنگ داخلی، نشـــان دادند که جدا از غیرعقلانی یا اختلالی بودن، خشونت و ناامنی اغلب در برگیرنده کار ویژه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای افراد می‌باشد (Berdand and keen 1997). کین با گسترش و بســـط دوگانگی مشهور کارل فون کلازویتس بسیاری از پویایی‌های منازعه را به مثابه «تداوم اقتصادها توســـط ابزارهای دیگر» توصیف کرد (kenn 1998). در واقع، جایی که بیشتر جنگ وجود دارد تا پیروزی، آنهایی که از خشونت نفع می‌برند چه بسا یک ذی نفع اقتصادی در تـــداوم منازعه هســـتند. این یافته‌ها همچنین فرضیه‌هـــای اصلی را که مدت‌هاســـت اندیشه و سیاســـت‌گذاری در ارتباط با حل و فصل منازعه را شـــکل داده‌اند، به چالش می‌کشند. در واقع، مفهوم اصلی «حل و فصل سیاســـی جامع» که بسیاری از موافقت نامه‌های صلح منعقد شده طی دهه ۱۹۹۰ را توصیف می‌کند، نشـــان دهنده گسست کامل از الگوهای گذشته منازعه و خشونت و نیز دوگانگی «جنگ» و «صلح» است (keen 2001). در مقابل، رهیافت کارکردگرا نشـــان می‌دهد که گذار از جنگ به صلح را باید به مثابه «متحد کننده مجدد منافع سیاسی و تطبیق راهبردهای اقتصادی نه یک گســـست کامل از خشـــونت بـــه رضایت، از دزدی بـــه تولید یا از سرکوب به دموکراسی تلقی کرد» (Berdel and keen 1999).

۲-۲ «حرص و نارضایتی»: مقدورات و محذورات

شاید هیچ کاری بهتر از مطالعات اقتصاد سنجی پاول کولیر در مقدمه‌ای با عنوان دوگانگی «حرص و نارضایتی» درباره تأثیر گفتمان سیاست‌گذاری بر ریشه‌های اقتصادی جنگ صورت نگرفته است. در میان بسیاری از یافته‌های مهم، عمومی‌ترین گزارشی که منتشر شد این بود که متوسط و میانگین وابستگی منابع طبیعی یک کشور (در قالب صادرات کالاهای اساسی به عنوان بخشی از تولید ناخالص ملی سنجش می‌شود) با خطر بالای منازعه همبستگی دارد. بر اساس دوگانگی «حرص و نارضایتی»، انگیزه‌ها و فرصت‌های اقتصادی (دنبال غارتگری بودن) نسبت به نارضایتی‌های قومی، اجتماعی ـ اقتصادی یا سیاسی (دنبال عدالت بودن) همبستگی بیشتری با آغاز منازعه دارند. این امر منجر به فرضیه‌ای می‌شود که منبع ثروت با مهیا کردن فرصت و حتی انگیزه برای شورش، امکان شورش را بهتر مهیا می‌سازد. کولیر تصریح می‌کند تا زمانی که نارضایتی‌ها عامل شورش محسوب می‌شود، نارضایتی‌ها کمی بیشتر از یک گفتمان شورش است که برای توجیه فعالیت‌های تجاوزکارانه‌شان میان آنهایی که حمایتشان را جستجو می‌کنند است (کولیر و هوفلر ۲۰۰۰).

این ایده که جنگ داخلی را فزون‌خواهی و حرص شورشگر تحریک می‌کند خوشایند برخی سیاست‌گذاران بود ولی پیچیدگی و طولانی بودن منازعات قومی و دینی اوایل دهه ۱۹۹۰، طرفداران این ایده را مأیوس کرد. اگر بسیاری از منازعات معاصر متأثر از جدال بر سر منابع اقتصادی است، در آن صورت «جنگ‌های معطوف به منابع» بایستی بیشتر از منازعات بر سر موضوعات هویت فردی از قبیل قومیت، دین یا ایدئولوژی حل‌پذیر باشند. فرضیه حرص نه تنها سیاست بلکه سیاست‌گذاری را نیز شکل داد، چون رهبران فاسد و سرکوبگر در کشورهای دیگر منازعه آن را یک استدلال مفیدی می‌دانند تا با انداختن گرفتاری‌های کشورهای مصیبت زده بر گردن

شورشیان حریص، توجه عموم را از خطاهای خودشان منحرف سازند.

با این حال، در میان استادان و نه تنها آنهایی که به گرایش‌های تقلیل گرایانه مطالعات کمی بی‌اعتماد هستند ـ شناخت فزاینده‌ای از کمبودهای روش شناختی و تحلیلی فرضیه حرص که یافته‌های کولیر و تفاسیر مشکل‌دار ارایه می‌دهند، وجود دارد.

نخست، در استنباط انگیزه‌های فردی از همبستگی‌های آماری همواره ریسک وجود دارد(Bellentin and Sherman 2003) . این واقعیت صرف که مبارزان درگیر فعالیت‌های اقتصادی غارتگرانه می‌شوند به ندرت یک راهنمای معتبر برای تمایلات اصلی‌شان است. با این حال، برخی ممکن است به خاطر اینکه از قبل جنگ چیزی عایدشان بشود در اقتصاد جنگ مشارکت کنند، دیگران نیز ممکن است برای بقا این کار را بکنند و یا همچنان چه بسا مجبور شوند به خاطر کار و زمین این کار را بکنند. از این گذشته، انگیزه‌های فردی ممکن است در طول زمان تغییر کنند چون منازعات دستخوش تغییر می‌شوند.

منازعاتی که بر اساس نارضایتی شروع می‌شوند ممکن است در طول زمان تکمیل شوند و حتی انگیزه‌های پولی بر آن پیشی گیرند. در واقع، چنین تغییری را می‌توان در منازعات کلمبیا و آنگولا مشاهده کرد. مشخص کردن اینکه کدام انگیزه‌ها، کجا و چه زمانی نیازمند مقوله‌بندی دقیقی از رفتارهای متفاوت و اعتبار تجربی هستند، مهم است.

در ثانی، بخش اعظم تحقیق اخیر و به ویژه تحقیق کولیر «شورش محور» بود و از نقش دولت هم به عنوان یک بازیگر و نهاد در ایجاد یا طولانی‌کردن منازعه غفلت ورزیده است. فرضیه کشف نشده این بود که «شورش‌ها ـ نه بازیگران دولتی که باعث منازعه می‌شوند، منجر به جانب‌داری دولتی در تحلیل و کنش سیاسی می‌شود. از این رو، نظریه‌های شورش فقط تصویر ناقصی از آغاز منازعه می‌دهند. غفلت از تحلیل رفتار دولت چه

بسا به نخبگان فاسد و سرکوبگر دولت که از جنگ به بهای قربانی کردن جمعیت نیز فایده می‌برند، مشروعیت ببخشد. در واقع، این جانب‌داری دولتی در تلاش‌های تحریم‌های سازمان ملل برای جلوگیری از تجارت در الماس‌های منازعه آمیز مشهود بود؛ الماس‌هایی که جنبش‌های شورشی یا متحدانشان برای تأمین مالی منازعه با هدف تضعیف حکومت‌های مشروع استفاده می‌کردند. (سازمان ملل ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲).

سوم، از نظر برخی از ناظران بسیاری از شورش‌های امروز از قبیل «چریک‌های مواد مخدر» در کلمبیا به بنگاه‌های جنایی واگذار شده است و بایستی بر همین اساس با آنها برخورد کرد. (کولیر ۲۰۰۰) ولی، با این حال، بسیاری از شورش‌ها و جنایت‌ها در منازعات امروزی همپوشانی دارند، ولی شبیه هم نیستند. در حالی که سازمان‌های جنایی از خشونت برای تعقیب سود استفاده می‌کنند، کارشناسان استدلال می‌کنند گروه‌های مبارز درگیر فعالیت‌های اقتصادی می‌شوند تا اهداف نظامی و سیاسی را دنبال کنند. طبقه‌بندی شورش به عنوان یک فعالیت صرفاً جنایی نه سیاسی ممکن است فرصت‌ها برای راه‌حل‌های دیپلماتیک را سلب کند.

چهارم، ساختار فرصت برای شورش به قابل دسترس بودن منابع صرف بستگی ندارد. بلکه، ناتوانی و نالایقی در اداره امور مملکت متغیر میانی محسوب می‌شود. فساد نظام‌مند و توزیع نابرابر رانت‌های منابع، حکومت پدرسالارانه و طرد نظام‌مند گروه‌های قومی یا دیگر گروه‌های اقلیت (نابرابری‌های افقی) می‌تواند شرایطی را ایجاد کند که منجر به آغاز منازعه گردد. هم‌زمان، تلاش‌های فرساینده رانت‌های منابع در قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت، شورش را امکانپذیر می‌سازد (Ross 1999). هر چه دولت ضعیف‌تر باشد، شورش بیشتر انعطاف‌پذیر می‌شود، چه اینکه هدف سرنگونی یک نظام دیکتاتوری باشد یا صرفاً به دست آوردن تکه‌ای شیرینی.

و سرانجام، اگرچه قابل دسترس بودن منابع طبیعی سودآور پیامدهای مهمی برای پویایی‌های منازعه دارد، ولی تبیین‌های منازعه باید از الگوهای «تقلیل‌گرایانه منابع» در حمایت از رهیافت‌های جامعی که بر انواع تعاملات سیاسی و اقتصادی که منازعه را تحریک می‌کنند، تمرکز می‌کنند، اجتناب کنند. در واقع، بررسی‌های کیفی نشان می‌دهند انگیزه‌های اقتصادی غنی‌سازی خود و فرصت‌های اقتصادی برای بسیج شورش تنها انگیزه و محرکه اصلی منازعه نیستند بلکه، وقوع منازعه با تعامل انگیزه‌های اقتصادی و فرصت‌ها توأم با نارضایتی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فرهنگی تحریک می‌شوند.

گفته می‌شود، بحث حرص در برابر بحث نارضایتی مساعدت‌های مهمی به بررسی جنگ داخلی و توسعه سیاست‌گذاری کرد. بررسی‌های کمّی انجام شده توسط کولیر و دیگران نقشی مهمی در توسعه پژوهش نظام‌مند و تحلیل سیاست‌گذاری در بعد اقتصادی غفلت شده خشونت و جنگ‌های داخلی ایفاء کرد. از همه مهم‌تر، آنها جنگ‌های داخلی را به عنوان موضوعی برای پژوهش اقتصادی فراسوی تمرکز اولیه بر سنجش هزینه‌های جنگ و صلح مشخص کرده‌اند. کارکردگرایان و الگوهای حرص جنگ داخلی با استفاده از روش‌های انتخاب عقلانی در تحلیل منازعه یک ضد استدلال قوی برای تبیین‌های «نفرت کهن[1]» از منازعه در گفتمان پژوهش و سیاست‌گذاری در اواسط دهه ۱۹۹۰ ارایه می‌دهند. و نهایتاً، تمرکز بر نقش ثروت منابع طبیعی نه کمیابی به عنوان دلیل آسان منازعه مسلحانه یک چارچوب مهم جدید تبیینی برای مطالعات جنگ و صلح فراهم می‌کند و بر پیشگیری منازعه و سیاست‌های توسعه تاکید می‌کند که راهبردهای تکثر اقتصادی را هدف قرار می‌دهد.

---

1. ancient hatred

۳-۲- منابع متفاوت ـ منازعات متفاوت؟

چارچوب تحلیلی سودمند برای ارزیابی بهتر و تبیین رابطه پیچیده میان منابع طبیعی و آغاز و مدت منازعات مسلحانه در مطالعات و بررسی‌هایی توسعه یافته است که به طور نظام‌مند تأثیر پویایی‌های منازعه را بر انواع متفاوت منابع طبیعی تحلیل می‌کند. این مطالعات به ویژه روشی را بررسی می‌کنند که این منابع بهره‌برداری می‌شوند و اینکه چگونه آنها ممکن است از طرف‌های متفاوت منازعه سود ببرند. یک تمایز مهم بین منابع قابل غارت و غیرقابل غارت صورت گرفته است و اینکه چگونه آنها با منازعات جدایی‌طلبی و غیر جدایی‌طلبی پیوند خورده‌اند.

منابع قابل غارت (از قبیل سنگ‌های قیمتی آبرفتی، الوار یا محصولات مواد مخدر) به طور کلی با شورشیان غیر جدایی‌طلب مثل در سیرالئون، کلمبیا و افغانستان پیوند خورده‌اند. آنها به راحتی قابل بهره‌برداری و قابل انتقال توسط گروه‌های کوچک کارگران غیر ماهر هستند. به معنای واقعی کلمه، آنها سودهای راحتی برای آنهایی فراهم می‌کنند که نه تنها منطقه غنی از منابع بلکه جمعیت محلی را نیز کنترل می‌کنند. دسترسی به منابع قابل غارت ممکن است منازعه را طولانی کند، چون طرف‌های ضعیف می‌توانند با ایجاد ضرورت‌های مالی برای تداوم خصومت‌ها از «بن‌بست‌های آسیب زننده» اجتناب می‌کنند. جایی که گروه‌های مسلح به منابع در دسترس راحتی متکی هستند، این خطر بزرگ وجود دارد که منازعه به خاطر انشعاب گروه‌های مبارز طولانی بشود، چون نظم و انسجام داخلی توسط انگیزه‌های اقتصادی تضعیف می‌شوند.

در مقابل، منابع غیرقابل غارت (از قبیل الماس‌های کیمبرلیت، معادن ته دریاها، نفت و گاز طبیعی) با منازعات جدایی‌طلبانه مرتبط هستند. تبیین‌های مختلفی می‌توان ارایه داد. نخست، هزینه‌های اقتصادی و دیگر هزینه‌ها توسط اجتماعات در منطقه بهره‌برداری به وجود می‌آیند، اجتماعاتی که

به لحاظ فرهنگی یا قومی متمایزند و اغلب گروه‌های به حاشیه رانده شده هستند. معدن کاری و حفاری می‌تواند نارضایتی‌های محلی ناشی از آلودگی زیست محیطی و آشفتگی اجتماعی ـ فرهنگی ایجاد کنند (جریان کارگران خارجی، تهدید متصور برای آداب و رسوم سنتی و غیره). دوم، از آنجایی که بهره‌برداری از این منابع به فن‌آوری و مهارت نیازمند است، فایده‌ها عاید حکومت مرکزی و شرکت‌های خارجی می‌شوند که تکنولوژی و سرمایه لازم را برای بهره‌برداری مهیا می‌کنند. جایی که حکومت‌های فاسد، طردگرا و غیر مسئول نمی‌توانند منابع تولید شده را به طور مناسب تقسیم کنند یا کالاهای عمومی و خدمات مناسبی فراهم کنند، احساس محرومیت اقتصادی ممکن است بیزاری‌های محلی دیگری را شعله‌ور سازد و خشونت جدایی طلبی را تقویت کند، درست آنچه در گینه پاپوی جدید و سودان روی داد (۲۰۰٤ لویس). سوم، وجود ثروت منابع در یک منطقه ممکن است بیزاری‌های محلی دیگری را شعله‌ور سازد و خشونت جدایی‌طلبی را تقویت کند، درست آنچه در گینه پاپوی جدید و سودان روی داد. (۲۰۰٤ لویس). سوم، وجود ثروت منابع در یک منطقه ممکن است توسط جنبش‌های جدایی‌طلب به عنوان یک مبنای کارآمد اقتصادی برای یک دولت مستقل تلقی شود و به این ترتیب منازعه مسلحانه را تقویت و تشویق می‌کند.

جدول ۱: ثروت منابع، قابل غارت و انواع منازعه

	منازعات جدایی طلبانه	منازعات غیرجدایی‌طلبانه
منابع قابل غارت	برمه ـ الوار، سنگ‌های قیمتی، تریاک	افغانستان ـ سنگ‌های قیمتی، تریاک * آنگولا ـ الماس‌ها * کامبوج ـ الوار، سنگ‌های قیمتی * کلمبیا ـ تریاک، کوکائین * کنگو ـ الماس، قهوه * لیبریا ـ الوار، الماس، قهوه، کوکائین، ماری‌جوانا، طلا، کائوچو * پرو ـ کوکائین * سیرالئون ـ الماس

منابع غیرقابل غارت	آنگولا ـ نفت اندونزی (آچه)- گاز طبیعی اندونزی(پاپوی غربی) ـ طلا و مس گینه پاپوی جدید ـ طلا و مس سودان – نفت	آنگولا ـ نفت * اندونزی (آچه)- گاز طبیعی * اندونزی (پاپوی غربی) ـ طلا و مس * گینه پاپوی جدید ـ طلا و مس * سودان – نفت * آنگولا ـ نفت * کلمبیا ـ نفت و گاز * جمهوری کنگو ـ نفت * کنگو ـ مس، کوبالت

جدا از طبقه‌بندی‌های صرفاً دانشگاهی، این تمایزات الزامات سیاست‌گذاری مهمی دارند. از این مهم‌تر، آنها تاکید می‌کنند که بایستی اقتصاد سیاسی شورش و همچنین شکست دولت را در تبیین آغاز و مدت منازعه در نظر گرفته شود. به معنای واقعی کلمه، این مطالعات همچنین پارادوکس اغلب ذکر شده‌ای را روشن می‌سازند: چرا الماس‌ها در عین حال که منبع ثروت در بوتساوانا هستند در عین حال منبع بی‌ثباتی در سیرالئون می‌باشند. پاسخ این پرسش ممکن است دو وجهی باشد. نخست، الماس‌های آبرفتی که در سواحل رودخانه در غرب آفریقا یافت می‌شوند به راحتی برای شورشیان آینده قابل غارت است، در حالی که استخراج الماس‌های کیمبرلیت و ته رودخانه‌ها در بوتساوانا نیازمند تجهیزات سنگین و سرمایه اساسی است. در ثانی، بخش الماس در سیرالئون از دهه ۱۹۵۰ بسیار غیرقابل کنترل و فاسد بوده است. بخشی از درآمدهای باقی مانده رسمی را رژیم‌های متعدد دزد سالاری برای اهداف توسعه صرف می‌کنند. در مقابل، در بوتساوانا، کنترل فیزیکی حکومت بر معادن و اقتصاد کلان خردمندانه و مدیریت مالی درآمدها توسط یک دستگاه دولتی عاری از فساد و کاملاً شفاف تقویت می‌شود و تضمین می‌کند که الماس‌ها مرهم دردند نه ابزار لعن و نفرین.

۳- تحلیل گروه‌های ذی نفع در اقتصادهای جنگ: چه کسی سود می‌برد چه کسی زیان؟

تاکنون مشخص شده است که زندگی اقتصادی طی جنگ متوقف نمی‌شود.

بلکه اشکال جدیدی به خود می‌گیرد و اغلب از آن به عنوان «اقتصادهای جنگ[1]» یاد می‌شود؛ یعنی فعالیت‌های اقتصادی در زمان جنگ کارویژه‌های متفاوتی برای مشارکت‌کنندگان متفاوت دارند. تحلیل گروه‌های ذی‌نفع از اقتصاد سیاسی منازعه فهم بهتری از کارویژه‌های منازعه می‌دهد که به سیاست‌های هدفمند و راهبردهای پیشگیری و حل و فصل منازعه کمک کند. هر منازعه‌ای تاریخ، پویایی‌ها و گروه‌های ذی‌نفع خود را دارد. اما، آنهایی که به دنبال پایان بخشیدن به جنگ‌ها و اجتناب از تکرار آنها هستند پرسش‌های متعددی مطرح می‌کنند: بازیگران کلیدی چه کسانی هستند که در اقتصادهای جنگ مشارکت می‌کنند؟ آنها چه انگیزه‌ای برای مشارکتشان در اقتصادهای جنگ دارند؟ چه انگیزه‌هایی برای دنبال کردن صلح دارند؟ چه کسی ابزارهای خشونت را کنترل می‌کند؟ جاناتان گودهند[2] برای ارزیابی مناسب کارویژه‌های متفاوت اقتصادهای جنگ یک طبقه بندی مفیدی از اقتصادهای «مبارزه»، «سایه» و «فایق» می‌دهد. (Good- 2004 hand). اگرچه به لحاظ تجربی هر سه همپوشانی دارند، ولی هر کدام از این اقتصادها دربرگیرنده مجموعه‌ای متمایز از بازیگران، انگیزه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی است که می‌تواند الزامات متفاوت کیفی برای حل و فصل منازعه و صلح سازی بعد از منازعه داشته باشد (جدول ۳).

اقتصاد مبارزه[3] مبتنی بر تعاملات اقتصادی است که مستقیماً نبرد و مبارزه واقعی را تداوم می‌بخشد. بازیگران زیادی بر این نوع اقتصاد سلطه دارند: دستگاه امنیتی دولت (پلیس، ارتش، گروه‌های شبه نظامی) و گروه‌های شورش، همچنین کارآفرینان منازعه داخلی و خارجی که سلاح‌های لازم و تدارکات نظامی مهیا می‌کنند. به طور کلی، اقتصاد مبارزه به تلاش‌های این بازیگران برای تأمین مالی جنگ و همچنین تحقق اهداف نظامی کمک

1. war economies
2. Jonathan Goodhand
3. combat economy

می‌کند.(Brömmelhörster and Paes 2003) ابزارهای ترجیحی تولید منبع شامل مالیات قانونی و فعالیت‌های اقتصادی غیرقانونی، اخاذی از تاجران محلی، کنترل بر بهره برداری از منابع طبیعی، وضع گمرک در مناطق مرزی یا ایجاد ایست‌های بازرسی در جاده‌ها، فروش حق استخراج منابع برای شرکت‌های خارجی یا جذب کمک‌های خارجی هستند.

اقتصاد سایه[1] (گاهی اقتصاد بازار سیاه نیز نامیده می‌شود) در بر گیرنده انواع روابط اقتصادی غیررسمی است که خارج از چارچوب‌های تحت کنترل می‌باشد. بازیگران کلیدی گستره‌ای از «سودجویان منازعه» کمتر راست‌گو از جمله مافیاها و مجرمانی را در بر می‌گیرد که به دنبال سود و منفعت از فرصت‌های تجاری هستند که در موقعیت‌های آشوب زده جنگ و بسیار بی‌نظم و خارج از کنترل به دست می‌آید.

جدول ۲: اقتصادها، بازیگران، انگیزه‌ها و فعالیت‌ها طی منازعه مسلحانه

	اقتصاد مبارزه	اقتصاد سایه	اقتصاد فایق
بازیگران کلیدی چه کسانی هستند؟	فرماندهان، "کارآفرینان مبارزه"، جنگجویان، مهیا کنندگان تسلیحات و امکانات جنگی	سودجویان، بخش حمل و نقل، بازرگانان، قاچاقچیان مواد مخدر، بازیگران پایین رودخانه (رانندگان کامیون، کشاورزان خشخاش)	خانواده‌های فقیر و اجتماعات
چرا؟ انگیزه‌ها و محرکه‌ها برای جنگ و صلح	- برای تأمین مالی تلاش‌های جنگ یا تحقق اهداف نظامی - صلح ممکن است به نفع آنها بنا شد، چون ممکن است منجر به کاهش قدرت، جایگاه و ثروت شود - جنگجویان ممکن است نفعی در صلح داشته باشند، اگر منابع جایگزین قابل دسترس معیشت وجود داشته باشد	- سود بردن از حواشی یک منازعه - اگر صلح بتواند سرمایه‌گذاری طولانی‌مدت و فعالیت قانونی کارآفرینی را تشویق کند، می‌تواند به نفع آنها باشد. - صلح نیازمند جایگزین‌هایی برای اقتصاد سایه است؛ در غیر این صورت یک جنگ جرم اعلام شده یک اقتصاد صلح جرم اعلام شده خواهد شد.	- برای از عهده برآمدن و حفظ مبناهای دارایی از طریق فعالیت‌های ریسک پایین یا برای حفظ بقا از طریق حذف دارایی - صلح می‌تواند خانواده‌ها را قادر سازد فراتر از امرار معاش گام بگذارند.

1. shadow economy

چگونه؟ فعالیت‌های کلیدی و امکانات	مالیات قانونی و غیرقانونی فعالیت‌های اقتصادی؛ پول، سلاح، تجهیزات و مزدورانی از دولت بیرونی و حامیان غیر دولت، انسداد اقتصادی نواحی مختلف؛ هدر دادن دارایی و غارت؛ دستکاری کمک‌ها.	قاچاق کالاهای ارزش بالا؛ استخراج بیشتر از منابع طبیعی؛ هاوالا (ارز و نظام مبادله)؛ دستکاری کمک.	به کارگیری راهبردهای متعدد معیشت برای گسترش ریسک؛ کشاورزی معیشت؛ تجارت خرد و بازرگانی کوچک؛ مهاجرت کارگران و وجوه ارسالی به باز توزیع از طریق شبکه‌های خانواده؛ کمک‌های بشردوستانه و توان بخش

سودهای حواشی عمدتاً در رژیم‌های تحت تحریم بیشتر می‌شوند، جایی که این رژیم‌ها با قدرت اجباری و ارتباطات قانونی می‌توانند سودهای کلانی از فعالیت‌های قاچاق مرزی از آن خود کنند مثل سیرالئون، افغانستان و بالکان. اغلب، اقتصاد سایه قبل از وقوع منازعه گسترش می‌یابد و یک عامل تسهیل کننده برای منازعه است، درست زمانی که به فروپاشی دولت خشن کمک می‌کند یا به عنوان منبع درآمد برای شورشیان آینده عمل می‌کند. زمانی که منازعه شعله‌ور شد، اقتصادهای سایه به راحتی به دست ستیزه‌جویان می‌افتد و به این ترتیب اغلب به مبنایی برای اقتصاد مبارزه یا جنگ تبدیل می‌شود. این وضعیت در مورد سیرالئون کشوری با صنعت الماس غیررسمی و بسیار فاسد صدق می‌کند، کشوری که غارت را برای شورشیان جبهه متحد انقلابی و حامی‌شان، چارلز تیلور، اقتصاد غیررسمی مبتنی بر فعالیت‌های قاچاق و وجوه ارسالی دیاسپورا مقاومت صلح‌آمیز ابراهیم رگووا علیه رژیم بلگراد را به مدت زیادی تداوم بخشیده بود. (Smillie, Gberie and Hazleton 2000; Hirsch 2001; Pugh, Cooper & Goodhand 2003) با وجود این، ارتش آزادی بخش کوزوو با مجهز به سلاح‌های قاچاقی از آلبانی همسایه به نحو چشمگیری بر این فعالیت‌های اقتصادی کنترل به دست آورد تا شورش مسلحانه‌اش را تأمین مالی کند(Yannis 2003).

اقتصاد فایق[1] با غلبه بر مشکلات دربرگیرنده تعاملات بی‌شمار اقتصادی طی منازعه مسلحانه است که برای جمعیت غیرنظامی به ویژه قشر فقیر

1. coping economy

و آسیب‌پذیر فایده و سود مهیا می‌کند. این کارویژه‌ها حتی برای معیشت غیرنظامی‌ها مهم اســت، جایی که اقتصاد رســمی و معیشت سنتی نابود می‌شــود یا تداوم آن غیرممکن اســت. (Mwanasali 2000; Collinson 2003) این مورد در شــرق کنگو بود، جایی که زمین‌های مزروعی به خاطر بهره‌برداری کولتان نابود شــدند و جایی که استحکام زمین‌داران بزرگ تحت پوشــش منازعه روی داد. اغلــب، اقتصادهای فایق بر منابع قابل غارت متمرکز هستند از قبیل کوکائین و کاشت خشخاش در کلمبیا و افغانستان و طلا و کولتان در کنگو این اقتصاد همچنین شامل کشاورزی معیشت، تجارت خرد و قاچاق مرزی یا وجوه ارسالی دیاسپورا که به بقای شهروندان و خانواده‌هایشان کمک می‌کند.

همانند هر تلاشــی برای وارد کردن مجموعه پیچیده تعاملات اجتماعی بــه یک طبقه‌بندی، مواردی وجود دارد که این مقوله‌ها را در خود جای می‌دهد. طبــق تعریف، انگیزه‌های منازعه مســلحانه مختلط هســتند و ممکن اســت در طول زمان تغییر یابند. برای آنهایی که به دنبال طراحی سیاســت‌های مؤثر برای پیشــگیری و کاهش منازعه هســتند، باید بین بازیگرانی که به خاطر ســود و قدرت درگیر منازعه مســلحانه می‌شوند و بازیگرانــی که مجبور می‌شــوند برای تداوم معیشــت غیرنظامیان در اقتصادهای جنگ مشــارکت کنند، تمایز قایل شوند. از این مهم‌تر، باید الزامــات اقتصادهای جنگ را در ســطوح فردی، خانــه‌داری یا اجتماع ارزیابی کرد. ارزیابی آســیب‌پذیری‌های این گروه‌ها پیش شرط طراحی سیاســت‌های مناسب است. پژوهش شبکه امور بشردوستانه در موسسه توســعه فرامرزی روش‌ها و چارچوب‌هایی را برای کمک بشردوســتانه مبتنی بر معیشت تجربی و تحلیل زنجیره کالاها در وضعیت‌های منازعه است که ممکن است بینش‌های مهمی برای سیاست‌گذاران مهیا کند. (Le Billon 2000; Collinson 2003)(جدول ٤).

شکست در تمایز قایل شـــدن میان منافع گروه‌های ذی نفع، راهبردهای معیشت و آسیب‌پذیری‌ها ممکن است منجر به مداخله‌های بیرونی شود که به وابســتگان منازعه آســیب وارد کند. فعالیت اقتصادی که همچنان در ســطح محلــی مانده اســت را نابود کنــد و در عین حال ســودهای حواشــی را برای آنهایی که خشــونت و اقتصادهای خشــونت را کنترل می‌کنند افزایــش دهد. ارزیابی گروه‌های ذی نفع بر دارایی‌های متفاوت و آســیب‌پذیری‌هایی تمرکز می‌کند که باید برای هر مداخله بیرونی در اقتصادهای جنگ شرط لازم باشد.

زنجیره کالا و تحلیل معیشت در محیط‌های منازعه

منازعــه جامعه را متحول می‌کند نه اینکه صرفاً آن را نابود کند، باعث می‌شــود مردم رفتار و معیشــت خود را به خاطر بقا و کاهش خطر یا بهره‌برداری از فرصت‌هایی که منازعه در اختیار آنها می‌گذارد، تطبیق دهند. دو چارچوب از تحلیل اقتصاد سیاســی حمایت می‌کنند به ویژه جایی که این تحلیل به دنبال پیوند سطوح مختلف تعامل اقتصادی (محلی، فروملی، ملی و بین‌المللی) است: تحلیل زنجیره کالاها و تحلیل معیشت.تحلیل زنجیره کالا می‌تواند برای منابع کلیدی مرتبط با اقتصادهای جنگ از قبیل کولتان، تریاک، حشیش و الوار به کار رود. تحلیل زنجیره کالا روابط قدرت را با شــبکه‌های تجاری، از آموزش ابتدایی گرفته تا مصرف و از ســطوح محلی گرفته تا بین‌المللی شناســایی می‌کند. آنچــه در تحلیل اقتصاد سیاســی اهمیت خاصی دارد، شناخت کسی اســت که کالاها و مبادله در سطوح خاص را کنترل می‌کند و همچنین کســی که ابزارهای خشــونت را کنترل می‌کند که می‌تواند زنجیره کالا و توزیع سودها را تعیین کند.

رهیافت معیشت با این تحقیق آغاز می‌شود که چگونه افراد، خانوارها و اجتماعات به دنبال تحقق و حفظ معیشتشــان هستند. تحلیل معیشت فرابخشی است و به دنبال در نظر گرفتن همه عوامل اقتصادی، سیاســی، اجتماعی و فرهنگی اســت که بر زندگی مردم و معیشت از سطوح محلی تا بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. در تحلیل راهبردهای فردی، خانواری و اجتماعی معیشت، دارایی‌های متفاوتشــان (زمین، شبکه‌های اجتماعی، آموزش و غیره) و روش‌های برخورد با موقعیت‌های منازعه، چندین پرســش مطرح می‌شــود: پورت فولیوی معیشت از یک گروه اجتماعی شبیه چه چیزی است؟ چگونه و چرا این امر در طول زمان تغییر می‌کند؛ برای مثال، آیا آن پاسخ طولانی مدت به تغییر زیست محیطی است، پاسخی است به شرایط متحول بازار یا پاســخی کوتاه به تهدیدی مســتقیم اســت؟ چشــم‌انداز مردم تا کجاست و چگونه این امر به روشی بازتاب می‌یابد که آنها دارایی‌هایشان را مدیریت می‌کنند؟ آیا آنها دارایی‌هایشان را به خاطر هدف بقای فوری نجات می‌دهند یا به تحلیل می‌برند؟

٤. از اقتصادهـای جنـگ تا اقتصادهای صلـح: گزینه‌های سیاست‌گذاری

واقعیـت پیچیده منازعات معاصر، سیاسـت‌گذاران را با دو چالش مواجه می‌سـازد: ارزیابی دقیق تأثیر رفتارهای اقتصادی بر پویایی‌های منازعه؛ و توسـعه و اجرای پاسخ‌های سیاسـت‌گذاری مؤثر برای پیشگیری، حل و فصل و تحول منازعه. نگریسـتن از منظر اقتصاد سیاسی، پرسش مهم این است که چگونه باعث بشویم صلح طولانی‌تر و پرمنفعت‌تر از جنگ بشود (Cooper 2002; Sherman 2002).

بـا توجـه به تازگی نسـبی عوامل اقتصـادی در تحلیل صلـح و امنیت، پاسخ‌های سیاسـت‌گذاری همچنان در شرف تکوین هستند. با این حال، بسیاری از سـازوکارهای سیاست‌گذاری که وجود دارد یا به دنبال هدف قرار دادن جریان‌های کلیدی اقتصادی است که جنگ‌های داخلی را تداوم می‌بخشـند یا به طور غیرمسـتقیم موضوعات کلیدی را مورد توجه قرار می‌دهند. نخستین خوشه سازوکار عمدتاً هدفش محدود کردن پیوند میان اقتصادهای جنگ محلی و بازارهای جهانی (هم قانونی و هم غیرقانونی) برای کالاها، سـلاح‌ها و مالی است. خوشه دوم به توجه قرار دادن عوامل سـاختاری اقتصاد سیاسـی مربوط است که کشـورهای متمایل به جنگ و آشـفته از جنگ و همچنین میـراث اقتصادهای جنگ و چالش‌هایی را توصیف می‌کند که آنها ممکن اسـت برای صلح سازی و برقراری صلح به وجود آورند.

٤-١- محدود کردن جریان‌های منابع: لازم اما ناکافی

ماهیت خودکفایی مالی بسـیاری از منازعات معاصر، توجه تحلیل‌گران را به رابطه بین تجارت در منابـع ماهیت، جریان‌های مالی جهانی و منازعه مسـلحانه معطوف کرده اسـت. محدود کردن و مدیریت این جریان‌های

منابع از طریق «رژیم‌های کنترل» به ابزار اصلی حل و فصل منازعه برای سیاست‌گذاران در پایتخت‌ها و شورای امنیت سازمان ملل تبدیل شده است (۲۰۰۲ شرمان؛ ۲۰۰۲ کوپر). منطق ورای چنین رژیم‌هایی تا اندازه‌ای درست است: اگر منازعات از تجارت کالاهای منازعه‌برانگیز یا کمک‌های بشردوستانه یا وجوه ارسالی دیاسپورا بهره و سود ببرند، در آن صورت محدودیت این جریان‌های منابع ممکن است به جهت‌گیری دوباره انگیزه‌های مبارزان از جنگ به صلح کمک کند.

به جای تلاش‌های طولانی و دشوار برای مذاکره در خصوص سازش سیاسی یا حتی مداخله مستقیم نظامی در شکل عملیات حفظ صلح، صلح ممکن است از طریق اقدامات نسبتاً کم هزینه‌ای به دست بیاید که قابل دسترس بودن و سودآوری منابع اقتصادی را برای گروه‌های مبارز کاهش بدهد. (Lunde 2002; Hubert 2000)

جامعه بین‌الملل، ابزارهای متعدد برای سیاست‌گذاری در اختیار دارد. برخی از این ابزارها از قبیل تحریم‌های هدفمند کالاها از سوی شورای امنیت، رژیم تایید الماس فرایند کیمبرلی و تلاش‌ها برای ایجاد شفافیت مالی در صنایع استخراجی به عنوان پاسخی هدفمند و صریح به ابعاد اقتصادی جنگ‌های داخلی معاصر در نظر گرفته شده است. ابزارهای دیگر از قبیل رژیم‌های تحریم یا ممنوع کردن هستند که هدفشان جرایم سازمان یافته فراملی، فساد و پول‌شویی، قاچاق مواد مخدر و تأمین مالی تروریست‌ها هستند که عمدتاً واکنشی به تهدیدهای ایجاد شده بر اثر بی‌ثباتی و منازعه فراروی کشورهای توسعه یافته است. با این حال، در سال‌های اخیر، این ابزارها توجه زیادی به لحاظ کاربست بالقوه‌شان برای اقتصادهای جنگ پیدا کرده‌اند. (Bannon and Collier 2004; Ballentine and Nitzschke, forthcoming).

روی هم رفته، رژیم‌های کنترل بر گروه متنوعی از بازیگران تاکید می‌کنند

که سهمی در موضوع دارند. این بازیگران شامل حکومت‌ها و سازمان‌های حکومتی از قبیل سازمان همکاری اقتصادی اروپا یا سازمان ملل و نیز سازمان‌های غیردولتی و بخش خصوصی هستند. شورای امنیت به ویژه نقشی مهم در توجه به ابعاد اقتصادی منازعه از طریق گنجاندن الماس و الوار در فهرست تحریم‌های هوشمند علیه جنبش آزادی‌بخش سیرالئون و نیز رژیم چارلز تیلور در لیبریا داشت. ایجاد میز کارشناسی مستقل گامی نوآورانه در بهبود تحریم‌های سازمان ملل در کنترل و نظارت بوده است. طرح فرایند کیمبرلی تایید الماس، در واکنش به نقش «الماس‌های منازعه‌برانگیز» در تأمین مالی منازعه مسلحانه در آنگولا، سیرالئون، لیبریا و کنگو تشکیل و ایجاد شد. سازمان‌های غیردولتی نگرانی‌هایی را در خصوص ضعف مداوم در نظارت و کنترل مطرح کرده‌اند.

طرح فرایند کیمبرلی

طرح تایید فرایند کیمبرلی یک نظام بین‌المللی و داوطلبانه تایید برای تجارت الماس است که در یکم ژانویه ۲۰۰۳ لازم‌الاجرا گردید. این طرح در یکم می ۲۰۰۰ تحت ریاست حکومت آفریقای جنوبی مطرح شد تا مانع دسترسی «الماس‌های منازعه برانگیز» به بازارهای بین‌المللی گردد و به این ترتیب فرایند کیمبرلی حاصل نگرانی‌های تجاری، شهرتی و بشردوستانه میان حکومت، صنعت و مشارکت کنندگان جامعه مدنی بود. ابتکار فرایند کیمبرلی یک ابتکار جامعه مدنی و صنعت الماس است که مبتنی است بر ایجاد یک «زنجیره تخمین» و مجوزهای صادره دولت برای کمک به انتقال الماس از معادن به محل فروش. مشارکت کنندگان می‌توانند فقط با دیگر مشارکت کنندگانی که شرایط حداقل طرح تایید را برآورده کرده‌اند، تجارت کنند.

با این حال،رژیم کیمبرلی، نه تنها توانایی کنترل جریان «الماس‌های منازعه برانگیز را دارد بلکه این توانایی را نیز دارد که تجارت بزرگ غیرقانونی

الماس‌های معادن را که نقشی مهم در فروپاشی دولت در کشورهای وابسته به الماس مثل سیرالئون دارد، کنترل کند. منبع دیگر فروپاشی دولت، فساد و رانت ویرانگری است که نخبگان حکومت در پی آن هستند ـ توسط برنامه مبارزه منتشر کن آنچه پرداخت می‌کنی» و نیز «ابتکار شفافیت صنعت استخراجی تحت حمایت انگلیس» مورد توجه قرار گرفت. (جدول ٦) برنامه « منتشر کن آنچه پرداخت می‌کنی» به دنبال ارایه گزارش پرداخت‌های صنایع استخراجی به حکومت‌های میزبان بود که انواع تحریم‌های نظارتی از آنها حمایت می‌کرد و ابتکار شفافیت صنایع استخراجی نیز مبتنی بر یک طرح دیپلماتیک اجماع محوری است که از شرکت‌ها و حکومت‌های میزبان می‌خواهد رفتارهای شفاف داشته باشند. در حالی که شفافیت یک ضرورت محسوب می‌شود، شکستن پیوندهای منفی بین ثروت منابع طبیعی، حکمرانی ضعیف و منازعه مسلحانه ناکافی است. توانایی جامعه مدنی برای استفاده از اطلاعات قابل دسترس توسط گزارش‌های شفاف برای مسئول شناختن حکومت مهم است.

شفافیت درآمد در صنایع استخراجی

شفافیت در صنایع استخراجی موضوع سیاست‌گذاری مهمی برای پیشگیری از منازعه، صلح سازی و توسعه است. دو ابتکار در سال‌های اخیر در این زمینه مورد توجه قرار گرفته است: برنامه «منتشر کن آنچه پرداخت می‌کنی» در سال ۲۰۰۲ با کنسرسیوم سازمان‌های غیردولتی رسماً آغاز به کار کرد و به دنبال دستورالعملی بود که شرکت‌ها در صنایع استخراجی پرداختی‌های خود را به حکومت‌های میزبان فاش و صریح اعلام کنند. این طرح حداقل شفافیت را اعلام می‌کند و جامعه مدنی محلی و آژانس‌های خیریه را قادر می‌سازد، کشورهای میزبان را مسئول استفاده از درآمدهای تولید شده از منابع طبیعی بدانند. چنین رهیافتی مبتنی بر سازوکارهای متعدد کنترل تنظیم کننده‌های کشور میزبان خواهد بود از جمله قوانین فهرست مبادلات ارزی و استانداردهای حسابرسی عمومی، رهیافت مزبور که توسط برنامه «مبارزه منتشر کن آنچه پرداخت می‌کنی» انتخاب شده است به حل «مشکل کنش جمعی» که شرکت‌ها با آن روبرو هستند کمک می‌کند.

ابتکار شفافیت صنایع استخراجی نخستین بار توسط حکومت بریتانیا در سال ۲۰۰۲ در واکنش به درخواست‌های زیاد برای شفافیت درآمد منابع مطرح شد. تفاوت اصلی این طرح با طرح قبلی این است که طرح کنونی بر رهیافت داوطلبانه مبتنی است و بر آشکارسازی درآمدهای حکومت از بهره‌برداری منابع تمرکز می‌کند. این طرح را بانک جهانی تایید کرده است و مبتنی بر توافق‌های سطح کشور است که با استفاده از الگوهای استاندارد شده شرایطی را برای آشکارسازی سالانه پرداخت‌های شرکت‌ها و درآمدهای حکومت‌ها توسط همه طرف‌ها در هر کشور به یک طرف ثالث مورد اعتماد تعیین کرده است.

علاوه بر این سازوکارها که به ویژه برای مهار و جلوگیری از جریان منابع به مناطق منازعه طراحی شده‌اند، رژیم‌های تحریم زیادی وجود دارد که چنین موضوعات مربوطه مثل قاچاق مواد مخدر، سلاح، پول‌شویی، رشوه و فساد و تأمین مالی تروریست‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد ـ تمامی این موضوعات پس از ۱۱ سپتامبر توجه دوباره‌ای به خود جلب کرده است. بحث درباره اینها فراتر از گستره این مقاله خواهد بود. در اینجا به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که با توجه و بررسی موضوعات کلیدی درباره اقتصادهای جنگ معاصر، آنها تأثیرات مثبت بالقوه‌ای بر تلاش‌های حل و فصل منازعه و صلح سازی دارد.

با توجه به اهمیت تجارت منازعه، وجوه ارسالی دیاسپورا و شبکه‌های جنایی فراملی در تداوم بسیاری از منازعات مسلحانه امروز، سیاست‌های تحریم و ممنوع کردن هر دو لازم و ضروری است. همکاری و توجه به سیاست‌گذاری جدیدی لازم است تا ساز و کارهای تقویت تحریم‌های موجود، فرایند کیمبرلی و دیگر رژیم‌های تحریم تقویت شود. بدین سان، تلاش‌ها برای ایجاد شفافیت مالی در قراردادهای بازرگانی میان شرکت‌های صنعت استخراج و دولت‌های میزبان لازم است به منظور به حداقل رساندن فرصت‌ها برای رشوه و اختلاس مورد حمایت قرار گیرد. تلاش‌ها برای آوردن شرکت‌های یاغی بر سر میز عدالت و محدود کردن و جلوگیری از عملیات این شرکت‌ها شایسته بیشترین حمایت است. این حمایت‌ها باید شامل بررسی بیشتر سود و فایده بالقوه ایجاد یک چارچوب هنجاری و قانونی بین‌المللی است که در مورد آشکارترین جرایم اقتصادی ستیزه جویان و همراهان آنها و سوء استفاده بازیگران قانونی اقتصادی در مناطق منازعه به کار آید. (Ballentine and Nitzschke 2004; International Peace Academy and Fafo Institute, forthcoming)

رژیم‌های کنترل کمبودهای متعددی دارند که سیاست‌گذاران باید به هنگام طراحی سیاست‌گذاری مؤثر و مناسب مداخله در تنظیم و تحول اقتصادهای جنگ آنها را به خاطر داشته باشند. از این مهم‌تر، تلاش‌های کنترل و تنظیم با چیزی مواجه‌اند که تحلیل‌گران آن را «ساختار مشکل بدخیم» می‌نامند که ویژگی‌های آن را وجود مجموعه‌ای ناهمگن از بازیگران با انگیزه‌های قوی برای طفره رفتن از تنظیم و کنترل، نبود اجماع تجربی و هنجاری در مورد اینکه کدام فعالیت‌ها باید تنظیم شوند، رقابت و صلاحیت‌های نامشخص و توزیع نامتقارن فایده‌ها و هزینه‌های تنظیم و کنترل تشکیل می‌دهد. روی هم رفته، این تلاش‌ها چالش‌های بسیاری ایجاد کرده است: (Lunde and Taylor 2003).

نخست، رژیم‌های کنترل با مشکلات وحشتناکی روبرو هستند. کارآمدی تحریم‌هـــای مالی و کالاها به عنوان ابزار حل و فصل منازعه برای مثال به طور جدی توســـط تحریم‌های ورشکسته گسترده گروه‌های ستیزه جو در همدستی با دولت‌های همسایه، شبکه‌های جنایی و بازیگران شرکت‌های بزرگ تضعیف شده است. برای مثال، این امر در آنگولا و سیرالئون صدق می‌کند، جایی که تحریم‌های اعمال شـــده شورای امنیت علّیه به اصطلاح «الماس‌های منازعه‌برانگیز» از این کشورها توسط قاچاقچیان بین‌المللی و محلی سلاح و تاجران الماس به شکست انجامید و نخبگان حکومت در کشـــورهای همسایه این شکست را تســـهیل کردند. (United Nations 2000; ICG 2001) عـــلاوه بر این، بی‌میلی خاص توســـط آژانس‌های حکومتی در اجرای تحریم‌ها، پیروی از توصیه‌های میز کارشناسی سازمان ملل و تعقیب اخلال‌گران تحریم‌ها وجود داشته است. به رغم تلاش‌های ناامیدانه میزهای کارشناسی سازمان ملل، تحریم‌های ثانوی علیه کشورهای همسایه زمانی در مورد لیبریا اجرا شد که در قاچاق صادرات الماس‌های منازعه برانگیز از سیرالئون نقش داشت. به رغم دخالت آنها در صحنه‌های متعـــدد منازعه آفریقا حتی اخلال‌گران معروف تحریم‌ها از معافیت عملی سود می‌برند (Raeymakers 2003). این نبود اجرای تحریم‌ها در جهان توسعه یافته توأم با اداره ضعیف و توانایی کنترل دولت‌ها در مناطق منازعه بـــرای نظارت بر تجارت منازعه، بدان معنی اســـت کـــه اخلال تحریم‌ها، پول‌شـــویی و تجارت در کالاهای منازعه برانگیز همچنان یک فعالیت پر سود و نسبتاً خطر پایین است.

دوم، ممنوع کردن چه بسا پیامدهای منفی ناخواسته‌ای داشته باشد. جایی که منازعات توســـط ترکیبی از عوامل اقتصادی، قومی، امنیتی و سیاســـی تحریک می‌شـــوند (و نه صرفاً توســـط انگیزه‌های خاص)، جلوگیری از جریان منابع به مبارزان و ســـتیزه جویان ممکن اســـت توانایی نظامی آنها

را تضعیــف کند ولی نه عزم آنها برای ادامه جنگ را در عوض، رژیم‌های تحریم‌ها یا ممنوعه ممکن است به خاطر افزایش غارت غیرنظامی توسط گروه‌های شورشی که به دنبال جبران درآمدهای از دست رفته و امکانات هستند، تأثیرات بشردوستانه عکسی داشته باشد. از این گذشته، رژیم‌های تحریــم و ممنوعه مایل‌اند به آنهایی فایده برســانند که با ارتباطات کمتر سیاســی و قدرت اجباری به دنبال جلوگیری از رژیم‌های تحریم هستند. برای مثال، در بوسنی، مردان قوی محلی از فعالیت‌های قاچاق سود بردند و نفوذشان را بر نهادهای سیاسی شکننده کشور و نهادهای اقتصادی بعد از جنگ تقویت کردند. (Andreas 2004). از این گذشته، تلاش‌ها برای کنتــرل جریان منابع از طریق تحریم‌های کالاها، بایکوت مصرف کننده یا برنامه‌های حذف و ریشــه کنی مواد مخدر ممکن است شهروندانی را که بر بهره برداری کالاهای غیرقانونی به خاطر بقای درآمدشان تکیه می‌کنند محروم سازد و به این ترتیب فشارهای بیشتری بر معیشت مردم وارد شود. (Jackson, forthcoming; POLE Institute 2002) علاوه بر افزایش دشواری زندگی، تلاش‌های کنترل و تنظیم ممکن است ناخواسته مقاومت غیرنظامی را ارتقاء دهند و حمایت غیرنظامیان از وابستگی به حرکت‌های شورش غارتگرانه را افزایش دهند. برای مثال، تا حدی چریک‌های کلمبیا و جنگ سالاران افغانستان با حمایت از برنامه‌های حکومت در ریشه کن ساختن مواد مخدر کوکائین و خشخاش تهیه می‌کردند.

سرانجام، حتی استوارترین سیاست‌ها برای جلوگیری یا مدیریت جریان منابع احتمال دارد بازدهی‌های کمتری داشته باشد چون جریان‌های مورد هدف قــرار گرفته قادرند از فرصت‌های جدید برای هدایت ســلاح‌ها، قاچاق و پول‌شــویی اســتفاده کنند و به این ترتیب تلاش‌های تحریم را هــدر دهند. تلاش‌ها برای مبارزه با جرایم ســازمان یافته و قاچاق مواد مخدر آکنده اســت از تاریخ طولانی شکســت. تا حدی، این امر ناشــی

از ماهیت سیال و تطبیق‌پذیری جرایم سازمان یافته فراملی است که به جای سازماندهی در سلسله مراتبی‌های سخت و جامد در شبکه‌های انعطاف‌پذیر سازماندهی شده‌اند. روی هم رفته، تا زمانی که عوامل ساختاری توسعه نیافته، ضعف دولت و نابرابری‌های افقی همچنان وجود دارند، رژیم‌های کنترل بین‌المللی به جای برخورد با ریشه‌های منازعات معاصر و جلوگیری از شعله‌ور شدن اقتصادهای جنگ به عنوان یک نشگانگان با آن بخورد می‌کنند.

۲-٤- تحول اقتصادهای جنگ: چالش‌های صلح سازی و حفظ صلح

سال‌های اخیر شاهد پایان منازعات یا مبارزه‌های بزرگ در بسیاری از صحنه‌های منازعه بوده است که در آن غارت منابع و جرایم اقتصادی از شاخص‌های مهم بوده است از جمله سیرالئون، لیبریا، بالکان، افغانستان و کنگو. با این حال، بسیاری از روابط اقتصادی و فعالیت‌های اقتصادی که اقتصادهای جنگ در این کشورها را تشکیل می‌دهد بی‌وقفه ادامه دارد. اینکه تا چه اندازه از این منازعاتی که پایان یافتند متأثر از مداخلاتی بودند که هدفشان فروکش کردن اقتصادهای جنگ بوده است جای پرسش است و اینکه آیا و چگونه میراث‌های اقتصادهای جنگ چالش‌های متمایزی برای حل و فصل منازعه و صلح سازی ایجاد می‌کنند پرسشی است که در حال بررسی است. راهنمایی‌های عملی کمتری وجود دارد که به حکومت‌ها، آژانس‌های کمکی، سازمان‌های غیردولتی و نظام سازمان ملل در توسعه و اجرای برنامه‌هایی برای پیگیری و حل و فصل منازعه و صلح سازی بعد از منازعه در این فاصله‌ها کمک کند. (Nitzschke 2003) بار دیگر، این امر بر نیاز به عملی تاکید می‌کند که مبتنی بر تحلیل گروه‌های ذی نفع است. همان طور که هزینه‌ها و فایده‌های جنگ از سوی مشارکت‌کنندگان متفاوت به طور متفاوت در اقتصادهای جنگ به

وجود می‌آید، هزینه‌ها و فایده‌های صلح سازی نیز بدین گونه است. اگر اقتصادهای جنگ به وجود می‌آید، هزینه‌ها و فایده‌های صلح سازی نیز بدین گونه است. اگر اقتصادهای جنگ درست درک نشود ممکن است صلح و بهبودی پایدار را تضعیف کند.

نخست، درآمدهای نسبتاً راحت نشأت گرفته از غارت طی جنگ می‌تواند منجر به از دست رفتن فرصت انشعاب گروه ستیزه‌جو و ایجاد مشکلات همکاری در چارچوب فرماندهی و کنترل شود. یک نمونه از این امر پدیده «سرباز روز، شورشگر شب» در آنگولا، سیرالئون، برمه و بالکان است که سربازان اغلب با شورشیان به خاطر سود شخصی همدستی می‌کردند. به همین سان، جایی که درآمدهای حاصله طی منازعه به پاداش علیه ستیزه‌جویانی تبدیل می‌شود که فایده‌های بالقوه صلح در آن بیشتر است، انگیزه‌هایی برای ستیزه جویان سابق و حامیانشان وجود دارد که به عنوان «غارتگران» فرایند صلح عمل کنند. یک بررسی تطبیقی تازه نشان داده است که دو سوم عوامل اصلی در شکست توافق‌های صلح دسترس‌پذیری مداوم منابع قابل دسترس راحت و تکثر گروه‌های مسلح بوده است. این یافته بر سودمندی تحلیل گروه ذی نفع تاکید می‌کند؛ ارزیابی موهبت‌های اقتصادی و فعالیت‌های ستیزه جویان و حامیان آنها می‌تواند به شناسایی غارتگران و اخلال‌گران صلح کمک کند. (Downs and Stedman 2002) از این گذشته آنهایی که میانجی‌گری توافق‌های صلح را بر گردن می‌گیرند باید ابعاد اقتصادی را شناسایی و آنها را با یک سری مشوق‌های سیاسی و راهبردی برای حل و فصل منازعه و صلح سازی ادغام کنند.

در ثانی، تجربه‌های اخیر از افغانستان، جمهوری کنگو و لیبریا نشان می‌دهند که میراث اقتصادهای جنگ ممکن است مشکلات چشمگیری برای برنامه خلع سلاح، مرخص کردن از خدمت و ادغام مجدد برنامه‌هایی که بخش لاینفک بسیاری از عملیات صلح امروز به وجود آورد. جایی که

جنگجویان از طریق غارت و چپاول منابع طبیعی سودآور مزد و پاداش می‌گیرند، داشتن سلاح نه تنها تابع ناامنی جاری نیست بلکه یک دارایی اقتصادی محسوب می‌شود. (Sedra 2002). برای برخی جنگجویان، فرصت‌های اقتصادی و پاداش‌ها که از طریق غارت قابل دسترس است ممکن است چه بسا فزون‌تر از مورد انتظار بعد از منازعه باشد. بنابراین، دسترس‌پذیری مداوم منابع پر سود و غارت اقتصادی می‌تواند چالش‌های بیشتری برای فرایند دشوار به وجود آورد. برای مثال، در سیرالئون بسیاری از مبارزان سابق به یک تهدید امنیتی جدی تبدیل شدند، برای اعتراض بسیج شدند و به سمت معادن الماس حرکت کردند، جایی که گروه‌های جوانان محلی را به چالش کشیدند یا به عنوان مزدور برای جنگ در لیبریا استخدام شدند(Durch et al. 2003). ماهیت خود تأمین کننده مالی بسیاری از منازعات معاصر ممکن است به سازمان ملل و آژانس‌های نیکوکار در توسعه و اجرای برنامه‌های ادغام مجدد کمک کند تا راهبردهایی را توسعه دهند که انگیزه‌های معناداری برای پیروی مبارزات می‌دهد.

سوم، جایی که پای اقتصادهای سایه به اقتصاد سیاسی منازعه کشیده شده است، جرایم اقتصادی نظام‌مند می‌شوند و به خوبی در شبکه‌های جنایی منطقه‌ای و جهانی ادغام می‌شوند. این جرایم می‌تواند صلح سازی و بهبود بعد از منازعه را به شدت تضعیف کند. آنهایی که طی منازعه سود اقتصادی تولید کرده‌اند از قبیل ساختارهای مافیا در کوزوو و بوسنی، به دنبال تثبیت قدرتشان در موقعیت شکننده بعد از منازعه هستند و تلاش می‌کنند کنترل خود بر فرایندهای سیاسی و اقتصادی را گسترش بدهند. (Pugh 2002; Andreas 2004) همزمان، هر چه اقتصاد غیررسمی بیشتر و گسترده‌تر باشد، درآمدهای مالیاتی که عاید دولت بشود کمتر خواهد بود. این امر توانایی دولت‌های برخاسته از جنگ را تضعیف می‌کند تا کالاها و خدمات اساسی را تأمین مالی کند و مهم‌تر از آن بازسازی پروژه‌ها را بر عهده بگیرد

و نهادهای کارآمد اداره امور مملکت را تاسیس کند. از این مهم‌تر، شکست دولت در تأمین چنین خدماتی فرصت‌هایی برای شبکه‌های جنایی یا در سایه ایجاد می‌کند تا تأمین بالقوه را بر عهده بگیرند و به این ترتیب ایجاد ضرورت «قرارداد اجتماعی» برای ادارهٔ امور باثبات و مسئولانه را تضعیف کند. (Addison and Murshed 2001) در این فضاها، چالش اصلی برای تلاش‌های صلح سازی مورد توجه قرار دادن مؤلفه‌های اختلال در اقتصاد سایه است که ممکن است دشمنان صلح و ثبات از آن سود ببرند و در عین حال جنبه‌های فایده اجتماعی‌اش را برای وابسته‌های داخلی حفظ کند. این وظیفه چالش برانگیز با این واقعیت پیچیده‌تر می‌شود که گروه‌های ذی نفع متفاوت در یک اقتصاد جنگ اغلب از همان تجارت هم‌پوشانه و شبکه‌های مالی برای تحقق منافعشان استفاده می‌کنند.

سرانجام، جایی که بهره‌برداری غیرقانونی یا نابرابر، مدیریت غیر مسئولانه منابع طبیعی برای پویایی‌های منازعه مهم شده‌اند، اداره امور بهتر منابع باید مؤلفه اصلی صلح سازی و راهبردهای بازسازی پس از منازعه باشد. اگرچه بازسازی توانایی نهادهای داخلی و ارتقای اداره امور بهتر ثروت منابع طبیعی بعد از سال‌ها نه دهه‌ها جنگ مهم است، ولی سوء مدیریت و فساد نظام‌مند یک وظیفه طولانی مدتی است. در کشورهایی از قبیل سیرالئون و جمهوری کنگو، این امر نیازمند تحول درست و حسابی در نهادهای دولتی غارتگر است که اغلب به جای توسعه فعالیت‌های اقتصادی سودمند اجتماعی، رانت جویی را توسعه می‌دهند. (Reno 1995; Ballentine and Nest, forthcoming) با توجه به اهمیت قابل درک حکومت‌ها در جهان توسعه یافته برای حفظ حاکمیتشان و مشکلات بی‌شمار تقویت دول ضعیف و فروپاشیده، این امر یک وظیفه خطیری است. در طولانی مدت، موفقیت نظام‌های مدیریت منابع به ظهور یک جامعه مدنی قوی بستگی دارد که بتواند حکومت را در استفاده از ثروت‌های کشور مسئول بداند. در کوتاه و میان مدت، سازمان‌های جامعه مدنی نیازمند حمایت در ظرفیت‌های در حال توسعه است.

در این زمینه می‌توان به دو طرح «اتحاد الماس‌های صلح کونو» و «مبارزه برای حفاری عادلانه» اشاره کرد که نه تنها با هدف گسترش حفاری الماس با مجوز و معرفی شفافیت مالی در سیرالئون طراحی شده بلکه هدف آن تضمین درآمدهای مرتب برای معدنچیان هنرمند و صنعتگر و اجتماعاتشان است. (جدول ۷)

الماس‌های صلح در سیرالئون

اتحاد الماس‌های صلح در دسامبر ۲۰۰۲ آغاز به کار کرد و سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی و داخلی، خریداران الماس، شرکت‌های معادن و حفاری و حکومت سیرالئون را گرد هم آورد. برنامه اتحاد الماس‌های صلح که بر اساس نظام‌های بین‌المللی مدیریت واشنگتن محور مدیریت می‌شد و در این میان خدمات کمک رسانی کاتولیک و دیده‌بان جهانی از آن حمایت می‌کرد به دنبال ایجاد نظام‌های بازاریابی و تولی الماس عادلانه و شفاف است که قاچاق الماس را کاهش می‌دهد و رشد اقتصادی و قدرت اجتماعی را تقویت می‌کند. این برنامه مبتنی بر رهیافت هدایت «مدیریت نظام‌مند الماس» است که شامل ایجاد همکاری‌های حفاری، حمایت از حفاری‌های حرفه‌ای و صنعتگر با آموزش و تأمین اعتبار و همچنین تضمین اینکه معدنچیان قیمت‌های منصفانه دریافت خواهند کرد. مبارزه برای حفاری عادلانه یک ابتکار سازمان غیر دولتی است که در ژانویه ۲۰۰۰ توسط جنبش شبکه برای عدالت و توسعه آن را مطرح کرد تا با حمایت از پاسخگویی، شفافیت و مسئولیت اجتماعی درون بخش حفاری، توسعه پایدار را در سیرالئون ارتقاء دهد. این برنامه گروه ضربتی متشکل از اعضای جامعه مدنی تشکیل داده که بر توسعه درون بخش حفاری و برنامه‌های آموزش نظارت می‌کند تا تضمین دهد که اعضای جامعه از حقوق و مسئولیت‌هایشان تحت قانون حفاری آگاه هستند.

۵- توصیه‌هایی برای سیاست‌گذاری

اجماع گسترده‌ای میان دانشگاهیان و سیاست‌گذاران وجود دارد که عوامل اقتصادی در پویایی‌های منازعه اهمیت دارند. به طور مسلم، همه منازعات نمایانگر ابعاد قوی اقتصادی نیستند چه رسد به اینکه «بعد منابع» داشته باشند. با این حال، منازعاتی که ابعاد اقتصادی دارند چالش‌های متفاوتی برای حل و فصل منازعه و صلح‌سازی به وجود می‌آورند. شناخت این

چالش‌ها می‌تواند برای گذار موفقیت‌آمیز کشور از جنگ به صلح مهم باشد ـ و از یک اقتصاد جنگ تا اقتصاد صلح.

سیاست‌گذاری‌های بیشتری درباره توسعه وجود دارند که بایستی تحقق پیدا کنند. پژوهش‌های ابتدایی، سازوکارهای متعدد سیاست‌گذاری و راهبردهایی را نشان می‌دهد که حکومت‌ها، آژانس‌های کمکی، سازمان‌های منطقه‌ای، سازمان‌های مالی بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی و نظام سازمان ملل متحد ممکن است اتخاذ کنند تا به طور مؤثر با ابعاد اقتصادی جنگ داخلی و تحول منازعه برخورد کنند. اگر این مکانیزم‌های سیاست‌گذاری در یک تلاش متمرکز به اجرا دربیایند ممکن است امکان پیشگیری موفقیت‌آمیز از منازعه، و امکان صلح‌سازی و حفظ صلح را افزایش دهد. (Winer 2002).

۱-۵- ارتقای شفافیت و پاسخگویی

حکومت‌ها و نهادهای چندجانبه نقشی مهم در تحقق چارچوب مؤثر، عادلانه و عملی حکمرانی جهانی دارند که می‌توانند پیوندهای میان اقتصادهای جنگ محلی و کالاهای جهانی و بازارهای مالی را به عنوان سنجشی برای پیشگیری از منازعه و حل و فصل آن مورد توجه قرار دهند. این امر شامل تقویت و گسترش سازوکارهای تنظیم کننده جهانی و منطقه‌ای است که تجارت در کالاهای منازعه‌برانگیز از جمله الماس، الوار یا نفت مورد توجه قرار می‌دهد. جامعه مدنی در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه نیز نقشی مهم در پیشبرد دستور کار مزبور دارند. برای مثال، مبارزات سازمان‌های غیردولتی علیه «الماس‌های خونین» در ایجاد و حفظ شتاب فرایند کیمبرلی و تداوم فشار سازمان‌های غیردولتی برای نظارت و کنترل شدید به منظور تضمین کارآمدی فرایند، مهم بود. حکومت‌ها، سازمان‌های مالی بین‌المللی و آژانس‌های صادراتی معتبر و

بازار مالی خصوصی باید از تقاضاهای برنامه «منتشر کن آنچه پرداخت می‌کنی» حمایت کنند تا شفافیت مالی در صنایع استخراجی ایجاد کنند. از این گذشته، هماهنگی فزاینده میان نهادهای مالی، حکومت‌ها و آژانس‌های بین‌المللی اجرای قانون لازم است تا پیوندهای میان پول‌شویی، فساد، جرم بین‌المللی و جنگ داخلی را مورد توجه قرار دهند.

۲-۵- بهبود اجرای تحریم‌ها

زمانی که تحریم‌ها به عنوان ابزاری برای حل و فصل منازعه اعمال می‌شوند، حکومت‌ها باید از گزارش‌های میزهای کارشناسی سازمان ملل پیروی کنند و قانونگذاری ملی مناسبی برای جرم اعلام کردن اخلال‌گران تحریم‌های سازمان ملل اتخاذ کنند. شورای امنیت سازمان ملل باید تحریم‌های ثانوی اعمال کند، دول عضو را به پیروی از قطعنامه‌های تحریم اطمینان خاطر دهد و ظرفیت‌های اداری میزهای کارشناسی سازمان ملل را تقویت کند. برای جلوگیری مؤثر از جریان منابع به ستیزه‌جویان بایستی با سازمان‌های غیر دولتی از قبیل دیده‌بان جهانی که اطلاعات مهمی درباره بهره‌برداری غیرقانونی منابع، فساد حکومت به همکاری اطلاعاتی ادامه داد و آگاهی عمومی را نسبت به موضوع افزایش داد. میزهای کارشناسی سازمان ملل و سازوکارهای نظارتی تحریم‌ها به شدت بر گزارش‌های تحقیقاتی سازمان‌های غیردولتی از قبیل دیده‌بان جهانی و مشارکت کانادا آفریقا در بازیگران خاص و فعالیت‌ها در اقتصادهای جنگ تکیه می‌کنند. این تلاش‌های کنترل و تنظیم برای مؤثر و معتبر بودن باید با برنامه‌های نیکوکاری که از تقویت ظرفیت‌های فنی، اداری و اجرای قانون در دولت‌های ضعیف حمایت می‌کند، تکمیل شود. برنامه فرایند استکهلم در خصوص اجرای تحریم‌های هدفمند، توصیه‌های مهمی در این خصوص ارایه داده است.

۳-۵- موافقت‌نامه‌های تقسیم قدرت و تقسیم منابع

فرایندهــای صلح و مذاکــرات توافق‌های صلح لحظــات مهمی در گذار یک کشــور از جنگ به صلح هســتند؛ آنها همچنین بایــد ابعاد اقتصادی منازعــه را در نظــر بگیرند. زمانی که فضا به لحاظ سیاســی انعطاف‌پذیر است، میانجی‌گران طرف ثالث فرایند صلح باید به دنبال گنجاندن شروط تقسیم منابع در موافقت‌نامه‌های صلح باشند که معیارهای روشنی را برای مدیریت منابع برابر و مدیریت مسئولانه پی‌ریزی بکنند. این شروط از قبیل تقسیم درآمد نفت در موافقت‌نامه اخیر میان حکومت سودان و شورشیان جنوبــی، می‌تواند به عنوان مرجعی برای نیکوکاران و جامعه مدنی باشــد تــا حکومت‌ها را تا زمانی که موافقت‌نامه‌ها به اجرا در بیایند، مســئول و پاسخگو نگه دارند. تلاش‌های بیرونی نیز می‌تواند حمایت غیرمستقیم از سازمان‌های غیردولتی را تأمین کند، درست مثل فرایند صلح در جمهوری کنگو. برای مثال، جامعه مدنی کنگویی‌ها و گروه‌های مسیحی با حمایت و تکیه بر گزارش میز کارشناسی سازمان ملل درباره بهره‌برداری غیرقانونی از منابــع طبیعی در نهایت توانســتند موضوع بهره‌بــرداری غیرقانونی از منابع و قراردادهای غیرقانونی حفاری را وارد دســتور کار مذاکرات صلح ســازند. با توجه به اهمیت نهادهای مالــی بین‌المللی در برنامه‌های بهبود بعــد از منازعــه، این نهادها باید در همان مراحــل اولیه فرایند صلح وارد عمل بشــوند چه رسمی و چه غیررســمی تا اینکه اقدام سیاست‌گذاری هماهنگی میان طرف‌هــای ثالث را تضمین کنند و موافقت‌نامه‌های صلح را بــا راهبردهای بهبــود اقتصادی بعد از منازعه ســازش دهند زمانی که موافقت‌نامه منعقد شدند، نهادهای مالی بین‌المللی از طریق «شرط صلح» هدفمند از فرایندهای صلح حمایت می‌کنند. (Boyce 2003).

آژانس‌های نیکوکار باید ابزارها و راهبردهایی برای نظام‌های شفاف‌سازی

مؤثر مدیریت منابع به عنوان بخشی از برنامه‌های «اداره امور بهتر[1]» طراحی کنند(Collier et al. 2003) همزمان، کمک‌های بشردوستانه و توسعه باید پاسخگو باشند و سدها را برای غیرنظامیانی تضمین دهند که وابسته به اقتصادهای جنگ هستند از جمله بهره‌برداری غیرقانونی از منابع سازمان‌های غیردولتی محلی و موسسه‌های پژوهشی مثل موسسه Pole در کنگو می‌توانند تحلیل مهمی از پویایی‌های محلی اقتصادهای جنگ بدهند که باید مبنا و اساس مداخله را شکل دهند. از این مهم‌تر، بانک جهانی و بازوی بخش خصوصی‌اش، شرکت مالی بین‌المللی باید از اتخاذ مقررات جدید و قانونگذاری در خصوص تعامل شرکت‌ها در صنایع منابع طبیعی حمایت کند تا فساد را کاهش دهند و مانع شرکت‌های یاغی در تضعیف صلح شکننده شوند. از این گذشته، حمایت از سازمان‌های جامعه مدنی برای مسئول و پاسخگو دانستن حکومت‌ها و شرکت‌ها مهم است.

٤-٥- بازاندیشی در برنامه خلع سلاح، مرخص کردن از خدمت[2] و ادغام

برای اطمینان خاطر از ثبات در محیط شکننده «بعد از منازعه»، تمرکز اصلی باید معطوف به سازوکارهایی باشد که اقتصاد را از وضعیت خشونت خارج کند. گفتن این امر راحت‌تر از عمل کردن به آن است. همان طور که کین و دیگران استدلال کرده‌اند، اقتصادهای خشونت‌آمیز اغلب قبل از شعله‌ور شدن منازعه مسلحانه وجود دارند؛ جای نگرانی اینجاست که آنها تمایل دارند در جامعه به اصطلاح «پس از منازعه» نیز ایستادگی کنند. جایی که منابع پرسود طی منازعه بسیار چشمگیر است و همچنان منبع قابل دسترس درآمد برای اخلالگران صلح است، سازمان ملل متحد، بانک جهانی و نیکوکاران دوجانبه

1. good governance
2. Demobilization

باید دست به فرایندهای خلع سلاح و ادغام و مکمل بزنند. حمایت اقتصادی ـ اجتماعی از ستیزه جویان سابق باید در ابتدا در فرایند خلع سلاح، مرخص کردن از خدمت و ادغام قرار گیرد و نیز انگیزه‌های متفاوت سربازان عادی و فرماندهان سطح متوسط را در نظر بگیرد. در مأموریت‌های حافظ صلح سازمان ملل متحد، تمرکز دوباره بر برنامه‌های ادغام ممکن است نیازمند هماهنگی بیشتر با آژانس‌های بشردوستانه و توسعه و سازمان‌های غیردولتی باشد. از این مهم‌تر، برنامه‌های خلع سلاح، مرخص کردن از خدمت و ادغام باید برای پروژه‌های «تأثیر فوری» از جمله فعالیت‌های تولید درآمد جایگزین و تأمین شغل، تأمین مالی بشوند. برنامه‌های مذکور همانند آنچه در افغانستان به اجرا درآمده است، باید بخش لاینفک توسعه ملی پس از منازعه و راهبردهای بازسازی را تشکیل بدهد. این امر نیازمند هماهنگی سیاست‌گذاری بهتر با نهادهای مالی بین‌المللی و آژانس‌های نیکوکار است که مایل‌اند سیاست‌های توسعه اقتصادی بعد از منازعه را در دولت‌های فروپاشیده بر اثر جنگ تعیین کنند.

۵-۵- مهار اقتصاد سایه

مأموریت‌های صلح سازمان ملل متحد و آژانس‌های نیکوکار درگیر در بازسازی و صلح‌سازی بعد از منازعه باید اقتصادهای سایه و جرم اقتصادی با «تهدید و ترغیب[1]» را مورد توجه قرار دهند. واقعیتی که اغلب اقتصادهای جنگ از آن غفلت می‌کنند این است که جنگ‌سالاران گاهی خدمات اساسی مهیا می‌کنند که دولت قادر یا مایل به ارایه آن نیست. برنامه‌های بازسازی بعد از منازعه بایستی انگیزه‌هایی برای کارآفرینان در سایه مهیا کنند تا به اقتصاد قانونی ملحق شوند. از این گذشته، ظرفیت‌های دولت برای تأمین خدمات اساسی، امنیت و اشتغال باید به منظور

1. Carrot and Stick

آزادسازی غیرنظامیان و وابستگان منازعه از کنترل غارتگرانه جنگ‌سالاران و ساختارهای مافیا، تقویت شوند. مهم‌تر از آن، آژانس‌های نیکوکار باید راهبردهای اقتصاد کلان بعد از منازعه را بازبینی کنند. (Woodward 2002) برای پاسخ به چالش‌های به وجود آمده از منافع کارآفرینان منازعه، تقویت اجرای قانون، آموزش پلیس و اصلاحات قضایی لازم است. به جایی که این ظرفیت‌ها ضعیف است، حمایت بیرونی در شکل همکاری اجرای قانون و کمک‌های متقابل قانون و همچنین نظارت مستقیم مأموریت‌های صلح سازمان ملل می‌تواند ثبات و امنیت لازم را تأمین کند. زمانی که مأموریت‌های صلح سازمان ملل به طور شایسته مجهز شدند می‌تواند از کنترل دولتی بر مناطق غنی از منابع و سرزمین‌های مرزی به منظور جلوگیری از بهره‌برداری غیرقانونی از منابع و فعالیت‌های قاچاق، حمایت کند. در این رابطه، اختیارات اخیر در مورد مأموریت‌های حفظ صلح در سیرالئون و لیبریا، مثال‌های تشویق‌کننده هستند.

٦- نتیجه‌گیری

یکی از فرضیه‌های اولیه انجام پژوهش سیاست‌گذاری و توسعه در ابعاد اقتصادی منازعه مسلحانه این بود که فایده‌های اقتصادی که از طریق جنگ در دسترس طرف‌های درگیر قرار می‌گرفت ممکن است انگیزه‌های آنها را برای دنبال کردن صلح کاهش بدهد. هدف تحریم‌های سازمان ملل متحد، رژیم‌های تصدیق و دیگر سیاست‌های کنترل پیش‌بینی محاسبه فایده ـ هزینه در جهت صلح است. آیا این مداخلات اقتصادی اهدافشان را محقق می‌سازند؟ هواداران تحریم‌ها با اشاره به پایان منازعه در کامبوج، آنگولا و سیرالئون استدلال می‌کنند که به اهدافشان رسیده‌اند. با این حال، دیگران تاکید می‌کنند که در هر دو مورد مداخلات نظامی، عامل مهمی برای پایان بخشیدن به منازعه

هستند و تحریم‌ها با تغییر موازنه نظامی به نفع پیروزمندان به نتایج و برآوردها کمک می‌کنند. همچنان برخی دیگر خاطرنشان می‌سازند که حتی جایی که منازعات خشونت‌آمیز بر سر منابع برای منازعات مسلحانه مهم بوده است، صلح می‌تواند از طریق دیپلماسی سنتی بدون مداخلات بیرونی اقتصادی درست مثل جمهوری کنگو محقق شود. اگرچه این یافته‌های مختلط نشان می‌دهند که مداخلات اقتصادی نوش‌دارویی برای صلح‌سازی که برخی امیدوار بودند نیست، ولی در عین حال نشان می‌دهند که زمانی که اقدامات جلوگیری از تأمین مالی منازعه با دیگر مداخلات نظامی و دیپلماتیک ترکیب شوند می‌تواند به برآوردهای مثبت کمک کند.

آوردن عوامل اقتصادی به درون محاسبه ایجاد صلح، وعده ایجاد شرایط با دوام را برای صلح پایدار با شکستن «دام منازعه» فقر، حکمرانی ضعیف و خشونت به قوت خود نگه می‌دارد. پرسش‌های زیادی بی‌پاسخ مانده‌اند که چه زمانی و چگونه معیارهایی که فعالیت‌های اقتصادهای جنگ را مورد توجه و سنجش قرار می‌دهد ممکن است به نحو بهتری در تلاش‌های اجرای صلح ادغام شوند و توسط چه کسی. آوردن بحث تقسیم منابع بر سر میز مذاکره در راستای تقسیم قدرت چه بسا در برخی موارد چشم‌اندازهای صلح پایدار را بهبود بخشد. با این حال، در موارد دیگر، چشم‌انداز کاهش دسترسی ستیزه جویان به منبع ثروت که توسط جنگ قابل دسترس می‌شود ممکن است تلاش‌های انعقاد یک توافق را هدر بدهد. در مورد کنگو، دقیقاً دغدغه رسیدن به توافق برای پایان بخشیدن به منازعه بود که منجر شد میانجی‌گران موضوعات اقتصادی را از بحث خارج کنند. همان طور که تحولات اخیر در کنگو نشان می‌دهد، این برکناری موضوعات اقتصادی بدون خطر نیست: نه تنها نخبگان منازعه پاداش گرفته‌اند بلکه منازعات خشونت آمیز بر سرزمین

و منابـــع در کنگو لاینحل مانده و رســـیدن به صلح را تا به امروز تهدید کرده است. برای سیاست‌گذاران، درس این چالش روشن است: تا زمانی که اقتصادهای جنگ جمع نشـــده‌اند، چشـــم‌انداز صلـــح پایدار همچنان ضعیف خواهد ماند.

کتاب‌نامه

Addison, T. and S.M. Murshed 2001. From Conflict to Reconstruction: Reviving the Social Contract. (UNU/WIDER Discussion Paper 2001/48). Helsinki: WIDER.

Andreas, P. 2004. The Clandestine Political Economy of War and Peace in Bosnia, in: International Studies Quarterly 48, 29-51.

Ballentine, K. 2004. Program on Economic Agendas in Civil War: Principal Research Findings and Policy Recommendations. (IPA Policy Report). New York: International Peace Academy.

Ballentine, K. 2003. Beyond Greed and Grievance: Reconsidering the Economic Dynamics of Armed Conflict, in: Ballentine, K. and J. Sherman (eds.). The Political Economy of Armed Conflict: Beyond Greed and Grievance. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 259-283.

Ballentine, K. and H. Nitzschke 2004. Business and Armed Conflict: An Assessment of Issues and Options, in: Die Friedens-Warte, 79, 1-2, 35-56.

Ballentine, K. and H. Nitzschke 2003. Beyond Greed and Grievance: Policy Lessons from Studies in the Political Economy of Armed Conflict. (IPA Policy Report). New York: International Peace Academy.

Ballentine, K. and J. Sherman (eds.) 2003. The Political Economy of Armed Conflict: Beyond Greed and Grievance. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Ballentine, K. and H. Nitzschke (eds.) Forthcoming. Toward Profitable Peace: Managing the Resource Dimension of Armed Conflict. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Ballentine, K. and M. Nest (eds.) Forthcoming. Democratic Republic of Congo: The Economic Dimensions of War and Peace. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Bannon, I. and P. Collier (eds.) 2003. Natural Resources and Armed Conflict: Options and Action. Washington, D.C.: The World Bank.

Berdal, M. and D. Keen 1997. Violence and Economic Agendas in Civil Wars: Some Policy Implications, in: Millennium 26, 3, 795-818.

Berdal, M. and D. M. Malone (eds.) 2000. Greed and Grievance: Economic Agendas in Civil Wars. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Berdal, M. 2003. How ‚New' are ‚New Wars'? - Global Economic Change and the Study of Civil Wars, in: Global Governance, 9, 4, 477-502.

Berdal, M. 2004. "Beyond Greed and Grievance - And Not Too Soon..." (Review Essay), in: Review of International Studies Autumn. Cambridge: Cambridge University Press.

Boyce, J. 2003. Aid, Conditionality and War Economies. (Political Economy Research Institute (PERI) Working Paper 70). Amherst: University of Massachusetts.

Brömmelhörster, J. and W.C. Paes (eds.) 2003. The Military as an Economic Actor: Soldiers in Business. Basingstoke: Palgrave.

Cilliers, J. and C. Dietrich (eds.) 2000. Angola's War Economy: The Role of Oil and Diamonds. Pretoria: Institute for Security Studies.

Collier, P. and A. Hoeffler 2000. Greed and Grievance in Civil Wars. (Policy Research Paper no. 2355). Washington, D.C.: The World Bank.

Collier, P. 2000a. Rebellion as a Quasi-criminal Activity, in: Journal of Conflict Resolution, 44, 6, 839-853.

Collier, P. 2000b. Doing Well out of War, in: Berdal, M. and D.M. Malone (eds.). Greed and Grievance: Economic Agendas in Civil Wars. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 91-111.

Collier, P. et al. 2003. Breaking the Conflict Trap: Civil War and Development Policy. Washington, D.C.: The World Bank.

Collinson, S. et al. 2003. Power, Livelihoods and Conflict: Case Studies in Political Analysis for Humanitarian Action. (HPG Report 13). London: Overseas Development Institute.

Cooper, N. 2002. State Collapse as Business: The Role of Conflict Trade and the Emerging Control Agenda, in: Development and Change, 33, 5, 935-955.

Downs, M. and S.J. Stedman 2002. Evaluation Issues in Peace Implementation, in: Stedman, S.J., D. Rothchild and E. Cousens (eds.). Ending Civil Wars: The Implementation of Peace Agreements. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 43-69.

Duffield, M. 1999. Globalization and War Economies: Promoting Order or the Return of History?, in: Fletcher Forum of World Affairs 23, 2, 21-38.

Durch, W.J. et al. 2003. The Brahimi Report and the Future of UN Peace Operations. Washington, D.C.: The Henry L. Stimson Center.

Eckert, S. Forthcoming. Lessons from the UN's Counterterrorism Efforts for Curtailing Illicit Resource Flows in Conflict Zones, in: Ballentine K. and H. Nitzschke (eds.) Toward Profitable Peace: Managing the Resource Dimension of Armed Conflict. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Global Witness 2002. The Logs of War: The Timber Trade and Armed Conflict. (Fafo Report 379). Oslo: Fafo Institute.

Global Witness 2004. Time for Transparency: Coming Clean of Oil, Mining, and Gas Revenues. Washington, D.C.: Global Witness.

Goodhand, J. 2004. Afghanistan, in: Pugh, M. and N. Cooper, with J. Goodhand 2004. War Economies in a Regional Context: Challenges of Transformation. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Gutiérrez Sanin, F. 2003. Criminal Rebels? A Discussion of War and Criminality From the Colombian Experience. (Crisis States Programme Working Paper 27). London: London School of Economics and Politics.

Hirsch, J.L. 2001. Sierra Leone: Diamonds and the Struggle for Democracy. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Hubert, D. 2000. Resources, Greed, and the Persistence of Violent Conflict, in: Ploughshares Monitor, June issue. Accessible at www.ploughshares.ca/CONTENT/MONITOR/monj00c. html.

ICG (International Crisis Group) 2001. Sierra Leone: Managing Uncertainty. (ICG Africa Report No. 35). Freetown/Brussels: ICG.

ICG (International Crisis Group) 2002. God, Oil & Country: Changing the Logic of War in Sudan. (ICG Africa Report No. 39). Brussels: ICG.

ICG (International Crisis Group) 2003. Disarmament and Reintegration in Afghanistan. (ICG Asia Report 65). Kabul: ICG.

International Peace Academy and the Fafo Institute Forthcoming. Assessing the

Liability of Business Entities for Grave Violations of International Law. Oslo: Fafo Institute.

Jackson, S. Forthcoming. Protecting Livelihoods in Violent Economies, in Ballentine, K. and H. Nitzschke (eds.). Toward Profitable Peace: Managing the Resource Dimension of Armed Conflict. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Jean, F. and J.C. Rufin (eds.) 1996. Economies des Guerres Civiles. Paris: Hachette.

Keen, D. 1998. The Economic Functions of Violence in Civil Wars. (Adelphi Paper 320). Oxford: Oxford University Press.

Keen, D. 2001. War and Peace: What's the Difference?, in: Adebajo, A. and C.L. Sriram (eds.). Managing Armed Conflict in the 21st Century. London: Frank Cass, 1-22.

Le Billon, P. 2000. The Political Economy of War: What Relief Agencies Need to Know. (Humanitarian Policy Network Paper 33). London: ODI.

Le Billon, P. 2001. The Political Ecology of War: Natural Resources and Armed Conflicts, in: Political Geography, 20, 5, 561-584.

Le Billon, P. 2003. Getting It Done: Instruments of Enforcement, in: Bannon, I. and P. Collier (eds.). Natural Resources and Violent Conflict: Options and Actions. Washington, D.C.: The World Bank, 215-286.

Lewis, S. 2004. Rejuvenating or Restraining Civil War: The Role of External Actors in the War Economies of Sudan. (BICC Paper 37). Bonn: Bonn International Center for Conversion.

Lunde, L. 2002. Economic Driving Forces of Conflict, (Econ Report 27/01). Oslo: Econ Institute.

Lunde, L. and M. Taylor, with A. Huser 2003. Commerce or Crime? Regulating Economies of Conflict. (Fafo Report 424). Oslo: Fafo Institute.

Mwanasali, M. 2000. The View from Below, in: Berdal, M. and D.M. Malone (eds.). Greed and Grievance: Economic Agendas in Civil Wars. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 137-153.

Nafziger, W. and J. Auvinen 2003. Economic Development, Inequality and War: Humanitarian Emergencies in Developing Countries. Houndmills: Palgrave.

Nitzschke, H. 2003. Transforming War Economies: Challenges for Peacemaking and Peacebuilding. (IPA Conference Report). New York: International Peace Academy.

Partnership Africa Canada 2004. Diamond Industry Annual Review: Sierra Leone

2004. Ottawa: Partnership Africa Canada.

POLE Institute 2002. The Coltan Phenomenon: How a Rare Mineral Has Changed the Life of the Population of the War-Torn North Kivu Province in the Democratic Republic of Congo. Goma: DR Congo.

Pugh, M. 2002. Postwar Political Economy in Bosnia and Herzegovina: The Spoils of Peace, in: Global Governance, 8, 4, 467-482.

Pugh, M. and N. Cooper, with J. Goodhand 2004. War Economies in a Regional Context: Challenges of Transformation. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Raeymaekers, T. 2003. "Targeting Businesses in Conflict: Beyond the Plunder Logic", Paper presented at the Conference on Curbing Human Rights Violations by Armed Groups, UBC Centre of International Relations, Vancouver, November 13-15.

Regan, A. 2003. The Bougainville Conflict: Political and Economic Agendas, in: Ballentine, K. and J. Sherman

(eds.). The Political Economy of Armed Conflict: Beyond Greed and Grievance. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 133-166.

Renner, M. 2002. The Anatomy of Resource Wars. (WorldWatch Paper no. 162). Washington, D.C.: WorldWatch Institute.

Reno, W. 1995. Corruption and State Politics in Sierra Leone. Cambridge: Cambridge University Press.

Reno, W. 1998. Warlord Politics and the African State. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Ross, M. 1999. The Political Economy of the Resource Curse, in: World Politics, 51, 2, 297-322.

Ross, M. 2003. Oil, Drugs, and Diamonds: The Varying Roles of Natural Resources in Civil War, in: Ballentine, K. and J. Sherman (eds.). The Political Economy of Armed Conflict: Beyond Greed and Grievance. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 47-70.

Sedra, M. 2002. Challenging the Warlord Culture: Security Sector Reform in Post-Taliban Afghanistan. (BICC Paper 25). Bonn: Bonn International Center for Conversion.

Sherman, J. 2002. Policies and Practices for Regulating Resource Flows to Armed Conflict. (IPA Conference Report). New York: International Peace Academy.

Smillie, I., Gberie, L. and Hazleton, R. 2000. The Heart of the Matter: Sierra Leone, Diamonds and Human Security. Ottawa: Partnership Africa Canada.

Steward, F. 2003. Horizontal Inequalities as a Source of Conflict, in: Hampson, F.O. and D. Malone (eds.). From Reaction to Conflict Prevention: Opportunities for the UN System. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 105-136.

TraCCC (Transnational Crime and Corruption Center) 2001. Transnational Crime and Peacekeeping: Comparative Perspectives. Washington, D.C.: TraCCC.

United Nations 2000. Report of the Panel of Experts on Violations of the Security Council sanctions Against UNITA. U.N. Document S/2000/203.

United Nations 2001, 2002. The Role of Diamonds in Fueling Conflict: Breaking the Link Between the Illicit Transaction of Rough Diamonds and Armed Conflict as a Contribution to Prevention and Settlement of Conflicts, Resolutions adopted by the General Assembly, UN Doc. A/RES/55/56, January 29, 2001, and UN Doc. A/RES/56/263, April 9, 2002.

Wallensteen, P., C. Staibano and M. Eriksson (eds.) 2003. Making Targeted Sanctions Effective: Guidelines for the Implementation of UN Policy Options. Uppsala: Uppsala University.

Williams, P. and J.T. Picarelli Forthcoming. Combating Crime in Armed Conflict, in: Ballentine, K. and H. Nitzschke (eds.). Toward Profitable Peace: Managing the Resource Dimension of Armed Conflict. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

Winer, J. 2002. Illicit Finance and Global Conflict. (Fafo Report 380). Oslo: Fafo Institute.

Woodward, S. 2002. Economic Priorities for Successful Peace Implementation, in: Stedman, S., D. Rothchild and E. Cousens (eds.). Ending Civil Wars: The Implementation of Peace Agreements. Boulder, Lynne Rienner Publishers, 183-214.

Yannis, A. 2003. Kosovo: The Political Economy of Conflict and Peacebuilding, in: Ballentine, K. and J. Sherman (eds.). The Political Economy of Armed Conflict: Beyond Greed and Grievance. Boulder: Lynne Rienner Publishers, 167-196.

فصل سوم

ریشه‌های اقتصادی جنگ داخلی[1]

پاول کولیر
آنکه هوفلز

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از:
By Paul Collier and Anke Hoeffler, On economic causes of civil war, Oxford Economic Papers

۱- مقدمه

این مقاله بررسی می‌کند که آیا جنگ‌های داخلی ریشه‌های اقتصادی دارند. تبیین‌های خاص ازجنگ‌های داخلی اغلب چنین ریشه‌ها و دلایلی را نشان می‌دهند. برای مثال جنگ در روآندا به فشارهای موجود نسبت داده شده اســت، در حالی که جنگ در آنگولا به عنوان مبارزه‌ای برای منابع طبیعی تفسیر و تعبیر می‌شود.

ایــن موضوع کمتر مورد توجه محافل دانشــگاهی بوده اســت. مطالعه و بررسی صورت گرفته توسط نبت و استام (۱۹۹٦) طول و مدت جنگ‌های بین‌المللی را در قالب و چارچوب متغیرهای سیاســی و نظامی بررســی می‌کند. ما از مجموعه داده‌های جامع درباره جنگ داخلی (Singer and Small, 1982, 1994) استفاده و تلاش می‌کنیم تبیین کنیم که چرا این جنگ‌ها در بســتر متغیرهای اقتصادی روی می‌دهنــد. بخش دوم درباره متغیرهای مورد استفاده در تحلیل بحث می‌کند و آنها را در یک چارچوب تحلیلی ســاده قرار می‌دهد. بخش ســوم نتایج را اعــلام می‌کند و بخش چهارم به نتیجه‌گیری می‌رسد.

۲- چارچوب تحلیلی

نخست چارچوب تحلیلی وقوع جنگ داخلی را با بهره‌گیری از بررسی‌های گروسمان (۱۹۹۵) و آزام (۱۹۹۵)[1] طراحی می‌کنم. جنگ زمانی روی می‌دهد که انگیزه برای شورش به حد کافی نسبت به هزینه‌ها بالاتر باشد. هر دو نویسنده مفروض می‌دارند که تا حدی این امر با ملاحظات توزیعی مشخص می‌شود: حکومتی که با بهره‌برداری از بخشی از جمعیت به هوادارانش پاداش می‌دهد، انگیزه برای شورش را افزایش خواهد داد. با این حال، داده‌های ناکافی برای مشخص کردن ملاحظات توزیعی و وارد کردن آنها به تحلیل نظری وجود دارد و در این خصوص بحث خواهم کرد. از این رو، بر ریشه‌های تحلیلی جنگ داخلی غیر از عوامل توزیع تمرکز می‌کنیم.

هدف شورش، تسخیر دولت یا کنار گذاشتن آن است. به طور کلی، انگیزه شورش، ایجاد احتمال پیروزی و پیامدهای آن است. نخست، مؤلفه‌های تعیین کننده امکان پیروزی شورشگر را بررسی می‌کنیم. با استخراج از ملاحظات توزیعی، احتمال و امکان پیروزی به توانایی و ظرفیت حکومت برای دفاع از خودش بستگی دارد. همان طور که گروسمان استدلال می‌کند، گزینه‌های فن‌آوری نظامی در دسترس شورشیان نوعاً بسیار محدود است، در حالی که حکومت با دامنه گسترده‌ای از پاسخ‌های فن‌آوری با هزینه‌های فزاینده‌ای رو برو است. برای مثال، شورشیان به ندرت گزینه مبارزه هوایی را در اختیار دارند. حکومت فرودگاه‌هایی دارد که می‌تواند دست به چنین مبارزه‌ای بزند ولی ظرفیتش برای استفاده از آنها به منابع مالی‌اش بستگی دارد. توانمندی نظامی شورش در یک جمعیت فرضی با اقتصاد داخلی نامرتبط است (برای مثال، تأمین مالی از بیرون)، در حالی که توانمندی نظامی حکومت به هزینه‌های نظامی‌اش بستگی دارد.

1. Grossman and Azam

چون هم هزینه‌های نظامی و هم نرخ مالیات برای خطر شورش شاخص درون‌زایی[1] محسوب می‌شود، استفاده از شاخص برون‌زایی[2] ظرفیت برای هزینه‌های نظامی از قبیل مبنا و پایه مشمول مالیات ضروری است. از همین رو، احتمال و امکان پیروزی شورشگر، p، در مبنای مشمول مالیات سرانه اقتصاد، T، کاهش می‌یابد.

به پیروی از گروسمان، انگیزه برای شورش منوط به پیروزی، با ظرفیت یک حکومت شورشی آینده برای پاداش دادن به هوادارانش تعیین می‌شود. اگر هدف شورش تصاحب دولت است، در آن صورت (بار دیگر ناشی از ملاحظات توزیعی) این ظرفیت بستگی به درآمد بالقوه حکومت و نیز مبنای مشمول مالیات، T، خواهد داشت. بنابراین، انگیزه برای شورش یک کارویژه فزاینده $(p)T$ است. چون T هر دو احتمال پیروزی را کاهش می‌دهد و دستاورد را در صورت پیروزی افزایش می‌دهد، تأثیر نهایی آن بر خطر جنگ یک ابهام پیشین است.

اگر هدف شورش جدایی‌طلبی است در آن صورت مبنای مشمول مالیات دولت از قبل کنار رفته، عامل تعیین کننده دستاوردها منوط به پیروزی نیست و ملاحظات توزیعی واقعی هستند. برای مثال، جدایی‌طلبی ممکن است تحریک شود چون منطقه به طور نامعمول از موهبت منابع برخوردار است یا به خاطر اینکه ترجیحات منطقه تحت نمایندگی حکومت قرار دارند، اگرچه داده‌های ناکافی برای تعیین نابرابری جغرافیایی به عنوان متغیر تبیینی وجود دارد، اما متغیری که احتمالاً میل به جدایی‌طلبی داشته باشد میزان جمعیت (P) است. تأثیر میزان جمعیت بر تمایل برای جدایی‌طلبی بیشتر زمانی آشکار می‌شود که در منتهی‌الیه در نظر گفته شود. اگر جمعیت جهانی درون یک کشور واحد و مجزا گنجانده می‌شد، اختلافات زبانی

---

1. endogenous
2. exogenous

و فرهنگی احتمالاً منازعات خشـــونت‌آمیز مداومی ایجاد کنند. در مقابل، اگر مثل کشـــورها، گروه‌های اجتماعی ـ فرهنگی زیادی وجود داشـــتند، تمایل برای جدایی‌طلبی مسلماً کاهش می‌یافت. اگرچه هر گروه شورشی خاص ممکن است فقط به خاطر یکی از فایده‌های بالقوه، تسخیر دولت و جدایی‌طلبی تحریک به شورش بشود، ولی در عمل شورشیان ممکن است شامل گروه‌هایی باشند که هر کدام هدفی دارند. برای مثال، جنگ داخلی در اتیوپی شـــامل متحدان جبهه آزادی بخش مردم تیگران بود که پیروزی منـــوط به تصرف و تســـخیر دولت بود ولی در مـــورد جبهه آزادی بخش مردم اریتره، پیروزی منوط به کناره‌گیری و جدایی از دولت بود. بنابراین، دستاوردهای بالقوه نیز می‌تواند انگیزه را برای شورش ایجاد کند. بنابراین، دستاوردها از شورش یک کار ویژه فزاینده هم T(P) و هم T,P است.

اکنـــون توجه خود را به هزینه‌های شـــورش معطوف می‌کنیم. نخســـت، هدایت واقعی جنگ برای شورشـــیان هزینه‌بر اســـت. این امر تا حدی به خاطـــر هزینه فرصت نیروی کار شورشـــگر و تا حدی اختلال در فعالیت اقتصادی ایجاد شـــده به خاطر جنگ است. هر دوی این هزینه‌ها می‌تواند با درآمد ســـرانه افزایش یابد: یک جمعیت با درآمد بالا نسبت به جمعیت پایین طی شـــورش، هزینه زیادی از دست می‌دهد. این هزینه‌های شورش با طولانی بودن منازعه افزایش می‌یابد. طول قابل پیش‌بینی منازعه همچنین بر دستاوردهای ناشی از شـــورش از طریق عامل تخفیف تأثیر می‌گذارد، درست همان طور که الگوی گروسمان بیان می‌کند. بنابراین، احتمال جنگ در هـــر دو مورد یعنی طـــول قابل پیش‌بینی منازعه (D) و درآمد ســـرانه جمعیـــت (Y) کاهش می‌یابد. ما طول قابل پیش‌بینی جنگ را نه به عنوان متغیر منتخب برای شورشـــیان بلکه به عنوان متغیری طراحی می‌کنیم که توانمنـــدی نظامی حکومت آن را تعیین می‌کند. بنابراین، یک حداقل قابل پیش‌بینی مســـلم از طول منازعه برای رسیدن به اهداف شورش با احتمال

پیش‌بینی شده ضروری است.

چارچوب بالا با شورشیان به مثابه یک عامل مجزا برخورد می‌کند. هیرش لایفر (۱۹۸۷) ضمن طراحی شـــورش به این شیوه تصریح می‌کند که این یک کمبود و نقصان است چون جنگ تصمیم یک جمع است به گونه‌ای که پیام از مناطق فردی باید در دل تصمیمات جمعی قرار بگیرد. از این رو، هزینه‌هـــای هماهنگی را وارد الگو می‌کند. و می‌تواند به عنوان یک هزینه معاملاتی تلقی شـــود. در زیر محورهای هزینه‌های این معاملات را مورد بحث قرار می‌دهیم.

به طور صوری، تصمیم شورشـــگر برای اینکه آیا دســـت به جنگ داخلی بزند، می‌تواند به صورت زیر بیان شود:

W = ۱ if Uw>o, else w=o

W=۱ جنـــگ اســـت و w=o صلح اســـت و Uw کار ویـــژه فایده‌مندی شورشگر است.

فایده‌مندی شورشگر را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

$$Uw\int_{t=D}^{00} \frac{P(T).G(T,P)}{(1+r)t}dt - \int_{t=o}^{t=D} \frac{(g(y)+c}{(1+r)t}dt$$

P= امکانپذیری پیروزی شورشـــگر، T = ظرفیت مشمول مالیات اقتصاد، G= منفعت و ســـود به شـــرط پیـــروزی، P= میـــزان جمعیت D= مدت پیش‌بینی شـــده جنگ، Y= درآمد سرانه، C= هزینه‌های هماهنگی و r= نرخ تخفیف.

در خطی‌کـــردن و برخورد با فرایند به مثابه فرایند تصادفی، جنگ داخلی زمانی روی خواهد داد که اگر

a.p (T). T+b.p-c. D-d.y-e.c>r

مـــدت مورد انتظار حداکثر یک جنگ داخلـــی منوط به وقوعش از همان فرمول نشأت می گیرد.

D<۰(a.p(T). T+b.p-d.y-e.c-r)/c

بنابراین، اگر شورشـــیان دوراندیشی کامل داشـــته باشند، طوری که طول و مدت مورد انتظار با مدت واقعی منطبق باشـــد، مدت مشـــاهده شـــده جنگ‌هـــای داخلـــی کارویژه فزاینـــده‌ای P(T) خواهد بـــود. P,T و یک کارویژه رو به کاهش C,Y درســـت مثل احتمال وقوع جنگ خواهد بود. فرمول به دســـت آمده هم احتمال جنگ و هم نتایج مدتش از یک فرایند تصمیم‌گیری که در آن هر کدام از آنها تابع P(T) هســـتند را مشـــخص می‌کند. C,Y,P,T هر گروه شورشی بالقوه با انتخاب بین صلح‌آمیز ماندن و جنگیـــدن با یک امکان خـــاص موفقیت و یک دوره مورد انتظار خاص که برای رســـیدن به نتیجه مورد انتظار ضروری است، روبرو است. چون گروه‌های شورشی در کشورهای متفاوت با فایده‌های متفاوتی از پیروزی مواجه هستند، آنها آماده خواهند شد تا جنگ‌های با مدت‌های مورد انتظار متفـــاوت را بپذیرند. بنابراین، اگرچه هیچ گروه شورشـــی مدت جنگ را انتخاب نمی‌کند، ولی در همه شـــورش‌های بالقوه میان فایده‌های پیروزی و مدت ضروری جنگ که شورشـــیان به بهای پیـــروزی آن را قابل قبول می‌یابند، رابطه‌ای وجود خواهد داشت. این امر ما را قادر می‌سازد الگو را با استفاده از داده‌های دوتایی بیازماییم که آیا جنگ‌های داخلی و داده‌های مداوم آنها بر اساس مدتشان روی می‌دهند. از آنجایی که جنگ‌های داخلی نادر هستند، تحلیل اقتصاد سنجیشان نیز فقط بر اساس اطلاعات دوتایی از شمار پایین مشاهدات رنج می‌برد و بنابراین، معرفی یک متغیر ثابت باید نتایج را قوی‌تر و محکم‌تر کند.

اگر شورشـــیان انتظارات معقـــول ولی نه آینده‌نگری کامـــل دارند، در آن صورت مدت مشاهده شده جنگ یک پیشگویی جانبدارانه از مدت مورد

انتظار است. خطاهای خوش‌بینی از طرد شورشیان موجب ایجاد جنگ و خطاهای بدبینی باعث صلح از روی خطا می‌شود. بنابراین، جایی که انتظار یک جنگ بسیار طولانی از روی خطا وجود دارد، مشاهده جنگ صفر مدت خواهد بود. بنابراین، در موارد استثنایی که در آن شورشیان همواره خطاهای بزرگ ـ هرچند غیرجانبدارانه ـ در پیش‌بینی‌شان از مدت جنگ می‌کنند، مدت واقعی با مدت مورد انتظار به طرز منفی همبستگی خواهد داشت. اگر به لحاظ تجربی، چهار متغیر تبیینی C,Y,P,T تأثیرات یکسانی بر مدت و وقوع جنگ دارند، این خود شاهد و دلیل منطقی است که هر دو (مدت و وقوع) توسط همان فرایند ایجاد شده‌اند و خطاها در انتظارات مدت بزرگ نیستند. اگر متغیرهای تبیینی بین مدت و وقوع متفاوت باشند، نتایج به اشکال مختلف به عنوان رد نظریه اساسی یا به عنوان نشان دهنده خطاهای بزرگ در انتظارات شورش رد می‌شوند.

اکنون به ساخت شاخص‌ها برای متغیرهای مفروض توجه می‌کنیم. نخست، دستاوردهای شورش که متشکل از امکان پیروزی شورش و دستاوردهای منوط به پیروزی شورش را در نظر بگیرید. ما نشان دادیم که امکان پیروزی در حکومتی که هزینه‌های سرانه نظامی در آن تابع ظرفیت مشمول مالیات سرانه اقتصاد است، کاهش می‌یابد. ما ظرفیت مشمول مالیات را با درآمد سرانه و موهبت منابع طبیعی شاخص‌بندی می‌کنیم، چون مورد دومی (موهبت منابع طبیعی) راحت‌تر از دیگر عناصر درآمد مشمول مالیات است. ما از برآوردهای جداول Pennworid درباره درآمد سرانه در سال ۱۹۶۰ استفاده می‌کنیم. این جداول تفاوت‌های بین‌المللی در هزینه زندگی را نشان می‌دهند. موهبت منابع طبیعی را با میزان صادرات کالاهای اساسی در تولید ناخالص داخلی می‌سنجیم، شاخصی برای منابع طبیعی که (Sachs and warner 1995) از آن استفاده می‌کنند.

بنابراین، ظرفیت مشمول مالیات شاخص‌بندی می‌شود و به عنوان انگیزه‌ای

برای شورش وارد می‌شود، بستگی و منوط به احتمال پیروزی دارد، طوری که تأثیر خالص آن بر احتمال جنگ لازم نیست تک بعدی باشد. ما پیشنهاد کردیم شاخص فایده‌های جدایی‌طلبی میزان جمعیت باشد.

اکنون هزینه‌های شورش را در نظر بگیرید یعنی از دست دادن درآمد که طی منازعه و هزینه‌های هماهنگی تداوم می‌یابد. از دست دادن درآمد ناشی از منازعه که ضرورتاً هزینه فرصت کارگر است طبق درآمد سرانه شاخص‌بندی می‌شود. هزینه‌های هماهنگی احتمالاً مهم باشند چون هزینه‌های معاملات عادی مرتبط با کنش جمعی در صورت شورش به خاطر نیاز برای پنهان کاری افزایش می‌یابد. هزینه‌های معاملات کنش و اقدام هماهنگ شده را تا حدی با تمایز فرهنگی و تا حدی با میزان آن شاخص‌بندی می‌کنیم. تمایز فرهنگی با شاخص انشعاب قومی ـ زبانی سنجیده می‌شود. این متغیر احتمالی را می‌سنجد که از دو شهروند از یک گروه قومی ـ زبانی متفاوت برمی‌خیزند. متغیر دوباره سنجیده می‌شود طوری که درجه و سنجه‌های همگنی کامل صفر و سنجه‌های انشعاب حداکثر ۱۰۰ است. مارو[1] (۱۹۹۵) برای نخستین بار از این سنجش استفاده کرد تا نرخ رشد را تبیین کند. مفروض ما این است که هزینه‌های هماهنگی زمانی در پایین‌ترین نقطه قرار دارد که جمعیت میان یک گروه قومی که با حکومت هویت یکسانی دارد قطب‌بندی شود و دوم اینکه گروه قومی مشابه با شورشیان هم یکسان انگاری کنند. هماهنگی شورش در جوامعی که جمعیت کلی آن از یک گروه یکسان است دشوار خواهد بود، طوری که هیچ تمایز روشنی میان حکومت و حامیان شورش وجود نداشت و هم در جوامعی که انشعاب و چند پارگی آنچنان بالاست که شورش نیازمند هماهنگی در سطح گروه‌های متعدد متمایز است.

طراحی شاخص انشعاب قومی ـ زبانی به صورت جدول دلالت بر

1. Mauro

آن دارد کــه هزینه‌های هماهنگی در حداقلشــان (و خطر جنگ داخلی در حداکثـری‌اش) در میانگین شــاخص بودند. دومین شــاخص برای هزینه‌هــای هماهنگی، میزان جمعیت اســت. شورشــی که بخشــی از جمعیــت را در بــر می‌گیرد نیازمند ارتباط بین بســیاری از افراد در یک کشور با جمعیتی بزرگ است.

در مجموع، ما فرمولی را پیشــنهاد می‌کنیم کــه هم احتمال جنگ داخلی و هم مدت آن تابع دســتاوردهای شورش هســتند که متشکل از احتمال پیروزی شــورش و دســتاوردهای پیروزی (تصرف یا جایگزین دولت) و هزینه‌های شــورش متشــکل از هزینه‌های فرصت منازعه و هزینه‌های هماهنگی اســت. ما چهار شاخص برای این متغیرها پیشنهاد کردیم یعنی درآمد سرانه، موهبت منابع طبیعی، میزان جمعیت و میزان انشعاب قومی ـ زبانی. سه شاخص اولی نمایانگر بیش از یک متغیر هستند، طوری که تأثیر خالص آنها فقط سنجیده می‌شود و لازم نیست یکنواخت باشد.

۳- نتایج

متغیرهای وابسته، وقوع و مدت جنگ هستند. از داده‌های سینگر و اسمول (۱۹۸۲و۱۹۹٤) درباره جنگ‌های داخلی از سال‌های ۱۹۹۲-۱۸۱٦ استفاده می‌کنیم. ســینگر و اسمول[1] (۱۹۸۲) یک تعریف عملیاتی از جنگ داخلی ارایــه می‌دهند. آنها جنگ‌ها را در قالب خشــونت تعریف می‌کنند نه در چارچوب اهداف ستیزه‌جویان یا نتایج جنگ. جنگ داخلی در گونه‌شناسی ســینگر و اســمول (۱۹۸۲) بر چهار بعد مبتنی اســت: نخســت، یکی از بازیگــران اصلــی در هر منازعه که به عنوان یک جنگ داخلی شناســایی می‌شود باید حکومت ملی (یا دولت) در قدرت در زمان آغاز خصومت‌ها باشــد. دوم، مفهوم جنگ نیازمند آن اســت که هر دو طرف توانایی داشته

1. Singer and Small

باشند بر یکدیگر ضربه مرگ را تحمیل کنند. قاعده تجربی سینگر و اسمول (۱۹۸۲) تعریف می‌کند که در یک جنگ داخلی، نیروهای قوی‌تر باید حداقل ۵ درصد شمار تلفات نیروهای ضعیف‌تر را متحمل شوند. این قاعده آنها را قادر می‌سازد موقعیت‌های جنگ واقعی را از قتل‌عام‌ها، نسل‌کشی‌ها و پاک‌سازی متمایز سازند. سوم، اقدام نظامی چشمگیری باید روی بدهد. فقط جنگ‌های داخلی که منجر به حداقل ۱۰۰۰ نبرد منتهی به کشتارهای سالانه گردید در پایگاه داده‌ها گنجانده شده است. این نمودار شهروندان و همچنین کشته‌های نظامی را در برمی‌گیرد. و چهارم، جنگ باید برای کشور داخلی باشد. در تعریف سینگر و اسمول از درونی بودن جنگ، برخی استثنائات مهمی نیز وجود دارد. جنگ‌هایی که بین یک کشور و سرزمین‌های وابسته روی می‌دهد از قبیل جنگ‌هایی که در آنگولا، موزامبیک و اریتره از استقلال رسمی روی دادند، بر اساس طبقه‌بندی سینگر و اسمول جزو جنگ‌های داخلی نیستند و در این مقوله جای نمی‌گیرند بلکه در بسیاری از جنبه‌ها شبیه جنگ‌های داخلی هستند؛ برای مثال کاملاً درون مرزهای مالی صورت می‌گیرند که در اینجا این نوع جنگ‌ها را در الگوی خودمان قرار داده‌ایم.

اگرچه مجموعه ساخته شده توسط سینگر و اسمول توانایی تحلیل در یک دوره بیشتر از یک سده را می‌دهد و ما را قادر می‌سازد دوره‌ای را از زمان جنگ داخلی گذشته بدون اندکی خلاصه بسنجیم، ولی داده‌های متغیرهای دیگر فقط برای دوره‌های اخیر قابل دسترس است. داده‌های مربوط به درآمد سرانه و میزان جمعیت برای الگوی کامل از سال ۱۹۶۰ قابل دسترس است و برای منابع طبیعی از سال ۱۹٦۵.

انشعاب قومی ـ زبانی از اوایل دهه ۱۹٦۰ سنجیده می‌شود. این سنجش الگویی از ۹۸ کشور می‌دهد که ۲۷ کشور از این میان طی آن دوره جنگ‌های داخلی با دوره‌های متفاوت داشتند.

در اینجا از رگرسیون‌های tobit[1] و probit[2] استفاده می‌کنیم تا تحقیق کنیم که آیا متغیرهای بالا، وقوع و مدت جنگ داخلی طی دوره ۹۲-۱۹٦۰ را تبیین می‌کند. نتایج در جدول یک نشان داده شده‌اند. رگرسیون Tobit بیشتر از probit از اطلاعات استفاده می‌کند و شکل بهتری برای ارزیابی معناداری متغیرها است. با این حال، به منظور تفسیر تأثیر یک متغیر، بدیهی است نه بر مدت جنگ بلکه بر احتمال وقوع آن تمرکز کنیم.

همه متغیرها در tobit معنادار هستند. در probit که کمتر از اطلاعات استفاده می‌کند، شاخص انشعاب قومی ـ زبانی معناداری را از دست می‌دهد ولی همچنان به حد کافی به معناداری ضریب‌هایشان نزدیک است تا در تفسیر تأثیر متغیر بر خطر جنگ سودمند باشد.

درآمد سرانه بالاتر، خطر جنگ داخلی و احتمال وقوع آن را کاهش می‌دهد. این تأثیرات بسیار قوی هستند. در حد میانگین متغیرهای دیگر، احتمال جنگ داخلی در صورتی که کشور درآمد نصف میانگین دارد ۰/٦۳ است ولی اگر کشور درآمد دو برابر میانگین دارد این احتمال ۰/۱۵ است. به همین سان، در صورتی که درآمد بالاتر باشد مدت پیش‌بینی شده جنگ داخلی کوتاه‌تر است. جنگ داخلی کاملاً یک پدیده مربوط به کشورهای کم درآمد است. تأثیر منابع طبیعی یکنواخت نیست. داشتن منابع طبیعی نخست مدت خطر جنگ داخلی را افزایش می‌دهد ولی سپس آن را کاهش می‌دهد. حداکثر خطر جنگ داخلی ۲۷ درصد و حداکثر مدت آن ۲٤ درصد بوده است. میزان متوسط و میانگین برای ۹۸ کشور ۱۵ درصد و حداکثر ٦۸ درصد بود.

۱. الگوی توبیت، الگوی آماری است که جیمز توبین آن را در ۱۹۵۸ مطرح کرد و برای توصیف رابطه میان متغیر مستقل مثبت(y) و متغیر مستقل یاx به کار می‌رود.

۲. در آمار نوع رگرسیونی است که متغیر مستقل می‌تواند دو ارزش داشته باشد: برای مثال یا ازدواج کرده یا نکرده است.

جدول ۱: مؤلفه‌های وقوع و مدت جنگ داخلی

	Probit وقوع		Tobit مدت	
متغیر	ضریب	t-ratio	ضریب	t-ratio
درآمد	۰/۰۰۱	۲/۷۰	-۰/۰۶۹	۲/۳۹
صادرات کالاهای اساسی GDP(۱)	۱۶/۱۶	۲/۵۶	۱۹۵۷/۶	۲/۴۹
صادرات کالاهای اساسی GDP(۲)	-۲۹/۴۷	۲/۲۸	-۴۱۰۶/۰	۲/۴۲
انشعاب قومی ـ زبانی (۱)	۰/۰۳۲۹	۱/۳۵	۵/۵۸۲	۲/۰۰
انشعاب قومی ـ زبانی (۲)	۰/۰۰۰۴	۱/۶۰	-۰/۰۶۵	۲/۰۲
جمعیت	۰/۰۰۰۳	۳/۳۹	۰/۰۰۸۶	۲/۳۱
زیگما	-	-	۱۳۵/۴۵	۶/۴۹
	پیش بینی شده		احتمال:	-۱۹۳/۶۲
واقعی	۰	۶۵	۶	
	۱	۱۳	۱۴	

- میزان صادرات کالاهای اساسی نسبت به تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۶۵
- شاخص انشعاب قومی ـ زبانی در ۱۹۶۰ از ۱ تا ۱۰۰
- جمعیت در سال ۱۹۶۰ نسبت به ۱۰ هزار

در واقع، داشتن منابع طبیعی اوضاع را بدتر می‌کند. تأثیر آن باز هم بسیار زیاد است. در حد متوسط متغیرهای دیگر، کشوری با بدترین میزان منابع طبیعی احتمال جنگ ۰/۵۶ نسبت به کشوری بدون منابع طبیعی ۰/۱۲ است. هم درآمد سرانه و هم منابع طبیعی مبنای شاخص مشمول مالیات هستند، در حالی که درآمد سرانه همچنین شاخص هزینه فرصت شورش هستند. بنابراین، درآمد می‌تواند به طور بالقوه شاخص هر متغیری باشد. با این حال، تأثیر مبنای مشمول مالیات باید غیر یکنواخت باشد، در حالی که هزینه فرصت شورش باید یکنواخت باشد. اگر درآمد شاخص مبنای

مشمول مالیات باشد، در آن صورت به عنوان درجه دوم وارد خواهد شد، درست همان طور که منابع طبیعی خواهد بود. در واقع، سطح درآمد معنادار نیست، طوری که نتایج با درآمدی که غالباً شاخصی برای تأثیر هزینه فرصت است، متناظر است.

کشورهایی با جمعیت‌های بیشتر خطر بالای جنگ را دارند و این جنگ‌ها طول می‌کشند. ما این را به عنوان جذب بیشتر جدایی تفسیر می‌کنیم. کشوری با جمعیت میانگین دو برابر دارای احتمال فزاینده‌ای از جنگ یعنی ۰/۵۶ درصد از میانگین متغیرهای دیگر و طول مدت فزاینده جنگ یعنی ۱۲ ماه در مقایسه با جمعیت متوسط است. اگرچه به طور بالقوه تأثیر میزان جمعیت مبهم است، چون شاخص هزینه‌های هماهنگی است، تمایل فزاینده برای جدایی‌طلبی افزایش می‌یابد.

تأثیر انشعاب قومی ـ زبانی نیز غیریکنواخت است. ما این را به عنوان شاخص هزینه‌های هماهنگی تفسیر می‌کنیم. احتمال جنگ داخلی زمانی به اوج خود می‌رسد که شاخص به ارزش ۳۸ (از سطح ۰ تا ۱۰۰) در Probit و به ارزش ٤٣ در tobit برسد. در اوج ارزش ۳۸ یک کشور با دیگر ویژگی‌های متوسط خطر جنگ ۰/٤٤ درصد را دارد. در مقابل، جوامعی کاملاً همگن (مثل کره جنوبی) و جوامع بسیار منشعب شده (مثل اندوزی با ارزش ٧٦) با دیگر ویژگی‌های متوسط خطر ۰/۳۰ درصد از جنگ را دارد. از این رو، این انشعاب قومی ـ زبانی نیست که به جوامع آسیب می‌رساند بلکه درجه انشعاب است که هماهنگی شورش را بیشتر تسهیل می‌کند.

این چهار متغیر یک تفاوت اساسی با فرصت‌های جنگ داخلی دارند. دو جامعه را در نظر بگیرید که یکی در هر چهار متغیر وضعیت مطلوب و ایده‌آلی دارد و دیگری فاجعه‌بار است. جامعه ایده‌آل در الگوی ما حداکثر درآمد را دارد (۹/۸۹۵ دلار) و دارای منابع طبیعی ۰/٦٧ حداکثر انشعاب

قومـی ـ زبانـی (۹۳) و کوچک‌ترین جمعیت (۱۷/٦) اسـت. این جامعه دارای خطر جنگ داخلی ۰/۰۰۰۰۰۱۷ است. جامعه فاجعه‌آمیز پایین‌ترین درآمد در الگوی ما (۲۵۷ دلار)، موهبت منابع طبیعی نسبتاً بالا (۲٤ درصد)، درجه نزدیک به متوسط انشعاب قومی ـ زبانی (۳۸) و بزرگ‌ترین جمعیت (٤۳/٤۸۵) را دارد. این جامعه نیز دارای خطر بالای جنگ ۰/۹۹ است.

با آزمایش چندین متغیر دیگر، یعنی رشد جمعیت، تراکم جمعیت، سال‌ها از زمان استقلال و نابرابری درآمد، استحکام نتایج را آزمودیم. هیچ‌کدام از اینها در رگرسیون probit, tobit معنادار نیستند و گنجاندن آنها متغیرهای اصلی با ضریب‌های بدون تغییر معنادار می‌سازد.

در نتیجه‌گیری، نتایج را در مورد مشکل خاص جنگ داخلی در آفریقا به کار می‌بریم. در سـال ۱۹٦۰ آفریقا با شرایطی توصیف می‌شد که آن را به جنگ داخلی بیشـتر متمایل می‌کرد. آنجا یک قاره بسیار درآمد پایین بود. میزان صادرات کالاهای اساسی نسبت به تولید ناخالص داخلی ۱۷ درصد بالاتـر از میانگین جهانی بود ولی برای رسـیدن به حدی که منابع طبیعی امنیت حکومت را بخرد، ناکافی بود. مطلوب‌ترین جنبه‌های میراث آفریقا از سـال ۱۹٦۰ این بود که هزینه‌های هماهنگی بالایی برای جنگ داخلی داشـت، هم به خاطر انشعاب بسـیار بالای قومی ـ زبانی (متوسط ٦۷) و هم به این خاطر که جوامع معمولاً با جنگ‌های گذشـته اخیر قطب‌بندی نشـدند: و به عبارتی فقط دو جنگ داخلی در دهه گذشـته وجود داشته اسـت. بنابراین، آن آفریقایی که از سـال ۱۹٦۰ جنگ‌های داخلی زیادی داشـت، در تحلیل ما ناشی از انشعاب قومی ـ زبانی نیست بلکه ناشی از فقر قاره بود.

جدول ۲: آفریقا در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه

	نمونه	آفریقای زیر صحرا	دیگر کشورهای در حال توسعه
شمار جنگ‌های داخلی	۲۷	۱۲	۱۵
میانگین مدت در ماه‌ها	۱۱۲	۱۱۱	۱۱۳
درآمد در ۱۹٦۰ در مقابل ۱۹۸۵ شوروی	۲۳۷۵	۸٤۵	۱۸۸۰
صادرات کالاهای اساسی	۰/۱۵	۰/۱۷	۰/۱٦
جمعیت در ۱۰ هزار	۱۸۵٤	۵۹۵	۳٦
انشعاب قومی ـ زبانی	٤۲	٦۵	۳٦
انشعاب قومی ـ زبانی	۹۸	۳۲	٤۰

٤- نتیجه گیری

ما بر اساس یک چارچوب نظری مبتنی بر هیرشلایفر (۱۹۸۷)، گروسمان (۱۹۹۵) و آزام (۱۹۹۵) ریشه‌های کلی جنگ داخلی را بررسی کردیم. انگیزه برای شورش احتمال پیروزی و دستاوردهای منوط به پیروزی را افزایش می‌دهد و مدت مورد انتظار جنگ و هزینه‌های هماهنگی شورش را کاهش می‌دهد. بنابراین، برای هر شورش بالقوه یک مدت مورد انتظار جنگ (که چه بسا منفی باشد) وجود دارد که در آن شورش چهره عقلانی و منطقی به خود می‌گیرد. اما احتمال جنگ داخلی و مدت آن می‌تواند به طور بالقوه بر اساس مجموعه مشترک متغیرها تبیین شود.

از داده‌های مربوط به وقوع و مدت جنگ‌های داخلی ٦۲-۱۹٦۰ برای رگرسیون‌های Probit, tobit استفاده کردیم. به این نتیجه رسیدیم که چهار متغیر و مؤلفه‌های قوی در مدت و احتمال جنگ‌های داخلی معنادار هستند. هر اندازه درآمد در مقیاس قابل مقایسه بین‌المللی بالاتر باشد، خطر جنگ داخلی کمتر است. ما این وضعیت را به عنوان وضعیت ناشی از

تأثیر درآمد بالا بر هزینه فرصت شورش تفسیر می‌کنیم. تأثیر موهبت‌های منابع طبیعی غیر یکنواخت است. نخست، منابع طبیعی فزاینده خطر جنگ را افزایش می‌دهد. این وضعیت را نیز وضعیت ناشـــی از مبنای مشـــمول مالیات اقتصاد تفسیر می‌کنیم که جذابیتی را برای شورشیان ایجاد می‌کند که آرزوی تصرف و تســخیر دولت را می‌کنند. با این حال، در یک سطح بالا، منابع طبیعی شروع به کاهش خطر جنگ می‌کنند. این امر را نیز ناشی از توانایی مالی تقویت شــده حکومت تفســیر می‌کنیــم و به این ترتیب توانایــی حکومت برای دفاع از خــودش از طریق هزینه نظامی به تدریج افزایش می‌یابد. هر چه جمعیت بیشتر باشد، خطر جنگ بیشتر است. این امر را ناشی از جذابیت فزاینده جدایی‌طلبی تفسیر می‌کنیم. مفروض ما این بود که دامنه مشــکل هماهنگی که شورشیان با آن مواجه هستند بر خطر جنگ تأثیر می‌گذارد. هزینه‌های هماهنگی را با انشــعاب قومی ـ زبانی و با میزان جمعیت شاخص بندی کردیم. شاید جالب‌ترین نتیجه به انشعاب قومی ـ زبانی مربوط باشــد که بر اســاس شاخص ۰ تا ۱۰۰ سنجیده شد. هم اقتصاددانان و هم دانشــمندان علوم سیاسی مفروض داشتند که چنین انشعابی آشــکارا تقویت کننده منازعه هستند. ایســترلی و لوین (۱۹۹۷) تصریح کردند که انشعاب بیشتر رشد را کاهش می‌دهد ولی این وضعیت ناشــی از خطر بیشتر منازعه در جوامع منشــعب تفسیر شده است. بدین سان، شکاف قومی عمومی‌ترین تبیین سیاسی برای جنگ داخلی است. به این نتیجه رسیدیم که این تفاسیر نادرست هستند. اگرچه انشعاب قومی ـ زبانی معنادار است، جوامع بسیار منشعب تمایلی به جنگ داخلی ندارند. رابطه، معادله درجه دومی اســت که زمانی به اوج می‌رســد که شــاخص ۳۸ اســت. شاخص، زمانی به ارزش ۱۰۰ می‌رســد که هر فردی در یک گروه متفاوت قومی ـ زبانی باشد. و زمانی به ارزش ۳۸ می‌رسد که برای مثال دو گروه مشــابه به لحاظ قومی ـ زبانی وجود داشــته باشند. جوامع

بسیار منشعب کمتر از جوامع بسیار همگن به جنگ تمایل پیدا می‌کنند. خطر جنگ داخلی زمانی افزایش می‌یابد که جامعه به دو گروه قطب‌بندی شود. تأثیر باز هم قوی و شدید است. احتمال جنگ داخلی در جوامع قطب‌بندی شده حدود ۵۰ درصد بالاتر از جوامع بسیار منشعب شده یا همگن است. بنابراین، کشوری با دو گروه یکسان قومی ـ زبانی می‌تواند خطر جنگ داخلی را یا با تقسیم یا برابری اتحاد با کشورهای دیگر کاهش دهد. ما امنیت بیشتر جوامع بسیار منشعب را ناشی از هزینه‌های بالای هماهنگی شورش تفسیر می‌کنیم، درست زمانی که شورشیان بالقوه خودشان انشعاب پیدا کرده‌اند.

چندین متغیر دیگر را بررسی کردیم ولی صورت‌بندی بالا را بسیار محکم دیدیم جالب است که میان آنها این چهار متغیر یک تفاوت بسیار بزرگی با خطر جنگ داخلی دارند. یک کشور فرضی برخوردار از مطلوب‌ترین هر کدام از این پنج ویژگی یافت شده در الگوی ما، احتمال خطر جنگ را طی دوره ۹۲-۱۹٦٦۰ یک به یک میلیون خواهد داشت. یک کشور فرضی با مطلوبیت کم هر کدام از این ویژگی‌ها خطر ۹۹ درصد جنگ را خواهد داشت.

کتاب‌نامه

Azam, J.-P. (1995). 'How to pay for the Peace? A theoretical framework with references to African countries', Public Choice, 83, 173-84.
Bennett, S.D. and Stam III, AX. (1996). 'The Duration of Interstate Wars, 1816-1985', American Political Science Review, 90, 239-57.
Easterly, W. and Levine, R. (1997). 'Africa's Growth Tragedy: Policies and Ethnic Divisions, Quarterly Journal of Economics, 112, 1203-50.
Grossman, H.I. (1995) 'Insurrections', in K. Hartley and T. Sandier (eds), Handbook of Defence Economics, Vol. I, Elsevier Science B.V., Amsterdam.
Hirshleifer, J. (1987). 'Conflict and Settlement', in J. Eatwell, M. Milgate, and P. Newman (eds) New Palgrave, A Dictionary of Economics, Macmillan Press, London.
Mauro, P. (1995). 'Corruption and Growth', The Quarterly Journal of Economics, 110, 681-712.
Sachs, J.D. and Warner, A. (1995). 'Economic Reform and the Process of Global Integration', Brooking: Papers on Economic Activity, Iss. 1, 1-118.
Singer, J.D. and Small, M. (1994). Correlates of War Project: International and Civil War Data, 1816-1992 (Computer file), Inter-University Consortium for Political and Social Research, Ann Arbor, MI.
Small, M. and Singer, J.D. (1982). Resort to Arms: International and Civil War, 1816-1980, Sage, Beverly Hills, CA.
Summers, R. and Heston A. (1991). The Penn World Table (Mark 5): An Expanded Set of International Comparisons, 1950-1988', The Quarterly Journal of Economics, 99, 327-68.

فصل چهارم

جلوگیری از کشمکش داخلی: نقشی مهم برای سیاست‌گذاری اقتصادی[1]

هنک ـ جان برینکمان

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از:
Henk-Jan Brinkman, Preventing Civil Strife: An Important Role for Economic Policy, United Nations, September 2005

چکیده

جنگ‌های داخلی، شکل غالب منازعه مسلحانه در دهه‌های اخیر بوده‌اند. این مقاله تشریح می‌کند که چگونه برخی از عوامل این منازعات را که در طول زمان تغییر می‌یابند شعله‌ور می‌سازند و چگونه سیاست‌های اقتصادی در جلوگیری و پیشگیری از آنها بسیار مهم هستند. اهمیت سیاست‌گذاری اقتصادی برای مثال در بهبود و رفع نابرابری‌های اجتماعی ـ اقتصادی میان گروه‌های متفاوت در نتیجه برخی تحولات اخیر از جمله پایان جنگ سرد (کاهش شمار مداخلات بیرونی به دلایل ژئوپلیتیکی در جنگ‌ها)؛ روند رو به سمت دموکراتیزاسیون؛ اصلاحات اقتصادی که منجر به تغییرات توزیعی بیشـــتر شده است؛ و جهانی شدن اقتصاد جهانی (افزایش آسیب‌پذیری و ایجاد پتانسیل برای تأثیرات توزیعی بر اقتصادی) افزایش یافته است. با این تحولات، بسیار مهم شده است که عوامل اجتماعی ـ اقتصادی دلیلی برای گروه‌های متفاوت نشده است تا دست به انقلاب بزنند و اینکه حکومت‌ها باید مدام به تأثیر سیاست‌های اقتصادی و تحولات اقتصادی بر گروه‌های متفاوت توجه کنند.

کلید واژگان: جنگ داخلی، پیشگیری از منازعه، توزیع، نابرابری

مقدمه

تصویرها همگی بسیار شبیه هم هستند. نتیجه جنگ‌ها و شورش‌های داخلی حاصلی جز کشته شدن صدها هزاران انسان و آوارگان آنها نداشته است. تاریخ باز هم تکرار می‌شود: بیافرا در اواخر دهه ۱۹۶۰ کامبوج در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، اتیوپی در اواسط دهه ۱۹۸۰، سودان از سال ۱۹۸۳، سومالی در سال ۱۹۹۲، روآندا در ۱۹۹٤ و یوگسلاوی سابق در سرتاسر دهه ۱۹۹۰. منازعات در کشورهای دیگر از قبیل افغانستان، کامبوج، کنگو، عراق، لیبریا، نیکاراگوا، پرو، سیرالئون، سری لانکا و اوگاندا را می‌توان به فهرست بالا اضافه کرد. شمار و شدت منازعات داخلی در دهه‌های اخیر به نحو چشمگیری افزایش یافته است. بسیاری از جنگ‌ها، «قومی» بوده‌اند، بدان معنی که ناشی از نفرت‌های کهن قبیله‌ای بوده و هیچ کاری درباره آنها نمی‌توان انجام داد. ولی پرسش این است که آیا واقعاً نمی‌توان کاری کرد و این یک فرضیه معتبری است. به ویژه من به عنوان یک اقتصاددان می‌پرسم که آیا سیاست‌های اقتصادی می‌توانند از وقوع کشمش‌های داخلی جلوگیری کنند؟

این مقاله استدلال می‌کند به ریشه‌ها و دلایل اقتصادی ـ اجتماعی بسیاری از این کشمکش‌ها توجه بسیار کمتری شده است. این در حالی است که عوامل اقتصادی ـ اجتماعی همواره نقشی مهم در وقوع جنگ‌ها داشته‌اند، ولی اهمیت نسبی سیاست اقتصادی در نتیجه تحولات اخیر از قبیل دموکراتیزاسیون، اصلاحات اقتصادی و جهانی‌شدن (نمودار یک) افزایش یافته است. از این گذشته، پایان جنگ سرد محیطی را که در آن جنگ‌های داخلی روی می‌داد به طور چشمگیری تغییر داده است: حکومت‌ها و شورشیان با کاهش چشمگیر حمایت مالی بر قدرت‌های جنگ سرد مواجه شدند؛ با فروپاشی کمونیسم، شورشیان جایگزین دایمی و عملی برای جنگ ندارند و حکومت‌ها نیز کمتر جایگزینی برای دفاع دارند؛ و

با روند رو به رشد دموکراتیزاسیون که پایان جنگ سرد آن را تسریع کرد، دیکتاتورهای کمتری هستند که شورشیان را سرکوب کنند و شورشیان نیز علیه آنها شورش کنند. از این گذشته، دیدگاه‌های میان اقتصاددانان در اینکه چه نوع اصلاحات اقتصادی برای ایجاد ثبات و تعدیل لازم است به هم نزدیک شده‌اند و عموماً بر کاهش نقش دولت در اقتصاد تاکید می‌کنند. اما اختلاف بر سر موضوعات برابری اقتصادی همچنان وجود دارد و نابرابری‌ها در واقع در بسیاری از کشورها افزایش یافته است و در عین حال در بیشتر جوامع باز فضای نارضایتی بیشتر شده است. سرانجام، جهانی شدن آسیب‌پذیری کشورهای متعدد و کشورهای خاص درون آنها را افزایش داده است. با این تحولات، این نکته مهم شده است که عوامل اجتماعی ـ اقتصادی دلیلی برای گروه‌های متفاوت نمی‌شود تا خودشان را بر اساس دین، منطقه، نژاد یا ریشه‌ها سازماندهی کنند و دست به شورش بزنند و حکومت‌ها به طور مدام به تأثیر سیاست‌های اقتصادی و تحولات در گروه‌های متعدد توجه کنند.

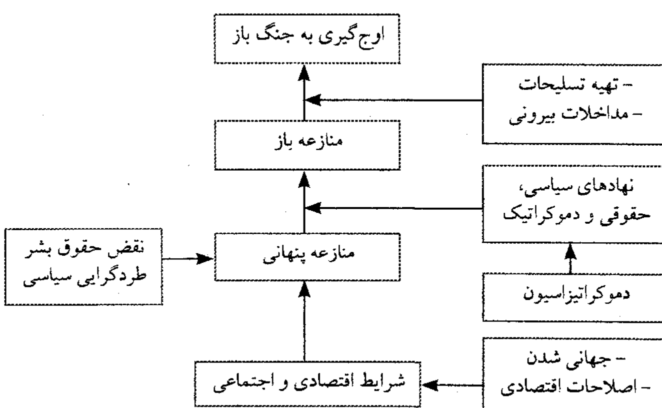
البته، توجه کردن بیشتر به عوامل اقتصادی ـ اجتماعی نوش‌دارو نیست و اقدامات درون حوزه اقتصادی از قبیلی تقسیم قدرت، حمایت از حقوق اقلیت و انسانی، مشارکت و تمرکز زدایی را نیز باید به این عوامل اضافه کرد. ایجاد نهادهای سیاسی و حقوقی که امکان ابراز نارضایتی‌ها را فراهم کنند و نقش میانجی‌گری در کاهش کشمکش‌ها ایفا کنند از اهمیت زیادی برخوردار است. اگر این نهادها وجود داشته باشند می‌توانند از اوج‌گیری منازعه پنهانی به خشونت باز جلوگیری کنند (بانک جهانی ۲۰۰۰).

این مقاله به ویژه بر عوامل اقتصادی ـ اجتماعی تمرکز می‌کند که باعث کشمکش داخلی می‌شوند و سیاست‌های اقتصادی ـ اجتماعی می‌توانند از وقوع این کشمکش‌ها جلوگیری کنند. کمتر به عوامل اقتصادی ـ اجتماعی که باعث تداوم منازعات خشونت آمیز می‌شوند و

سیاست‌هایی که می‌توانند از آنها جلوگیری و پیشگیری کنند، توجه شده است (Keen 1998).

سازماندهی مقاله به این ترتیب است. بخش دوم توصیف خواهد کرد که چگونه ماهیت جنگ‌ها در دهه‌های گذشته تغییر یافته است. بخش سوم مقاله، در مورد عوامل پشت جنگ سرد بحث خواهد کرد. در بخش چهارم، تغییراتی که در برخی موارد قبل از پایان جنگ سرد آغاز شد ولی متعاقباً تسریع پیدا کرد بحث خواهد شد؛ یعنی مداخله‌های کمتر بیرونی، دموکراتیزاسیون (بخش ۵)، تغییرات در توزیع‌ها در نتیجه اصلاحات اقتصادی (بخش ٦) و جهانی‌شدن (بخش ۷). سه تغییر آخری، احتمال کشمکش‌ها را افزایش داده است. بخش ۸ توصیف می‌کند که چگونه عوامل متعدد اقتصادی ـ اجتماعی به جنگ کمک کرده‌اند. بخش نهایی استدلال می‌کند که سیاست‌های اقتصادی می‌توانند در جلوگیری از جنگ داخلی نقش مهمی ایفا کنند.

نمودار یک: پویایی‌های جنگ داخلی



جنگ‌های داخلی متداول شـــده‌اند و تأثیر آنها بر شهروندان طولانی‌تر

در جنگ‌های طی ســـده‌های هجدهم، نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم، نیمی از کل کشته‌ها ناشی از جنگ‌های داخلی بود. اما، از دهه ۱۹۶۰ این میزان در حال افزایش بوده اســـت: ۵۲ درصـــد در دهه ۱۹۶۰، ۷۳ درصد در دهـــه ۱۹۷۰ و ۷٤ درصد در دهـــه ۱۹۸۰ (legersivard 1987). در ســـال‌های ۱۹۹۲–۱۹٤۵ این میزان ٦۳ درصد بود (جدول یک). این میزان حتی بعد از ۱۹۹۲ با وقوع کشمکش‌های داخلی در بروندی، لیبریا، روآندا، ســـیرالئون، سومالی، یوگسلاوی سابق و شوروی سابق افزایش یافته است و چه بسا تا ۹۰ درصد افزایش یابد.

جدول یک میزان کشته‌ها در جنگ‌های داخلی بعد از جنگ جهانی دوم را نشان می‌دهد. تقریباً همه منازعات مسلحانه (ازجمله درگیری‌ها و منازعات داخلی) با بیش از هزار کشته که بین سال‌های ۹۲–۱۹٤۵ در سرتاسر جهان روی داد در کشـــورهای در حال توســـعه قرار داشتند. جنگ‌های آفریقای زیر صحرا و آســـیا بیش از ۷۰ درصد شمار جنگ‌ها و ۹۵ درصد کشته‌ها را طی سال‌های ۹۲–۱۹٤۵ به خود اختصاص دادند. این درصدها حاصل نتیجه جنگ‌های داخلی از قبیل جنگ کره (۳–۱۹۵۰)، ویتنام (۷۵–۱۹٦۵) و منازعات داخلی در کامبـــوج (۷۸–۱۹۷۵)، چین (۵۱–۱۹٤٦) و نیجریه (۷۰–۱۹٦۷) بودند.

البته، کشـــورهای در حال توســـعه بخش اعظم جمعیت جهان را در خود جـــای داده‌اند. یک منطقه بزرگ کم جمعیت با کشـــورهای محدود، کمتر احتمال دارد نســـبت به یک منطقه کوچک پرجمعیـــت در جدول یک با شمار جنگ‌ها و تلفات در مناطق مختلف مقایسه شده است.

ویژگی‌های متحول جنگ‌ها در دهه‌های گذشـــته، تأثیراتشان را بر انسان‌ها افزایش داده‌اند. نخست، میزان جنگ‌های داخلی به عنوان درصدی از شمار

کلی منازعات مسلحانه افزایش یافته است. بر اساس یک تحقیق صورت گرفته، درصد جنگ‌های درون دولتی در دهه ۱۹۳۰ از ۴۴ درصد به ۹۰ درصد در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ افزایش یافته است (whelon 1996). تأثیرات جنگ‌های داخلی بر شهروندان (غیرنظامیان) بیشتر از جنگ‌های بین دولتی بوده است. جنگ‌های داخلی می‌توانند دهه‌ها طول بکشند چون آنها اغلب در سطح پایین پیشرفت فن‌آوری شامل چریک‌ها، شبه نظامیان، شورشیان و جدایی‌طلبان، جنگ علیه یکدیگر یا حکومت روی می‌دهند.

جدول یک: کشته‌های جنگ‌ها و منازعات داخلی ۱۹۹۲-۱۹۴۵

		شمار کشته‌ها (هزاران)					
	شمار کشته‌ها	غیر نظامی	نظامی	کل	شمار کشورها در ۱۹۹۰	منطقه (میلیارد هکتار)	جمعیت در ۱۹۹۰ (میلیون)
آفریقا	۴۵	۴۶۶۳	۱۵۶۲	۶۷۰۸	۵۲	۳/۰	۶۴۲
زیر صحرا	۳۸	۴۵۵۶	۱۵۴۳	۶۵۸۲	۴۵	۲/۲	۴۶۶
دیگر مناطق آفریقا	۷	۱۰۷	۱۹	۱۲۶	۷	۰/۸	۱۷۶
امریکا	۲۴	۴۷۱	۲۳۴	۷۱۴	۳۵	۴/۰	۷۲۴
آمریکای شمالی	۰	۰	۰	۰	۲	۱/۹	۲۷۶
آمریکای لاتین	۲۴	۴۷۱	۲۳۴	۷۱۴	۳۳	۲۰۱	۴۴۸
آسیا	۶۷	۹۳۶۰	۵۷۴۵	۱۵۳۵۳	۳۸	۲۰۸	۳۱۱۳
خاورمیانه	۱۸	۴۴۳	۶۳۸	۱۲۵۰	۱۴	۰/۸	۱۳۲
آسیای جنوبی	۱۳	۲۳۵۸	۱۰۴۹	۳۴۱۲	۹	۰/۵	۱۲۰۱
شرق دور	۳۶	۶۵۵۹	۴۰۵۸	۱۰۶۹۱.	۱۵	۱/۴	۱۷۸۰
اروپا	۱۳	۱۱	۱۱	۳۶۷	۳۱	۲/۷	۷۸۷
اقیانوسیه	۰	۰	۰	۰	۱۱	۰/۹	۲۶
کل	۱۴۹	۱۴۵۰۵	۷۵۵۲	۲۳۱۴۲	۱۶۷	۱۳/۴	۵۲۹۲

منبع: Leger Sivard (1993), FAO (1991) and United Nations (1989).-

در جنگ‌های داخلی تمایز میان مخالفان مسلح و غیر نظامیان اغلب

تیره و تار است و اهداف معمولاً گسترده‌تر از یک شکست نظامی ساده از جمله ویرانی ساختار اجتماعی و اقتصادی مخالفان و آوارگی مردم است. حملات اغلب در جهت توانایی شهروندان برای تولید یا به دست آوردن غذا، زیرساختارها، تاسیسات بهداشتی و آموزشی و نظام‌های حمل و نقل و مخابراتی بوده است (legersivard 1989). برخی حتی استدلال کرده‌اند که گروه‌های خاص از جنگ نفع اقتصادی می‌برند و در تداوم جنگ ذی‌نفع هستند. (keen 1998) علاوه بر این، در کشورهایی مثل افغانستان، بوسنی و هرزگوین، لیبریا، روآندا، سومالی و زئیر، دولت عملاً در نقطه‌ای در درگیری ناپدید می‌شود و راه‌حل آسان منازعه را سخت‌تر می‌کند.

ویژگی دوم که محدود به جنگ‌های داخلی نیست، ظهور تناسب اهداف منطقه‌ای مبهم و نامشخص واقع در مناطق روستایی در مقابل اهداف نظامی روشن است. برای نابودی اهداف نامشخص و مبهم، مهمات زیادی باید شلیک شوند. میزان و سهم اهداف مبهم حمله شده توسط ایالات متحده طی جنگ جهانی دوم (عمدتاً مناطق روستایی)، به ۸۵ درصد طی جنگ هندوچین (تقریباً منحصراً روستایی) افزایش یافت و مهمات صرف شده توسط ایالات متحده برای هر سرباز دشمن در این سه جنگ به ترتیب نسبت ۱و۱۶و۱۸ بود. (SIPRI 1980)

سومین ویژگی، تأثیر ویرانگرانه عمدی یا تصادفی منازعات به دلیل تجهیزات موتوریزه جنگ دامنه گسترده‌تر آتش و قدرت سنگین آن افزایش یافته است. به ویژه، استفاده از سلاح‌های خودکار، مین‌ها و مواد شیمیایی ویرانی میزان چشمگیر گردان‌ها یا کشته شدن شمار بیشتر مردم را امکانپذیر ساخته است. همان طور که دی وال می‌نویسد: «توانایی برای نابودی سلاح‌های آتشین مدرن هیچ قیاس تاریخی ندارد و مورخان آینده چه بسا تأثیر AK47 را با موتور دیزل مقایسه کنند.» تخمین زده شده است

که ۷۰ میلیون کپی از AK 47 بین سال‌های ۱۹٤۷ و ۱۹۹۷ تولید شده است و در برخی کشورها یک سلاح خود کار می‌تواند با چند دلار آمریکا خریداری شود. زمین‌های مین یک مصیبت خاص هستند. دهه‌هاست که این زمین‌ها باعث کشته شدن عده‌ای زیاد شده است. بر اساس یک تخمین در سال ۱۹۹٦، ۱۱۰ میلیون زمین مین در بیش از ۷۰ کشور دنیا کشف شده بود (سازمان ملل، ۱۹۹٦). در برخی کشورها مثل آنگولا، به تعداد شهروندان زمین مین وجود دارد. جنگ داخلی به ویژه زمانی که با خشکسالی همراه می‌شود عامل مهمی برای قحطی و افزایش چشمگیر تلفات است. چه مستقیم یا غیر مستقیم، جنگ‌های داخلی بر تولید، توزیع و کمک رسانی تأثیر گذاشته و باعث قحطی در کشورهای متعددی شده است. در میان تأثیرات مستقیم جنگ داخلی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: غارت، مین‌گذاری یا ویرانی محصولات، زیرساختار شهری، ذخیره مواد غذایی و واردات محصولات کشاورزی؛ کشته شدن دام و طیور؛ و بی خانمانی و کشته شدن مردم از جمله کودکان. جنگ‌های داخلی مستقیم یا غیرمستقیم تجارت، توزیع، و حرکت مردم را مختل می‌کنند که این امر آسیب‌پذیری قحطی را افزایش داده و بر توانایی مردم برای اجرای راهبردهایشان نیز تأثیر می‌گذارد. حکومت‌ها به طور غیرمستقیم کشاورزی را طی جنگ‌های داخلی فراموش کرده و نمی‌توانند اقدامات مناسبی برای جلوگیری از قحطی اتخاذ کنند و همه طرف‌ها در انتقال کمک اختلال ایجاد می‌کنند، به ویژه زمانی که اعضای گروه متأثر از قحطی مخالفان مسلح باشند. در واقع، درز و سن[1] (۱۹۸۹) استدلال کرده‌اند که یک جامعه باز و تکثرگرا با مطبوعاتی آزاد، شرط مهم پاسخ اولیه به تهدید قحطی می‌باشد. این وضعیت در بسیاری از کشورهای در حال جنگ محقق نمی‌شود. تأثیر جنگ‌ها بر توانایی برای تولید یا به دست آوردن مواد غذایی

1. Drez, Sen

بر راهبردهای مورد استفاده و شدت آنها پوشش جغرافیایی و طول مدت منازعه بستگی دارد. از زمان پایان جنگ جهانی دوم، قحطی‌های متعددی بوده که ناشی از جنگ بوده‌اند. قحطی‌ها در سومالی در سال ۱۹۹۲ و سودان در ۱۹۹۸ تازه‌ترین موارد محسوب می‌شوند (سازمان ملل ۱۹۹۳). مورد دیگر، قحطی در نیجریه در سال‌های ۶۹–۱۹۶۷ بود که ناشی از بلوکه‌کردن کشتی‌های حامل مواد غذایی به منطقه جدایی‌طلب بیافرا بود. به سختی می‌توان وزن دقیق جنگ‌ها، بلایای طبیعی و نابسندگی جلوگیری و تلاش‌های کمک رسانی در تولید یک قحطی را مشخص کرد. این امر به ویژه در مواردی از قبیل اتیوپی و سودان، جایی که مدت‌هاست جنگ ادامه داشته بسیار دشوار است. برای مثال، برخی استدلال کرده‌اند که قحطی در اتیوپی شمالی در سال‌های ۸۵–۱۹۸۴ عمدتاً ناشی از جنگ داخلی بوده است، در حالی که دیگران اهمیت بیشتری به قحطی و پاسخ‌های حکومتی و بین‌المللی تأخیر افتاده ناکافی می‌دهند. همه موافق هستند که جنگ‌ها، قحطی را تسریع کرده‌اند (kumar 1990). در طول بیست سال گذشته، کشورهای متأثر از ترکیب جنگ داخلی و قحطی از جمله آنگولا، چاد، اتیوپی، موزامبیک، سومالی، سودان، و اوگاندا بوده‌اند (سازمان ملل ۱۹۹۳).

عوامل پشت کشمکش‌ها در طول جنگ سرد

بعد از جنگ جهانی دوم، بسیاری از جنگ‌ها برای کسب استقلال از قدرت‌های استعمارگر به ویژه در آفریقا روی داد. استقلال بعد از جنگ‌ها یا شورش‌ها در بسیاری از کشورها از قبیل الجزایر، آنگولا، کامرون، گینه ـ بیسائو، اندونزی، کنیا، ماداگاسکار، مراکش، موزامبیک، نامیبیا، تونس، ویتنام، زیمبابوه به دست آمد. تقسیم دلبخواهی کشورها توسط قدرت‌های استعمارگر موجب جنگ‌های جدایی‌طلبانه شد؛ برای مثال در نیجریه (بیافرا)، شرق پاکستان (بنگلادش) در اتیوپی (اریتره)، در هند و پاکستان

(جامو و کشــمیر) کردها، در زئیر (شــعبا و کاتانگا) و در جنوب سودان؛ جنگ‌های بازستانی مناطق از دست رفته مثل اوگاندا و صحرای غربی؛ و منازعات مرزی مثل میان کامرون و نیجریه و میان اریتره و اتیوپی در برخی کشــورها، جنگ‌ها شــعله‌ور شدند یا بعد از اســتقلال ادامه یافتند و دلیل آن نارضایتی از سیاســت‌های حکومت بــرای مثال در آنگولا، موزامبیک، سومالی، سودان و زئیر بود.

در بسیاری از کشورها ـ نه فقط بعد از استقلال ـ جنگ‌های داخلی ناشی از اختلاف بر سر نظام سیاسی ـ اقتصادی و مشارکت ندادن گروه‌های خاص (بر اســاس قومیت، دین، قبیله یا ریشــه منطقه‌ای) در اقتصاد یا حکومت بوده اســت. شــکلی از حکومت‌داری که مبتنی بر وفاداری‌های شخصی، تبار گماری، شــبکه‌های ارباب ـ رعیت و اجبار و در برگیرنده نقض‌های گســترده حقوق بشــر بود، اغلب حکومت‌های تک حزبی یا دیکتاتوری را شامل می‌شــود. این نوع حکومت‌ها، شــورش‌های مردمی و قیام‌ها را تحریک می‌کنند. پیوند حکومت نظامی با وقوع جنگ، خشونت سیاسی و سرکوب بسیار قومی بوده است (Legarsivard 1983).

ایدئولوژی زمینه حاصلخیزی برای جنگ‌ها بود. جنگ‌های زیادی به ویژه آنهایی که بر نظام سیاسی ـ اقتصادی متمرکز بودند با جنگ سرد شعله‌ور شــدند. ایالات متحده و شــوروی کمک نظامی ارسال می‌کرد، تسلیحات می‌فرستاد و با نیروی نظامی به دلایل ژئوپلیتیکی مداخله می‌کرد یا صرفاً از تغییر یک خویشاوندی ایدئولوژیکی حکومت یا تقویت آن جلوگیری می‌کرد. در برخی موارد، این راهبرد ممکن اســت باعث کشــمکش‌های باز کمتری شــود. در موارد دیگری ممکن نیست این‌گونه نشود. فهرست کشــمکش‌های متأثر از راهبرد جنگ ســرد دو ابرقدرت طولانی است و شامل افغانستان، آنگولا، کامبوج، شیلی، السالوادور، اتیوپی، کره، موزامبیک، نیکاراگوا، ســومالی و ویتنام می‌شــود. دلایل مشــابه همچنیــن مداخله

حکومت‌های استعمارگر سابق را که در موارد بسیاری با کشورهای مستقل توافق‌های دفاعی داشتند، تحریک کرد. عملیات پنهانی و آشکار آفریقای جنوبی در تلاش برای دفاع از آپارتاید، منطقه را بی‌ثبات کرد و به این ترتیب منازعه داخلی را به ویژه در آنگولا و موزامبیک شعله‌ور ساخت.
بررسی‌ها نشان می‌دهند که از ۱۳۸ منازعه درون دولتی از سال ۱۹٤٤، ۸۹ مورد با مداخلات خارجی حداقل یک طرف ثالث همراه بود. این ۸۹ مداخله از ۱۹۰ مداخلات فردی بود که ۷٦ مورد آن توسط ایالات متحده، شوروی / روسیه ۱٦ مورد، فرانسه ۱۰ مورد، انگلستان ۹ مورد و چین ٦ مورد صورت گرفت.
از این گذشته، فقط ۵۷ مداخله (از ۱۹۰ مورد) منجر به توقف درگیری شد. متوسط منازعات که پایان یافت ۹ سال طول کشید یعنی زمانی که مداخلات خارجی وجود داشت و زمانی که هیچ مداخله خارجی وجود نداشت تنها ۱/۵ سال طول کشید.

صحنه در حال تغییر

تحولات اخیر موجب ظهور این امید گردید که برخی از این عوامل فروکش می‌کنند. پایان جنگ سرد باعث کاهش نقش یافته ایالات متحده و روسیه در منازعات متعدد شد و مستقیم یا غیرمستقیم به حرکت در قبال صلح در افغانستان (و چند موقتی)، آنگولا، کامبوج و ال‌سالوادور، موزامبیک، نیکاراگوا، خاورمیانه و تا حدی آفریقای جنوبی کمک کرد. ایالات متحده و روسیه کمک‌های نظامی خود را به حکومت‌های متعدد یا شورشیان قطع کردند و بستگی به این داشت از کدام طرف آنها حمایت می‌کردند. کوبا به حضور نظامی‌اش در آنگولا و اتیوپی پایان بخشید. و با پایان آپارتاید و تاسیس یک حکومت منتخب آزاد در آفریقای جنوبی، دوره سیاست‌های بی‌ثباتی در آفریقای جنوبی را نیز به پایان رساند.

در دهه ۱۹۹۰، حقوق اقلیت‌ها به طور گسترده به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت قرار گرفت (گور ۲۰۰۰). این امر حل‌وفصل صلح‌آمیز شمار زیادی از جنگ‌های داخلی را امکانپذیر ساخت و از وقوع بسیاری از منازعات دیگر جلوگیری کرد.

همچنین نشانه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه مداخلات نظامی حکومت‌های استعمارگر سابق به ویژه فرانسه در حال افول است. برای مثال، بعد از قیام چاد توسط شورشیان در سال ۱۹۹۰ رولاند دوماس، وزیر امور خارجه فرانسه گفت: «زمان آن سپری شده است که فرانسه حکومت‌ها را انتخاب و تغییر دهد (نیویورک تایمز، ۳ دسامبر ۱۹۹۰). فرانسه در سال‌های اخیر در حمایت یا تخلیه شهروندانش، نیروهای بیشتری به چاد، گابون و روآندا فرستاد ولی دخالت در این کشورها را رد کرد. با این حال، مرز میان حمایت و دخالت همواره روشن و شفاف نبوده است.

گروه‌های شورشی متعددی که طی جنگ سرد از ایدئولوژی‌های سیاسی الهام می‌گرفتند، الهام خود را از دست داده‌اند. علاوه بر این، آنها با پایان حمایت ابرقدرت‌ها مواجه شدند و مجبور بودند برای تأمین مالی شورش خود به ابزارهای مالی داخلی متوسل شوند. این امر اغلب شامل تغییر از یک دستور کار سیاسی به اقتصادی بوده است (keen 1998). گروه‌های شورشی تلاش‌های خود را برای دستیابی به منابع داخلی اقتصادی به ویژه معادن افزایش داده‌اند تا تلاش‌های نظامی را تأمین مالی کنند یا صرفاً منفعت مشخص داشته باشند. برای مثال، جنبش مردمی آزادی آنگولا قادر بوده است از طریق بهره‌برداری از الماس‌ها (بعد از آنکه حمایت بیرونی خود را از دست داد) دست به خرید سلاح بزند.

از سوی دیگر، جامعه بین‌الملل نیز به خاطر مداخله‌نکردن به دلایل بشردوستانه یا تأخیر در انجام این کار در معرض انتقاد بوده است. برای مثال، در جنگ‌هایی در روآندا و یوگسلاوی سابق، چنین انتقادهایی به

ویژه توسط سازمان‌های غیردولتی و دبیرکل سازمان ملل متحد ابراز می‌شد. زمانی که فرانسه در نهایت به دلایل بشردوستانه در روآندا مداخله کرد، نیروها به جمهوری آفریقای مرکزی اعزام شدند.

تجربه جنگ داخلی به ویژه در سومالی، جایی که ۱۸ سرباز نخبه امریکایی در یک روز در اکتبر ۱۹۹۳ کشته شدند، منجر به یک تمایل و احساس جدید در خصوص مداخله به دلایل بشردوستانه گردید. بعد از یک توالی از غفلت تا ناامیدی و ناتوانی، کشورها برای اعزام نیرو بی‌میل شدند. برای مثل، رییس جمهور ایالات متحده در مه ۱۹۹٤ دستورالعملی امضاء کرد که دخالت ایالات متحده در عملیات صلح‌سازی سازمان ملل را محدود می‌کرد:

دخالت نظامی برای دلایل بشردوستانه ممکن است در موارد خاصی لازم باشد ولی باید محدود به این اهداف باشد و ملت‌سازی باید به خود شهروندان واگذار شود. ترس از تکرار حادثه سومالی به بی‌میلی تعهد نیروهای زمینی در کوزوو در سال ۱۹۹۹ برای پایان بخشیدن به پاک‌سازی قومی کمک کرد. با این حال، این استدلال که مداخله اولیه در منازعات دیگر در یوگسلاوی سابق در دهه ۱۹۹۰ ممکن بود اختلافی ایجاد کند باعث تحریک مبارزه بمب افکنی هوایی توسط ناتو گردید که در نهایت منجر به پایان منازعه مسلحانه در کوزوو گردید.

فروپاشی طراحی مرکزی در اروپای شرقی و شوروی نیز موازنه عوامل دیگر پشت منازعات داخلی را تغییر داده است، چون همگرایی در خصوص اقدامات اصلاحات اقتصادی که طی دهه ۱۹۸۰ روی داد را تسریع کرد. بر همین اساس، توافق‌های گسترده درباره سیاست‌گذاری اقتصادی در سال‌های اخیر ظهور کرده و شمار گروه‌های حامی تحول بنیادین در نظام اقتصادی کاهش یافته است. حکومت‌ها در کشورهایی از قبیل آنگولا و موزامبیک که زمانی خود را سوسیالیست می‌نامیدند اکنون

سیاست‌هایی را اجرا می‌کنند که متفاوت از کشورهای دیگر نیست. حتی کشورهایی که حکومت‌های کمونیستی آنها را اداره می‌کنند برای مثال چین و ویتنام، نقش بازارها را در اقتصادشان تقویت می‌کنند.

در آفریقای جنوبی، اختلاف میان کنگره ملی آفریقا و حزب ملی در خصوص سیاست‌های اقتصادی ناچیز بوده است. کنگره ملی آفریقا زمانی از ملی شدن صحبت می‌کرد ولی اکنون از خصوصی شدن و برنامه‌های بازسازی و توسعه صحبت می‌کند. این برنامه تصریح می‌کند دولت‌هایی که «به یک نظام طراحی مرکزی دستوری و نه یک نظام بازار آزاد نمی‌تواند راه حل‌های مناسبی برای مشکلات رو در روی ما فراهم کند. بازسازی و توسعه از طریق نقش توانمند دولت، یک بخش موفق خصوصی و درگیری و مشارکت فعال همه بخش‌های جامعه مدنی به دست خواهد آمد.» این برنامه اکنون امضاء شده است و خوی اسلاو که زمانی رییس حزب کمونیست آفریقای جنوبی و نخست وزیر کشور بود؛ اکنون بازارها را ستایش می‌کنند نه انقلاب را (اکونومیست، ۲۳ آوریل ۱۹۹٤) و این در حالی است که رییس جمهور ماندلا بازار سهام ژوهانسبورگ را مورد توجه قرار داده و آن را به جای کازینو مساعدت کننده مهم برای توسعه تلقی کرده است (فاین‌نشنال تایمز، آوریل ۱۹۹٤).

دموکراتیزاسیون از روی بی‌میلی اغلب به ناامنی می‌انجامد

انقلاب‌های سیاسی در اروپای شرقی در اواخر دهه ۱۹۸۰ تأثیری آشکار در بسیاری از کشورها داشت (رابینسون و هلی ۱۹۹۲). زمانی که ملاحظات جنگ سرد رنگ باختند، ملاحظات جدیدی سر بر آوردند و کشورهای نیکوکار و سازمان‌های بین‌المللی شروع به فشار برای دموکراتیزاسیون و اداره بهتر امور کشور کردند.

موبوتوس سکو، رییس جمهور زئیر ناگهان دیگر نیسازی به حمایت از

جنبش مردمی آزادی بخش آنگولا ندید. برای مثال، نیکوکاران کمک به کشورهای گینه، کنیا، مالاوی و زئیر را در اوایل ۱۹۹۰ به تأخیر انداختند تا اصلاحات سیاسی و اقتصادی را تقویت کنند و کمک به کنیا و مالاوی را در پایان ۱۹۹۳ ـ بعد از آنکه انتخابات چند حزبی سازماندهی شد و اصلاحات اقتصادی اجرا گردید ـ از سر بگیرند (سازمان ملل ۱۹۹٤).

از سال ۱۹۸۹ ـ سال سقوط دیوار برلین ـ اغلب کشورهای متعدد آفریقایی بعد از فشارهای داخلی و بیرونی به سوی دموکراسی‌های چند حزبی حرکت کرده‌اند. در چندین کشور، افول اقتصادی دهه ۱۹۸۰ تأثیر اجتماعی برنامه‌های تطبیق و نظام‌های حمایتی، نارضایتی عمومی از حکومت‌های تک‌حزبی و دیکتاتورها را تحریک کرد. دموکراسی همچنین در آسیا (بنگلادش، کامبوج، نپال و فیلیپین) و در آمریکای لاتین ریشه دوانیده است، جایی که شمار رژیم‌های شبه نظامی از دهه ۱۹۸۰ به شدت کاهش یافته است. با این حال، امیدهای بالای اوایل دهه ۱۹۹۰ زودرس بودند چون گذار به دموکراسی بسیار طولانی و نسبتاً پرسنگلاخ بوده ولی نه بدون واژگونی. به ویژه در آفریقا، مشخصه دوران پس از استقلال تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی در دستان یک عده نخبه کوچک و گاهی در دستان یک فرد، توصیف می‌شود. دولت‌های تک حزبی اغلب تصور می‌کردند بر طرف کردن شکاف‌ها و اختلاف‌های قومی غیرضروری است. بسیاری از حکومت‌های آفریقایی چه سوسیالیست و چه سرمایه‌دار، بخش‌های مهم اقتصاد را کنترل کرده، در آن مداخله کرده و آن را برنامه‌ریزی می‌کردند. با نبود قدرت مقابل از گروه‌های ذی‌نفع که از قومیت‌ها یا مناطق ـ یا از دهقانان، بازرگانان یا طبقه کارگر ـ عبور کنند، رژیم‌ها اغلب به سازوکارهای پدرسالاری متوسل می‌شوند. شکلی از حکمرانی توسعه یافت که مبتنی بر حمایت، وفاداری‌های شخصی و شبکه‌های ارباب ـ رعیت بود (sand brook 1993). به طور کلی، هرچه

گروه منفعت طلبان کوچکتر باشد، رژیم سرکوبگر پدرسالار بیشتر در قدرت می‌ماند(Azam and Morrison,1999)

گروه‌های خاص که در اقتصاد یا حکومت در گذشته نمایندگی نداشتند، در پی کسب قدرت سیاسی برآمدند. در برخی موارد، این امر منجر به منازعات مسلحانه گردید. اغلب، احزاب سیاسی در کنار خطوط قومی، دینی یا مرزی سازماندهی شده‌اند و اختلافات کمتری در خصوص سیاستگذاری اقتصادی آشکار شده است و به جای همگرایی، شکاف‌های اجتماعی را تحریک کرده‌اند (برای مثال، adekanye 1995) .در برخی کشورها، احزاب حاکم با استفاده از خزانه و رسانه تحت کنترل دولت انتخابات را دستکاری و پیروز شدند و این امر باعث تحریک اعتراضات و بی‌ثباتی سیاسی طولانی مدتی شده است (baker 1998). در برخی کشورهای دیگر، حزب حاکم یا ارتش خلع شده یا به حاشیه رانده شده، تلاش کرده است روند اصلاحات را به عقب برگرداند (در بروندی در اکتبر ۱۹۹۳ در چاد و کنگو در اوایل ۱۹۹۲ در هائیتی میان سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹٤ در میانمار در ۱۹۸۸ در نیجریه در ۱۹۹۳ در روآندا در ۱۹۹٤ در سورینام ۱۹۹۰ در توگو از سال ۱۹۹۱ و در زئیر میان ۱۹۹۷ و ۱۹۹۰).

گذار به یک جامعه دموکراتیک‌تر متضمن درجه تفکیک‌ناپذیری از بی‌ثباتی و عدم‌قطعیت است. مداخلات نظامی، حضور نیروهای خارجی و کمک (نظامی) چندین حاکم را قادر ساخت در قدرت بمانند و شاید شکلی از ثبات را در گذشته تضمین کرد. مداخلات و کمک و فشار داخلی یا خارجی کمتر برای اصلاحات سیاسی باعث دوران‌گذار بی‌ثبات کننده یا شورش‌های هموار مثل زئیر می‌شود. یک جامعه باید گاهی با آزمون و خطا، بازی سیاسی را به حاکمان جدید یاد بدهد.

اصلاحات سیاسی یک فرایند کند و شکننده است. این فرایند نه تنها شامل سازماندهی انتخابات چند حزبی بلکه در برگیرنده آشتی مجدد،

تشکیل یک حکومت گذار، بازنویسی قانون اساسی، تقویت جامعه مدنی، تقویت تشکیلات قضایی و رسانه‌ای مستقل، تثبیت نهادهای دموکراتیک و در مواردی که خصومت و ستیزه‌جویی روی می‌دهد شامل اسکان دوباره افراد جابه‌جا شده و سربازان از بسیج خارج شده، خلع سلاح شده و بازسازی آنهاست (برای مثال، هیلی و رابینسون ۱۹۹۲). این فرایند همچنین ممکن است شامل پیدا کردن اشکال دموکراسی باشد که مساعد و مناسب شرایط تاریخی و فرهنگی کشورها است. برای مثال، اوگاندا انتخابات را در سطوح متفاوت حکومت سازماندهی کرده است ولی رییس جمهور موسوینی[1] احزاب سیاسی را ممنوع کرد، چون او استدلال می‌کرد احزاب تنش‌های قومی و مذهبی را بدتر می‌کنند. از این گذشته، انتخابات «برنده همه هستند» که در کشورهای توسعه یافته رایج است ممکن است کمتر در دموکراسی‌های جدید کارآمدتر باشد، کشورهایی که نظام موازنه و کنترل مناسب هنوز توسعه نیافته است. در چنین محیطی، برنده یک انتخابات چندحزبی فرصت دارد مفهوم برنده را فوق معنای لفظی‌اش در نظر بگیرد و کاری انجام دهد که دولت‌های تک‌حزبی همواره انجام می‌داده‌اند. اگر دموکراتیزاسیون بدان معنی است که اپوزیسیون سرکوب شده دیرین پیروز انتخابات است، آنها ممکن است تلاش کنند از دستگاه حکومتی برای برخورداری از قدرت سیاسی و اقتصادی استفاده کنند و در واقع، نمونه‌هایی از این امر وجود دارد (برای مثال schleifer, vishny 1994)

بنابراین، دموکراتیزاسیون در برگیرنده بی‌ثباتی و منازعه خشونت‌آمیز ممکن و احتمالی است. اما این امر باید فقط یک دوره نسبتاً کوتاه باشد مگر اینکه جامعه‌ای نتواند یک دموکراسی مؤثر و کارآمد ایجاد کند. به نظر می‌رسد که نیمه دموکراسی‌ها بیشترین تمایل و مستعد جنگ و

1. Museveni

درگیـــری داخلی‌انـــد (hegre 1999). در هر دو طیف یعنی کشـــورهای اســـتبدادی و دموکراســـی‌ها، جنگ‌های داخلی به ندرت وجود دارند. اما همان طور کـــه هگری و دیگران (۱۹۹۹) اســـتدلال می‌کنند در یک نیمه دموکراسی، ترکیب نارضایتی‌ها و فرصت برای شورش در اوج خود قرار دارند. در یک دموکراسی، نارضایتی‌ها عموماً به ندرت مشاهده می‌شوند، چون امکانپذیری‌های زیادی برای بیان این نارضایتی‌ها از طریق کانال‌های دیگـــری غیر از خشـــونت وجود دارد. از طرف دیگـــر، در یک حکومت خودکامه و اســـتبدادی، نارضایتی‌ها بیشتر است و سرکوب از آزادی بیان جلوگیری می‌کند. اما در یک نیمه دموکراسی، هم نارضایتی و هم فرصت‌ها برای منازعه خشونت‌آمیز وجود دارد.

اجرای همزمان اصلاحات سیاســـی و اقتصادی پیچیده و دشـــوار اســـت. حرکت‌ها در جهت دموکراســـی با گشـــایش بیشـــتر همواره بوده‌اند و در برخی موارد اعتراضـــات علیه اصلاحات اقتصادی را تحریک کرده‌اند که تأثیرات فوری آن اغلب اســـتانداردهای زندگـــی را از بین برده و در عین حال بهبود عملکرد اقتصادی در بســـیاری از کشـــورها به ویژه آفریقا کند بوده اســـت. این امر عدم قطعیت را افزایـــش داده و اجرای اصلاحات را پیچیده‌تر کرده است.

بی‌ثباتی سیاســـی تغییرات و وارونگی‌های سیاسی را تحریک کرده و مانع اصلاحات و عملکرد اقتصادی می‌شـــود. عدم قطعیـــت در رابطه با اینکه چه کســـی قصد دارد حکومت کند و چه نوع سیاســـت‌هایی اجرا خواهد شـــد تأثیری منفی بر سرمایه‌گذاری در کشـــورهای متعدد طی دوره گذار دارد (گزارش ســـازمان ملل متحد ۱۹۹۳). در برخی کشورها، حکومت‌ها وسوسه می‌شوند هزینه‌ها را افزایش دهند یا برای افزایش فرصت انتخاب مجدد، به قیمت کســـری بـــالای بودجه و تورم، مالیـــات را کاهش دهند. برای مثال، این امر ممکن بود در نیمه نخســـت دهه ۱۹۹۰ در کنگو، غنا،

کنیا، مالاوی و زامبیا اتفاق بیفتد. ولی معیارهایی که برای مثال ظرفیت حکومت را تقویت می‌کنند، جامعه مدنی را نیز تقویت می‌کنند و مشارکت سازمان‌های غیردولتی را در تصمیم‌گیری افزایش می‌دهند می‌تواند دوران گذار را که طی آن اصلاحات اقتصادی و سیاسی اجرا می‌شوند، تسهیل سازد (۱۹۹٦ گوردون).

برخی استدلال می‌کنند که دموکراسی با رشد و بیشتر با برابری پیوند خورده است و از همین رو، روند رو به سمت دموکراسی باثبات خواهد بود. با این حال، نظریه و شواهد در این خصوص ضعیف هستند. پیوند میان رژیم‌های سیاسی و عملکرد اقتصادی چند وجهی است و به راحتی در یک رابطه ساده تجلی نمی‌یابد.

پرژوورسکی و لیمونگ[1] (۱۹۹۳) درباره نظریه و شواهد تجربی تحقیق کرده و به این نتیجه رسیدند که «ما نمی‌دانیم که آیا دموکراسی، رشد اقتصادی را تقویت یا از آن جلوگیری می‌کند» (hirshman 1994). از این گذشته، دموکراسی با رشد پیوندی ندارد چه رسد به پیوندش با رشد منصفانه. فرایند اصلاحات سیاسی حتی بسیار بطئی است به ویژه زمانی که کشورهای متعددی نیز اصلاحات اقتصادی را با پیامدهای توزیعی اجرا می‌کنند. به طور مسلم، این یک استدلال علیه دموکراتیزاسیون نیست؛ بلکه فقط ماهیت پرمخاطره فرایند را نشان می‌دهد.

حتی اگر این گفته درست باشد که دموکراسی‌ها کمتر احتمال دارند درگیر جنگ بشوند، دموکراتیزاسیون با بی‌ثباتی و خشونت احتمالی همراه است. (با کشورهای دیگر یا با خود شهروندانشان). دموکراتیزاسیون بدون گسترش مشارکت در حوزه اقتصادی و سیاسی بی‌معنا است. در نتیجه، نقش گروه‌های متفاوت ذی‌نفع و جامعه مدنی باید افزایش یابد. نهادها و رویه‌ها باید توسعه یابند تا ادعاها و انتقادها را هدایت کرده، به آنها پاسخ

1. Przeworski and limong

داده و از سلطه گروهی بر گروهی دیگر چه به لحاظ سیاسی یا اقتصادی جلوگیری کنند (Van de walle 1994). برای مثال، تلاش‌های پر جد و جهدی در آفریقای جنوبی در خصوص مذاکرات برای جلوگیری از رفتار غارتگرانه توسط حکومت جدید صورت گرفت. در سال ۱۹۹۳ توافقی صورت گرفت تا حکومت اتحاد ملی بعد از انتخابات ۱۹۹٤ تشکیل بشود. از این گذشته، قانون اساسی موقت از حقوق بازنشستگی و شغل‌های کارمندان دولتی سفید پوست و دیگر امکانات که در حمایت از حقوق اقلیت‌ها است، حمایت می‌کند.

اصلاحات اقتصادی منجر به تغییرات در توزیع می‌شود

در پایان دهه ۱۹۷۰ و آغاز دهه ۱۹۸۰، عملکرد اقتصادی بسیاری از کشورهای در حال توسعه شروع به وخامت کرد. علاوه بر این، بحران بدهی در سال ۱۹۸۲ اوج گرفت. افزایش سرسام آور نرخ بهره در اوایل دهه ۱۹۸۰، افزایش در بهای نفت در ۸۰-۱۹۷۹)، افول در میزان تجارت و پس‌روی در بسیاری از کشورهای توسعه یافته باعث تحریک این دو حادثه گردید. بسیاری از کشورهای در حال توسعه زیر فشارهای شدید بودند و از روی ناامیدی نیازمند به دست آوردن تأمین مالی از بیرون و تغییر سیاست‌ها به منظور تطبیق بودند. در عین حال، راهبردهای قدیمی توسعه از اعتبار ساقط شده‌اند. طی دهه ۱۹۸۰، در یک سطح نسبتاً کلی میان صندوق بین‌المللی پول با محوریت واشنگتن و بانک جهانی (و دیگران) درباره نوع سیاست‌گذاری برای وام‌ها، اجماعی شکل گرفت. این اجماع به اجماع واشنگتن معروف شد که درست مناسب بازارها و دخالت کمتر دولت بود. این اجماع بازارها و اداره بهتر امور را در اوایل دهه ۱۹۹۰ تعدیل کرد، درست زمانی که پایان جنگ سرد نگرانی‌ها از اداره بهتر امور را افزایش داد. در پایان دهه ۱۹۹۰ به نظر می‌رسید بازنگری دیگری

در راه بــود. یکی از بازنگری‌ها بر اهداف زیســت محیطی و اجتماعی و نقــش دولت‌ها در تقویت کارویژه بازارها و مهیا کردن آموزش و مراقبت بهداشتی تاکید می‌کند.

این بازنگری انگیزه جدیدی با بحران‌های مالی ایجاد کرد که اقتصاد جهان را در نیمــه دوم دهــه ۱۹۹۰ به ویژه بحران‌های آســیایی تکان داد که منجر بــه افزایش زیــاد در بیکاری و فقر گردید. بســیاری اســتدلال کرده‌اند که سیاســت‌های توصیه شده توسط صندوق بین‌المللی پول از قبیل نرخ بهره زیاد، هزینه‌های دولتی را افزایش می‌دهد و به ویژه تأثیر بحران‌ها را بدتر کرد. همگرایی دیدگاه‌ها در خصوص سیاســت‌های اصلاحات اقتصادی هرگز کامل نبود. اختلاف نظرها درباره ســرعت مناسب، دامنه و توالی اقدامات اصلاحات و نقش دولت در توســعه همچنان ادامه داشــت. یک ســری موضوعات مهم اقتصادی به ویژه موازنه میان برابری و کارآمدی همچنان لاینحــل مانده اســت. در خصوص این امر، موازنه شــاید به نحو خفیفی از ملاحظــات کارآمدی صــرف تغییر جهت بدهد. در پایــان دهه ۱۹۸۰ هزینه‌های اجتماعی و ابعاد سیاسی تعدیل اهمیت زیادی به دست آوردند. یونیسف(UNICEF) یکی از نخستین ســازمان‌هایی بود که خاطرنشان ساخت طی دوره تعدیل، بخش‌های آسیب‌پذیر جامعه بیشتر رنج دیده‌اند (کورینا و دیگران ۱۹۸۷). از طرف دیگر، ســان (۱۹۹٤) معتقد اســت که اصلاحات ، سطوح از قبل موجود فقر را بدتر نکرده‌اند، اگرچه نتوانسته‌اند آن را کاهش بدهند. مطالب زیادی در این باره نوشــته شــده است. اینکه سیاســت‌های تعدیل حمایت شــده توســط نهادهای برتون وودز حقیقتاً اوضاع فقر را بدتر کرده اســت همچنان بحث‌انگیز مانده اســت و عمدتاً بدین خاطر که سنجش امری پیچیده است. توافق‌هایی درباره این واقعیت وجود دارد که سیاست‌های تعدیل معمولاً شامل باز توزیع‌های چشمگیر درآمدها می‌باشــد. بیشــتر نویسندگان موافق هســتند که چندین سیاست

تعدیلی که توصیه شده‌اند، تأثیرات بازتوزیعی چشمگیری دارند، چون به نحو متفاوتی بر گروه‌های متعدد تأثیر می‌گذارند (Killick 1995). برخی نویسندگان استدلال کرده‌اند که اصلاحات در آفریقا قطب‌بندی اجتماعی را افزایش داده و تفاضل‌های درآمد به عنوان یک گروه کوچکی گسترش یافته است که از اصلاحات و شکاف‌های درون و میان هر گروه اجتماعی که افزایش یافته است، بهره برده‌اند. (گروه‌هایی از قبیل کارگران، کشاورزان مشارکت‌کنندگان بخش غیررسمی، طبقه بازرگان). آدکانای[1] (۱۹۹۵) افزود که «تحول اقتصادی تفاضلی یا به عنوان کاتالیزور یا به عنوان تشدید کننده منازعات میان گروه‌های منطقه‌ای یا قومی درون یک دولت فرضی عمل می‌کند».

اصلاحات اقتصادی که نقش بازارها را تقویت می‌کند و نقش حکومت را کاهش می‌دهد در کل منجر به نابرابری‌های درآمد بالایی شده‌اند. بازارهای جهانی شده و لیبرال شده، فرصت‌های بزرگی ایجاد می‌کنند. برخی قادرند این فرصت‌ها را شکار کنند و برخی قادر نیستند. بدون به کارگیری یک بازی با حاصل جمع صفر، برخی برنده خواهند شد و برخی بازنده. برندگان آنهایی‌اند که آموزش دیده، با مهارت‌اند و می‌دانند چگونه از فن‌آوری‌های جدید استفاده کنند (اکونومیست اکتبر ۱۹۹٤). با این حال، بازارها بی‌رحم هستند و بازندگان را جبران نخواهند کرد. شاید حقی برای فرصت برابر و پاداش برای کمک وجود داشته باشد ولی نه برای درآمد و نه برابری درآمد. نظام‌های اقتصادی بازار محور به خاطر ماهیتشان نابرابرتر از نظام‌های اقتصاد غیربازاری هستند، چون آنها فرصت‌های بزرگ پیشنهاد می‌کنند و بر اساس دارایی، تلاش، مهارت یا توانایی‌های طبیعی پاداش‌های متفاوت می‌دهند.

کشورهای خاص صنعتی از آزادسازی تجاری رنج می‌برند ولی برای حکومت‌ها به نحو چشمگیری بسیار مشکل شده است ـ به دلایل مالی،

1. Adekanye

قانونی یا سیاسی ـ تا از صنایع ملی در برابر رقابت بین‌المللی حمایت کنند یا زیان‌های تجاری را جبران کنند و دستمزدها را حفظ کنند. اهمیت فزاینده فن‌آوری، تکیه بر نیروهای بازار و رقابت بین‌المللی به نابرابری درون و بین کشورها کمک کرده است. برای مثال، بررسی‌های متعدد نشان می‌دهند که آفریقا ـ فقیرترین منطقه در جهان ـ از تکمیل مذاکرات آزادسازی تجاری بین‌المللی دور اوروگوئه زیان ببیند ولی کشورهای صنعتی بیشتر سود ببرند. در واقع، شواهدی وجود دارد که نابرابری درآمد طی دو دهه اخیر درون و میان کشورها افزایش یافته است. با این حال، اگرچه ممکن نیست حقی برای جبران باشد، ولی ممکن است حقی برای بقا وجود داشته باشد.

همچنین تأثیرات توزیعی اصلاحات اقتصادی برای ایجاد حمایت و اعتبار سیاست‌های دولتی بسیار مهم است و این امر در کشورهایی که توزیع‌های برابری برای آغاز کار دارند، راحت‌تر است. (Rodrik 1996) اما درباره دامنه هزینه‌ها و منافع اصلاحات اقتصادی و اینکه چه کسانی برنده و بازنده‌اند، عدم اطمینانی از قبل وجود دارد. این عدم اطمینان می‌تواند منجر به یک «جنگ فرسایشی» و تأخیر اجرای سیاست بشود، طوری که به هیچ توافقی نمی‌توان در خصوص طراحی سیاست‌ها رسید. این امر به ویژه زمانی صدق می‌کند که برندگان قدرت سیاسی بیشتری دارند (برای مثال، طبقه متوسط شهری). از همین رو، در نظر گرفتن امکانپذیری سیاسی و تداوم اصلاحات طی مرحله طراحی مهم است.

حتی اگر کاملاً پذیرفته شده باشد که ابعاد اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی باید بخشی لاینفک از برنامه‌های تعدیل باشد، شرایط الحاقی به وام‌ها از نهادهای مالی بین‌المللی همچنان بدون تغییر مانده‌اند.

با پایان جنگ سرد، کاهش اختلافات بر سر پایه‌های سیاست‌گذاری اقتصادی و اغلب گذار بی‌ثبات به دموکراسی، ملاحظات اجتماعی ـ سیاسی اصلاحات

اقتصادی بسیار مهم شده‌اند چون منازعات توزیعی بر سر سیاست اقتصادی بیشتر احتمال دارد ظهور کنند. ابر قدرت‌ها دیگر برای نفوذ ژئوپلیتیکی جنگ نمی‌کنند و دیکتاتورهای محدودی هستند که این نوع منازعات را سرکوب کنند. از این گذشته، تثبیت یک دموکراسی به شیوه هزینه‌ها یا فایده‌های اصلاحات اقتصادی بستگی دارد که همزمان با اصلاحات سیاسی که در گروه‌های متفاوت توزیع می‌شوند، اجرا می‌شود. این تحولات می‌تواند یک گام فراتر رود: اگر سیاست‌های اقتصادی خاص باعث تسریع منازعات شوند، تغییر سیاست‌ها چه بسا از منازعات جلوگیری کنند.

جهانی‌شدن و آسیب‌پذیری فزاینده

در سر دیگر طیف که دهه‌ها پیش آغاز شد ولی سرعت و شتاب بیشتری اکنون به خود گرفته است، جهانی‌شدن اقتصاد جهانی قرار دارد. بازارهای کالاها، خدمات، سرمایه، تکنولوژی و تا حد کمتری نیروی کار به نحو چشمگیری در یک سطح جهانی ادغام شده‌اند. آزادسازی تجارت خارجی، سیاست‌های سرمایه‌گذاری خارجی و بازارهای مالی همان طور که نهادهای برتون وودز آن را توصیه می‌کنند ـ و تحولات فن‌آوری نیروهای مهم محرکه پشت این فرایند بوده‌اند. ارتباطات و مخابرات از راه دور امکان انتقال لحظه‌ای و آنی اطلاعات، ایدئولوژی، تصاویر و پول را فراهم ساخته است و توانمندی‌های حمل و نقل کالاها و مردم را سریع‌تر کرده و افزایش داده است. بازیگران اصلی که از این تکنولوژی استفاده می‌کنند در بخش خصوصی بوده‌اند که تحت فشارهای بازار عمل می‌کنند یکی از پیامدهای مهم جهانی شدن، زوال دولت ـ ملت و حاکمیتش و اهمیت فزاینده بازیگران غیردولتی از قبیل شرکت‌های فراملی و نهادهای مالی خصوصی بوده است. این امر همزمان بوده است با تغییر ایدئولوژیکی به سمت نقش بزرگ بازارها. با اقتصادهای بازتر و

انواع بازیگران و حجم انبوه پولی که آنها دستور می‌دهند، سیاست‌های دولت به نحو مؤثری محدود می‌شوند. بازارهای مالی بین‌المللی به دقت مراقب اعمال حکومت‌ها هستند. اطلاعات به طور آنی در دسترس است و پول در عرض چند ثانیه واریز می‌شود. نبود اعتماد توسط مشارکت کنندگان بازار مالی می‌تواند به سرعت تأثیرات مخربی ایجاد کند. این امر حتی زمانی به موقع و مناسب است که کسی تشخیص دهد که بازارهای مالی تابع رفتار توده مردم هستند، جایی که هر مشارکت کننده‌ای نسبت به اینکه چگونه مشارکت‌کنندگان دیگر این سیاست‌ها را ارزیابی می‌کنند کمتر نگران ویژگی‌های سیاست‌های خاص هستند. عوامل روانشناختی و پیشگویی‌های پیامبرانه می‌تواند به راحتی یک بحران ایجاد کند (Eatwell 1997) در واقع، در آسیای شرقی، مجازات با جرم تناسبی نداشت. برخی مشکلات اقتصادی که مستلزم مداخلات اقتصادی بود ظهور کردند ولی عمق و شدت بحران‌هایی که آسیای شرقی را گرفتار کرد را نمی‌توان صرفاً با بنیان‌های اقتصادی تبیین کرد. عوامل دیگری از قبیل وحشت مالی را باید در حوادث ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ دخیل دانست. به عبارتی، این حوادث نشان داد که جهانی‌شدن اهمیت سیاست‌های دولتی را نه دست کم در تنظیم و نظارت بازارهای مالی افزایش داده است و در عین حال فضایش را برای مانور کاهش داده است. برای مثال، در آسیای شرقی، آزادسازی سرمایه منجر به هجوم انبوه سرمایه شد ولی این هجوم تحت نظارت قوی و شدید قرار نگرفت و چندان تحت کنترل و تنظیم در نیامد.

جهانی‌شدن عدم قطعیت اقتصادی، بی‌ثباتی، آسیب‌پذیری و ناپایداری در بسیاری از متغیرهای اقتصاد را افزایش داده است. قیمت‌ها، نرخ مبادله، بازارهای سهام و سرمایه‌گذاری اوراق بهادر به سرعت در برابر حوادث واکنش نشان می‌دهند. این حرکت‌ها می‌توانند تأثیرات مهمی بر اقتصاد در کل و بر سطوح فقر و توزیع درآمد و دارایی‌ها به طور اخص داشته باشند.

جهانی‌شـــدن، رقابت و تغییر فن‌آوری را افزایش داده و استفاده فزاینده از نیروهای بـــازار فرایندهای تولید را نیز متحول کرده اســـت. تولید باید به سرعت به تقاضاهای مشتری پاسخ بدهد و نیازمند انعطاف‌پذیری بیشتری اســـت که منجر به ترتیبات اشـــتغال غیراستاندارد از قبیل کار نیمه وقت و کار در خانه می‌شود.

این امر همچنین باعث شـــده اســـت کارگران آســـیب‌پذیرتر بشوند چون اشـــتغال و درآمدها نوسانات بیشتری دارند و این نوع اشکال کار اغلب با سطوح پایین پوشش بیمه تأمین اجتماعی، امنیت شغلی نامناسب و شرایط کاری فقیرتر پیوند خورده است.

در حالی که رویدادهای سیاسی می‌توانند بحران اقتصادی را تحریک کنند، یک بحران اقتصادی نیز به نوبه خود می‌تواند منجر به ناآرامی اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی شود. بحران‌های مالی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ این وضعیت را تحریـــک کردند. بحران مکزیـــک که در پایان ســـال ۱۹۹٤ فوران کرد می‌تواند نمونه‌ای از این وضعیت باشـــد. دو ترور بزرگ، عدم اطمینان بر سر انتخابات و شورش چیاپاس در اوایل ۱۹۹٤ باعث کاهش جریان‌های سرمایه (که عمدتاً کوتاه مدت بودند) طی سال ۱۹۹٤ شد. این جریان‌های سرمایه موجب کسری تجاری بزرگ شدند.

مکزیـــک ذخایر خود را به ســـرعت از دســـت داد و زمانی که ۱۳ درصد تضعیف پولی نهایتاً در دســـامبر ۱۹۹٤ برای اصلاح نامتوازنی اعلام شـــد، سرمایه‌گذاران متوجه شدند که ذخایر مکزیک برای پوشش دادن تعهدات کوتاه مدت ناکافی است و از این رو به سرعت شروع به خارج‌کردن پول خود کردند و این امر باعث فشار بیشتر به واحد پول مکزیک برای پوشش دادن تعهدات کوتاه مدت ناکافی اســـت و از این رو به ســـرعت شروع به خارج کردن پول خود کردند و این امر باعث فشـــار بیشـــتر به واحد پول مکزیک (پزو) و کمبود ذخایر گردید. پزو شـــناور بود و ٤۰ درصد ارزش

خود را از دست داد و دولت مکزیک مجبور شد اقدامات و تدابیر شدیدی بیندیشد و به این ترتیب نرخ بهره به طور چشمگیری افزایش یافت. سرانجام، تضعیف پول باعث تورم بالا، کاهش دستمزدها و بیکاری بالا شد. از سوی دیگر، پایان رژیم سوهارتو در اندونزی در مه ۱۹۹۸ و یک کودتای نظامی در اکوادور در ژانویه ۲۰۰۰ موجب تحریک بحران‌های اقتصادی شد.

در حالی که جهانی‌شدن در حال روی دادن است، روند مشابهی نیز به سمت محلی‌شدن وجود دارد. زمانی که اقتصادها و فرهنگ‌ها جهانی و همگن می‌شوند (مک دونالد در هر میدان بزرگ در هر شهر بزرگ در جهان و فیلم‌های هالیوود در هر سینما)، خیزشی برای تعلق و ریشه‌ها ظهور می‌کند. این یک پدیده روانشناختی مهمی است که شبیه مشاهده فروید است که هر چه تفاوت و اختلاف میان دو مردم کمتر باشد، الزام به بافتن در تصورشان بیشتر می‌شود که او آن را نارسیسم تفاوت‌های حداقل می‌نامد. یا در استعاره کتاب توماس فریدمن با عنوان «لکسوز و درخت زیتون[1]»، هر زمان کشورها تلاش می‌کنند تولیدات بهتر و سریع‌تری (مثل خودروهای لکسوز) بسازند تا به اقتصاد جهانی ملحق شوند، مردم نیز تلاش می‌کنند محکم‌تر به ریشه‌هایشان متمسک شوند (درخت زیتون). اما چون یک منازعه ذاتی میان این گرایش‌ها وجود دارد، احساس تعلق که همراه هویت فرهنگی منطقه‌ای یا ملی می‌اید ممکن نیست به طور خودکار به وجود بیاید. این امر می‌تواند موجب ظهور ملی‌گرایی و تاکید بر قومیت با پتانسیل برای منازعات خشونت‌آمیز شود، درست زمانی که این برداشت وجود دارد که هویت در معرض تهدید قرار گرفته است. هر چه احساسات مردم در نتیجه تحولات اقتصادی آسیب‌پذیرتر و نامطمئن بشود، احتمال اینکه آنها به دنبال درخت زیتون و نارضایتی باشند بیشتر

1. The Lexus and the Olive Tree

خواهد بود. هابز استدلال می‌کرد که هیچ احساسی احتمال ندارد بیشتر از ترس نفرت دینی و قومی ایجاد کند (Ignatieff, 1993). فریدمن و همچنین اقتصاددانانی از قبیل دانی رودریک نیز استدلال کرده‌اند که جهانی‌شدن می‌تواند تنها زمانی موفق شود که با شبکه‌های امنی همراه شود. یا همان طور که رودریک نوشت: «مسئله این نیست که آیا شما موضوعات را جهانی می‌کنید یا چگونه جهانی کنید. بلکه بازار جهانی منبع اختلال و آشوب است چون فرصتی برای سود و رشد اقتصادی است.

عوامل اقتصادی پشت نزاع

در کشورهای در حال توسعه عوامل اجتماعی ـ اقتصادی اغلب به عنوان ریشه‌های مهم منازعات خشونت‌آمیز تلقی می‌شوند؛ به رغم این واقعیت که آنها اغلب برچسب جنگ‌های قومی خورده‌اند. بسیاری از این منازعات ناشی از توزیع نابرابر فرصت‌های اقتصادی بوده‌اند. این امر می‌تواند نتیجه تبعیض کامل مثل آپارتاید در آفریقای جنوبی باشد. دیگر اشکال نابرابری‌های اجتماعی ـ اقتصادی کمتر آشکار هستند ولی ناشی از توزیع نابرابر شغل‌های دولتی، مجوزها، قراردادها، مالیات، یارانه‌ها، سرمایه‌گذاری‌ها و خدمات برای گروه‌های متفاوت درون کشور هستند. این نابرابری‌ها باعث بسیاری از منازعات خشونت‌آمیز شده‌اند (Azam and Morrison 1999) باردهان[1] (۱۹۹۷) استدلال کرد که رایج‌ترین مورد جدایی‌طلبی از گروه‌های عقب‌مانده در مناطق عقب مانده است. این بدان خاطر است که نخبگان در این گروه‌ها از طریق مشاغل و قراردادها از حکومت تازه مستقل سود بیشتری به دست می‌آورند. جنگ بنگلادش برای جدایی از پاکستان در سال ۱۹۷۱ با توزیع نابرابر هزینه‌های توسعه توسط حکومت بین مناطق شرقی و غربی که مناطق شرقی بخش اعظم ارز

1. Bardhan

خارجی را به دست آورد، تحریک و شعله‌ور شد. البته، دلیل نابرابری‌های اجتماعی ـ اقتصادی همواره دولت‌ها نیستند، اگرچه آنها اغلب بخشی از راه‌حل محسوب می‌شوند. در واقع، بسیاری از منازعات درگیری‌های ناحیه‌ای میان تولیدکنندگان یا تاجران مختلف هستند، اعم از اینکه ما درباره جنگ‌های کوکائین در نیویورک سیتی در اواخر ۱۹۸۰ یا جنگ‌های تاکسی در آفریقای جنوبی صحبت کنیم. زمانی که نابرابری‌ها با قومیت همزمان می‌شوند این منازعات بیشتر احتمال دارد روی بدهند (Bardhan,1997). منازعه قومی در روآندا تا حد بیشتری درباره نابرابری‌های اجتماعی ـ اقتصادی بود. در واقع، قومیت در روآندا از اواخر سده نوزدهم مبتنی بر معیارهای اجتماعی ـ اقتصادی بود. مورد بلژیک که در زمان جامعه ملل و کشورهای تحت‌الحمایه سازمان ملل، روآندا را اداره می‌کرد، این فرضیه را تقویت کرد. بلژیک یک قومیت را بر دیگری ترجیح داد و این کار را برای مثال با اعضای آموزش و مشاغل انجام داد و به این ترتیب شروع به صدور کارت شناسایی در سال ۱۹۲٦ کرد. برخی استدلال کرده‌اند که منابع طبیعی به دلایل متعددی می‌توانند منازعه را تقویت کنند (Buckles 1999). نخست، منابع طبیعی در اکوسیستم‌هایی جای گرفته‌اند که اقدامات یک گروه از مردم می‌تواند پیامدهای طولانی داشته باشد. در ثانی، منابع طبیعی با قدرت اجتماعی و سیاسی پیوند خورده‌اند ـ در حالی که علّیت می‌تواند شامل یک جهت باشد (قدرت می‌تواند منجر به دسترسی به منابع طبیعی یا دسترسی به منابع طبیعی می‌تواند قدرت را تقویت کند). بنابراین، اگر آنهایی که به منابع طبیعی دسترسی دارند از قدرت استفاده (یا سوء استفاده) می‌کنند تا اهداف خود را پیش ببرند (به لحاظ سیاسی یا اقتصادی) این امر می‌تواند به راحتی بیزاری و خشونت ایجاد کند. این امر به ویژه جایی صدق می‌کند که منابع طبیعی به طور نابرابر توزیع شده‌اند. برای مثال، مالکان بزرگ زمین نفوذ قابل توجهی بر سیاست‌های حکومت، تبعیض

در یارانه‌هـــا، مالیات‌ها، مداخلات در زمین، خروجی، ورودی و بازارهای کار و تأمین خدمات عمومی از قبیل حمل و نقل، تحقیق و پژوهش علیه خرده مالکان داشـــتند (Binswanger 1996). ســـوم، منابع طبیعی اغلب هویـــت مردمی را تعریـــف می‌کند که از این منابع برای معیشتشـــان بهره می‌برند. برای مثال، هویت کشاورزان، ماهیگیران و باربران را منابع طبیعی تعیین می‌کند. این امر زمانی تشدید می‌شود که با قومیت تداخل پیدا کند، مثل مورد روآندا که توتسی‌ها عمدتاً حیوانات اهلی نگهداری می‌کردند و هوتوها کشـــت و کار زمین می‌کردند. چهارم، بیشتر منابع طبیعی غیرقابل تولید و محدود بودند. اگر تقاضا برای منابع طبیعی افزایش یابد (همزمان جمعیت نیز افزایش یابد)، منابع طبیعی کمیاب می‌شوند و منازعات بر سر آنها ممکن اســـت افزایش یابند. اما در مناطق متعدد کمیابی کمتر اســـت و منازعه بر سر دسترسی به منافع و سودهای منابع طبیعی همچنان فراوان که منازعات خشونت‌آمیز را شعله می‌سازند، بیشتر است. برای مثال، می‌توان به آنگولا و سیرالئون اشاره کرد. نهایتاً، چون منابع طبیعی دارایی‌های ثابتی هستند، آنها هدف راحتی برای غارت هستند. منازعات بر سر منابع طبیعی ســـده‌ها باعث جنگ شـــده و عصر ما نیز متفاوت از آن نیست. جنگ‌های جدایی‌طلبانـــه متعـــدد و تقاضاها بـــرای جدایی‌طلبی و چندیـــن منازعه غیرنظامی بر ســـر منابع طبیعی و توزیع نابرابر منافع و سود این منابع بوده است. موسسه سیپری (جدول ۱۹۸۰/۲) فهرست شمار زیادی از منازعات غیرنظامی بزرگی را در ســـده بیستم که بر سر منابع طبیعی بود، تهیه کرده است. جنگ‌های جدایی‌طلبی در کنگو (٦٤–١٩٦٠) و نیجریه (٧٠–١٩٦٧) مناطقـــی را در بـــر می‌گرفت که در منابع طبیعی غنی بودند و فقط یکی از دلایلی که فرانسه به اعطای استقلال به الجزایر بی‌میل بود، ذخایر نفتی‌اش بود. دغدغه‌های مشـــابهی بر گرایش هلندی‌ها به اســـتقلال اندونزی تأثیر گذاشـــت ـ اندونزی به مثابه چوب پنبه‌ای تلقی می‌شـــد که اقتصاد هلند

آن را روی آب آورد. بــرای مثــال، فوران‌های اخیــر جنگ داخلی در غنا، کنیا، نیجریه و نیز روآندا بر ســرزمین‌های کشاورزی بود. جنگ داخلی در آنگولا تا حدی درباره کنترل منابع طبیعی بود. هر طرف به بخشی از منابع طبیعی (نفت و الماس) و درآمدهایی که امکان واردات ســلاح‌ها و تداوم منازعه را فراهم می‌ساخت، دسترسی داشتند. همزمان، منطقه‌ای که بخش اعظــم نفت آنگولا ـ کابیندا ـ را تولیــد می‌کند یک درگیری جدایی‌طلبی را بــه وجــود آورد. فوران جنگ داخلــی در یمن در مه ســال ١٩٩٤ نیز تا حدی درباره ذخایر نفتی تازه کشــف شــده بود. در اتیوپی، ســومالی و ســودان درگیری‌هایی میان گروه‌های متفاوت صورت گرفت که اغلب بر سر کمیابی منابع از قبیل چراگاه و آب در زمان خشکسالی بود. مورد دیگر، منازعه در نیجریه اســت. مردم اوگونی (ogoni) و ایجاو (ijaw) در یک منطقــه حاصل‌خیز نفت زندگی می‌کنند، ولی ســودهای کمتری از درآمد نفت عاید آنها می‌شود. اجرای قوانین مربوط به تخصیص درآمدهای مالی به دولت‌ها مســتعد فشار سیاسی بوده است. بین سال‌های ١٩٨٢ و ١٩٨٣ اوگونی‌هــا تخصیص قانونی را فقــط در ١٩٨٢ و ١٩٨٣ دریافت کردند و به طور متوســط ٨٨ درصد اعتباری را دریافت کردنــد. جاده‌ها، مدارس، تأسیســات مراقبت بهداشتی و زیرســاختار برای انتقال آب پاک و سالم و برق غایب هستند و وجود ندارند یا در تعمیر ضعیف قرار دارند و صنعت نفت محیط زیســت را آلوده کرده اســت. جنبش بقای مردم اوگون تقاضا کرده اســت که شرکت‌های نفتی مســتقیماً به اوگونی‌ها رانت می‌پردازند. اعتراضات در سال‌های آخر به خشونت فزاینده تبدیل شدند. شرکت نفتی شــل ـ بزرگ‌ترین مشارکت کننده در ســرمایه‌گذاری مشترک با دولت ـ از ٨٦ حمله به تأسیســات نفتی در ســال‌های ١٩٩٢ و ١٦٨ حمله در سال ١٩٩٣ خبر داد. و در ســال ١٩٩٨، حملات باعث شد تولید نفت در دلتای نیجریه ـ که یک ســوم نفت نیجریه را تولید می‌کرد ـ متوقف شــود. در

سال ۱۹۹۲ حکومت برای مهیا کردن آموزش، مشاغل و زیرساختار و بهبود استانداردهای زیست محیطی دست به تشکیل کمیسیون مناطق تولید نفت و معادن زد. با این حال، نتایج ناامید کننده بود. شرکت‌های نفتی در نتیجه شروع به ساخت مدارس و زیرساختار و مهیا کردن خدمات کشاورزی کردند. دولت موقت در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد که کمیسیون مزبور سازماندهی مجدد خواهد شد تا پاسخگوی نیازهای اجتماعات در مناطق حاصل خیز نفت باشد. تحلیل اقتصادی جنگ‌ها استدلال می‌کند که یک کشور یا گروه زمانی جنگ را آغاز می‌کند که فایده‌ها بیشتر از هزینه‌ها باشد. بنابراین، اگر زمین کشاورزی، منابع طبیعی یا دام و طیور بتوانند با هزینه‌های محدود به دست بیایند احتمال وقوع جنگ کمتر است. غارت توسط باندهای جوانان مسلح به AK47 در کشورهایی مثل لیبریا و سیرالئون می‌تواند تا حدی با این واقعیت تبیین شود که این جوانان چیز زیاد برای باختن ندارند و با رفتارهای وحشیانه سود بیشتری به دست می‌آورند. عوامل زیادی وجود دارد که بر هزینه‌ها و فایده‌ها تأثیر می‌گذارند. سطوح بالای توسعه ممکن است غارت‌ها از جنگ را افزایش دهد ولی به طور مسلم هزینه‌ها را به لحاظ ویرانی مادی حاصل از جنگ افزایش می‌دهند. بنابراین، در کشورهای در حال توسعه، جایی که هزینه‌های جنگ معمولاً پایین‌تر از کشورهای توسعه یافته است، احتمال جنگ بیشتر است. برای مثال، می‌توان استدلال کرد که توسعه اقتصادی و وابستگی متقابل به صلحی که تقریباً از سال ۱۹٤۵ در همه جای اروپای غربی وجود داشت، کمک کرده است. وابستگی متقابل پیچیده، جایی که بازیگران در سطوح متعدد ـ از حکومت‌ها، بانک‌ها و شرکت‌های چند ملیتی گرفته تا سازمان‌های غیردولتی و باشگاه‌های ورزشی ـ ارتباطات مرزی دارند، هزینه‌های جنگ به طرز چشمگیری افزایش یافته است و در کنار آن فهم بین افراد متفاوت افزایش یافته است (کوهن و نای ۱۹۲۷).

جنگ این لایه‌های تعامل را بر هم ریخته است. در وابستگی متقابل، (برای مثال، درباره موضوعات اقتصادی) کمتر احتمال دارد منازعات با ابزارهای نظامی حل و فصل شوند (mans field , pevehouse 2000). حتی اگر دلیل نهایی جنگ اقتصادی باشد، همواره یک مؤلفه سیاسی در آن دخیل است چون تصمیم برای شورش معمولاً شامل گروه‌ها می‌شود. ترکیبی از عوامل متعدد در این میان نقش ایفاء می‌کنند. چه چیزی شکل‌گیری گروه را تعیین می‌کند؟ چقدر سازماندهی یک شورش و ایجاد و حفظ انسجام و انگیزه راحت است؟ احتمال پیروزی چقدر است؟ چه منابعی برای جنگ می‌تواند بسیج شود؟ مدافع چه منابعی دارد؟ آیا حمایت خارجی وجود دارد که بتواند مهار شود؟ پاول کولیر و همکاران تلاش کرده‌اند احتمال وقوع جنگ‌های داخلی را الگوبندی و طراحی کنند و در این میان عوامل سیاسی و اقتصادی را در آن وارد کرده‌اند. آنها استدلال کردند که دستاوردهای پیروزی با ظرفیت و توانایی مشمول مالیات اقتصاد ارتباط دارند که میزان صادرات کالاهای اساسی در تولید ناخالص داخلی نمایانگر آن است. درآمدهای مالیاتی همچنین توانایی حکومت را برای دفاع از خودش تعیین می‌کنند. بنابراین، میزان صادرات کالاهای اساسی در تولید ناخالص داخلی دستاوردها از یک پیروزی شورش را افزایش می‌دهد، ولی در عین حال احتمال پیروزی شورش را کاهش می‌دهد. هزینه‌های یک شورش با هزینه‌های فرصت شورش کارگران و آسیب اقتصادی حاصل از جنگ ارتباط دارند. احتمال دارد که این هزینه‌ها با تولید ناخالص داخلی سرانه همبستگی مثبتی داشته باشند. نابرابری‌های جغرافیایی که بهانه‌ای به شورشیان می‌دهد تا خواستار جدایی‌طلبی باشند، با میزان کلی جمعیت نمایانگر می‌شود. نهایتاً، هزینه‌های هماهنگی و بسیج شورشیان با متغیری نمایانگر می‌شوند که انشعاب قومی ـ زبانی نامیده می‌شود که

دامنه آن از صفر (همگنی کامل) شروع تا ۱۰۰ (تکثر کامل) را در بر می‌گیرد. به نظر می‌رسد این متغیر تأثیر غیریکنواختی بر احتمال جنگ دارد، چون سیاست هویت سخت‌ترین سیاست در یک جمعیت همگن و در جامعه‌ای است که کاملاً متکثر است. هزینه‌های هماهنگی نیز با میزان جمعیت ارتباط دارد، چون گروه‌های بزرگ‌تر به سختی بسیج می‌شوند. کولیر و هوفلر (۱۹۹۸) یک الگوی درستی برآورد کردند. نتایج در جدول۲ بازتولید شده است. این نتایج نشان می‌دهند که تولید ناخالص داخلی سرانه و جمعیت معنادار هستند و نشانه مورد انتظار دارند. متغیرهای تکثر قومی نیز نشانه‌های مورد انتظار دارند ولی معنادار نیستند. از این گذشته، میزان صادرات کالاهای اساسی در تولید ناخالص داخلی یک شکل غیریکنواختی را نشان می‌دهند. این امر نشان می‌دهد افزایش در مبنای مشمول مالیات خطر جنگ را افزایش می‌دهد، ولی در سطوح بالاتر، خطر جنگ کاهش می‌یابد و این امر نشانگر افزایش ظرفیت دولت برای مبارزه با شورش است. کولیر و دیگران در کارهای بعدی تلاش کردند تعیین کنند که آیا حرص یا نارضایتی‌ها باعث جنگ می‌شوند که به نظر می‌رسد آنها عوامل سیاسی را با عوامل اقتصادی برابر می‌دانند: کولیر و هوفلر (۲۰۰۰) سه نارضایتی عینی را از هم متمایز می‌کنند: نفرت درون‌گروهی، طرد سیاسی و انتقام جویی.

آنها این سه نارضایتی را با شاخص‌های انشعاب قومی ـ زبانی؛ دموکراسی، سلطه قومی، نابرابری درآمد و نابرابری زمین سنجیدند و به این نتیجه رسیدند که «بیشتر شاخص‌ها برای نارضایتی عینی معنادار هستند (انشعاب قومی ـ زبانی، سلطه قوی، نابرابری درآمد و نابرابری زمین) و الگوی نارضایتی قدرت تبیینی پایینی دارد. در مقابل، الگوی حرص بهتر عمل می‌کند. این نوع تحقیق در ابتدای راه قرار دارد. از اینها گذشته، به رغم جذابیت شهودی‌اش، الگویی مانند الگوی کولیر و

هوفلر (۱۹۹۸) نسبتاً ساده‌انگارانه است و پیچیدگی‌های منازعه و عوامل متعددی که باعث تحریک و تداوم و توقف منازعه می‌شود را دست کم می‌گیرد. در واقع، این الگو فقط نیمی از جنگ‌های داخلی را که واقعاً روی داده‌اند، درست پیش‌بینی می‌کند. شاید کسی استدلال کند که الگوی کولیر و هوفلر (۲۰۰۰) تا حدی پخته است چون آنها برخی تعاملات و مکانیزم‌های پس‌خوراند میان انواع متفاوت عوامل را تحلیل می‌کنند. با این حال، آنها در نتیجه‌گیری‌شان با ساده‌انگاری بیش از حد تصریح می‌کنند که «فرصت‌ها برای غارت کالاهای اساسی باعث منازعه می‌شود و نارضایتی‌هایی که این منازعه را ایجاد می‌کنند دیاسپورها را وادار می‌کنند منازعه را بیشتر تأمین مالی کنند.»

جدول ۲: احتمال جنگ داخلی

	درستی وقوع	
	همبستگی	آماری
GDP سرانه در ۱۹۶۰	-۰/۰۰۱	۲/۷۰
میزان صادرات کالاهای اساسی در GDP در ۱۹۶۵	۱۶/۱۶	۲/۵۶
(میزان صادرات کالاهای اساسی در GDP در ۱۹۶۵) ۲	-۲۹/۴۷	۲/۲۸
انشعاب قومی ـ زبانی در ۱۹۶۰	۰/۰۳۲۹	۱/۳۵
(انشعاب قومی ـ زبانی در ۱۹۶۰)۲	-۰/۰۰۰۴	۱/۶۰
جمعیت	۰/۰۰۰۳	۲/۳۹
	پیش‌بینی شده	
	۰	۱
واقعی ۰	۶	۶۵
واقعی ۱	۱۳	۱۴

در ثانی، مفاهیم و علّیت‌های نسبتاً مبهم، در حال تحول و گاهی متناقض حتی میان آثار منتشره همان نویسندگان به چشم می‌خورند. برای مثال، انشعاب قومی ـ زبانی به گفته CH (۱۹۹۸) باید تأثیر غیرخطی بر جنگ‌ها داشته باشد ولی در CH تأثیر خطی دارد، جایی که برای تمایز میان دو تبیین رقیب جنگ به کار می‌رود. از این گذشته، تمایز مفهومی میان نارضایتی و حرص مبهم است. برای مثال، چگونه باید شورشی را در نظر گرفت که هدفش به دست آوردن سهم بیشتر فایده از منابع طبیعی است؟ این تمایز حتی زمانی مشکل‌دار می‌شود که فرد تلاش می‌کند حرص و نارضایتی را بسنجد. برای مثال، چرا میانگین سرانه تولید ناخالص داخلی ، رشد سرانه تولید ناخالص داخلی و صادرات کالاهای اساسی به عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی فقط در الگوی حرص نمایانگر است نه در الگوی نارضایتی؟ تولید ناخالص داخلی سرانه پایین (به رغم ثروت غنی منابع طبیعی) می‌تواند دلیل مهمی برای یک شورش نارضایتی باشد. چرا نابرابری درآمد و زمین به عنوان سنجش برای طرد سیاسی استفاده می‌شود و نه سنجش نارضایتی اقتصادی یا برای الگوی حرص که مهم‌تر است؟ در واقع، آزمون‌ها نشان می‌دهند که انتخاب بین دو الگو «نارضایتی قدرت تبیینی به الگوی حرص می‌دهد و برعکس»، ممکن نیست. علاوه بر این، چرا فقط تولید ناخالص داخلی سرانه را در سال ۱۹۶۰ در نظر می‌گیرد نه زمان وقوع جنگ را؟

سرانجام، جای تأسف است که کولیر و دیگران درباره تأثیر نابرابری‌ها در الگوهایشان و رگرسیون‌ها بحث بیشتری نمی‌کنند. برای مثال، کولیر و هوفلر (۱۹۹۸) این مؤلفه را کنار نهادند، چون نابرابری درآمد در مقالات دیگر گنجانده شده بود و آنها تأثیر معناداری پیدا نکردند. این امر کمی عجیب است چون دانشمندان علوم سیاسی مدت‌ها است ـ در واقع به زمان ارسطو برمی‌گردد ـ بر اهمیت نابرابری‌ها در ایجاد خشونت سیاسی

برای مثال در نظریه‌های محرومیت نسبی و عدالت توزیعی تاکید می‌کنند. عوامل بسیاری نیز اهمیت معنادار یافته‌اند (گور ۱۹٦۸). بررسی‌های مربوط به ضرورت‌های بشردوستانه و نیز بررسی‌های متعدد مربوط به خشونت، اهمیت نابرابری‌ها را تایید می‌کنند. به ویژه، نابرابری اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افقی میان گروه‌ها چه منطقه، قومیت و طبقه آن را تعریف کند و چه دین، به عنوان یکی از مهم‌ترین ریشه‌های منازعه خشونت‌آمیز شناسایی شده است. ما استدلال کردیم که نابرابری‌ها در درآمد، دارایی‌ها، منابع یا دسترسی به خدمات عمومی یا اشتغال دلایل مهم جنگ داخلی هستند به ویژه زمانی که با هویت‌های گروه متصور هم‌خوانی دارند و میانجی‌گری نهادهای دموکراتیک کار ویژه خوبی ندارند. غیر معناداری نابرابری درآمد در بررسی‌های کولیر و دیگران احتمالاً نتیجه این واقعیت است که شاخص‌هایی که آنها استفاده می‌کنند تعامل نابرابری‌ها، قومیت و دموکراسی را به خوبی بازتاب نمی‌دهند. در واقع، شاخص‌های مشترک نابرابری درآمد از قبیل همبستگی گینی[1] سنجش نابرابری افقی (بین گروه‌ها) و نه نابرابری عمومی (بین اشخاص) و دو مفهوم به شدت متفاوت‌اند.

به رغم همه کمبودها، کولیر و همکارانش را باید به خاطر آوردن عوامل اجتماعی و اقتصادی جنگ‌های داخلی به کانون توجه اقتصاددانان و سیاست‌گذاران ستود.

پیشگیری بهتر از درمان است

با افزایش میزان جنگ‌های داخلی، آنچه اهمیت پیدا کرده این است که سیاست‌های اقتصادی به شیوه‌ای طراحی شده‌اند که از ادعای مبارزه قومیت‌ها برای اصلاحات اقتصادی خاص، شرایط و نابرابری‌ها

1. Gini

جلوگیری شده است. کارفرمایان قومی نباید فرصتی به آنها داده شود تا رقابت‌های قومی را تحریک کنند و ماشه جنگ را بکشند. پیشگیری نه تنها زندگی‌ها را نجات می‌دهد، بلکه کمتر مخرب، ارزان‌تر و راحت‌تر از درمان است. اما زمانی که جنگ فوران کرد، پایان بخشیدن به جنگ داخلی با ابزارهای سیاسی یا نظامی بی‌نهایت دشوار و هزینه‌بر است. مشکل ایجاد صلح در سومالی و بوسنی و هرزگوین و هزینه مداخله‌ها و عملیات حفظ صلح در این کشورها دلالت بر همین امر می‌کند. در واقع، یک بررسی برآورد کرد که هفت مداخله اصلی در دهه ۱۹۹۰ در بوسنی و هرزگوین، کامبوج، السالوادور، هائیتی، خلیج فارس، سومالی و روآندا (به جز کوزوو و تیمور شرقی) ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه داشت و یک رهیافت پیشگیرانه می‌تواند ۱۳۰ میلیارد دلار از این هزینه را کاهش بدهد.(Carnegie Commission, 1997).زمانی که منازعات امکانپذیر هستند، مسیر وابستگی‌ها را ایجاد می‌کنند. اقدامات مسلم که ممکن بود به نحو دیگری امکانپذیر شود، برای اجرا در یک موقعیت بی‌ثبات ستیزه جویانه غیرممکن می‌شود. احتمال دارد منازعات توسعه اتحادهای خاص را که انتقام و دشمنی را ایجاب می‌کند تقویت کند و در نتیجه رسیدن به گفتگو، همکاری و سازش ـ اغلب ضرورتی برای اصلاحات اقتصادی و سیاسی ـ را دشوارتر سازد. منازعات خشونت‌آمیز نه تنها منجر به ویرانی سرمایه فیزیکی و کشته شدن انسان‌ها و سرمایه انسانی‌شان می‌شود، بلکه باعث نابودی سرمایه اجتماعی برای مثال اعتماد و هنجارها و ارزش‌های اجتماعی که به افراد اجازه می‌دهد با یکدیگر همکاری کنند. در حالی که سرمایه فیزیکی می‌تواند دوباره ساخته شود، شکل‌گیری دوباره سرمایه اجتماعی دشوارتر است (هر چند سرمایه انسانی انسان مرده هرگز احیا نمی‌شود).

سرمایه اجتماعی که در یک جامعه در سطح ناحیه‌ای، درآمد یا قومی

وجود دارد می‌تواند به راحتی با منازعات خشـــونت‌آمیز نابود شـــود، ولی بازسازی آن بسیار دشوار است. برای مثال، یکسان‌انگاری با قومیت اغلب با هدف بســیج یک گروه و تحریک یا منازعه ایجاد می‌شود. ویژگی‌های عینــی قومیت کمتر اســـت. اغلب، زمانی که ویژگی‌هـــای عینی و متصور یا امتیازاتی که به قومیت داده می‌شـــود باعث تحریک منازعه می‌شـــوند. «البته، ایدئولوژی سیاست هویت به لحاظ اجتماعی ساخته می‌شود، چون حافظه‌های تاریخی جرح و تعدیل می‌شـــوند و ســـنت‌ها اغلب برساخته می‌شوند. یا همان طور که ایگناتیف نوشت:» مسأله این نیست که چگونه گذشـــته به حال دیکته می‌شود بلکه این است که چگونه حال، گذشته‌ای را که به نظر می‌رسد در بالکان سرنوشت‌ساز است، دستکاری می‌کند. در نتیجه، تنش‌های قومی معمولاً نتیجه جنگ داخلی هستند نه یک علّت.

سیاست‌گذاری اقتصادی می‌تواند نقشی مهم در ایجاد شرایطی ایفاء کند که این احتمال را به حداقل برســـاند که سیاست هویتی، گذشته را دستکاری و منازعه خشـــونت‌آمیز را شـــعله‌ور نخواهد کرد. با ایـــن حال، زمانی که منازعات خشونت‌آمیز هستند، نقش سیاست‌گذاری اقتصادی افول می‌کند (هرچند از بین نمی‌رود) و اقدامات در حوزه سیاســـی ـ یا حتی نظامی ـ مورد توجه قرار می‌گیرند. دبیر کل ســـازمان ملل در دســـتور کارش برای توسعه از یک نظام دیده‌بانی جهانی و از تشکیل توانمندی برای جلوگیری از بحران‌ها از طریق توســـعه پیشـــگیرانه به عنوان مکملی برای دیپلماسی پیشگیرانه که نقشی مهم در دستور کارش برای صلح ایفاء می‌کرد، حمایت کرد. (پتروس غالی ۱۹۹۵).

در کشـــورهایی از قبیل الجزایر، آرژانتین، برزیل، مصر، مکزیک، نیجریه، روسیه، آفریقای جنوبی ونزوئلا، سطوح بالای بیکاری و دیگر نابرابری‌های اجتماعـــی ـ اقتصادی تهدیدی برای ســـاخت اجتماعی ایجـــاد می‌کنند، بی‌ثباتی سیاســـی را شعله‌ور می‌ســـازند و به طور بالقوه انفجاری هستند.

اغلب، دین یا قومیت به کمک می‌آیند، در حالی که ریشه مشکل، اجتماعی ـ اقتصادی است. تحت این شرایط، ایجاد شغل و تأمین خدمات اجتماعی نه تنها به دلایل اجتماعی و اقتصادی مطلوب است بلکه از نظر سیاسی نیز ضروری است. یک نقش فعال حکومت در این حوزه‌ها و در کاهش نابرابری‌ها لازم است و تأثیرات توزیعی اصلاحات اقتصادی باید نقشی مهم در طراحی برنامه‌های اصلاحات داشته باشد.

برای مثال، در مصر، سازمان‌های اسلامی معمولاً با کمک دولت‌ها خدمات زیادی از قبیل خدمات پزشکی و آموزشی مهیا می‌کنند. طی زلزله‌ای که در اکتبر ۱۹۹۲ قاهره را لرزاند، آشفتگی‌های زیادی در کمک‌های دریافتی از دولت‌ها وجود داشت در حالی که سازمان‌های اسلامی در انتقال کمک به مسلمانان سریع‌تر عمل می‌کردند. دولت کاملاً از این مشکل و خطر حمایت فزاینده از بنیادگرایانه اسلامی آگاه است. بر همین اساس، مهیا کردن کمک به قربانیان سیل و آتش‌سوزی در نوامبر ۱۹۹٤ سریع‌تر بود و شبکه خدمات اجتماعی‌اش را افزایش داد.

کشورهای دیگر نیز در همین زمینه موفق عمل کرده‌اند. با اجرای سیاست جدید اقتصادی، مالزی نابرابری ثروت و درآمد بین گروه‌های قومی را کاهش داد. در آفریقای جنوبی، دولت منتخب آزاد بر برنامه‌های گسترده در ۱۹۹٤ تاکید کرد تا میراث آپارتاید را فرونشاند و معیارهای زندگی را برای اجتماعات محروم بهبود بخشد. موفقیت این برنامه شرط مهمی برای ثبات سیاسی و کاهش مداوم خشونت است. چالش بزرگ پیدا کردن توازنی میان اصلاح میراث آپارتاید و حفظ موازنه‌های اقتصاد کلان است. اجرای همزمان اصلاحات اقتصادی و سیاست نیازمند توالی دقیق و توزیع هزینه‌ها و فایده‌ها برای ایجاد و حفظ حمایت عمومی از اقدامات اصلاحات، تثبیت دموکراسی و پیشگیری از منازعه آشکار است.

در مورد خصوصی‌سازی، آماده کردن بنگاه‌ها برای این تغییر یا برای

بازسازی بعد از فروش اغلب تأثیرات منفی بر اشتغال دارد و وضعیت اشتغال را تشدید می‌کند. این امر می‌تواند ناآرامی اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی را شعله‌ور سازد. بنگاه‌های دولتی عمدتاً به دلایل قومی، ناحیه‌ای یا برابری تشکیل شدند. از این رو، بی‌میلی از طرف حکومت برای خصوصی سازی قابل درک است. از این گذشته، گروه‌های متأثر ـ آنهایی که از نبود شغل، درآمد یا کنترل ترسیدند ـ از نفوذ و قدرتشان برای مقابله با خصوصی‌سازی استفاده کردند. از سوی دیگر، خصوصی‌سازی نیز به دلیل رویه‌های غیرشفاف یا به این خاطر که دارایی‌ها با بهای بسیار پایینی فروخته شدند، مخالفت افکار عمومی را تحریک کرد و موجب ایجاد نفرت، برداشت تبعیض یا فروش به افراد دارای ارتباط قوی شد. در نتیجه، بسیاری از کشورها خصوصی‌سازی را به تأخیر انداختند، زمان زیادی برای آماده کردن آن صرف کردند، با سرمایه کوچک به خصوصی‌سازی کارخانه‌ها شروع کردند تا تجربه کسب کنند و به کندی پیش رفتند تا تأثیرات منفی را در طول زمان گسترش دهند. قبل از اجرا، شبکه‌های امنیتی و دیگر برنامه‌ها برای کمک به قربانیان کاهش هزینه‌ها ضروری است. آنها به ویژه در کشورهایی ضروری است که معیارهای زندگی شهری به نحو چشمگیری افول کرده‌اند، برای مثال در نتیجه تورم یا کاهش در یارانه‌ها بر کالاهای مصرفی، از آنجایی که طرح‌های جبران بیکاری رسمی به سختی در جهان در حال توسعه وجود دارد، پرداخت انفصال خدمت و تأسیسات عمرانی دولتی به جای آن استفاده شده است.

این یک استدلال علیه اصلاحات اقتصادی نیست. برعکس، سیاست‌گذاری فعال اقتصادی برای پیشگیری از تبدیل اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی به خشونت لازم است. هر سیاست اقتصادی باید تأثیرات توزیعی‌اش را در نظر بگیرد، به ویژه زمانی که گروه‌های متأثر می‌توانند در خطوط دینی، ناحیه‌ای یا قومی سازماندهی شوند، چون این ویژگی‌های مشترک اغلب

برای دست زدن به شورش بهره‌برداری شده‌اند و زمانی که نهادهای سیاسی دموکراتیک که می‌توانند این نارضایتی‌ها را هدایت کنند کار ویژه مناسبی ندارند هزینه‌ها، یارانه‌ها و مالیات حکومت باید بی‌طرفانه باشد و به نفع یک گروه دیگری نباشد. این امر می‌تواند با اطمینان به اینکه برای مثال میزان ثبت نام مدرسه و شمار بیمارستان برای مردم و یا پزشک در کشور یکسان و برابر است، کنترل و نظارت شود. این امر ممکن است به ویژه برای کشورهای بزرگ که احتمال نابرابری‌های ناحیه‌ای ـ و جنبش‌های جدایی‌طلبی ـ بیشتر است، بسیار مهم باشد. در واقع، توجه ویژه‌ای باید به مناطقی کرد که منازعات در آنجا پنهان هستند؛ برای مثال، می‌توان این کار را با ایجاد طرح‌های اشتغال عمومی و امکانات آموزشی انجام داد. اقتصادها نیز به ویژه در حوزه پول باید سنجیده شوند. اهدافی که نمی‌توان آنها را سنجید گاهی به سرعت به فراموشی سپرده می‌شوند. زیان زندگی انسان‌ها را نمی‌توان با پول سنجید، هرچند تلاش‌های زیادی برای انجام این کار شده است؛ نه عدم قطعیت جنگ و نه بی‌ثباتی سیاسی را نیز نمی‌توان با پول سنجید ـ همان‌طور که فرانک نایت مدت‌ها پیش نشان داده است. اضافه کردن و الحاق ارزش پول به مرگ، جا به جایی، اختلاف و ناسازگاری، ویرانی و اختلال همه روش‌های تحلیل کمی را به چالش می‌کشد. این بدان معنی نیست که آنها غیرمادی هستند.

اما، همان طور که دبیرکل تصریح می‌کند «هزینه‌های پیشگیری باید در حال حاضر پرداخت شوند، در حالی که فایده‌هایش در آینده دور قرار دارند. علاوه بر این، فایده‌ها اغلب ملموس نیستند: زمانی که پیشگیری موفق می‌شود، کمتر اتفاق می‌افتد که ملموس و عینی باشد. اما چون فایده‌های بالقوه به ویژه در مقایسه با هزینه‌ها یا حجیم هستند، دبیر کل» وعده داد سازمان ملل متحد از فرهنگ واکنش به سوی فرهنگ پیشگیری «حرکت کند، درست همان طور که در گزارش خود به شورای امنیت و

مجمـــوع عمومی ارایه داد. این گزارش توصیـــه می‌کند که «تمرکز اصلی اقدام پیشـــگیرانه باید پاسخ به دلایل عمیق اقتصادی ـ اجتماعی، فرهنگی، زیســـت محیطی، نهادی، سیاســـی و دیگر دلایل ساختاری باشد که اغلب نشانگان فوری منازعات را تشکیل می‌دهند و اینکه «اقدام پیشگیرانه باید در اســـرع زمان ممکن یک چرخه منازعه صورت گیرد تا مؤثر واقع شود. مسلماً این امر دلالت بر آن دارد که سیاست‌گذاری اقتصادی نقشی مهم در پیشگیری از منازعات خشونت‌آمیز دارد، حتی اگر فایده‌ها نامطمئن باشند و تنها در آینده بتوان این فایده‌ها را برداشت کرد.

این مقاله تلاشـــی کلی و جامع برای تدوین نوع سیاست‌گذاری اقتصادی که بتواند جنگ داخلی را پیشگیری کند، نکرده است. چون این کار شاید ممکن نباشد. تنش‌ها، ریشـــه‌های متفاوتی در کشورهای متفاوت دارند و فضاهای اجتماعی، اقتصادی، سیاســـی و نهادی متفاوت هستند. بنابراین، توصیه‌ها باید خاص کشـــوری باشند و فراتر از اموین مقاله هستند. با این حال، ضرورت بررسی سیاست‌های اقتصادی و برنامه‌ها از طریق پیشگیری منازعه و هدایت آن خوشبختانه صورت گرفته است.

کتاب‌نامه

Adekanye, J. 'Bayo, 1995. "Structural Adjustment, Democratization and Rising Ethnic Tensions in Africa", Development and Change, Vol. 26, no. 2, April, pp. 355-374.

African National Congress, 1994. Reconstruction and Development Programme, 17 February.

Alesina, Alberto, Sule Özler, Nouriel Roubini and Phillip Swagel, 1992. "Political Instability and Economic Growth", NBER Working Paper, no. 4173, September.

Allison, Graham and Hisashi Owada, 1999. "The Responsibilities of Democracies in Preventing Deadly Conflict: Reflections and Recommendations", Discussion Paper, Carnegie Commission on Preventing Deadly Conflict, New York: Carnegie Corporation of New York, July.

Atkinson, Anthony, 1999. "The Distribution of Income in the UK and OECD Countries in the Twentieth Century", Oxford Review of Economic Policy, Vol. 15, no. 4, Winter, pp. 56-75.

Azam, Jean-Paul and Christian Morrison, 1999. Conflict and Growth in Africa, Vol. I (The Sahel), Paris: OECD Development Centre.

Baker, Bruce, 1998. "The Class of 1990: How Have the Autocratic Leaders of Sub-Saharan Africa Fared under Democratisation?", Third World Quarterly, Vol. 19, no. 1, March, pp. 115-127.

Bangura, Yusuf, 1994. "Economic Restructuring, Coping Strategies and Social Change: Implications for Institutional Development in Africa", Development and Change, Vol. 25, no. 4, October, pp. 785-827 .

Bardhan, Pranab, 1997. "Method in the Madness? A Political-Economy Analysis of the Ethnic Conflicts in the Less-Developed Countries", World Development, Vol. 25, no. 9, September, pp. 1381-1398.

Bates, Robert H., 1999. "Ethnicity, Capital Formation, and Conflict", CID Working Paper, no. 27, Center for International Development at Harvard University, October.

Bienen, Henry, 1990. "The Politics of Trade Liberalisation in Africa", Economic Development and Cultural Change, Vol. 38, no. 4, July, pp. 713-732.

Binswanger, Hans P., Klaus Deiniger, Gershon Feder, 1996. "Power, Distortions, Revolt and Reform in Agricultural Land Relations", in: Jere Behrman and T.N. Srinivasan, Handbook of Development Economics, Vol. 3B, Amsterdam: Elsevier, pp. 2659-2772.

Birdsall, Nancy, 1999. "Globalization and the Developing Countries:The Inequality Risk", Washington, D.C.: verseas Development Council, 18 March; retrieved from www.odc/org/programs/birdsall on 29 June 2000.

Boutros-Ghali, Boutros, 1995. An Agenda for Peace, New York: United Nations.

Braun, Joachim von, Tesfaye Teklu and Patrick Webb, 1992. "Labour-intensive Public Works for Food Security in Africa: Past Experience and Future Potential", International LabourReview, Vol. 131, no. 1, pp. 19-33.

Brinkman, Henk-Jan, 1996. "Adjustment in Africa without Development?" in: Gabriele Köhler, Charles Gore, Utz-Peter Reich and Thomas Ziesemer (eds.), Questioning Development: Essays on the Theory, Policies and Practice of Development Intervention, Marburg: Metropolis Verlag, pp. 293-327.

Buckles, Daniel (ed.), 1999. Cultivating Peace: Conflict and Collaboration in Natural Resource Management, Ottawa: International Development Research Centre and World ank Institute.

Carnegie Commission on Preventing Deadly Conflict, 1997. Preventing Deadly Conflict, New York: Carnegie Corporation of New York, December.

Collier, Paul, 1999a. "On the Economic Consequences of Civil War", Oxford Economic Papers, Vol. 51, no. 1, January, pp. 168-183.

Collier, Paul, 1999b. "The Political Economy of Ethnicity", Annual World Bank Conference on Development Economics, 1998, Washington, D.C.: The World Bank.

Collier, Paul, 1999c. "Doing Well out of War", paper prepared for Conference on

Economic Agendas in Civil Wars, London, April 26-27.

Collier, Paul and Anke Hoeffler, 1998. "On the Economic Causes of Civil War", Oxford Economic Papers, Vol. 50, no. 4, October, pp. 563-573.

Collier, Paul and Anke Hoeffler, 1999. "Justice-Seeking and Loot-Seeking in Civil War", mimeo, 17 February.

Collier, Paul and Anke Hoeffler, 2000. "Greed and Grievance in Civil War", Policy Research Working Paper, no. 2355, Washington, D.C.: The World Bank, May.

Committee for Development Policy, 1999. "Vulnerability and Poverty in a Global Economy", Report on the First Session (26-30April 1999), New York: United Nations.

Cornia, Giovanni Andrea, 1999. "Liberalization, Globalization and Income Distribution", Working Papers, no. 157, Helsinki: The United Nations University/ WIDER, March.

Cornia, Giovanni Andrea, Richard Jolly and Frances Stewart, 1987. Adjustment with a Human Face, 2 volumes, New York: Oxford University Press.

Dag Hammarskjöld Foundation, 1992. The State and the Crisis in Africa: In Search of a Second Liberation, Report of the Mweya Conference in Uganda, May 12-17, 1990, Uppsala: Dag Hammarskjöld Foundation.

De Waal, Alex, 1993. "Sudan: Searching for the Origins of Absolutism and Decay", Development and Change, Vol. 24, no. 1, January, p. 181. De Waal, Alex, 1991. Evil days: 30 Years of War and Famine inEthiopia, New York: Human Rights Watch.

Drèze, Jean and Amartya Sen, 1989. Hunger and Public Action, Oxford: Clarendon Press.

Eatwell, John, 1997. "International Financial Liberalization: The Impact on World Development", Discussion Paper Series, no. 12, New York: UNDP, Office of Development Studies.

Economic Commission for Africa, 1989. South African Destabilization: The Economic Cost of Frontline Resistance toApartheid, Addis Ababa: ECA.

Economist, The, 1994. "The Global Economy", 1 October.

Economist, The, 1994. "Inequality", 5 November.

Ekpo, Akpan H., 1994. "Fiscal Federalism: Nigeria's
Post-Independence Experience, 1960-90", World Development,Vol. 22, no. 8, August, pp. 1129-1146.

Elbadawi, Ibrahim A., 1999. "Civil Wars and Poverty: The Role of External Interventions, Political Rights and Economic Growth", paper presented to the World Bank workshop "Civil conflicts, crime, and violence in developing countries", 22-23 February.

Evans, Gareth, 1994. "Cooperative Security and Intra-State Conflict" Foreign Policy, no. 96, Fall, pp. 3-20.

FAO, 1991. Production Yearbook 1990, volume 44, Rome: FAO.

Fearon, James D. and David D. Laitin, 2000. "Violence and the Social Construction of Ethnic Identity", International Organization,Vol. 54, no. 4, Autumn, pp. 845-877.

Friedman, Thomas, 1999. The Lexus and the Olive Tree: Understanding globalization, New York: Farrar, Straus and Giroux.

Ghai, Dharam and Cynthia Hewitt de Alcantara, 1994. "Globalization and Social Integration: Patterns and Processes", Policy Paper for the World Social Summit in Copenhagen, March 1995 (UNDP,August 1994); a similar version was published as a UNRISD Occasional Paper, no. 2, Geneva, July.

Gleditsch, Nils Petter, 1995. "Geography, Democracy, and Peace", International Interactions, Vol. 20, no. 4, pp. 297-323.

Goldin, Ian, Odin Knudsen and Dominique van der Mensbrugghe,1993. Trade Liberalisation: Global Economic Implications,Paris: OECD and the World Bank.

Gordon, David F., 1996. "Sustaining Economic Reform UnderPolitical Liberalization in Africa: Issues and Implications",World Development, Vol. 24, no. 9, September, pp. 1527-1537.

Goudie, Andrew and Bilin Neyapti, 1999 Conflict and Growth in Africa, Vol .3 (Southern Africa), Paris: OECD Development Centre.

Grossman, Herschel I., 1995. "Insurrections", in Keith Hartley and Todd Sandler (eds.), Handbook of Defense Economics, Vol. 1,Amsterdam: Elsevier, pp. 191-212.

Grossman, Herschel I., 1999. "Kleptocracy and Revolutions", Oxford Economic Papers, Vol. 51, no. 2, April, pp. 267-283.

Gurr, Ted, 1968. "A Causal Model of Civil Strife: A Comparative Analysis Using New Indices", American Political ScienceReview, Vol. 62, no. 4, December, pp. 1104-1124.

Gurr, Ted Robert, 2000. "Ethnic warfare on the wane", ForeignAffairs, Vol. 79, no. 3, May/June, pp. 52-64.

Healey, John, Mark Robinson, 1992. Democracy, Governance and Economic Policy: Sub-Saharan Africa in Comparative Perspective, London: Overseas Development Institute.

Hegre, Håvard, Tanja Ellingsen, Nils Petter Gleditsch and Scott Gates, 1999. "Towards a Democratic Civil Peace? Opportunity, Grievance, and Civil War 1816-1992", paper presented to the World Bank workshop "Civil conflicts, crime, and violence in developing countries", 22-23 February.

Hirschman, A.O., 1994. "The On-and-Off Connection Between Political and Economic Progress", The American Economic Review, Vol. 84, no. 2, May, pp. 343-348.

Hirshleifer, Jack, 1987. "Conflict and Settlement", in John Eatwell, Murray Milgate and Peter Newman (eds), The New Palgrave: A Dictionary of Economics, Vol. 1, New York: Stockton Press, pp.567-570.

Ignatieff, Michael, 1993. "The Balkan Tragedy", The New York Review of Books, Vol. 40, no. 9, 13 May, pp. 3-5.

Jenkins, Laura D., 1994. "Remedial Policies for Disadvantaged Groups: Education, Employment, and Economic Development", Draft Paper for UNRISD/UNDP Project on Ethnic Diversity and Public Policies, Geneva: United Nations Research Institute for Social Development, May.

Keen, David, 1998. The Economic Functions of Violence in Civil Wars, New York: Oxford University Press. Keohane, Robert O and Joseph S. Nye, 1977. Power and Interdependence: World Politics in Transition, Boston.

Killick, Tony, 1995. "Structural Adjustment and Poverty Alleviation: An Interpretative Survey", Development and Change, Vol. 26, no. 2, April, pp. 305-331.

Klugman, Jeni, 1999, "Social and Economic Policies to Prevent Complex Humanitarian Emergencies: Lessons from Experience", Policy Brief, no. 2, Helsinki: The United Nations University/WIDER, March.

Klugman, Jeni, Bilin Neyapti and Frances Stewart, 1999. Conflict and Growth in Africa, Vol .2 (Kenya, Tanzania and Uganda), Paris: OECD Development Centre.

Krugman, Paul, 1994. "Long-Term Riches, Short-Term Pain", The New York Times, 25 September.

Kumar, B.G., 1991. "Ethiopian Famines 1973-1985: A Case Study", in: Jean Drèze and Amartya Sen, The Political Economy of Hunger, Vol. II, Oxford: Clarendon

Press, pp. 173-216.

Leger Sivard, Ruth, World Military and Social Expenditures, Washington, D.C.: World Priorities, various issues.

Levy, Philip I., 1999. "Sanctions on South Africa: What Did They Do?", The American Economic Review, Vol. 89, no. 2, May, pp. 415-420.

London School of Economics Centre for the Study of the South African Economy and International Finance, 1993. QuarterlyReport, February and May.

O'Kane, Rosemary H.T., 1993. "Coups d'état in Africa: A Political Economy Approach", Journal of Peace Research, Vol. 30, no. 3, August, pp. 251-270.

Ottaway, Marina, 1994. Democratization and Ethnic Nationalism:African and Eastern European Experiences, Washington,D.C.: Overseas Development Council.

Macrae, Joanna and Anthony B. Zwi, 1992. "Food as an Instrument of War in Contemporary African Famines: A Review of the Evidence", Disasters, Vol. 16, no. 4, December, pp. 299-321.

Mandelbaum, Michael, 1994. "The Reluctance to Intervene", Foreign Policy, no. 95, Summer, pp. 3-20.

Mansfield, Edward D. and Jon C. Pevehouse, "Trade Blocs, Trade Flows, and International Conflict", International Organization, Vol. 54, no. 4, Autumn 2000, pp. 775-808. Mansfield, Edward D. and Jack Snyder, 1995. "Democratization and War", Foreign Affairs, Vol. 74, no. 3, May/June, pp. 79-97.

Midlarsky, Manus I., 1988. "Rulers and the Ruled: Patterned Inequality and the Onset of Mass Political Violence", American Political Science Review, Vol. 82, no. 2, June, pp. 492-509.

Milanovic, Branko, 1999. "True World Income Distribution, 1988 and 1993: First Calculations, Based on Household Surveys Alone ", Policy Research Working Paper, no. 2244,

Washington, D.C.: The World Bank, November.

Mosley, Paul, Jane Harrigan and John Toye, 1991. Aid and Power: The World Bank and Policy-Based Lending, volume 1

(Analysis and Policy Proposals) and volume 2 (Case Studies), London: Routledge.

Nafzinger, Wayne, 1996. "The Economics of Complex Humanitarian Emergencies: Preliminary Approaches and Findings", Working Papers, no. 119, Helsinki: The United Nations University/WIDER, September.

Nafziger, E. Wayne, Frances Stewart and Raimo Väyrynen, 2000. War, Hunger, and Displacement: The Origins of Humanitarian Emergencies, Volume I, Oxford: Oxford University Press (for UNU/WIDER).

The Netherlands, Ministry of Foreign Affairs, 1993. Een Wereld in Geschil: De Grenzen van de Ontwikkelingssamenwerking Verkend [A World in Dispute: Exploring the Borders of Development Cooperation]. The Hague: Ministry of Foreign Affairs, September.

Okun, Arthur M., 1975. Equality and Efficiency: The Big Tradeoff,Washington, D.C.: The Brookings Institution.

Olson, Mancur, 1965. The Logic of Collective Action, Cambridge:Harvard University Press.

Przeworski, Adam and Fernando Limongi, 1993. "Political Regimes and Economic Growth", The Journal of Economic

Perspectives, Vol. 7, no. 3, Summer, pp. 51-69.

Rasheed, Sadig, 1995. "The Democratization Process and Popular Participation in Africa: Emerging Realities and the Challenges Ahead", Development and Change, Vol. 26, no. 2, April, pp.333-354.

Ressler, Everett M., Joanne Marie Tortorici and Alex Marcelino, 1993. Children in War: A Guide to the Provision of Services, New York: UNICEF

. Rodrik, Dani, 1996. "Understanding Economic Policy Reform", The Journal of Economic Literature, Vol. 34, no. 1, March, pp. 9-41.

Rodrik, Dani, 1998. "Globalisation, Social Conflict and Economic Growth", The World Economy, Vol. 21, no. 2, March, pp. 143-158.

Sahn, David, 1994. "On Economic Reform, Poverty, and Nutrition in Africa", The American Economic Review, Vol. 84, no. 2, May, pp. 285-290.

Samarasinghe, S.W.R. de A. and Reed Coughlan (eds.), 1991.

Economic Dimensions of Ethnic Conflict: International Perspectives, New York: St, Martin's Press.

Sandbrook, Richard, 1993. The Politics of Africa's EconomicRecovery, Cambridge and New York: Cambridge University Press.

Schleifer, Andrei and Robert W. Vishny, 1994. "The Politics of Market Socialism", The Journal of Economic Perspectives, Vol. 8, no. 2, Spring, pp. 165-176.

Sen, Amartya, 1981. Poverty and Famines: An Essay on Entitlement and Deprivation,

Oxford: Clarendon Press.

SIPRI, 1980. Warfare in a Fragile World: Military Impact on the Human Environment, London: Taylor and Francis.

Stiglitz, Joseph E., 1998. "More Instruments and Broader Goals: Moving toward the Post-Washington Consensus", WIDER Annual Lectures, no. 2, January, Helsinki: UNU/WIDER.

Taylor, Lance, 1991. Income Distribution, Inflation, and Growth : Lectures on Structuralists Macroeconomic Theory, Cambridge, Mass and London: MIT Press.

Tilly, Charles, 1978. From Mobilization to Revolution, Reading, Mass: Addison-Wesley.

Turton, David, 1991. "Warfare, Vulnerability and Survival: A Case from Southwestern Ethiopia", Disasters, Vol. 15, no. 3, September, pp. 254-264.

United Nations, 1989. World Population Prospects 1988, New York: United Nations.

United Nations, 1992. "Dilemmas of Macroeconomic Management: Stabilization and Adjustment in Developing Countries", Supplement to World Economic Survey 1990-91, New York: United Nations, pp. 1-31.

United Nations, 1993a. Workshop on the Role of Border Problems in African Peace and Security: A Research Project, New York: United Nations.

United Nations, 1993b. World Economic Survey 1993, New York: United Nations.

United Nations, 1993c. "Economic Stabilization Programmes in Developing Countries", Report of the Secretary-General, A/48/380, 27 September.

United Nations, 1993d. World Urbanization Prospects: The 1992 Revision, New York: United Nations.

United Nations, 1994a. World Economic and Social Survey 1994, New York: United Nations.

United Nations, 1994b. "An Agenda for Development: Recommendations", Report of the Secretary-General, A/49/665, 11 November.

United Nations, 1994c. "Assistance in Mine Clearance", Report of the Secretary-General, A/49/357, 6 September.

United Nations, 1996. "Assistance in Mine Clearance", Report of the Secretary-General, A/51/540, 23 October.

United Nations, 1998. "The Causes of Conflict and the Promotion of Durable Peace and Sustainable Development", Report of the Secretary-General, A/52/871-

S/1998/318, 16 April.
United Nations, 1999. World Economic and Social Survey 1999, New York: United Nations.
United Nations Development Programme, Human Development Report, New York and London: Oxford University Press, several issues.
United Nations, 2001. "Prevention of armed conflict", Report of the Secretary-General, A/55/985–S/2001/574, 7 June. UNCTAD/UNDP/WIDER, 1990. Agricultural Trade Liberalization in the Uruguay Round: Implications for Developing Countries, New York: United Nations.
The U.S. Committee for Refugees, 1991. Exile from Rwanda:Background to an Invasion, Issue Paper, February.
Van de Walle, Nicolas, 1994. "Political liberation and economic policy reform in Africa", World Development, Vol. 22, no. 4, April, pp. 483-500.
Whelon Wayman, Frank, J. David Singer and Meredith Sarkees, 1996. "Interstate, Intrastate and Extra-Systemic Wars, 1816-1995,paper presented at the annual meeting of the International Studies Association, April; quoted in Allison and Owada (1999).
Williamson, John, 1993. "Democracy and the "Washington Consensus"", World Development, Vol. 21, no. 8, August, pp. 1329-1336.
World Bank, 1999. Global Economic Prospects and the Developing Countries, 2000, Washington, DC: The World Bank.
World Bank, 2000. World Development Report, 2000/2001,
Washington, DC: The World Bank.
Young, Crawford, 1994. "Ethnic Diversity and Public Policy: An Overview", World Summit for Social Development, Draft Occasional Paper, Geneva: United Nations Research Institute for Social Development, August 1994; a similar version was published as a UNRISD Occasional Paper, no. 8, Geneva, November.

فصل پنجم

اقتصاد و منازعه خشونت آمیز[1]

هنک ـ جان برینکمان

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از:
Macartan Humphreys, Economics and Violent Conflict, Macartan Humphreys Harvard University August ۲۰۰۲

خلاصه اجرایی

این مقاله پژوهشی است درباره رابطه بین اقتصاد و منازعه خشونت‌آمیز. نخست، مقاله با بررسی عوامل اقتصادی آغاز می‌کند که برخی جوامع را مستعد منازعه می‌کند. یکی از این عوامل فقر است؛ اگرچه این عامل عمدتاً ویژگی جنگ‌های داخلی است نه بین‌المللی. بنابراین، سیاست‌هایی که هدف آنها ارتقای رشد در کشورهای در حال توسعه است احتمال دارد به عنوان کارگزاران جلوگیری از خشونت عمل کنند. با این حال، هر چند ثروت، فرصت منازعه را کاهش می‌دهد، ولی افزایش در رفاه اقتصادی جهانی در سده بیستم بیشتر با افزایش نه کاهش شمار جنگ‌های داخلی هم‌خوانی دارد. این امر شاید به دلیل ظهور دیگر عوامل منازعه‌برانگیز از جمله سطوح جمعیت و این واقعیت باشد که رشد جهانی نامتوازن شده است.

همچنین این موضوع بررسی می‌شود که آیا منازعه خشونت‌آمیز ناشی از نابرابری اقتصادی است. تحقیقات آماری برای چنین رابطه‌ای شواهدی پیدا نکرده‌اند، هرچند که ممکن است بدین خاطر باشد که پژوهشگران با داده‌های درست سر و کار ندارند. اگرچه مطالعات کیفی نشان می‌دهد که نابرابری میان گروه‌ها یا مناطق ـ به اصلاح «نابرابری افقی» ـ چیزی است که

برای منازعه خشونت‌آمیز اهمیت دارد، پژوهش‌های اقتصاد سنجی از معیار «نابرابری کلی» استفاده کرده‌اند ـ یعنی نابرابری میان افراد سوای عضویت گروهشان. دو نوع نابرابری در هر صورت نباید همبستگی داشته باشند.

روش‌ها و شیوه‌هایی که اقتصادها بدان طرق نظم پیدا می‌کنند و ساخته می‌شوند نیز مهم است. برای مثال، کشورهایی که متکی بر فروش کالاهای اساسی هستند احتمال وقوع جنگ داخلی در آنها بیشتر است. به ویژه نقش منابع طبیعی، از قبیل نفت و الماس به طور گسترده بحث شده است ولی درباره ماهیت رابطه‌شان با منازعه اجماعی وجود ندارد. پژوهشگران بانک جهانی نشان می‌دهند که منابع طبیعی منجر به جنگ می‌شود چون شهروندان حریص برای تسخیر آنها دست به اسلحه می‌برند. اما تبیین‌های جایگزین محتمل نیز وجود دارند. این تبیین‌ها نشان دهنده پاسخ‌های سیاست‌گذاری جایگزین از طرف دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی است.

برخی دانشمندان علوم سیاسی تلاش کرده‌اند میان انواع منابع طبیعی تمایز قایل شوند تا سازوکارهایی پیدا کنند که منابع را به منازعه پیوند می‌دهد. پژوهش آنها میان کالاهای متفاوت مبتنی بر ابعادی از قبیل دامنه و گستره‌ای که تولید متمرکز می‌شود، فاصله جغرافیایی میان مناطق تولید و مسند حکومت و گستره‌ای که تجارت در منابع قانونی است، تمایز قایل می‌شود. همچنین استدلال شده است ظرفیت نهادی حکومت‌ها روابط میان منابع طبیعی و منازعه را تغییر می‌دهد. این خطوط متفاوت تحقیق از طریق بررسی شواهد مطالعه موردی توسعه یافته‌اند، ولی نتیجه‌گیری‌شان از طریق استفاده از فنون آماری آزموده نشده است.

نوع سیاست‌های اقتصادی که حکومت‌ها انتخاب می‌کنند نقشی مهم در تعیین احتمال منازعه دارد. سیاست‌هایی که موجب منازعه می‌شوند ممکن است ناشی از تصمیم‌های عمدی برای تضعیف نهادهای دولتی باشد به گونه‌ای که رهبران می‌توانند به راحتی خود را پولدار کنند. با این

حال، گاهی منازعه ممکن است ناشی از تلاش‌ها برای افزایش کارآمدی اقتصادی باشد. برای مثال، شواهد کافی وجود دارد که چگونه بانک جهانی و برنامه‌های تعدیل ساختار صندوق بین‌المللی پول دهه ۱۹۸۰-۱۹۹۰، منازعات داخلی را به وجود آوردند. با این حال، این مقاله هیچ حمایت نظام‌مندی در پیوند تعدیل ساختاری با جنگ پیدا نکرده است.

مشخصه دیگر اقتصادها که اغلب با سطوح منازعه پیوند خورده است، تجارت می‌باشد. شواهد قوی وجود دارد کشورهایی که با یکدیگر تجارت می‌کنند کمتر احتمال دارد با یکدیگر وارد جنگ بشوند، هرچند هیچ اثر مقایسه‌ای تاکنون درباره تأثیرات تجارت داخلی صورت نگرفته است.

همچنین در این مقاله پژوهشی در خصوص روش‌هایی صورت گرفته است که در آن اقتصادها زمانی عمل می‌کنند که منازعات خشونت‌آمیز شروع شده‌اند از جمله تلاش‌ها برای سنجش هزینه‌های اقتصادی منازعات برخی منازعات سطوح سرمایه‌گذاری درون مناطقی که درگیری رخ می‌دهد را کاهش می‌دهند؛ منازعات دیگر نوآوری تکنولوژی و رشد را تحریک می‌کنند. مطالعات متفاوت تلاش کرده است هزینه‌ها و فایده‌های منازعه را ارزیابی و تخمین بزنند و برای انجام این کار از الگوی تولید اقتصادی استفاده می‌کنند که از اطلاعات در سطوح و میزان تغییر سرمایه فیزیکی، جمعیت، سرمایه انسانی و عامل کلی تولید استفاده می‌کند. با این حال، هیچ مطالعه‌ای تاکنون هزینه‌های انباشتی حاصل از همه این سه کانال متفاوت را ارزیابی نکرده‌اند. و اگرچه تحقیق اخیر عمدتاً بر فعالیت‌های غارتگرانه گروه‌ها تمرکز کرده است، ولی تحقیقات بیشتری در خصوص تأثیرات این فعالیت‌ها بر تولیدکنندگان اقتصادی صورت نگرفته است.

پژوهشگران همچنین رفتار اقتصادی گروه‌های متفاوت را طی دوره منازعه بررسی کرده‌اند. بسیاری از آنها بر روش‌هایی تمرکز کرده‌اند که گروه‌های شورشی خودشان را تأمین مالی می‌کنند. برخی شورشیان این کار را با

به دست آوردن کنترل منابع طبیعی انجام می‌دهند، دیگران تا حدی منبع مالی خود را از طریق حمایت جمعیت مهاجر (هر چند این پیوند هنوز به درستی درک نشده است) و از منابع طرف سوم از قبیل حکومت‌های خارجی تأمین می‌کنند. تولیدات کشاورزی اغلب بسان منابع طبیعی برای تأمین مالی شورشیان مهم تلقی می‌شود، اگرچه سیاست‌گذاران اغلب این مسئله را نادیده می‌گیرند. نیازها برای تأمین مالی و شکل آن به روابط میان گروه‌های شورشی و جمعیت غیرنظامی بستگی دارد.

زمانی که شورشیان از حمایت عمومی برخوردارند، ممکن است از خیریه‌های نقدی یا نوعی بهره‌مند شوند. در غیر این صورت، ممکن است بر اخاذی متوسل شوند. ولی متأسفانه، تحقیق نسبتاً کمتری درباره روش‌های متفاوتی که شورشیان با جمعیت غیرنظامی رابطه برقرار می‌کنند، صورت گرفته است، حتی هر چند چنین متغیری پیامدهایی برای تأمین مالی، اشکال توافق‌های صلح‌آمیز و برای طول جنگ دارد.

این پژوهش همچنین تحقیقی را پوشش می‌دهد که چگونه حکومت‌ها خود را تأمین مالی می‌کنند، چگونه درآمدهای خود را هزینه می‌کنند و چه سیاست‌های اقتصادی در طول کشمکش‌ها اتخاذ می‌کنند. جای شگفتی نیست، هزینه‌های حکومت اغلب از بخش‌های اقتصادی به بخش‌های دفاعی و صنایع مرتبط با آن سرازیر می‌شود.

این اقدامات، سخت‌ترین اقدامات بر جمعیت‌های فقیر هستند و بعد از اینکه منازعات پایان یافتند مدت‌ها ادامه پیدا می‌کند. اگرچه مثال‌های تاریخی منازعه به حکومت کمک می‌کند تا نهادهای مالیاتی به ویژه در اروپا و آمریکای شمالی را تقویت کنند ولی شواهد کمتری وجود دارند که این امر در کشورهایی که جنگ‌های داخلی در حال حاضر در حاضر در حال روی دادن هستند صدق بکند، چون بسیاری از حکومت‌هایی که بخشی از این منازعات هستند ظرفیت اداری ضعیفی دارند. اوج تغییرات

در هزینه، یک مأخذ مالیاتی در حال فروپاشی و زیان‌های متعدد مبادله (به ویژه زمانی که حکومت‌ها درآمدها از منابع طبیعی را از دست می‌دهند) و می‌تواند منجر به کسری‌های بالا و ترکیبی از افزایش‌ها در منفعت و نرخ تورم شود. همچنین این موضوع بررسی می‌شود که چگونه بازیگران بین‌المللی واکنش نشان می‌دهند. نقش شرکت‌های بین‌المللی در مناطق منازعه تحت بررسی و نگاه موشکافانه به ویژه توسط سازمان‌های غیر دولتی بوده است. برای مثال، منازعات بی‌شماری که طی آن شرکت‌های نفتی از حکومت‌ها حمایت کرده‌اند، چه بسا امکان دارد مدت‌ها ادامه پیدا کنند. تلاش‌ها برای افزایش پاسخگویی و شفافیت شرکت‌های بین‌المللی گستره‌ای از پاسخ‌های سیاست‌گذاری را از جمله ممنوعیت رسمی صادرات از بخش‌های خاص، فرایند صدور گواهی‌نامه در مورد الماس‌ها و انتشار گزارش‌های مسئولیت اجتماعی توسط شرکت‌ها تولید کرده‌اند. بیشتر نوآوری‌ها بر مشارکت داوطلبانه شرکت‌ها تکیه می‌کنند و هیچ نهاد رسمی تاکنون تاسیس نشده است تا بر فعالیت‌های شرکت‌ها طی منازعات خشونت‌آمیز نظارت کنند.

آژانس‌های کمک‌رسانی به سان شرکت‌ها گاهی جای اینکه به رساندن خیر متهم شوند به ضرر رساندن متهم شده‌اند. آنها به منظور تأمین کمک برای حوزه‌های اولویت در برخی موارد با تأمین ناخواسته امنیت مادی یا کالاهایی برای گروه‌های جنگ، به شعله‌ور شدن جنگ‌ها کمک کرده‌اند. شواهدی از این تأثیرات همچنان عمدتاً روایتی هستند و این مقاله برای سنجش آنها هیچ تلاش عمده‌ای نکرده است. بی‌تردید، یکی از درس‌های اصلی این است که آژانس‌های کمک رسانی نمی‌توانند چشم‌های خود را به پیامدهای سیاسی تعاملاتشان ببندند.

حکومت‌های خارجی برای تلاش در مناطق منازعه به ابزارهای اقتصادی از قبیل تحریم‌ها و کمک نظامی و تجاری متوسل می‌شوند. تحریم‌ها

اغلب به مثابه سلاح مهم اقتصادی تلقی می‌شوند. با این حال، کارایی آنها اصولاً بدین خاطر ضعیف بوده است که اغلب بیشتر از آنکه بر سیاست‌گذاران ضربه بزنند بر شهروندان ضربه زده‌اند. تلاش‌های اخیر مستقیماً تصمیم‌گیران را هدف می‌گیرند. کمک نظامی نیز ابزار کندی در موقعیت‌های جنگ داخلی است و برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی یک کشور مؤثرتر است. تلاش‌ها برای تنظیم بازار سلاح‌ها تاکنون ناموفق بوده‌اند و به رغم تحریم‌ها و گاهی با دست داشتن کشورهای همسایه، روش‌های جلوگیری از تهیه آنها برای منازعات موفق نبوده است. چندین سازمان غیردولتی خواستار توجه بیشتری به فعالیت‌های کشورهایی شده‌اند که به جای تولید تاجران غیرقانونی، سلاح تولید می‌کنند.

پژوهشی نیز وجود دارد که عوامل اقتصادی را بررسی می‌کند که تبیین می‌کند چرا و چگونه منازعه پایان می‌یابد. این پژوهش نشان می‌دهد دلایل اقتصادی وجود دارد که چرا برخی جنگ‌ها دشوارتر از برخی دیگر از جنگ‌ها پایان می‌یابند. در حالی که ممکن است ترس‌هایی باشد که دخالت اقتصادی کشور نیکوکار در موقعیت‌های پس از منازعه چه بسا نتیجه عکس بدهد، شواهد نشان می‌دهد که تأثیرات کمک بر رشد اقتصادی به ویژه در کشورهایی که از جنگ‌های داخلی بزرگ ظهور می‌کنند قوی و شدید است، به ویژه زمانی که سیاست‌های اجتماعی اولویت بندی می‌شوند. با این حال، در گذشته، عملکرد جامعه بین‌الملل در کمک به کشورهای در حال گذار مختلط بوده است.

این مقاله با خلاصه‌کردن حوزه‌هایی که در آن پژوهش اخیر به اجماع رسیده است به نتیجه‌گیری می‌رسد و همچنین بر حوزه‌هایی تاکید می‌کند که رهنمودهای سیاست‌گذاری از این پژوهش پیروی می‌کنند و همچنین حوزه‌هایی که رهنمودهای سیاست‌گذاری عملاً توسط داده‌ها مورد حمایت مناسب و کافی قرار نمی‌گیرند و سرانجام حوزه‌هایی را شناسایی

می‌کند که به منظور کمک به توسعه پاسخ‌های شایسته سیاست‌گذاری، پژوهش بیشتری برای آن لازم است.

۱- مقدمه

از زمان پایان جنگ جهانی دوم، افزایش چشمگیری در شمار جنگ‌های داخلی به چشم می‌خورد. این جنگ‌ها متداول‌تر از جنگ‌های بین‌المللی بوده‌اند و تقریباً بر یک چهارم همه کشورهای سراسر دنیا تا اواسط دهه ۱۹۹۰ تأثیر گذاشته‌اند.(Fearon2002) در طول این مدت، این جنگ‌ها نه فقط متداول و غالب که طولانی‌تر نیز بوده‌اند. آنها نشان از تغییر در ویژگی کلی جنگ دارند: قربانیان جنگ اکنون بیشتر از گذشته تولیدکنندگان اقتصادی هستند تا اهداف اقتصادی. گروه‌های درگیر نیز در مناطقی که برای بقا درگیر جنگ‌اند بیشتر به مثابه عاملان اقتصادی عمل می‌کنند. در برخی مناطق، آنها صنایع را در کنترل دارند، تولید را تنظیم می‌کنند و خدمات مهیا می‌کنند. در برخی دیگر از مناطق، فعالیت اصلی آنها غارتگری است. این تغییرات طی دوره رفاه جهانی فزاینده سریع، جهانی‌شدن فزاینده و نابرابری جهانی فزاینده روی داده‌اند. نتیجه این امر یک جهان تقسیم شده به کشورهایی بوده است که عده‌ای ثروتمند و در فضای آکنده از صلح هستند و عده‌ای دیگر فقیرتر و به خاطر شرایط فعالیت اقتصادی درگیر جنگ هستند.

چرا چنین اتفاقی افتاده است؟ این نوع جدید جنگ چه دلایل و ریشه‌هایی دارند؟ ثروت یا سطوح تجارت چه نقشی در این امر ایفاء می‌کند؟ چه هزینه‌ها و فایده‌های احتمالی دارند؟ چگونه اقتصادها طی این جنگ‌ها عمل می‌کنند؟ شورشیان چگونه خود را تأمین مالی می‌کنند؟ چگونه فعالیت‌های اقتصادی سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، نیکوکاران و شرکت‌ها جنگ را تشدید کرده یا صلح به وجود می‌آورند؟ بسیاری از پژوهشگران در

سالهای اخیر با استفاده از رهیافت‌های جدید و روش‌شناسی‌های نوین در پاسخ به این پرسش‌ها به تأمل فرو رفته‌اند.

برخی از رویکردهای جدید، نقش‌های خشونت را مفهوم‌سازی مجدد می‌کنند. در حالی که تحلیل‌های سنتی بر این امر متمرکز بودند که جنگجویان با پیروزی در جنگ چه امیدی برای دستاورد دارند، ادبیات جدید بر این امر متمرکز است که جنگجویان چه دستاوردی می‌توانند در عین جنگ حاصل کنند.(Keen 1998 and Kaldor 1999) جنگ به مثابه چیزی که فعالیت اقتصادی را قطع می‌کند تلقی نمی‌شود. بلکه، از نظر بسیاری از پژوهشگران، دلایل جنگ با فرصت‌هایی که جنگجویان به دست می‌آورند ـ در طول منازعه ـ با افراد(از قبیل آنهایی که در سیرالئون الماس جمع آوری می‌کنند)(Reno 2000a) و دولت‌ها (از قبیل دولت‌های متعددی که از جنگ در جمهوری دموکراتیک کنگو منفعت می‌برند)(Mwanasali2001) گره خورده است.

پژوهشگران دیگر استدلال می‌کنند که ما نمی‌توانیم توسعه اقتصادی را بدون فهم منازعه خشونت آمیز (و برعکس) درک کنیم و بایستی با تلاش برای تغییر شیوه تفکر درباره رفاه انسان، این پیوند را مورد توجه قرار دهیم. این امر منجر به ظهور اهمیت مفهوم «امنیت انسانی» شده است ـ واژه‌ای که برای باز تعریف مفهوم رفاه انسانی به کار می‌رود تا تأثیرات خشونت را نیز مدنظر قرار بدهد.(UNDP1994)

پژوهش اخیر درباره جنگ‌های داخلی، ابزارهای علوم اقتصادی کاربردی را معرفی می‌کند: اقتصاد سنجی ـ روش‌های آماری برای مطالعه فرایندهای اقتصادی ـ توسط یک گروه ویژه از پژوهشگران در پروژه بانک جهانی با عنوان «اقتصاد جنگ داخلی، جرم و منازعه» و همچنین توسط گروهی از دانشگاهیان به ویژه در دانشگاه‌های ایالات متحده استفاده شده است(Fearon2002). ادبیات جدید نظری نیز استفاده از ابزارهای نظریه

اقتصادی ـ به ویژه نظریه بازی ـ را برای بررسی فرایندهای خشونت توسعه داده است(Hirschleifer 1995, Azam 1995). در برخی موارد، پژوهشگرانی که از این روش شناسی‌های جدید استفاده می‌کنند به دانشگاهیانی ملحق شده‌اند که در خصوص مطالعات موردی سنتی تحقیق می‌کنند. در واقع، این مطالعات موردی اغلب به دنبال تحقیق آماری تولید شده‌اند. مجموعه‌ای از مطالعات موردی توسط بانک جهانی صورت گرفته و گردآوری شده است تا منطق الگوهای اقتصاد سنجیشان را بیازماید. گروه‌های پژوهشی و سازمان‌های غیردولتی از قبیل «خانه ملکه الیزابت» در آکسفورد، «آکادمی صلح بین‌المللی» در نیویورک و «موسسه توسعه فرامرزی» در لندن، تحقیقات بیشتری نیز در این زمینه منتشر کرده‌اند. در کنار این فعالیت‌های دانشگاهی، پژوهشی نیز توسط سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی درباره تأثیرات شرکت‌های بزرگ و حکومت‌ها در مناطق جنگی صورت گرفته است.

بسیاری از یافته‌های این پژوهش در زیر مرور خواهند شد. تمرکز مقاله حاضر بر یافته‌های پژوهش تجربی و تحقیقی است که هدفش تسهیل توسعه سیاست‌گذاری است.(Fontanel Anderton 2002 Brauer 2002) اگرچه منازعه خشونت‌آمیز اشکال زیادی دارد، ولی تمرکز در اینجا بر جنگ معطوف است. از این گذشته، چون بسیاری از جنگ‌های معاصر، جنگ‌های داخلی هستند، در اینجا نیز بر جنگ‌های داخلی تمرکز می‌کنم.

۲- ریشه‌های اقتصادی منازعه

جنگ و ثروت

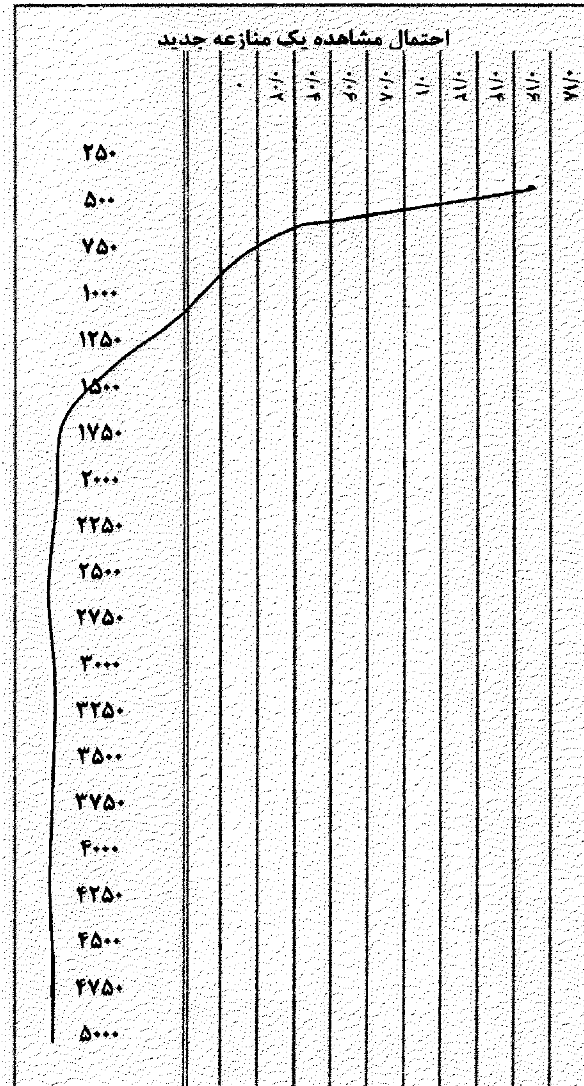
شاید کسی انتظار داشته باشد کشورهای غنی بیشتر از کشورهای فقیر درگیر جنگ باشند، چون کشورهای غنی ثروت بیشتری دارند تا بر سر آن جنگ کنند. اما شواهد خلاف این استدلال را نشان می‌دهد. بیشتر

تحقیقات نشان می‌دهند که ثروت احتمال جنگ داخلی را کاهش می‌دهد و رشـد اقتصادی خطـرات را کاهش می‌دهد ولی رکـود آن را وخیم‌تر می‌کند.(Fearon and Laitin 2002)

نمودارهـای گرفته شـده از الگوهای اقتصاد سـنجی بانک جهانی، رابطه جالبـی را میان ثروت یک ملت و فرصت‌های داشـتن یک جنگ داخلی نشـان می‌دهد. نمودار نشان می‌دهد که تفاوت‌ها در ثروت بیشتر در میان کشـورهای فقیر مشهودتر اسـت. کشـوری با تولید ناخالص داخلی هر شـخص ۲۵۰ دلار (طی پنج سـال آینده) ۱۵ درصد احتمال وقوع جنگ در آن کشـور پیش‌بینی می‌شود، حتی اگر این رقم میانگین کشور در نظر گرفتـه شـود. (Collier and Hoeffler 2001) این احتمال جنگ در کشوری با تولید ناخالص داخلی ۶۰۰ دلار برای شخصی به نصف کاهش می‌یابـد و این رقم نیز برای کشـوری با درآمد سـالانه ۱۲۵۰ دلار برای هر شـخص به نصف و احتمال وقوع جنگ در آن به ٤ درصد می‌رسـد. کشورهایی با درآمد سرانه بیش از ۵۰۰۰ دلار کمتر از یک درصد احتمال وقوع منازعه در آن وجود دارد که همه در آن کشور برابرند. اینها تبیین‌های متعددی برای وقوع جنگ داخلی هسـتند. اما پژوهش کمتری برای تمییز و تشـخیص میان آنها صورت گرفته است. رایج‌ترین تبیین این است که جوامع ثروتمندتر بهتر قادرند از دارایی‌ها حمایت کنند و بنابراین خشونت برای شورشـیان احتمالی در آینده کمتر جذاب می‌شود (Homer- Dix-on 1994). توماس هامردیکسـون، دانشـمند علوم سیاسی نیز استدلال می‌کند که فقر باعث خشـونت می‌شود و اشاره به مواردی می‌کند که در آن کمبود و نایابی منجر به مهاجرت‌هایی می‌شود که به نوبه خود منجر به منازعه میان گروه‌های هویت بر سر منابع می‌شود. به همین سان، این رابطه می‌تواند بی‌اساس باشد، به این معنا که مشخصه‌های دیگری از یک کشور از قبیل یک فرهنگ دموکراتیک وجود دارد که کشـور را بیشـتر مرفه‌تر

می‌سازد و کمتر با خشونت مواجه می‌سازد. و این علیت چه بسا عملاً در جهت خلاف نیز باشد: یعنی کشورهای غنی ممکن است تا حدی غنی باشند چون در گذشته اخیرشان کمتر منازعه داخلی داشته‌اند.

جدا از هر دلیلی، نمودارها نشان می‌دهند که ابتکارات رشد محور و ابتکارات پیشگیری از منازعه به طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. و نمودارها عقلانیتی را برای آنهایی فراهم می‌کند که معتقدند به نفع کشورهای ثروتمند است تا رشد اقتصادی را در کشورهای فقیر توسعه دهند تا اینکه از تأثیرات تسری‌بخش منازعات احتمالی جلوگیری کنند. به لحاظ الزامات سیاست‌گذاری، تحلیل‌ها نشان می‌دهند که بیشترین دستاوردها در جلوگیری از منازعه با تمرکز بر تلاش‌های توسعه در کشورهای فقیر به دست می‌آید نه کشورهای ثروت متوسط.


احتمال مشاهده یک منازعه جدید
۰
۰/۰۲
۰/۰۴
۰/۰۶
۰/۰۸
۰/۱
۰/۱۲
۰/۱۴
۰/۱۶
۰/۱۸
۲۵۰
۵۰۰
۷۵۰
۱۰۰۰
۱۲۵۰
۱۵۰۰
۱۷۵۰
۲۰۰۰
۲۲۵۰
۲۵۰۰
۲۷۵۰
۳۰۰۰
۳۲۵۰
۳۵۰۰
۳۷۵۰
۴۰۰۰
۴۲۵۰
۴۵۰۰
۴۷۵۰
۵۰۰۰

تولید ناخالص ملی سرانه

اگر رشد اقتصادی احتمال وقوع منازعه را کمتر می‌کند، پس چرا در تعداد منازعات طی دوره رشد جهانی افزایش وجود داشته است؟ یکی از تبیین‌های این واقعیت ضد شهودی این است که عوامل دیگری که به طور مثبت با منازعه همبستگی دارند ـ از قبیل میزان جمعیت ـ در طول زمان در حال افزایش بوده است. این امر باعث امکانپذیری آن می‌شود که تأثیرات به وجود آورنده منازعه این عوامل ممکن است فزون‌تر از تأثیرات کاهش دهنده ثروت فزاینده باشد.

تبیین دیگر این است که رشد جهانی اقتصاد با فایده‌های جهانی شدنی که به طور ناپایدار در مناطق مختلف جهان گسترش یافته است نامتوازن شده است. برخی مناطق ـ به ویژه آفریقا ـ دارای نرخ رشد منفی و برخی میزان بالای منازعه هستند. نتیجه آن جهانی است که در آن منازعات به نحو چشمگیری در مناطق فقیر جهان متمرکز شده است، با تفاوت‌ها در درآمد میان کشورهای درگیر منازعه و کشورهای بدون منازعه که امروزه بیشتر از گذشته شده است.

آیا رابطه‌ای بین جنگ درون دولتی و ثروت وجود دارد؟ برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل استدلال کرده‌اند که زمانی که دولت‌ها غنی‌تر می‌شوند به دنبال فتح‌گشایی در خارج هستند تا اقتصادهایشان را تقویت کنند. اما شواهد آماری این فرضیه بسیار مختلط است و بسیاری از پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند که هیچ رابطه قوی وجود ندارد. نیز رابطه‌ای قوی میان نوسانات کوتاه مدت درآمد ـ چرخه تجارت ـ و آغاز منازعه وجود ندارد. با این حال، شواهد قویاً نشان می‌دهند که هر چه دولت‌ها ثروتمندتر می‌شوند کمتر احتمال دارد سراغ جنگ با یکدیگر بروند. یکی از دلایل احتمالی این گزاره این است که دولت‌های ثروتمند بیشتر احتمال دارد با یکدیگر تجارت کنند.

نابرابری و جنگ داخلی

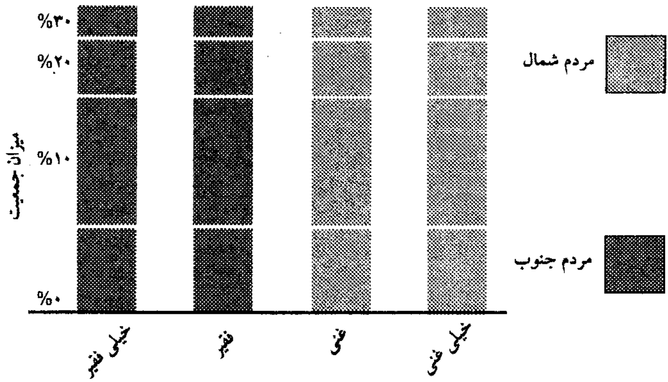
اگرچه اجماع گسترده‌ای وجود دارد که ثروت و رشد با خطرات پایین منازعه پیوند دارند، ولی هیچ اجماعی وجود ندارد در اینکه آیا برخی اشکال رشد باعث محتمل‌تر شدن منازعه می‌شود یا نه. دانشمندان علوم سیاسی (و در این میان نظریه‌پردازان مارکسیست) فرض را بر این گذاشته‌اند که نابرابری ریشه منازعه است ولی پروژه تحقیق در بانک جهانی تردیدهایی را درباره رابطه این دو به وجود آورد. پروژه بانک جهانی در پژوهش اقتصادسنجی‌اش نتوانست رابطه‌ای معناداری میان نابرابری و منازعه پیدا کند.

جدول یک:

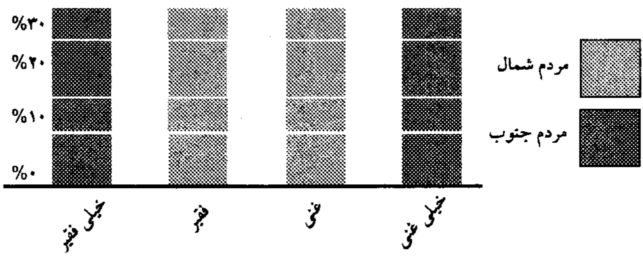
تفاوت میان نابرابری افقی و فراگیر

سنجش‌های «نابرابری فراگیر» تفاوت‌های میان درآمدهای همه افراد را در یک اقتصاد بررسی می‌کند. در عوض، سنجش‌های «نابرابری افقی»، تفاوت‌ها در درآمد میان گروه‌های قومی یا ناحیه‌ای را بررسی می‌کند. شاخص پایین نشان می‌دهد که دو سنجش صورت گرفته لازم نیست با یکدیگر ارتباطی داشته باشند. شواهد مطالعه موردی نشان می‌دهد که نابرابری افقی منجر به منازعه می‌شود ولی بررسی‌های اقتصادسنجی فقط از اطلاعات مربوط به نابرابری فراگیر استفاده می‌کنند.

نمودار درآمدهای مردم در یک کشوری با یک شمال ثروتمند و جنوب فقیر. این کشور «نابرابری فراگیر درآمد» پایین ولی «نابرابری افقی» بالا دارد.



نمودار درآمدها در یک کشور با درآمد متوسط یکسان در شمال و جنوب این کشور «نابرابری فراگیر درآمد «بالا ولی» نابرابری افقی» پایین دارد.



با این حال، این یافته (یا نیافته) باید تبیین و تشریح شود. دلایل فنی زیادی وجود دارد که چرا یک رابطه ممکن نیست توسط الگوی بانک جهانی حمایت شود. یکی از مهم‌ترین دلایل شاید مفهومی باشد. پژوهشی مطالعه موردی نشان می‌دهد که این نابرابری میان افراد نیست که برای منازعه اهمیت دارد بلکه نابرابری میان گروه‌های قومی یا بین مناطق است که در منازعه اهمیت دارد ـ گاهی از آن به عنوان «نابرابری افقی»(Klugman1999) یا

«نابرابری مقوله‌ای»(Tilly 1999) یاد می‌شود. برخی از بررسی‌ها نیز نشان می‌دهند سیاســـت‌های مقابله با نابرابری افقی (برای مثال در کوتو ایوری به اجرا درآمد) ممکن است احتمال منازعه را کاهش بدهد(Azam and Koidou 2002). بـــا این حال، پژوهش اقتصادســـنجی که بانک جهانی انجام داد و از سنجش‌های نابرابری «فراگیر» استفاده می‌کند، نتوانست این تأثیرات را مورد توجه قرار دهد.

منابع طبیعی و جنگ داخلی

پژوهـــش صورت گرفته توســـط پـــاول کولیـــر و آنکه هوفلـــر در بانک جهانی(Collier and Hoeffler 2000) نشـــان می‌دهد کشورهایی که ثروتشان به شدت بر صادرات کالاهای اساسی ـ از جمله تولید کشاورزی و منابع طبیعی ـ وابسته است احتمال بیشتر دارد به خشونت داخلی متمایل شـــوند. آنها در پژوهش خود اســـتدلال می‌کنند که منازعـــه را می‌توان با نارضایتی یا حرص تبیین کرد. آنها به این نتیجه‌گیری رســـیدند (تا حدی بر اســـاس همبســـتگی میان منابع و منازعه) که اگر ما بخواهیم ریشـــه‌ها و دلایـــل جنگ‌های داخلی معاصر را درک کنیـــم باید از تبیین‌های مبتنی بر نارضایتی‌ها چشم‌پوشـــی کنیم و در عوض حـــرص و طمع گروه‌های شورش را بررسی کنیم.(Collier and Hoeffler 2002)

تصمیم برای استفاده از چنین اصطلاحات برای ساختاربندی این تحقیق، بحث را در جهت هنجاری غیرمعمولی تغییر داده اســـت. بحث‌های دیگر دانشـــگاهی در پاسخ به این تغییر مشکلاتی داشته‌اند، تا حدی شاید بدین خاطر که اصطلاحات «نارضایتی»، «حرص» به طور روشن توسط هواداران یا منتقدان این ادبیات تعریـــف نشده‌اند. بی‌تردید، رابطه و تبیین پروژه بانک جهانی برای آن الزامات متعددی دارد. یکی از این تبیین‌ها تجربی اســـت: یعنی نشان می‌دهد کشورهای در حال توسعه باید پایه‌های صادراتشان را

افزایش بدهند. به نظر می‌رسد این توصیه از رابطه مزبور پیروی می‌کند، بدون اینکه نیازی برای فهم بیشتر سازوکارهایی باشد که پشت این امر نهفته است. نتایج دیگر مستقیماً از لحن اخلاقی استدلال نشأت می‌گیرد. تحقیق با این ادعا که جنگ حاصل حرص و طمع شورشیان است یک جانب‌داری علیه گروه‌های شورشی اتخاذ می‌کند و نشان می‌دهد که هیچ راهی برای بررسی و کنترل اعتبار ادعاهایشان وجود ندارد. در انجام این کار چه بسا توجه کمتری به تبیین‌های جایگزین برای منازعه شود و توجه را از نقشی که دولت‌ها در ارتقای خشونت سیاسی ایفاء می‌کنند، منحرف سازد. شواهد بسیاری از مطالعات موردی به نقش حکومت‌ها در تقویت منازعات اشاره می‌کنند. توصیه‌های سیاست‌گذاری حاصل می‌تواند ساده‌انگارانه باشد و بر قطع تأمین مالی گروه‌های شورشی متمرکز باشد. (Collier, Hoeffler Söderbom.2001)

در واقع، چون شواهد نمی‌توانند تمایزی میان سازوکارهای متفاوتی که اساس این رابطه را تشکیل می‌دهد، قایل شود، حمایت لازم را برای این پاسخ ارایه نمی‌کند. حداقل هشت سازوکار رقیب وجود دارد که می‌تواند رابطه میان منابع طبیعی و آغاز جنگ و مدت آن را تبیین کند (Ross 2002b). پژوهش‌های کمّی این مکانیزم‌های متفاوت که الزامات متفاوتی برای سیاست گذاری دارد، تاکنون تمایزی قایل نشده است:

۱- منابع طبیعی می‌توانند روشی را برای تأمین مالی شورش‌هایی مهیا کند که به دلایل دیگری شروع شده‌اند و بدینوسیله چشم‌انداز موفقیت را افزایش دهند. اگر چنین است، در آن صورت باید دلایلی باشد تا به هنگام پاسخ به منازعات، این دلایل دیگر را در نظر گرفت.

۲- اگر منابع طبیعی در یک منطقه خاص کشور متمرکز شوند، ممکن است باورهایی میان گروه‌های ناراضی به وجود آید که دولت جانشین می‌تواند کارآمد یا حتی موفق باشد.

۳- وابستگی منابع طبیعی می‌تواند در واقع با نارضایتی مرتبط باشد. کشورهایی با سطوح متوسط وابستگی به منابع طبیعی ممکن است نابرابری موقت را به عنوان بخشی از فرایند توسعه تجربه کند. بدین سان، استخراج ممکن است از طریق مهاجرت اجباری نارضایتی تولید کند. یا سرانجام، ثروت منابع طبیعی ممکن است ناعادلانه‌تر از ثروت‌های دیگر توزیع شود ـ درست مثل سیرالئون و نیجریه.

٤- حکومت‌هایی که برای بقایشان بیشتر به منابع طبیعی تکیه می‌کنند تا به مالیات، نیازی به ایجاد و تاسیس نهادهای قوی نمی‌بینند. چنین دولت‌هایی اجبار کمتری برای پاسخ به تقاضاهای شهروندانشان دارند. نتیجه ممکن است دولتی باشد مثل دولت موبوتو در زئیر که از اقتصاد داخلی جدا شد. (Moore 2001)

۵- تغییرات در ارزش منابع طبیعی می‌تواند بخش تولید یک اقتصاد را تضعیف سازد ـ تأثیری که گاهی از آن به «بیماری هلندی» یاد می‌شود. اگر بخش تولید در تجارت داخلی بیشتر فشرده باشد، در آن صورت فروپاشی تولید ممکن است از فایده اقتصادی که از تأثیرات تجاری کاهش منازعه می‌رسد، جلوگیری کند.

٦- اقتصادهایی که به منابع طبیعی وابسته‌اند ممکن است بیشتر در برابر دوره‌های شوک تجاری آسیب‌پذیر باشند. این شوک‌ها می‌توانند باعث بی‌ثباتی و نارضایتی درون گروه‌هایی باشد که از این شوک‌ها رنج می‌برند. در این وضعیت، مشکل وابستگی به منابع طبیعی صرف نیست بلکه این است که اقتصادهای وابسته به منابع طبیعی احتمالاً به کالاهای بسیار کمتری برای درآمدهای صادراتیشان وابسته باشند.

۷- شورش‌ها ممکن نیست صرفاً و منحصراً به خاطر حرص و طمع باشند. وجود منابع طبیعی ممکن است انگیزه‌ای برای طرف‌های ثالث باشد ـ دولت‌ها(Dashwood 2000, Meldrum 2000) و شرکت‌ها ـ تا منازعات داخلی را تقویت کند.

۸- سرانجام، ممکن است این همبستگی را در داده‌هایی مشاهده کنیم که حتی منابع طبیعی باعث منازعه نمی‌شوند. یک منازعه یا حتی انتظارات یک منازعه، ممکن است باعث فعالیت‌های دیگر اقتصادی از قبیل گردشگری و تولید شود. اگر چنین باشد، در آن صورت یک همبستگی مشاهده شده‌ای بین وابستگی منابع اصلی و منازعه وجود خواهد داشت حتی اگر این منابع هیچ تأثیر علّی بر منازعه نداشته باشند.

بنابراین، تبیین‌های بسیاری برای رابطه بین منابع طبیعی و منازعه وجود دارد که دلالت بر این امر ندارد که جنگ داخلی نوعاً نتیجه حرص است. برخی از این تبیین‌ها در پژوهش کیفی شناسایی شده‌اند. تبیین‌های متفاوت نیازمند انواع متفاوت پاسخ‌های سیاست‌گذاری هستند که، فراسوی تنوع صادرات و قطع کردن تأمین مالی شورش است. در برخی موارد، تأمین مالی شورش نیازی به توجه قرار دادن نیست، در موارد دیگر، سیاست کمک، سیاست مالی یا سیاست‌های ثبات قیمت حایز اهمیت‌اند. اما دانستن اینکه چه پاسخی مناسب است مستلزم پژوهش نظام‌مندی است تا کشف شود که کدام یک از این مکانیزم‌ها در بسترهای متفاوت مهم‌تر هستند. این امر می‌تواند با استفاده از فنون اقتصادسنجی صورت گیرد و همچنان یک دستور کار پژوهشی بازی باقی بماند.

تأثیرات انواع متفاوت منابع طبیعی بر منازعه خشونت آمیز. انواع متفاوت منابع طبیعی زیادی وجود دارند که به شیوه‌های متفاوتی استخراج شده‌اند و در بسترهای متفاوت سیاسی داد و ستد می‌شوند. اما بخش اعظم پژوهش اقتصاد سنجی بر این پرسش متمرکز است که آیا تأثیر منابع طبیعی بر شکل منابع طبیعی یا بر ماهیت نظام سیاسی موجود وابسته است؟ پژوهش اخیر دانشمندان علوم سیاسی نشان می‌دهد که در واقع شکل منابع و بستر سیاسی به طور نظام‌مندی بر روش‌هایی تأثیر می‌گذارند که منابع طبیعی با خشونت مرتبط است.

فیلیپ لی بیلون دانشمند جغرافیای سیاسی و مایکل روس دانشمند علوم سیاسی ـ که از پیشگامان تحقیق درباره تأثیرات انواع متفاوت منابع هستند ـ نشان می‌دهند ابعاد زیادی وجود دارند که در راستای آن، منابع می‌توانند به طور مفید متمایز شوند. نخست، منابع طبیعی ممکن است تا گستره‌ای متفاوت باشند که تولیدشان متمرکز باشد ـ با منابع متمرکز از قبیل نفت، نیاز به انسجام سازمانی بیشتر و ساختارهای سلسله مراتبی سازمانی بیشتر از منابع متفاوت از قبیل احشام و حیوانات اهلی. همان منطق برای تمرکز بازار نیز صدق می‌کند. دوم، اینکه منابع نزدیک یا دور از مراکز قدرت دولت قرار گرفته‌اند نیز ممکن است بر توانایی گروه‌های شورشی برای کنترل این منابع تأثیر بگذارد (Le Billon 2001) همچنین می‌تواند بر تصرف پایتخت نیز تأثیرگذار باشد. لی بیلیون، دو بعد را در نظر گرفته است یعنی تمرکز تولید و مکان منابع تا هندسه منازعات را ترسیم کند. او نشان می‌دهد که اگر منابع پراکنده و دور از کانون قدرت باشد در آن صورت جنگ‌سالاری محتمل است؛ اگر تولید متمرکز باشد و به پایتخت نزدیک باشد در آن صورت تلاش برای کنترل دولت از قبیل کودتا محتمل خواهد بود. بنابراین اگر منابع پراکنده ولی نزدیک باشند شورش و قیام محتمل است؛ در حالی که اگر آنها متمرکز ولی در فاصله دوری باشند تلاشهای جدایی طلبی محتمل است.

برخی انواع منابع ممکن است به نفع یک طرف بیشتر از طرف دیگر باشد. مایکل روس استدلال می‌کند که هر چند دارایی‌های قانونی ممکن است به نفع حکومت‌ها و نیز شورشیان باشد و به آنها فایده برساند، ولی دارایی‌های غیرقانونی بیشتر به شورشیان فایده می‌رساند تا حکومت‌ها (Ross 2002a). استدلال مشابه نیز ممکن است در رابطه با گستره‌ای باشد که بازارهای جهانی تنظیم می‌شوند و شفاف هستند ؛کالاهایی از قبیل الماس‌ها که با شفافیت کمتر تا کنترل کمتر در بازارهای بین‌المللی فروخته

می‌شوند ممکن است به تأمین مالی گروه‌های شورشی یا حکومت‌ها کمک کند، در حالی که کالاهایی از قبیل نفت که در بازارهای تحت کنترل فروخته می‌شوند فقط به حکومت‌ها فایده می‌رساند.

ریچارد اسنایدر دانشمند علوم سیاسی با بررسی تعاملات بین منابع طبیعی و نظام‌های سیاسی استدلال می‌کند تأثیرات منابع طبیعی بر منازعه بر توانایی دولت در مدیریت منابعش بستگی دارد ـ توانایی که ممکن است در طول زمان متفاوت باشد.(Snyder2000) او به دولت‌هایی با منابع طبیعی به ویژه سیرالئون و جمهوری دمکراتیک کنگو اشاره می‌کند که پیشتر باثبات بودند و فقط اخیراً دستخوش منازعاتی شده‌اند که دلیل آن وجود منابع می‌باشد. او خاطرنشان می‌سازد که سیاکا استیونز قادر بود نزدیک به بیست سال قدرت را در سیرالئون در دستش بگیرد؛ و موبوتو به مدت ۳۰ سال. (Reno 1995) بنابراین، بوستاوانا در میان کشورهای کم‌تنش و پر رونق در آفریقا نیز اقتصادش به الماس، مس و نیکل وابسته است. شواهد مربوط به بوستاوانا نشان می‌دهد که منابع طبیعی اگر خوب مدیریت شوند می‌توانند حتی فرصت‌های منازعه خشونت‌آمیز را کاهش دهند.

سیاست‌های اقتصادی و جنگ داخلی

چه نوع گزینه‌های سیاست‌گذاری باعث می‌شوند منازعات روی بدهند یا ندهند؟ پژوهشی که تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد، نقطه آغاز خود را مشخصه‌هایی از اقتصادهایی قرار می‌دهد که احتمال منازعه را افزایش می‌دهند و سپس به شکست حکومت‌ها در پاسخ به این چالش‌ها اشاره می‌کند. در واقع بسیاری از عوامل ساختاری که با منازعه مرتبط هستند ـ سطوح پایین آموزش و وابستگی بیشتر به منابع طبیعی ـ خودشان تا حدی تابع سیاست‌های دولت هستند. این پاسخ‌ها ـ تنوع صادرات،

سرمایه‌گذاری بیشتر در سرمایه انسانی، فرصت‌های بیشتر و غیره ـ روشن هستند، اگرچه عملاً رسیدن به آنها دشوار است.

برخی از این شکست‌ها در حل‌وفصل مشکلات اقتصادی ناشی از سهل‌انگاری حکومت‌ها است. برای مثال، ویلیام رنو، دانشمند علوم سیاسی، روش‌هایی را توصیف می‌کند که در آن رهبران سیاسی برای تضعیف اقتصادهایشان (و حکومت‌هایشان) به منظور غنی‌کردن شخصی خود دست به اقدامات محاسبه شده و عامرانه می‌زنند(Reno1995, 2000a). رهبران با تضعیف نهادهای دولتی و نابودکردن زیرساخت‌های تولید ممکن است زمینه‌های شورش را جذاب‌تر کنند: در واقع آنها هزینه‌های مستقیم و همچنین هزینه‌های فرصت خشونت را کاهش می‌دهند. فراتر از این امر، دولت‌ها ممکن است در سازماندهی شورش و اغلب با انگیزه‌های اقتصادی بسیار فعال باشند و حساب شده عمل کنند. این امر را می‌توان در جنگ‌های بین‌المللی و همچنین نسل‌کشی‌های حمایت شده از سوی دولت‌ها مشاهده‌کرد (Forges1999). با این حال، تأثیر سیاست‌های حکومت‌ها ممکن است مجادله‌آمیز باشد، به ویژه زمانی که نیتشان را برای تقویت توسعه اقتصادی ابراز می‌کنند برای مثال، شواهدی وجود دارد که برنامه‌های تعدیل ساختاری در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ باعث طولانی شدن منازعات داخلی شد. این سیاست‌ها اگرچه رسماً توسط حکومت‌ها به اجرا درآمد ولی نهادهای مالی بین‌المللی از قبیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که وام‌هایی را منوط به اتخاذ سیاست‌هایشان اعطاء می‌کردند از این سیاست‌ها به شدت حمایت می‌کردند. در بسیاری از کشورها ـ از قبیل ونزوئلا و مراکش ـ این سیاست‌ها مستقیماً منجر به خشونت‌های خیابانی گردید(Walton and Seddon 1994). ولی آیا افزایش در جنگ‌های داخلی با این سیاست‌ها کاهش پیدا کرده است؟ جای شگفتی است زمانی که بانک جهانی در مورد جنگ‌های داخلی

تحقیق می‌کرد هیچ تلاشی برای بررسی نقش برنامه‌های تعدیل ساختاری نکرد. تحقیقی که تلاش کرد به این پرسش پاسخ دهد به بسیاری از مکانیزم‌هایی اشاره می‌کند که ممکن است برنامه‌های تعدیل ساختاری را به خشونت پیوند بدهد. این سازوکارها از تضعیف خدمات اجتماعی گرفته تا تضعیف نخبگان قوی را در بر می‌گیرد(Woodward 1996).
فقط افزایش سیاست‌های اقتصادی کارآمد می‌تواند نابرابری افقی را بدتر کند: اگرچه نابرابری افقی ممکن است اغلب ناشی از سیاست‌های دولتی باشد که به نفع بخش‌هایی از جامعه است چون این سیاست‌ها پایگاه حمایتی حکومت را شکل می‌دهند، ولی در عین حال ممکن است ناشی از اعتقادی باشد که برخی گروه‌ها کارآمدتر از گروه‌های دیگر هستند. با این حال، اگر آنگونه که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ادعا می‌کنند، این سیاست‌ها عملاً تقویت کننده رشد باشند، در آن صورت ما انتظار خواهیم داشت افزایش ثروت، احتمال خشونت را کاهش بدهد.
شواهد جامعیت پیوند بین تعدیل ساختاری و منازعه مختلط است. اگرچه تعدیل صندوق بین‌المللی پول هزینه‌های نظامی را کاهش داده است ولی اینکه چنین امری احتمال وقوع منازعه را کاهش یا افزایش بدهد روشن نیست(Davoodi et al2001). بررسی‌های بانک جهانی در خصوص تأثیرات سیاست‌های متناظر با تعدیل ساختاری هیچ رابطه مستقیمی میان این سیاست‌ها و منازعه پیدا نکرده است(Collier and Hoeffler 2000b). بررسی‌های گروه پژوهشی ویدر نیز نتوانست رابطه‌ای نظام‌مند بین این دو پیدا کند.(Nafziger et al 2000 Klugman 1999).
بی‌تردید، پژوهش صورت گرفته به شناسایی روش‌هایی کمک کرد که در آن برنامه‌های تعدیل ساختاری می‌تواند تغییر یابد تا با کاهش نابرابری افقی، خطر منازعه را کاهش دهد. این پژوهش آموزش و تحصیل جهانی آزاد، برنامه‌های همگرایی منطقه‌ای، اقدامات ایجابی و تشکیل نهادهای

سیاسی را توصیه می‌کند که نمایندگی سیاسی اعضای همه گروه‌های دینی، قومی و منطقه‌ای را تضمین کند.(WIDER Annual Lecture 2001 (on "Horizontal Inequality" by Frances Stewart

تجارت و جنگ

پژوهشگران تلاش زیادی می‌کنند تا کشف کنند که آیا تجارت بین‌المللی احتمال وقوع منازعات را افزایش یا کاهش می‌دهد (تاکنون هیچ پژوهش تطبیقی صورت نگرفته است تا پیوند میان تجارت داخلی و جنگ داخلی را پیدا کند). نتایج این پژوهش برای سیاست خارجی اهمیت زیادی دارد. اگر برای مثال، ایالات متحده روابط تجاری خود را با چین افزایش دهد، آیا این امر منجر به خطر بالای منازعه خواهد شد ـ شاید با قدرت یافتن چین و داشتن قدرت تجاری بیشتر از ایالات متحده و یا شاید با داشتن منافع متقابل قوی و وابستگی متقابل، خطر منازعه کاهش خواهد یافت؟ هر دو وضعیت را دانشمندان علوم سیاسی و سیاست‌گذاران بررسی کرده‌اند. این باور که تجارت، منازعه را افزایش می‌دهد، اکنون با مکتب «واقع‌گرایی» نظریه‌پردازان روابط‌بین‌الملل پیوند خورده است و به لحاظ تاریخی با مرکانتالیسم پیوند خورده است،(Copeland 1996 and Waltz1970) مفهومی که تلویحاً وجود دستاوردها از کالاهای وارداتی را رد می‌کند (Anderton2002). مرکانتالیسم یا مکتب سوداگری اگرچه همچنان میان برخی سیاست‌گذاران محبوب است ولی به طور کلی اقتصاددانان برداشت اشتباهی از آن می‌کنند که چگونه منافع عاید از تجارت توزیع می‌شوند. واقع‌گرایان معاصر استدلال می‌کنند در نبود شرایط بهینه تجارت، ذی‌نفع‌های بالقوه تجارت ممکن است برای دسترسی به بازارهای خارجی از زور استفاده کنند. در این میان، نظریه‌پردازان مارکسیست جنگ‌های استعماری را به مثابه کنترل بازارهای جهانی تبیین کرده‌اند، در حالی که

اقتصاددانـــان سیاســـی بین‌المللی بر تمایل ســـرمایه‌داران به ایجاد صلح از طریق زور و شرایط سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پرسود تاکید می‌کنند. استدلال‌ها درباره تأثیرات منازعه‌برانگیز تجارت بر این باورها تکیه می‌کنند که روابط تجاری برای یک طرف زیان آور اســـت یا مسیرهای تجارت و سرمایه‌گذاری احتمالاً مسدود شده‌اند.

اما نظریه‌پردازان لیبرال بر دستاوردهای هر دو طرف از تجارت تمرکز می‌کنند و آنها اســـتدلال می‌کنند که جایی که تجارت سود متقابل دارد، جنگیدن با یک شـــریک تجاری به منزله «خودکشی تجاری» است (Angell 1933). اســـتدلال‌های مربوطه ادعا می‌کنند که شرکای تجاری از طریق مبادله فهم یکدیگر از فرهنگ‌هایشان را توسعه می‌دهند. در عین حال، فیلسوفان سیاسی تصریـــح می‌کنند که تجارت خطر منازعـــه را کاهش می‌دهد چون تجارت فرهنگ‌ها را تغییر می‌دهد: و به عبارتی چیزی درباره تجارت وجود دارد که باعث می‌شود افراد کمتر به خشونت روی آورند.(Ensminger2001)

دیدگاه‌های لیبرال‌ها و واقع‌گرایان ممکن است در برخی سطوح مشترک و همسو باشند: وابستگی متقابل ممکن است موقعیت‌هایی را برای منازعه فراهم آورند و ممکن است حتی ابزار درگیری و مبارزه باشد، ولی در عین حال ممکن اســـت انگیزه‌هایی را برای حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات تولید کند. این باور که تأثیرات خالص تجارت و سرمایه‌گذاری منازعات خشـــونت آمیـــز را کاهش خواهـــد داد در میان سیاســـت‌گذاران حمایت چشمگیری به دست آورده است. برای مثال، در اروپا دیدگاهی که تاسیس جامعه فولاد و ذغال اروپا را در ســـال ۱۹۵۱ جرقه زد، بعداً وارد اتحادیه اروپا شد پژوهش تجربی که نشان می‌دهد زمانی که نزدیکی و مجاورت در نظر گرفته می‌شود، دولت‌هایی که با یکدیگر تجارت می‌کنند کمتر احتمال دارد با یکدیگر وارد جنگ شـــوند، از این منطقه حمایت می‌کند.(Oneal and Russett (1999), Russett (2002) and Doyle (1997)

۳- اقتصادهای جنگ و پایان جنگ

هزینه‌های انباشتی و فایده‌های جنگ

فهم هزینه‌های اقتصادی جنگ به منظور تعیین گستره‌ای که جنگ باعث می‌شود بیشتر در اجتناب از جنگ سرمایه‌گذاری شود نه در عملیات پس از منازعه، ضروری است.

سازمان‌های غیردولتی و آژانس‌های نیکوکار استدلال می‌کنند که اجتناب از جنگ اهمیت اقتصادی دارد. آنها به مواردی در گذشته اشاره می‌کنند که هزینه بی‌تحرکی به نحو چشمگیری از هزینه‌های پیشگیری از منازعه بیشتر بوده است. با این حال، چنین مقایسه‌های فایده ـ هزینه در عین حال که جالب است، گمراه کننده نیز هستند. یکی از دلایل این امر آن است که نتایج بی‌تحرکی و منفعل بودن از قبل مشخص نیست و از این رو هزینه‌های مورد انتظار احتمالاً به نحو چشمگیری پایین‌تر از هزینه‌های واقعی باشد. دلیل دیگر این است که فایده‌های اقدام پیشگیرانه معلوم نیست ـ آرایش‌های پیشگیرانه ممکن است در جلوگیری و پیشگیری از خصومت‌ها ناموفق باشد و یا ممکن است فقط در به تأخیر انداختن آنها موفق باشد اگرچه مسلماً پیشگیری موفقیت‌آمیز بهتر از درمان است و اگرچه منابع بیشتری برای پیشگیری و صلح سازی لازم است، استدلال اقتصادی برای سرمایه‌گذاری در پیشگیری از جنگ نه صلح‌سازی نیازمند بررسی‌های دقیق و محتاطانه‌تری است از آنچه تا امروز صورت گرفته است ـ بررسی‌هایی که از الگوهایی استفاده کند که احتمالات آغاز منازعه، پیش‌بینی‌های هزینه‌های جنگ و برآوردهای احتمال موفقیت اقدام پیشگیرانه را در نظر گرفته و پیش‌بینی کند.

در زیر بر تأثیرات جنگ برای اقتصادهای درون مناطق منازعات تمرکز می‌کنم. به تأثیرات در مناطقی که دور از منازعه قرار دارند اشاره‌ای نمی‌کنم و در واقع به مناطقی (کشورهایی) اشاره می‌کنم که مهیا کردن منازعه و

جنگ در آنجا ممکن اســت به افزایش اساســی در درآمد منجر شود، در حالی که کشــورهایی که در جنگ جزو کشــورهای همسایه هستند نوعاً از تأثیــرات منفی رنج می‌برند. همچنین تمرکز را از فعالیت‌های اقتصادی وحشــتناک‌ترین جنگ تغییر می‌دهم ـ یعنی غارت دارایی‌های عمومی و خصوصی. اگرچه برخی پژوهش‌های اخیر بر این فعالیت‌ها تاکید می‌کنند، ولی اقدامات غارت مســتقیماً بر درآمد انباشــتی اقتصاد تأثیر نمی‌گذارند. در عوض، آنها نمایانگر انتقال بین طرف‌ها اســت. آنچه به لحاظ تأثیرات انباشتی اهمیت دارد واکنش به غارت و پیش‌بینی‌های غارت توسط تولید کنندگان اقتصادی است.

برآورد هزینه‌ها و فایده‌های منازعه. بررسی‌های تأثیرات منازعه بر درآمد و رشد با استفاده از چارچوب توسعه‌یافته برای بررسی تجربی رشد اقتصادی می‌تواند صــورت بگیــرد. (Durlauf Quah Temple 1999) در این چارچوب، چهار متغیر در نظر گرفته می‌شود: سرمایه فیزیکی، نیروی کار، سرمایه انسانی و بهره‌وری کلی عامــل (Bernanke and Gürkaynak 2001). آخرین مشخصه یعنی بهره‌وری کلی عامل شامل مشخصه‌های ناهمگون و متفاوت از قبیل سطح فن‌آوری، کارایی بازارها یا ویژگی‌های آب و هوایی یک اقتصاد است. در هر زمان، هر اقتصادی برخی ویژگی‌های هر کدام آنها را دارد. همچنین اقتصادها تغییر می‌یابند و هر کدام دارای میزانی از انباشت (میزان صرفه‌جویی یا میزان پیشرفت فن‌آوری) و میزان نابودی (میزان کاهش ارزشی) است. روی هم رفته، این ویژگی‌ها و میزان تغییرشان هم ثروت مورد انتظار و هم نرخ رشد یک اقتصاد را تعیین می‌کنند. روش‌هایی که در آن یک منازعه بر اقتصاد تأثیر می‌گذارند می‌توانند به لحاظ تأثیرش بر هر کدام از این متغیرها توصیف شوند.

۱ـ سرمایه فیزیکی

نابودی ســرمایه فیزیکی. منازعات خشونت‌آمیز منجر به نابودی یا از بین

رفتن سـرمایه فیزیکی از جمله پل‌ها، ساختمان‌ها و زیر ساختار مخابراتی و بخش انرژی می‌شود. این امر استانداردهای زندگی را به روش‌هایی که ممکن نیست سـنجش‌های تولید ناخالص داخلی مورد توجه قرار دهد، پایین می‌آورد.

بنابراین برای مثال، پنج سال بعد از پایان جنگ در لیبریا، پایتخت مونرویا هنوز فاقد برق یا آب آشامیدنی است. ویرانی مشابه طولانی مدتی نیز طی جنگ‌های بین‌المللی به صورت عامرانه وارد شـده است.(The Fog of War: Bomb Now, Die Later) چنین ضررهای سـرمایه فیزیکی به خوبی محاسبه نشـده‌اند و در برآوردهای هزینه‌های جنگ در سطح ملی در نظر گرفته نشده‌اند.

سرمایه‌گذاری کاهش یافته در سرمایه فیزیکی. پژوهش‌گران به کاهش در سرمایه‌گذاری (به ویژه سـرمایه‌گذاری بخش خصوصی نه دولتی) اشاره کرده‌اند. در واقع، جنگ به جای آوردن پول به کشور برای سرمایه‌گذاری، منجر به فرار سرمایه می‌شود (Russett and Slemrod 1993). افزایش در نرخ بهره ناشـی از سـطوح فزاینده نااطمینانی به دلیل کسـری هزینه حکومت چه بسـا باعث کاهش سـطوح سرمایه‌گذاری بشـود. در واقع، برخی پژوهش‌ها نشـان داده‌اند که احتمال صرف منازعه با نرخ پس انداز پایین شخصی پیوند خورده است که نوعاً با سرمایه‌گذاری پایین‌تر مرتبط اسـت. دامنه این تأثیرات بسـتگی به چگونگی شدت جنگ دارد. از یک طرف، بسـتگی به میزان چگونگی تأثیرپذیری یک کشور از جنگ دارد ـ برای مثال، پژوهشـگران ـ جرمی واین اشـتاین و کوزکی ایمای ـ به این نتیجه رسیدند که زمانی که منازعات به نیمی از قلمرو یک کشور گسترش پیدا کرد، میزان سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص داخلی تا ٤ درصد کاهش می‌یابد. پاول کولیر به این نتیجه رسید تأثیرات این سرمایه‌گذاری به مدت یک جنگ و ادامه آن بعد از پایان جنگ نیز بستگی دارد.

۲-جمعیت

سطوح جمعیت طی جنگ تغییر می‌یابد. بدیهی است جدا از واقعیت‌های قحطی، بیماری و از بین رفتن خدمات بهداشتی و درمانی، جنگ‌ها نیز کشته‌های زیادی بر جای می‌گذارد.(King and Martin2001) فرانسیس استوارت و پژوهشگران دانشگاه آکسفورد ثبت کرده‌اند که بین سال‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۹۵ تقریباً ۱۸/۵ میلیون نفر بر اثر منازعات داخلی جان خود را از دست دادند که تقریباً نیمی از این کشته‌ها در آفریقا و بیش از ۸۰ درصد در کشورهای درآمد پایین روی داده است (Stewart et al 2001a.71 p). با این حال، منازعه نیز احتمال دارد میزان باروری و زایندگی را افزایش دهد(WHO 2000). الزامات این تغییرات جمعیت‌نگاری حاصل از جنگ برای نرخ رشد روشن نیست و تاکنون در کانون توجه پژوهش دانشگاهی قرار نگرفته است.

فراتر از جمعیت‌نگاری، منازعه می‌تواند از طریق تغییرات بازارهای کاربر نقش کارگر در تولید تأثیر بگذارد. برای مثال، در موزامبیک، مقاومت ملی موزامبیک از نیروی کار اجباری استفاده کرد، در حالی که در سیرالئون «فرماندهان غیرنظامی» در جبهه متحد انقلابی نیروی کار اجباری وارد «مزارع دولتی»(Abdullah, Ibrahim and Patrick Muana 1998) گردید. در نهایت، چه بسا بردگی نیز به کار گرفته شود، مثل آلمان طی جنگ جهانی دوم(Steiner Alston 2000) و اخیراً گزارش شده در برمه، لیبریا و سودان. همچون درد بشری، تضعیف بازارهای کار نیز چه بسا تأثیرات عکس بر کارآمدی اقتصادی داشته باشد.

۳-سرمایه انسانی

نابودی سرمایه انسانی. مهارت‌ها و توانایی‌های نیروی کار در نتیجه منازعه تغییر می‌یابد. بسان سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی نیز طی دوران

منازعــه از طریق مهاجرت به کشــوری فرار می‌کند. این فرار شــاید به خاطر آن باشــد که کارگران تحصیل کرده ممکن است ابزارهای بیشتری برای خارج شــدن از کشور داشته باشند. یا چه بسا بدین خاطر باشد که به دلایــل ایدئولوژیکی (مثل کامبوج زمان پال پــوت) یا تاکتیکی (مثل سیرالئون Keen2001) مورد هدف قرار بگیرند.

ســرمایه انســانی همچنین از طریق افول در بهداشت از طریق گسترش بیماری‌هایی از قبیل مالاریا و ســل از بین می‌رود. وخیم‌تر شدن اوضاع بهداشــتی نیز بسان افول در ســرمایه‌گذاری بر اقتصادهای بعد از پایین جنگ تأثیر می‌گذارد. یک بررســی جدید گزارش داد که «فشــار اضافی مــرگ و معلولیت که در ســال ۱۹۹۹ از تأثیرات غیرمســتقیم و طولانی جنگ‌هــای داخلی در ســال‌های ۹۷-۱۹۹۱ حاصل شــد، تقریباً برابر با فشاری بود که به طور مستقیم و فوری از همه جنگ‌ها در سال ۱۹۹۹ به وجود آمد.» (Ghobarah, Huth, and Russett 2001)

کاهش سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی. در طول جنگ، مدارس تعطیل می‌شوند و نابود می‌شوند و دانش‌آموزان و اغلب معلمان به شورش‌ها و ارتش‌ها ملحق می‌شــوند. این تأثیرات، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را کاهش می‌دهد. با این حال، جنگ‌ها احتمالاً در کشــورهایی نیز روی بدهند که ســطوح تحصیلات از قبل پایین اســت و جایی که احتمالاً در کشــورهایی نیز روی بدهد که ســطوح تحصیلات از قبل پایین است و جایی که احتمالاً تلاش‌هایی در هر صورت در دست اقدام است تا سطح ســرمایه‌گذاری در سرمایه انســانی افزایش یابد. اگر چنین است، جنگ ممکن اســت ـ نرخ رشد را در سرمایه انسانی آهسته کند نه اینکه واقعاً باعث افول گــردد. برای فهم دامنه تأثیرات ناشــی از منازعه، ما نیازمند برآوردهای میزان ثبت نام مورد انتظار در نبود جنگ هستیم. پژوهشگران بر توسعه چنین سنجش‌هایی تمرکز نکرده‌اند.

٤- عامل بهره‌وری کلی

نوآوری فن‌آوری. اگرچه هیچ بررسی در سطح ملی تأثیرات جنگ‌های داخلی معاصر را بر فن‌آوری نسنجیده است، ولی این باور دیرین وجود داشته است که جنگ موجب نوآوری در فن‌آوری می‌شود که در کل به اقتصاد فایده می‌رساند (Sombart 1913) و مثال‌های زیادی از نوآوری‌های برخاسته از طی جنگ (یا به عنوان بخشی از برنامه‌های دفاعی) از بهبودها در صنعت فلز ناشی از اختراع سلاح‌های آتشین گرفته تا توسعه اینترنت به چشم می‌خورد. (Mokyr1992) این استدلال که جنگ فن‌آوری غیرنظامی را بهبود می‌بخشد مستلزم آن است که تقاضای فزاینده برای تجهیزات نظامی منجر به سرمایه‌گذاری در فن‌آوری جدید و بهره‌وری تقویت یافته می‌شود (Sombart 1913). نیز مستلزم آن است که نوآوری‌های نظامی کاربست‌های غیرنظامی داشته باشند. جویل موکیر اقتصاددان تصریح می‌کند که در عمل نوآوری‌های نظامی کمتری از دوران‌های مهم جنگ ـ از تهاجم روم گرفته تا جنگ‌های ناپلئونی ـ فایده‌های اقتصادی تولید کرده است و مبارزات نظامی به جای تحریک انقلاب صنعتی، آن را به تأخیر انداخته است(Mokyr 1999). فایده‌های اقتصادی که از نوآوری‌های فن‌آوری نظامی برمی‌خیزند عمدتاً نشأت گرفته از کشفیات و فرایندهای تولید هستند نه از استفاده از فن‌آوری نظامی جدید. در حالی که تغییر فن‌آوری که روی داد ـ به ویژه طی جنگ‌های بین‌المللی ـ عمدتاً بر نوآوری کشورهایی تکیه می‌کند که رهبران اقتصادی هستند، ولی جنگ‌های غیرنظامی معاصر عمدتاً توسط کشورهای فقیرتر روی داده و کاملاً دور از آخرین یافته‌های فن‌آوری بودند. برای این کشورها، انتخاب فن‌آوری نظامی کارآمدتر و مهم‌تر از نوآوری است، با این نتیجه که آنها انبارهای کلاشینکف را لازم می‌دانند نه فن‌آوری یا مهارت‌هایی که برای ساخت این فن‌آوری لازم است.

اختـــلال در تولید و معاملات بازار. بدیهی‌ترین راهی کـــه در آن تولید و تجارت قطع می‌شـــود جلوگیری از آزادی حرکت اســـت. زمانی که افراد جابه‌جا می‌شـــوند یـــا به دلیل مین‌های زمینی یا تهدیـــدات دیگر به محل کارشـــان دسترســـی پیدا کنند، بهره‌وری کمتری خواهند داشت. انتظارات غـــارت و چپاول الزاماتی برای تولید اقتصادی مثل مالیات دارد؛ و پاســـخ بـــه این غارت‌گری از قبیل کاهش مســـافرت، تعطیلی بازارها (مثل لیبریا) یا اعلام منع رفت‌وآمد (مثل ســـرزمین‌های اشـــغالی فلسطین) بر تولید و تجارت ضربه می‌زند تجارت نیازمند اعتماد و نهادهای اجتماعی (اغلب از آن به عنوان سرمایه اجتماعی یاد می‌شود) است که به دلایل زیادی ممکن است منازعه خشونت آمیز آن را نابود کند.(Azam et al. 1994)

منازعات همچنین سطح کنترل و نظارت بر تجارت و تولید را تغییر می‌دهد. حکومت یا گروه‌های شورشـــی برای ارزانـــی الطاف به متحدان اقتصادی اغلب دســـت به ایجاد انحصارگری می‌زنند. کنترل مسیرهای تجارت نیز یک نوع سلاح جنگ است. برای مثال، در یک مبارزه جدایی‌طلبانه، مناطق جدا شـــده ممکن اســـت تلاش کند مبادله با مرکز را به منظور رسیدن به خودکفایی اقتصادی محدود کنند. به همین ســـان، سیاســـت زمین‌سوخته[1] یـــا آوارگی اجباری مردم می‌تواند برای تغییر امکانات مادی به گروه‌های اپوزیســـیون به کار رود که در مواردی همچون سودان (ICG, 2002) یا بیافرا در قحطی قابل مشـــاهده اســـت. در عین حال کنترل و تنظیم ممکن است به منظور حمایت از یک منازعه وضع شود تا تولید را افزایش دهد، مثل ایـــالات متحده طی جنگ‌های اول و دوم جهانـــی زمانی که مداخله حکومـــت به نحو چشـــمگیری افزایش یافت. بر همین اســـاس، تضعیـــف کنترل متحدالشکل بر سرزمین‌ها ممکن است کنترل مؤثر بازار با تأثیرات ســـودمند ممکن برای تولید و تجارت را کاهش دهد (مثل مورد سومالی)

1. scorched earth policies

اگرچه پژوهشگران بر روش‌هایی تاکید کرده‌اند که در آن افزایش در کنترل منابع را باز توزیع می‌کند، ولی هیچ بررسی نظام‌مندی صورت نگرفته است که چگونه ظهور (یا افول) کنترل و تنظیم انگیزه‌ها را برای تولید و تجارت در جنگ‌های داخلی معاصر تغییر می‌دهد.

بنابراین، کانال‌های بسیار زیادی وجود دارد که منازعه ممکن است از طریق آنها بر اقتصادها تأثیر بگذارد. برخی مطالعات و بررسی‌ها تلاش کرده‌اند تأثیر منازعه را بر برخی از این کانال‌ها به ویژه سرمایه‌گذاری در سرمایه فیزیکی و سطوح جمعیت مورد توجه قرار دهند. اما هیچ پژوهشی تاکنون در سنجش هزینه‌های انباشتی منازعه از طریق همه این کانال‌های متفاوت موفق نشده‌اند.

یکی از مشکلات پژوهشگران این است که هزینه‌های جنگ ـ فراتر از هزینه‌های مستقیم نابودی سرمایه ـ مستلزم بهترین سنجش از چگونگی کار ویژه اقتصاد در نبود جنگ است. با این حال، الگوهای اقتصادی بهتر می‌توانند با این مسئله برخورد کنند(de Melo et al 1996 Collier 1999a , Murdoch and Sandler 2001a and Imai and Weinstein 2000). الگوهای اقتصادی می‌توانند برآوردهای یک مسیر رشد مبتنی بر ویژگی‌های یک اقتصاد، تاریخ و عملکرد اقتصادهای صلح‌آمیز و فروپاشیده بر اثر منازعه را ارایه داده و تفاوت‌های آن را مشخص کنند. مسیرهای واقعی رشد را می‌توان با مسیرهای پیش‌بینی شده‌ای که منازعه‌ای در آن صورت نگرفته باشد مشاهده کرد در اقتصادهای متوسط در حال منازعه، رشد در نرخ سالانه بین ۱ و ۲ درصد پایین‌تر از اقتصادهای دوران صلح است.(Imai and Weinstein 2000 and Collier 1999a) با این حال، حتی رهیافت‌های اقتصادسنجی فقط تفسیر بخشی از تأثیرات جنگ داخلی را ارایه می‌دهند. یکی از دلایل این امر آن است که تلاش‌هایی که تا به امروز صورت گرفته است، فرضیه‌های بسیار

ســاده‌انگارانه‌ای مطرح کرده‌اند ـ برای مثال، این فرضیه را مطرح کرده‌اند که میزان ارزش کاست سرمایه انسانی و فیزیکی یکسان است. دلیل دوم و مهم‌تر این است که الگوهای رشد اقتصادسنجی سطوح سرمایه انسانی و پس‌اندازها یا سرمایه‌گذاری را مفروض می‌گیرند، بدون آنکه این واقعیت را در نظر بگیرند که این ســطوح خودشان حاصل خشونت هستند. بدین ســان، آنها به دلیل تغییرات در عواملی که در بالا توصیف شد، نمی‌توانند هزینه‌های منازعه‌ای که روی می‌دهد را مشخص کنند.

بخش‌های مختلف تأثیرپذیری‌های مختلف دارند: هزینه‌های جنگ به طور متفاوت توسط بخش‌های متفاوت اقتصادها به وجود می‌آیند. پژوهش‌ها بر تأثیر نامتقارن مقوله‌های متفاوت افراد به ویژه تأثیرات چشمگیر بر مردم فقیر روســتا و(FitzGerald 1997) بی‌زمین و کودکان و زنان اشــاره می‌کنند (Ghobarah, Huth, and Russett 2001). همچنین تأثیرات نامتقارنی بر بخش‌های «آسیب‌ناپذیر جنگ (یارانه و کشاورزی) و « آسیب‌پذیر جنگ (ســاخت و ساز، حمل و نقل، توزیع، مالی و تولید) یک اقتصاد تمایز قایل می‌شود. این تمایز عمدتاً مبتنی بر بخش‌های مختلف وابسته تجارت داخلی و ســرمایه اســت. در مطالعه‌ای درباره اوگاندا، کولیر به این نتیجه رسید که فعالیت‌های آسیب‌ناپذیر جنگ در غیر از زمان جنگ دو برابر می‌شود ولی فعالیت‌های آسیب‌پذیر جنگ در زمان جنگ نصف می‌شود. مهم‌تر از همه، ادغام بخش‌های آســیب‌پذیر جنگ ممکن است اقتصادها را بیشتر به منابع طبیعی وابسته ســازد ـ این امر مسیر اقتصادی را نشان می‌دهد که از طریق تاریخ یک منازعه، احتمال منازعه آینده را افزایش می‌دهد.

فعالیت‌های اقتصادی گروه‌های شورشی

دگرگونی چشــمگیری در منازعات وجود دارد که گروه‌های شورشی به روش‌هــای گوناگون در اقتصاد عمل می‌کند. گروه‌های شورشــی گاهی

به عنوان تولیدکنندگان اقتصادی عمل می‌کنند، کالاهای عمومی مهیا می‌کنند؛ ولی اغلب اوقات به مثابه فشنگ پران[1] عمل می‌کنند. چنین تغییر و دگرگونی در رفتار آنها برای رفاه اقتصادی مردم و نیز دوره منازعه الزاماتی دارد.

شورشیان چگونه خود را تأمین مالی می‌کنند؟ پژوهشگران بانک جهانی استدلال می‌کنند که توانایی گروه‌ها برای کنترل بخش‌های سودآور اقتصادی تعیین می‌کند که آیا آنها می‌توانند یک مبارزه را آغاز کرده و تداوم بخشند. با این حال، مثالهای مخالفی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد که نیازهای مادی که لازمه تداوم یک شورش است ممکن است بسیار پایین باشد: جنبش مای ـ مای[2] در جمهوری دموکراتیک کنگو نمونه‌ای از یک جنبش شورشی با تکنولوژی پایین، هزینه پایین ولی دیرین است. همان طور که گزارش اخیری در نشریه آمریکن ساینتفیک تصریح کرد، سلاح‌های کوچک می‌توانند بسیار ارزان باشد ـ گاهی برای یک AK47 کمتر از ۱۵ دلار (Boutwell and Klare2000).

در مواردی که حمایت محلی از اقدامات گروه‌های شورشی وجود دارد، مثل شورشیان چچنی، ویت کنگ و ایرلند شمالی، ممکن است افرادی با شغل عادی به عنوان «چریک نیمه وقت» نیز فعالیت کنند. در مواردی دیگر، به ویژه جایی که گروه‌های شورشی از حمایت محلی فایده‌ای نمی‌بینند، به سطوح بالای تأمین مالی نیاز خواهد بود. ابزارهای اصلی تأمین مالی را پژوهش اقتصاد سنجی بررسی کرده است و در پاسخ‌های سیاست‌گذاری، ثروت از کنترل بر منابع طبیعی ارزشمند از قبیل دارو، نفت، الوار و الماس‌های منازعه برانگیز نشأت می‌گیرد. با این حال، پژوهش مطالعه موردی نشان می‌دهد که این امر کمتر در کانون توجه

1. extractor
2. mayi-mayi

است: در واقع، گروه‌های شورشی به شدت بر تولیدات کشاورزی ـ خشکبار، نارنگی یا موز ـ وابسته هستند تا مبارزات خود را تأمین مالی

کنند. چنین کالاهای کشاورزی نیازمند تولید مداوم هستند و الزامات متفاوتی برای روش‌هایی دارد که شورشیان با اقتصادهای محلی تعامل می‌کنند. اما تاکنون تولیدات کشاورزی همچنان در غفلت مانده است.

دومین ابزار برای تأمین مالی، پولی جمع‌آوری شده از اتباع آن سوی مرزها است. پژوهش اقتصاد سنجی بین جمعیت مهاجر یک کشور و رفاهش با جنگ‌های داخلی نسبتی پیدا کرده است . البته شواهد عملاً از این نتیجه‌گیری حمایت نمی‌کنند. رابطه بین منازعه و میزان جمعیت مهاجر می‌تواند به دلایلی مطرح باشد که هیچ ارتباطی با تأمین مالی شورش ندارد. به یک دلیل، دیاسپوراها ممکن است بزرگ‌تر باشند، چون یک کشور دارای تاریخی از شوک‌ها از قبیل منازعات کوچکتر یا خشکسالی‌ها است که می‌تواند نارضایتی‌های هشدارآمیز و طولانی مدت ایجاد کند. میزان مهاجرت بالا همچنین ممکن است حاصل فرصت‌های شغلی کم در (و سطوح بالای نارضایتی) داخل باشد. بدین سان، سطوح بالای مهاجرت می‌تواند ویژگی‌های جمعیت ساکن را تغییر دهد ـ و منجر به میزان پایین نامتناسب کارآفرینان و میزان بالای نامتناسب مردم سر خورده است. یا جهت علت ممکن است در جهت عکس باشد: مهاجرت ممکن است ناشی از پیش بینی‌های منازعه آینده باشد. هر کدام یا همه این تأثیرات می‌تواند منتهی به ضریب همبستگی شود که ما بین میزان جمعیت مهاجر و منازعه مشاهده می‌کنیم بدون اینکه شواهدی به دست دهد که مهاجران نوعاً جنگ‌ها را تأمین مالی می‌کنند. تاکنون پژوهش آماری بین آنها تمایزی قایل نشده است. و البته، اگر موردی بود که مهاجران منبع مهم مالی برای جنگ‌ها بودند، الزامات ان برای سیاست‌گذاران بستگی به کسی خواهد داشت که تأمین مالی بشود ـ هیچ شواهد نظام‌مندی در سطح ملی وجود ندارد که نشان بدهد دیاسپورها نه حکومت‌ها یا ستیزه جویان غیرنظامی، شورشیان را تأمین مالی می‌کنند (Sambanis 2001).

منبع دیگر تأمین مالی شورش، حمایت و پشتیبانی منابع طرف ثالث است.

پژوهش اخیر اقتصادسنجی نمی‌تواند گستره یا تأثیر تأمین مالی ناشی از سیاست جنگ سرد یا ژئوپلیتیک ملی را بررسی کند.
این امر به ویژه با توجه به این واقعیت شگفت‌انگیز است که جنگ‌های داخلی که در این پژوهش بررسی شده‌اند عمدتاً طی دوره جنگ سرد روی داده‌اند و موارد مستند بی‌شماری وجود دارند که قدرت‌های جنگ سرد، قدرت‌های اصلی محلی یا هواداران دینی، گروه‌های شورشی را تأمین مالی می‌کردند(Stockwell 1978). منبع نهایی تأمین مالی، انتقال‌های داوطلبانه و غیرداوطلبانه (غارت) از جمعیت غیرنظامی است چنین انتقال‌هایی ممکن است امکان موفقیت یک سازمان شورشی را تعیین کند و ممکن است نیاز آن برای نقدکردن از دیگر منابع بیرونی را مشخص کند. شکل این انتقال‌ها احتمالاً الزاماتی برای روابط میان گروه‌های شورشی و جمعیت‌های غیرنظامی توأم با پیامدهای نظامی و بشردوستانه دارد. با این حال، چون بیشتر پژوهش‌های اقتصاد سنجی بر داده‌های اقتصاد کلان تکیه می‌کنند، نمی‌توانند هرگونه اطلاعاتی درباره این مبادلات ثبت کنند گردآوری اطلاعات قابل مقایسه در سطح ملی در اشکال روابط مالی بین گروه‌های شورشی و جمعیت غیرنظامی باید جزو اولویت پژوهشی باشد.
شورشیان به عنوان تولیدکنندگان اقتصادی. پیدا کردن موارد ویرانی اقتصادی توسط گروه‌های ستیزه‌جو آسان است؛ با این حال، فهم گستره‌ای که گروه‌های شورشی نیز درگیر تولید اقتصادی می‌شوند مهم است. در برخی موارد، گروه‌های شورشی با عمل کردن به مثابه مهیا کنندگان خدمات و سازمان‌دهندگان فعالیت اقتصادی ممکن است به عنوان دولت‌های بدل عمل کنند، بر بی‌اهمیتی حکومت تاکید کنند و حمایت میان جمعیت‌های غیرنظامی را توسعه دهند.
در جنگ استقلال ایرلند ۱۹۲۱–۱۹۱۶، شین فین و ارتش ایرلند شمالی یک ساختار مشابه توسط جبهه آزادی بخش مردم اریتره نیز صورت گرفت

که خدمات پزشکی، دامپزشکی و قضایی در اریتره(Pool 1998) مهیا می‌کرد و نیز توسط گروه‌های شورشی مائوئیست که خدمات بانکداری و دادگاهی در نپال مهیا می‌کرد. با این حال، تغییر و دگرگونی چشمگیری در گستره و شکل خدمات گروه‌های شورشی وجود دارد. اگرچه در برخی موارد، گروه‌ها از دولت‌ها به عنوان مهیاکنندگان خدمات تقلید می‌کنند، ولی در جای دیگری، آنها به عنوان فشنگ پران تقلید می‌کنند و از نیروی کار اجباری برای مدیریت اقتصادهای محلی استفاده می‌کنند. این تغییر در نقش خدماتی گروه‌های شورشی اهمیت زیادی دارد و چه بسا الزاماتی برای اشکال خشونت داشته باشد که آیا یک جنگ قابل دوام است. بی‌تردید، پژوهش‌های دانشگاهی تاکنون بر تبیین این موضوع تمرکز نکرده‌اند.

سیاست‌های حکومت‌ها طی جنگ

تغییرات در تخصیص‌های هزینه‌ها. حکومت‌ها نیز بسان دیگر هواداران منازعه از ابزارهای اقتصادی به مثابه یک سلاح جنگ استفاده می‌کنند. از نظر حکومت‌ها، مهم‌ترین سلاح، سازماندهی مجدد هزینه در سطح مناطق و نواحی و در سطح بخش‌ها است. در منازعات جدایی‌طلبانه، حکومت‌ها هزینه را به لحاظ راهبردی دوباره تخصیص می‌دهند تا مناطق جدایی‌طلب را یا مجازات (مثل شمال مالی) یا دلجویی کنند (مثل جنوب سنگال). حکومت‌ها هزینه بودجه را برای ارتقای صنایع خاص فولاد، فن‌آوری، انرژی، مهمات ـ تخصیص می‌دهند. همچنین، آنگونه که انتظار می‌رود، هزینه دفاعی ممکن است بیشترین سهم از هزینه‌های کلی را به خود اختصاص دهد. افزایش در هزینه دفاعی طی منازعه نوعاً از کسر کردن بودجه‌های هزینه اجتماعی به ویژه بخش بهداشت و درمان ـ پرداخت می‌شود. با کاهش در هزینه بهداشت و درمان و افزایش در تقاضا برای خدمات مذکور، بخش بهداشت و درمان نوعاً تأثیرات طولانی مدت و

سـختی بر جای می‌گذارد(Ghobarah, Huth, and Russett2001). بـرای مثال، همـان طور که فرانسـیس اسـتورات و همکارانش تصریح کرده‌انـد،(Stewart et al. 2001a) اگـر افزایش‌هـا در هزینـه دفاعی گریزناپذیر اسـت، در آن صورت حفظ هزینه اجتماعی در سـطوحی که می‌تواند از جمعیت فقیر حمایت کند و نیازمند افزایش مالی اسـت بدین معنی که اگر نهادهای مالی بین‌المللی نیازمند ادغام مالی به عنوان بخشی از برنامه‌های تعدیل سـاختاری در زمان جنگ است، احتمالاً باعث دشواری و سختی برای مردم فقیر بشود.

الزامـات برای مالیـات. در برخی مـوارد، منازعه به تقویـت نظام‌های مالـی در نتیجه نیاز فزاینـده دولت برای درآمدها، بـه ناتوانی‌اش برای دسترسی درآمدها، به ناتوانی‌اش برای دسترسی درآمدها از منابع بیرونی و دسـتورالعمل گسـترده‌اش برای مداخله در اقتصاد کمک کرده است. بـرای مثال، کانادا مالیات‌هـای درآمد را در سـال ۱۹۱۷ معرفی کرد تا بـه تلاش‌های جنگ کمک کنـد و در حفظ این منبع درآمد بعد از پایان جنـگ موفق شـد.(description of the process offered by the government of Canada).

به همین سان، جنگ‌های بریتانیا در سده هجدهم و ایالات متحده در سده نوزدهم و بیسـتیم اغلب برای تبیین توسعه نهادهای مالیات داخلی به کار مـی‌رود.(Mann (1993), Tilly (1990), and Rosenthal (1990) برعکس، برخی پژوهشـگران استدلال می‌کنند که نبود تهدید نظامی برای کشورهای در حال توسعه معاصر به تبیین ضعف این دولت‌ها کمک می‌کند. (Bates 2001, p. 83)یک برداشـت این اسـت که افزایش در جنگ‌های داخلی ممکن اسـت چیزی باشـد که برای تقویت دولت‌ها لازم باشد و به گفتـه ادوارد لوتواک ما باید فرصتی به جنگ بدهیم. (Luttwak 1999) با این حال، این نتیجه‌گیری مشکله‌دار است. اگرچه شواهد قابل توجهی درباره

روابط میان جنگ بین‌المللی و شکل‌گیری دولت به ویژه در اروپا وجود دارد، ولی شواهد کمتری وجود دارد که مناطق جنگ‌های داخلی معاصر را نشان بدهد. بررسی و تحقیق میگل آنگل سنتنو جامعه‌شناس درباره جنگ و مالیات، دلایل محتمل برای تفاوت‌ها را نشان می‌دهد(Centeno 1997). سنتنو با کمک گرفتن از تجربه آمریکای لاتین نشان می‌دهد که منازعه منجر به تحولات در نهادهای مالیاتی نمی‌شود، به ویژه زمانی که ظرفیت اداری دولت پایین است، کنترل دولتی بر قلمرو خودش ضعیف است و دولت‌ها به منابع بیرونی درآمد دسترسی دارند. این سه شرط احتمالاً در مورد کشورهای فقیر و وابسته منابع دستخوش جنگ داخلی صدق می‌کند.

بنابراین، انتظار بی‌جایی است کشورهایی که در مدتی کم دستخوش جنگ داخلی می‌شوند تجربه اروپا را تکرار و در نتیجه منازعاتشان قوی‌تر بشوند. سیاست‌های دیگر اقتصاد کلان. در کشورهایی که ناتوان از توسعه نهادهای مالیاتیشان هستند و با پایه مالیاتی در حال افول مواجه هستند، افزایش در هزینه دفاعی منجر به تحت فشار قرار گرفتن بخش‌های دیگر می‌شود. اگر حکومت‌ها کنترل بر کالاهای صادراتی را از دست بدهند یا با تعویق کمک مواجه شوند، ممکن است زیان و ضررهای شدیدی از مبادله خارجی ببینند. اقدامات حکومتی در پاسخ به این زیان‌ها، پرداخت برای کسری‌های متعاقب از جمله چاپ اسکناس یا چاپ اوراق بهادار است. چاپ اسکناس تورم داخلی را افزایش می‌دهد، در حالی که افزایش در بدهی داخلی تأثیرات خطر فزاینده را دوچندان خواهد کرد تا نرخ بهره داخلی را افزایش و سرمایه گذاری خصوصی را بیشتر کند.

شرکت‌های بین‌المللی طی جنگ

شرکت‌های بین‌المللی که در موقعیت‌های منازعه برانگیز وارد عمل

می‌شوند به ویژه شرکت‌هایی که با استخراج منابع طبیعی سر و کار دارند، احتمال دارد با گزینه‌های استراتژیکی روبرو شوند که برای گروه‌های ستیزه‌جو الزاماتی دارد. اگر شرکت‌ها شوک‌های دارایی‌های قابل‌غارت را کنترل کنند، در آن صورت ممکن است یکی از اهداف منازعه باشند و ممکن است بین تأمین امنیت خودشان از طریق استفاده از گروه‌های مزدور یکی را انتخاب کنند یا حداقل به طور تلویحی وارد برخورد با یک طرف یا دیگری در یک منازعه شوند. این شرایط پرسش‌های دشواری را مطرح می‌کند: آیا شرکت‌ها می‌توانند طی منازعات وارد عمل بشوند بدون اینکه اوضاع را بدتر کنند؟ آیا وجود شرکت‌ها بر نوع یا سطوح خشونت به کار رفته تأثیر می‌گذارند یا فرصت‌های یک طرف یا طرف دیگر تا برنده شوند؟ آیا این امر جریان امور مالی یا سلاح‌ها را برای گروه‌های درگیر تسهیل می‌سازد یا بر روشی تأثیر می‌گذارد که اقتصاد به یک منازعه پاسخ بدهد. متأسفانه، به رغم برخی پژوهش‌های تطبیقی توسط پژوهشگران دانشگاهی به ویژه آنهایی که درگیر پژوهش اقتصادی هستند، به بوته فراموشی سپرده شده است. (Haufler 2001)

شرکت‌های نفتی طی منازعات

شرکت‌های نفتی در بسیاری از منازعات شرکت‌های نفتی در بسیاری از منازعات جانب حکومت را گرفته‌اند. برای مثال، در سودان، درآمدهای عملیات نفتی شرکت‌هایی از کانادا (تالیسمان)، سوئد (لاندین B) چین (شرکت پترولیوم ملی چین) مالزی (پتروناس) و اتریش (OMR) به حکومت این امکان را فراهم ساخت تا توانمندی‌های تهاجمی‌اش را افزایش دهد. حکومت سودان اکنون دارای هلی‌کوپترهای جنگنده است و با استفاده از درآمدهای نفتی شرکت عملیاتی پترولیوم نیل بزرگ، یک شرکت مشترک با شرکت‌های کانادایی، مالزی و چینی خریداری کرد.

از میادین فرودگاه که شرکت نفتی از آن محافظت می‌کرد برای دست زدن به حمله استفاده می‌کند. شواهد همچنین نشان می‌دهد که حملات هلی‌کوپتری باعث کشته شدن غیرنظامیان بی‌گناه شده است. (Cilliers and Dietrich2000) به همین سان، درآمدهای نفتی حکومت آنگولا را طی جنگ‌هایش علیه اتحادیه استقلال کامل آنگولا (که از الماس تأمین مالی می‌شدند) استفاده کرد و شرکت اخیراً توأم با ساسو انگوسو، رییس جمهور کنگو به ارتکاب جنگ اکتبر ۱۹۹۷ در کنگو و دخالت مستقیم در جنگ آتی متهم شد که توسط هلی‌کوپترهای ELF صورت گرفته بود.

در مقابل سکوت نسبی دانشگاهی بسیاری از گروه‌های غیردولتی توجه زیادی به نقش اقتصادی شرکت‌ها طی منازعات کردند. در این فرایند، شرکت‌ها به خاطر دخالت در مناطق منازعه و در کشورهایی که حقوق بشر نقض می‌شود مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. (برای مثال، دیده‌بان جهانی، تجارت و حقوق بشر) از سازمان‌های غیردولتی خواسته شده علیه شرکت‌هایی که طی منازعات از حکومت‌ها حمایت می‌کنند، مبارزه کنند. از این گذشته، اقدامات اتخاذ شده بر ضد فعالیت‌های بازرگانی که منازعه کم شدت یا تخریب زیست محیطی را تقویت می‌کنند، الزاماتی برای بسترهای جنگ دارند. برای مثال، سازمان‌های غیردولتی، شرکت‌هایی را که با نیروهای نظامی و پلیس رابطه دارند تحت فشار قانونی قرار داده‌اند تا رابطه خود را فاش و علنی سازند. اکنون لابی‌های سازمان‌های غیردولتی به شرکت‌هایی گسترش می‌یابد که در مناطق منازعه واقع نشده‌اند ولی با آنها تجارت می‌کنند. از این رو، برای مثال، شرکت دانمارکی DLH توسط دیده‌بان جهانی مورد هدف قرار گرفته و شرکت گرین پیس برای تجارت با شرکت‌های لیبریایی.

پاسخ‌های سیاست‌گذاری. در پاسخ به این انتقادات، برخی شرکت‌ها «گزارش‌های مسئولیت اجتماعی» را منتشر کرده‌اند. گزارش‌های مسئولیت

اجتماعی را شرکت نفتی تالیسمان به صورت آن لاین در اختیار همگان گذاشت.(Bomann-Larsen 2002).

از این گذشته گردهمایی‌های زیادی برای هماهنگی سیاست‌های شرکتی برگزار شده است که از جمله می‌توان به گردهمایی مسئولیت اجتماعی شرکت، گردهمایی توافق جهانی با حمایت سازمان ملل و گروه‌های مشاوره‌ای ویژه اشاره کرد. در دسامبر ۲۰۰۰، مجموعه‌ای از چنین نشست‌ها میان شرکت‌ها (چورون، تکزاکو، مک موران، کونکو، شل، بی پی، ریو تینتو)و سازمان‌های غیردولتی و حکومت‌های ایالات متحده و انگلیس، مجموعه اصول و توصیه‌هایی را برای اقدام شرکتی با عنوان «اصول داوطلبانه در امنیت و حقوق بشر» تدوین کرد. این اصول مستلزم تحقیقات درباره اتهامات مربوط به نقض حقوق بشر، گفتگوی بزرگ با اجتماعات محلی و استانداردها برای استفاده از شرکت‌های خصوصی امنیتی است. اگرچه این اصول هیچ بار حقوقی ندارند، ولی مبنایی را برای نظارت اقدامات شرکتی فراهم می‌کند.

پاسخ‌های دیگر شامل ممنوعیت‌های رسمی بر تجارت به ویژه در ارتباط با صنعت الماس است. با این حال، ممنوعیت‌های الماس تا به امروز ثابت کرده است که بی‌تأثیر و ناکارآمد بوده‌اند. ممنوعیت‌ها علیه صادرات از کشورهای خاص عمدتاً به خاطر همدستی رهبران آفریقایی، شرکت‌های بین‌المللی و نهادهای تجاری در کشورهای ثروتمند بدون موفقیت بزرگ بوده‌اند.

اقدامات جامعه بین‌الملل

آژانس‌های کمک‌رسانی نیز به وخیم‌تر کردن اوضاع در مناطق جنگی متهم شده‌اند. آنها با وارد عمل شدن در این منازعات به کارگزاران در اقتصادهای جنگ تبدیل شده‌اند. برای انتقال کمک به مناطق اولویت ـ همانند مورد سیرالئون در اواسط دهه ۱۹۹۰ آنها ممکن است تصمیم بگیرند که آیا به

گروه‌های شورشـــی به خاطر عبور از ایست بازرسی‌هایشان پول پرداخت کنند یا به دنبال راه‌های هزینه بر یا کم تأثیر باشـــند. در سیرالئون، بسیاری گزینه پرداخت باج را انتخاب کردند. در جای دیگری، آژانس‌های کمکی بـــه خاطر حمایت و مهیا کردن کالاهـــای قابل غارت که گروه‌ها به خاطر آن می‌جنگند، به گروه‌های مســـلح پول پرداخـــت کردند. و با حمایت از اردوگاه‌های آوارگان، آنها ممکن اســـت منابع مـــادی را فراهم کنند که به گروه‌های ستیزه‌جو انتقال بدهند یا امنیت مورد نیاز برای گروه‌های ستیزه جو را برای سازماندهی مجدد فراهم آورند.

چنین پیامدهای ناخواسته دخالت بشردوستانه توجه زیادی به خوب جلب کرده اســـت که منجر به تشکیل یک ســـری قوانین شده است. با این حال، مسئله ممکن است عمیق‌تر باشد. برای مثال، ادوارد لوتواک استدلال می‌کند که چون تأثیر ناخواسته کمک‌های بشردوستانه مهیا کردن ابزارهای بقا است، ممکن است این امر به تداوم منازعه بینجامد. (Luttwak1999) در حمایت از این تز ناراحت کننده، موردی وجود داشـــته است که نه تنها افزایشی در فعالیت بشردوستانه در طول زمان وجود داشته بلکه طول متوسط جنگ‌ها نیز در طول زمان افزایش داشته است. با این حال، آژانس‌های کمک همواره به خاطر کمک‌های بشردوستانه‌ای که ممکن است به تسریع منازعات کمک کند مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. همچنین به خاطر تعویق عملیات توسعه طی منازعات نیز مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. به نظر ناعادلانه می‌رسد این آژانس‌ها را بـــه خاطر کم‌کاری یا افزون‌کاری به باد انتقاد بگیریم. با این حال، هر دو انتقاد به شکست آژانس‌ها در توسعه فهم اقتصادهای منازعه و ماهیت سیاسی مداخلاتشـــان مربوط است. این روابط متقابل باید نیکوکاران را تحت فشار قرار دهد تا به جای برنامه‌های صرفاً کمک محور، برنامه‌های توسعه محور را ادامه بدهند و باید آنها را تشـــویق کرد تا از پیامدهای سیاسی اقداماتشان آگاه باشند. از این رو، برای مثال، فرانسیس استورات و همکارانش در کمک

به حفظ سطح حداقلی هزینه در کالاهای عمومی و خدمات اجتماعی بر نیاز به تأمین حمایت مالی حکومت‌هایی تمرکز می‌کنند که هزینه‌ها را از سمت هزینه‌های نظامی دور می‌کنند. با این حال، در انجام چنین کاری، جامعه نیکوکار احتمالاً منابع بیشتری را برای اقدام نظامی آزاد سازد و منازعه را طول بدهد. در برخی موارد، از نظر آژانس‌های کمک‌رسانی، ارزیابی اینکه این امر اهمیت دارد یا ندارد، آنها باید تصمیم بگیرند کدام طرف می‌خواهد برنده شود. از این رو، آنها نیازمند توسعه مداخلات اقتصادی خواهند بود که از فرایندهای صلح حمایت کنند.

تحریم‌ها

یکی از سلاح‌های اصلی اقتصادی که جامعه بین‌الملل از آن برای تغییر سیاست‌های حکومت‌های خارجی استفاده می‌کند و مانع دسترسی تأمین مالی به گروه‌های شورشی می‌شود، تحریم‌ها هستند. با این حال، تا به امروز، تحریم‌ها ثابت کرده‌اند که سلاح برنده سیاست‌گذاری نیستند، اگرچه تلاش‌های بیشتر در شکل اجبار و زور از طریق تحریم‌ها با شکست مواجه شده است. اگر گروه‌ها از طریق تجارت کالاهای غیرقانونی ـ مثل مواد مخدر ـ دست به فعالیت‌های تأمین مالی بزنند و کالاهای غیرقانونی بخرند ـ مثل سلاح ـ وجود تحریم‌ها احتمالاً بی‌اهمیت خواهد بود. حتی اگر کالاها به نحو قانونی هستند، توانایی برای انتقال دریایی از طریق کشورهای همسایه ممکن است به شدت تأثیر تحریم‌ها را کاهش بدهد. تلاش‌ها برای محدود کردن صادرات الماس از سیرالئون به خاطر توانایی تاجران الماس برای انتقال آن از طریق لیبریا، گامبیا و کوته ایورا با ناامیدی روبرو بوده است. حتی زمانی که تحریم‌ها تأثیرات واقعی دارند روشن نیست که اهداف عمدی خواسته‌ای باشد که از آن رنج ببرند. تصور کردن تحریم‌ها به عنوان سلاح مسالمت‌آمیز اشتباه است: آنها اغلب به طور

مستقیم منجر به مرگ شمار زیاد غیرنظامیان می‌شود. تحریم‌ها توأم با حمایت‌گرایی تجاری الزامات توزیعی دارند، به تولیدکنندگان کالاهای صادراتی ضرر می‌رسانند و به تولیدکنندگان جایگزین‌های وارداتی سود می‌رسانند.

تحریم‌ها با عمل کردن مثل کنترل بازار که از انحصارگری داخلی حمایت می‌کند و کانال‌های توزیع را محدود می‌کند، ممکن است فرصت‌های فساد را افزایش دهد. به طور مسلم، این امر در هائیتی و یوگسلاوی سابق نیز وجود داشت، جایی که تحریم‌ها ظاهراً به میلوسویچ و برخی نخبگان محفلی فایده رساند. و اگر منطق تحریم‌های سنتی این است که آنها با ضربه‌زدن به غیرنظامیان مؤثر باشند طوری که به نوبه خود بر رهبرانشان فشار نیز وارد آورند، در آن صورت به نظر می‌رسد تحریم‌ها در بسترهای جنگ نامناسب هستند، جایی که مکانیزم‌های مسئولیت ضعیف هستند.

بی‌تردید، طی دهه ۱۹۹۰، انفجاری در استفاده از تحریم‌های اعمال شده شورای امنیت سازمان ملل وجود داشت. با این حال، سیاست‌های تحریم‌ها با تحول اخیر در تحریم‌های هوشمند تا حدی مؤثر بوده‌اند. رهیافت‌های جدید دارایی‌ها را بلوکه می‌کنند یا جلوی آزادی حرکت افراد خاص را می‌گیرند. فرایند Interlaken ارتقاء و بر تحریم‌های مالی تمرکز کرد و همچنین توسط حکومت آلمان ارتقاء یافت که پروژه‌اش بر تحریم‌های سلاح و ممنوعیت مسافرت تمرکز کرد. این امر با حمایت از سوی حکومت سوئد ادامه می‌یابد. با این حال، به خاطر نبود فراگیر بودن تحریم‌های هوشمند، این تحریم‌ها ممکن است منجر به بخشودگی کالاهای خاص از طریق یالابی موفقیت‌آمیز توسط صنایع یا منافع اقتصادی در کالاها یا فرایندهای بوروکراتیک برای تعیین پوشش تحریم‌ها شود. نکته جالب این است که به رغم وجود تحریم‌ها علّیه رژیم تبلور در لیبریا، صنعت الوار توسط رژیم تحریم‌ها پوشش داده نشده است.

کمک نظامی و تجارت نظامی. دومین حوزه‌ای که در آن جامعه بین‌الملل می‌تواند دست به اقدام بزند تا انگیزه‌ها یا توانمندی‌های گروه‌های ستیزه‌جو را تغییر دهد، از طریق تولید و توزیع سلاح‌ها است. اگرچه بخش اعظم تحقیقات پژوهشگران بر کالاهای تولید شده در کشورهای ستیزه‌جو و اغلب برای مصرف در کشورهای ثروتمند متمرکز است، سلاح‌هایی که برای کشتن به کار می‌روند عمدتاً توسط کشورهای ثروتمندتر و اغلب با حمایت حکومت‌های این کشورها تولید و فروخته می‌شود.

این سلاح‌ها از طریق دو کانال راه خود را به کشورهای ستیزه‌جو پیدا می‌کنند: به عنوان کمک یا از طریق تجارت. کمک نظامی (اغلب به عنوان کمک توسعه طبقه‌بندی می‌شود) به طور نظام‌مندی با موفقیت کم استفاده می‌شود تا سیاست‌های حکومت‌های خارجی را تغییر دهد و اغلب برای حمایت یک طرف یا دیگری در یک جنگ داخلی استفاده شده است. با این حال شواهد کمتری وجود دارد که در ارتقای صلح موفقیت‌آمیز بوده است و شواهد اقتصادسنجی عملاً نشان می‌دهد که افزایش‌ها در کمک نظامی با سطوح فزاینده منازعه پیوند خورده است. یک دلیل این است که کمک نظامی با مهیا کردن ابزارها برای خشونت فزاینده، می‌تواند تنش‌ها را به جای اینکه منجر به روشن شدن نامتقارنی قدرت بشود، شدیدتر کند؛ در برخی مواقع، ممکن است منجر به افزایش در کمک به طرف دیگر از نیکوکاران رقیب بشود. دلیل دیگر این است که انگیزه‌ها برای کمک نظامی از دغدغه‌های اقتصادی و امنیتی کشور نیکوکار نشأت می‌گیرد نه از نیازهای شهروندان در کشورهای گیرنده. پژوهش نشان می‌دهد که به لحاظ تاریخی، این انگیزه‌ها به ندرت بشردوستانه بوده‌اند. به اضافه این واقعیت که مهیا کردن کمک در عین حال که متحدان را تقویت می‌کند، نفوذ را تضمین نمی‌کند. مطالعات اقتصادسنجی در واقع نشان می‌دهد که کمک نظامی در تأثیرگذاری بر سیاست خارجی نه داخلی مؤثر است و

بیشترین تأثیر را بر تشکیلات غیرنظامی دارد. شرایطی که در بسیاری از بسترهای جنگ داخلی محقق نمی‌شود.

زمانی که سلاح‌هایی که در کشورهای ثروتمند تولید شده‌اند تجارت می‌شوند، کنترل کمتری بر آنجایی وجود دارد که این سلاح‌ها در آن تولید شده‌اند و حتی احتمال کمتری وجود دارد که این سلاح‌ها منازعه را کاهش دهند. تجارت در سلاح‌های کوچک و سبک از زمان پایان جنگ سرد با افول قیمت‌ها و تکثیر انبوه سلاح‌های ناشی از اوضاع متحول اقتصادی و دغدغه‌های امنیتی کشورهای تولید کننده به طور چشمگیری کاهش یافته است. اگرچه آمریکا، انگلیس، شوروی و فرانسه فروش سلاح‌ها را در دهه ۱۹۸۰ هدایت می‌کردند، ولی ریشه بسیاری از سلاح‌های کوچک (و نیز هلی‌کوپترهای جنگنده) که در جنگ‌های داخلی دهه ۱۹۹۰ استفاده می‌شدند به اروپای شرقی و کشورهای سابق اتحاد جماهیر شوروی به ویژه بلغارستان برمی‌گردد. برای مثال، سلاح‌های کوچک اروپای شرقی به تدریج راه خود را به منازعات غرب آفریقا پیدا کرد. به رغم تحریم‌های تسلیحاتی، کشورهای صادر کننده کنترل ضعیفی بر آن داشتند و حکومت‌های کشورهای همسایه درگیر جنگ داخلی به ویژه بورکینافاسو و کوته‌ایوری خودشان در این کار دست داشتند. دو رویکرد برای محدود کردن تجارت در سلاح وجود دارد که رویکرد نخست به مسئله سیاست‌گذاری برمی‌گردد و بر بازار غیرقانونی تمرکز می‌کند؛ رویکرد دیگر بر نقش دولت‌ها در ارتقا و تسهیل فروش سلاح‌ها به مناطق در حال منازعه تمرکز می‌کند. این رویکردهای متفاوت، نقطه بحث و جدال بین گروه‌های دولتی و غیردولتی است. اگرچه سازمان‌های غیردولتی خواستار کنترل بیشتر فروش سلاح‌ها توسط حکومت‌ها هستند، ولی تلاش‌های حکومتی که از تکثیر سلاح‌های کوچک جلوگیری می‌کنند به جای مسئولیت حکومتی بر قاچاق غیرقانونی تمرکز کرده‌اند. پاسخ‌های

دیگر بر سلاح‌های خاص از قبیل بمب‌های خوشه‌ای به ویژه تولید، توزیع و استفاده از مین‌های زمینی تمرکز می‌کنند.

مین‌های زمینی با توجه به اینکه بعد از پایان منازعه زمین‌ها را غیر حاصل خیز می‌سازد، پیامدهای اقتصادی سختی دارد. هزاران دلار باید برای پاک‌سازی این مین‌ها هزینه کرد. بیشترین پیشرفت‌ها در سیاست‌گذاری مین‌های زمینی در سال ۱۹۹۷ با تصویب کنوانسیون زیر صورت گرفت: «کنوانسیون منع استفاده، ذخیره، تولید و انتقال مین‌های ضد شخصی و نابودی آنها». با این حال، حمایت از ممنوعیت‌های مین‌های زمینی نامتوازن بوده است اگرچه کنوانسیون را ۱۲۱ دولت تصویب کردند و گروه‌های غیردولتی بر آن نظارت کردند، ولی تا به امروز کشوری است که به تولید مین‌های ضد شخصی ادامه می‌دهد.

مدت و پایان جنگ

تأمین مالی شورشیان و مدت منازعه. ویژگی‌های اقتصادی به تبیین مدت جنگ‌ها کمک می‌کنند. برای مثال، مطالعات نشان می‌دهند که جنگ‌ها در کشورهای فقیرتر بیشتر از کشورهای ثروتمند طول می‌کشند، اگرچه دلایل برای این کار هنوز به خوبی روشن نشده است.(Fearon 2002 and Collier, Hoeffler and Söderbom 2001) . پژوهش‌ها به ویژه بر الزامات ریشه‌های تأمین مالی برای مدت جنگ تمرکز کرده‌اند. دو رویکردی که تلاش می‌کنند رابطه تأمین مالی و مدت منازعه را تبیین کنند، هر دو مشکل‌دار هستند. یکی از رویکردها بر الزامات نظامی تأمین مالی تاکید کرده و استدلال می‌کند که منبع کمک یا طبیعی تأمین مالی با قادر ساختن گروه‌های شورشی به ادامه درگیری، جنگ‌های طولانی‌تر ایجاد می‌کند. با این حال، احتمال یک پیروزی نظامی نه تنها به سطح دارایی‌های در دسترس شورشیان بلکه به قدرت نسبی گروه‌های درگیر

بستگی دارد. از این رو، اگر گروه‌های شورشی دست بالایی دارند، در آن صورت کاهش منابع آنها ممکن است پیروزی قطعی را کمتر امکان‌پذیر سازد. بنابراین، ما انتظار داریم که هر چه تأمین مالی یک گروه فرضی بیشتر باشد تنها زمانی خاتمه منازعه دشوارتر می‌شود که آن گروه در وهله نخست ضعیف‌تر باشد.

دومین رویکرد استدلال می‌کند گروه‌هایی که طی منازعه فایده می‌برند ممکن است جنگ را ترجیح بدهند نه پیروزی را. در واقع، یک مجموعه گسترده‌ای از بازیگران ممکن است از جنگ منتفع بشوند. با این حال، برای ارایه یک مورد قانع کننده برای ایده‌ای که فایده‌های جنگ، مدت آن را تبیین می‌کند، این نویسندگان باید نه تنها نشان بدهند که افراد در زمان جنگ منتفع می‌شوند بلکه آنها بیشتر از زمان صلح از آن نفع می‌برند. برای انجام این کار، آنها باید با یک تناقض بررسی شده توسط اقتصاددانان روبرو شوند، اقتصاددانانی که بر دستاوردهای مادی جنگ نه روان‌شناختی یا سیاسی آن تمرکز می‌کنند: از آنجایی که هر گونه دستاورد مادی عایدی به یک طرف از منازعه می‌تواند از طریق فرایند صلح آمیز حاصل شود، همواره یک توافق صلح‌آمیزی وجود دارد که در اصل هر کس می‌تواند آن را نادیده بگیرد. منطق استدلال باید هواداران رویکرد یک دستور کار اقتصادی را تحت فشار قرار دهد تا نه تنها نشان بدهد افراد از جنگ منتفع می‌شوند بلکه عواملی وجود دارد که مانع آن می‌شود طرف‌ها از زمان صلح نیز به اندازه جنگ منتفع شوند.

منتفع شدن از منازعه الجزایر

رهبران نظامی فضای ترس و خشونت را دستکاری می‌کنند تا خود را تأمین مالی کنند، به ویژه از طریق کمیسیون‌های تجاری که از آنها برای حمایت از نظام هواداری سیاسی استفاده می‌کنند که موقعیت آنها را در

قدرت تقویت می‌کند. اسلام گرایان از وضعیت اضطراری برای تأمین مالیشان از طریق اخاذی و بازار سیاه استفاده می‌کنند. در این میان، هم منافع بخش خصوصی و هم دولتی از شکاف‌ها در فرهنگ تحریم شده فساد بهره‌برداری می‌کنند و به دستاوردهای شخصی از فرایند خصوصی سازی منفعت می‌رسانند و از رقابت در بخش‌های کلیدی از قبیل ساخت و ساز و داروسازی جلوگیری می‌کنند. توده مردم همچنان از فایده‌هایی که آزادسازی بازار وعده داده است کنار گذاشته می‌شود.

سیاست‌های اقتصادی طی دوره گذار به صلح. علم اقتصاد در گذار به دوره صلح و آرامش مهم است. بسیاری از پیوندها روشن هستند: اگر موضوعات اقتصادی تا حدی مسئول آغاز جنگ به شمار می‌آیند، در آن صورت توجه به موضوعات اساسی اقتصادی احتمالاً به اجتناب از وقوع مجدد جنگ کمک خواهد کرد. و جدا از ریشه‌های منازعه، نابودی حاصل از جنگ نیاز برای بازسازی اقتصادی، برای سازماندهی مجدد تولید و تجارت، برای آموزش مجدد و ادغام مجدد مبارزان سابق و احتمالاً برای تأمین منابع توزیعی برای برندگان یا بازندگان را تولید خواهد کرد. همه این‌ها نیازمند تأمین مالی فوق‌العاده هستند؛ ولی حکومت‌ها احتمالاً بعد از یک منازعه در فشارهای مالی قرار بگیرند، تا حدی چون در کوتاه مدت بودجه‌های امنیتی همچنان بیشتر باشند (به ویژه اگر منازعه به طور آشکار تمام نشود)، مبنای مالیات پایین بماند و ابزارهای اجباری برای جمع آوری مالیات طی یک منازعه ممکن است در زمان صلح ارجحیت داشته باشد. مادامی که دسترسی راحتی به بدهی خارجی وجود دارد، نرخ بهره و تورم بالا احتمالاً مقاومت کنند.

رقابت اقتصادی برای برندگان یا بازندگان در پایان یک منازعه اهمیت خاصی دارد. قبل از جنگ جهانی دوم، جان می‌نارد کینز استدلال کرد که همه طرف‌ها باید از توافقی که از شعله‌ورشدن دوباره نارضایتی‌ها جلوگیری کند، بهره‌مند شوند. دیدگاه کنیز حداقل در جنگ‌های بین‌المللی

به لحاظ نظری با حمایت روبرو شد، دیدگاهی که تصریح می‌کرد خسارات وارد شده به آلمان بعد از جنگ جهانی اول تا حدی به خاطر جنگ جهانی دوم بود. با این حال، این اصل به شکل نامنظم در پایان منازعات داخلی نیز صدق می‌کند. توافق‌های صلح در مالی شامل گنجاندن شروطی برای مهیا کردن شغل برای مبارزان سابق درون ارتش ملی و در دولت مالی بود. نیز شامل مهیا کردن سرمایه‌گذاری بیشتر در شمال به ویژه تأمین مالی برای شرکت‌های کوچک تا متوسط می‌شد. توافق‌ها به طور موفقیت‌آمیزی در سال ۱۹۹۵ اجرا شدند و از آن پس هیچ منازعه دیگری روی نداده است. در مقابل، در لیبریا، توافق‌ها هیچ شروط اساسی اقتصادی را در خود نگنجاندند و این امر منجر به تمرکز بیشتر قدرت اقتصادی و سیاسی در دستان چارلز تیلور شد؛ لیبریا اکنون بار دیگر با جنگ داخلی روبرو شد.
دخالت خیرخواهانه اقتصادی در پایان جنگ. آیا مهیا کردن کمک بعد از موقعیت‌های منازعه اهمیت دارد؟ و اگر این‌گونه است، چگونه باید هزینه کرد؟ نگرانی‌هایی وجود دارد که در موقعیت‌های پس از منازعه، هر گونه منابع کمکی ممکن است در جهت اشتباه و نادرستی هزینه شود. کولیر و هوفلر در تحقیق خود نشان دادند که بی‌تردید ارسال کمک در کشورهای برخاسته از جنگ داخلی گسترده بسیار بالا است. تحقیق آنها همچنین به مناطق در اولویت اشاره می‌کند. سیاست‌های اجتماعی در رأس قرار دارند. کمک به بازسازی بخش بهداشت و درمان بعد از منازعات باید اولویت اصلی توسعه باشد تا تأثیرات طولانی مدت یک منازعه محدود شود. دفتر بازسازی و پیشگیری از منازعه در بانک جهانی همچنین بر باز تولید اقتصادهای محلی و ساختارهای اجتماعی محلی از طریق حمایت از ابتکارات اقتصادی جامعه محور که طرف‌ها در هر دو طرف منازعه قرار می‌دهد، تاکید می‌کند آنها استدلال می‌کنند که تلاش‌ها در اصلاحات اقتصاد کلان مستلزم آگاهی عمیق از پیامدهای اجتماعی و سیاسی‌شان است و خاطرنشان می‌سازند

که در برخی کشورهای آفریقایی، برنامه فراگیر اقتصادی با کاهش اجباری بسیاری از بودجه‌ها، فرایند صلح را تضعیف کرده است. کولیر و هوفلر همچنین به این نتیجه رسیدند که کمک‌های بیرونی به طور مؤثر در بهبود سیاست‌های اجتماعی و اداره امور کشور مفید است و استدلال می‌کنند که توجه به ناموازنی‌های اقتصاد کلان و در عین حال تقویت رشد باید در پایین فهرست اولویت خیریه‌ها در موقعیت‌های بعد از منازعه قرار گیرد.

٤- نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌ها

تحقیق درباره رابطه بین اقتصاد و منازعه هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد. بسیاری از حوزه‌ها همچنان کشف نشده باقی مانده‌اند و فقط تا حدی کشف شده‌اند و وظایفی که پژوهشگران برای خود تعریف کرده‌اند همواره ارتباطی با پرسش‌هایی که برای سیاست‌گذاران مطرح است، ارتباطی ندارد. بی‌تردید، پژوهش در بسیاری از پرسش‌های اصلی به اجماع نسبی رسیده است. در پایین به بسیاری از این یافته‌ها اشاره می‌کنیم:

یافته‌ها

- فقر جنگ‌های داخلی را بیشتر محتمل می‌سازد؛ جنگ‌های داخلی به نوبه خود فقر را شدیدتر می‌کند. این روابط در کشورهای فقیر شدیدتر و قوی‌تر از کشورهای در حال توسعه می‌باشد.
- کشورهایی که به شدت بر کالاهای اساسی و اولیه متکی هستند در برابر منازعه آسیب‌پذیر هستند.
- کشورهایی با نابرابری شدید بین گروه‌های منطقه‌ای و قومی آسیب‌پذیرترند.
- کشورهایی که با یکدیگر تجارت می‌کنند کمتر احتمال دارد با یکدیگر وارد جنگ بشوند.

• نوسانات کوتاه مدت در تولید ناخالص داخلی منازعات بین‌المللی را کمتر محتمل می‌سازد.
• سقوط سرمایه‌گذاری داخلی طی منازعات؛ تا زمان پایان منازعات، سرمایه‌گذاری بهبود نمی‌یابد.
• زیرساختارهای بهداشتی درمانی ضربه سختی محسوب می‌شوند؛ زیان‌های آن حتی بعد از پایان منازعه ادامه می‌یابد.
• بخش‌های اقتصادی که به سطوح سرمایه و تجارت داخلی (برای مثال، ساخت و ساز، مالی، تولید) وابسته‌اند، احتمالاً سخت‌ترین ضربه و زیان باشد.
• اگر شورشیان خودشان را با استفاده از کالاهای غیرقانونی تأمین مالی کنند، جنگ‌ها طولانی‌تر می‌شوند.
• جنگ‌ها در کشورهای فقیرتر طولانی‌تر هستند.
• کمک به ویژه در موقعیت‌های پس از منازعه مؤثر است.

هدف اصلی این بازنگری بررسی شواهدی از پژوهش بوده است که برای راهنمای سیاست‌گذاری استفاده می‌شود. برای رسیدن به این هدف، این بازنگری به حوزه‌هایی اشاره کرده است که در آن سیاست‌ها بدون شواهد لازم برای حمایت از آنها توصیه شده است. مهم‌ترین این یافته‌های «منفی» در زیر خلاصه شده‌اند:

• حرص شورشیان فقط یکی از سازوکارهای متعددی است که می‌تواند دلیل همبستگی بین منابع طبیعی و منازعه باشد. پاسخ‌های سیاست‌گذاری به تبیین‌های جایگزین عبارتند از: توزیع گسترده‌تر سودهای منابع، سیاست‌های ثبات قیمت، روابط شفاف با شرکت‌ها و ارتقای صنایعی که در تجارت داخلی فشرده هستند.
• به رغم برخی ادعاها، نابرابری در منازعه اهمیت دارد. پژوهش مطالعه موردی نشان می‌دهد که نابرابری افقی احتمالاً منجر به منازعه گردد.
• کاهش و قطع کردن تأمین مالی گروه شورشی ضرورتاً منجر به جنگ‌های کوتاهتر نمی‌شود به ویژه اگر گروه‌های شورشی دست بالایی داشته باشند

یا از حمایت مردمی بهره‌مند شوند.

• شـــواهد از این اســـتدلال حمایت نمی‌کند که جنگ‌های معاصر داخلی نهادهای مالیات کشورهای در حال توسعه را تقویت می‌کنند.

• هیـــچ حمایتی از این ادعا وجود ندارد که دادن فرصتی به جنگ منجر به صلح طولانی مدت می‌شود.

• هیچ حمایتی از این ادعا وجود ندارد که سیاست‌های سخت مهاجرت در کشورهای ثروتمند منازعات فرامرزی را کاهش می‌دهد.

• ایـــن واقعیت که برخی گروه‌ها از جنگ ســـود می‌برند برای تبیین مدت جنگ کافی نیســـت. تحقیق جدید جهت گزینه‌های سیاست‌گذاری را در بسیاری از حوزه‌ها مشخص می‌کند. یافته‌های زیر خلاصه‌ای از درس‌های سیاست‌گذاری است که این تحقیق از آنها حمایت می‌کند:

الزامات سیاست‌گذاری

سیاست‌های اقتصادی برای کاهش خطرات منازعه خشونت‌آمیز

• سیاست‌های توسعه باید پیوند میان توسعه و منازعه را در نظر بگیرند. به رغم شواهدی از پیوندهای مهم، پروژه‌های کلیدی توسعه از قبیل اهداف توســـعه هزاره همچنان نمی‌توانند به طور صریح بـــر خطرات و تأثیرات منازعه تمرکز کنند.

• بیشترین دستاوردها در پیشگیری از منازعه با تمرکز بر تلاش‌ها توسعه در کشورهای فقیر نه کشورهای ثروتمند متوسط، حاصل می‌شود.

• سیاست‌ها باید نابرابری افقی را هدف قرار دهند. گزینه‌ها شامل دسترسی گسترده به آموزش، برنامه‌های ادغام منطقه‌ای، اقدام ایجابی و نظام‌های سیاسی که تضمین‌های نهادی گسترده مبتنی بر نمایندگی سیاسی را مهیا می‌کند.

سیاست‌های اقتصادی طی دوره‌های منازعه

• نیکوکاران و خیرین باید تا جای ممکن به جای تمرکز صرف بر کمک رسانی به برنامه‌های توسعه محور ادامه بدهند.
• خدمات بهداشتی و اجتماعی نیازمند حمایت طی منازعات هستند، چون این گونه خدمات از ضربه‌های اصلی برای حکومت‌ها محسوب می‌شوند.
• کمک‌های توسعه و پژوهش‌های مربوطه باید تأثیر این کمک‌ها بر پویایی‌های منازعه را در نظر بگیرند. کمک‌ها چه بسا منابع بیشتری را برای اقدام نظامی به نفع یک یا طرف دیگر آزاد سازد. تعامل ممکن است مستلزم آن باشد که آژانس‌ها تصمیم می‌گیرند کدام طرف که آنها می‌خواهند، برنده می‌شود.

اقداماتی برای کوتاه‌تر کردن منازعات و حمایت از صلح

• سیاست‌های کنونی برای جلوگیری از فروش غیرقانونی تسلیحات با شکست مواجه شده‌اند. علاوه بر پژوهش‌های عادی در این خصوص، گروه‌های دولتی نشان می‌دهند که نظارت بهتر فروش تسلیحات توسط کشورهای تولید کننده از طریق استاندارد سازی مجوزهای استفاده کننده، ضروری است.
• تلاش‌ها برای جلوگیری از تأمین مالی شورشیان باید بر فراتر از منابع طبیعی تمرکز شود تا نقشی که تولید کشاورزی ایفاء می‌کند، بررسی شود.
• سیاست‌های اقتصادی بعد از منازعه باید بیشتر بر بازسازی اجتماعی تمرکز کنند نه نامتوازنی‌های اقتصاد کلان. این بازنگری همچنین بر بسیاری از حوزه‌هایی تاکید کرده است که پژوهش کافی برای راهنمای سیاست‌گذاری صورت نگرفته است. در بسیاری از موارد، پژوهش همبستگی‌هایی بین متغیرهای منفعت کشف کرده است، ولی بین مکانیزم‌های جایگزین که ممکن است بر این همبستگی‌ها تاکید کند، آزمایش نشده است. این امر سودمندی چنین پژوهشی را برای سیاست‌گذاری محدود می‌کند، چون

گزینه‌های سیاست‌گذاری باید به مکانیزم‌هایی پاسخ بدهند که برآمدها و نتایج را تبیین می‌کند نه همبستگی‌های آماری:

دستور کار پژوهشی یک: تمرکز بر سازوکارها

• پژوهش کیفی نشان می‌دهد که سازوکارهای متفاوتی که منابع طبیعی و منازعه را پیوند می‌دهند برای منازعات مختلف اهمیت دارند. ارزیابی نقش سازوکارهای رقیب به لحاظ اقتصادی مستلزم استفاده از داده‌ها در مورد کالاهای قاچاقی غیرقانونی، ارزش ذخایر غیر معادن، تمرکز جغرافیایی منابع، اهمیت تولید در اقتصاد داخلی، نوسانات در قیمت منابع، هویت آنهایی که استخراج منابع و توزیع درآمد عاید از آنها را کنترل می‌کند، می‌باشد.

• شواهد مطالعه موردی نشان می‌دهد که سازوکارهایی که از طریق آنها منابع طبیعی بر منازعه تأثیر می‌گذارند نیز به طور نظام‌مندی با شکل نظام سیاسی موجود و شکل منابع طبیعی پیوند خورده است. دیدگاه‌های ناشی از این ادبیات می‌تواند اکنون برای بهبود پژوهش اقتصادسنجی در سطح ملی به کار رود.

• اگرچه همبستگی منفی بزرگی بین ثروت منازعه وجود دارد، ولی تحقیق کمتری وجود داشته که هدفش تمایز بین سازوکارهای رقیبی باشد که این دو را پیوند می‌دهد.

• بین میزان جمعیت مهاجر و آغاز منازعه همبستگی وجود دارد. بسیاری از سازوکارهای رقیب ممکن است دلیل این امر را تبیین کنند. ارزیابی نقش‌های ایفاء شده توسط هر کدام از اینها یک دستور کار پژوهشی در آینده محسوب می‌شود. و سرانجام با اشاره به شش حوزه‌ای در مطالعات موردی تطبیقی در خصوص جنگ‌های پایانی به بحث خود پایان می‌دهم. در هر مورد، حوزه پژوهشی یافته‌ها از پژوهش کیفی و یافته‌ها از پژوهش کمّی را پیوند می‌دهد یا به حوزه‌هایی اشاره می‌کند که رویکردها در

مطالعه جنگ‌های بین‌المللی می‌تواند مطالعه و بررسی کمی جنگ‌های داخلی را تحت تأثیر قرار بدهد.

دستور کار پژوهشی دو: حوزه‌های جدید پژوهشی

• نابرابری. بررسی اختلافات میان پژوهش مطالعه موردی و پژوهش اقتصاد سنجی در خصوص نقش نابرابری در منازعه مستلزم یک سنجش تطبیقی از «نابرابری افقی» در سطح ملی است. این یک موضوع پیش پا افتاده نیست و بیانگر مشکلات داده‌ها و ساختاری عمیقی است.

• تجارت داخلی. تجارت بین‌المللی خطرات منازعه را کاهش می‌دهد. پژوهش اقتصاد سنجی هنوز بر این امر تمرکز نکرده است که آیا این موضوع در تجارت داخلی نیز صدق می‌کند یا نه. بررسی این پرسش نیازمند سنجش‌های تطبیقی در سطح ملی از شدت تراکم مبادلات داخلی است.

• هزینه‌های منازعه. این بررسی کانال‌های متعددی را شناسایی کرده است که از طریق آنها منازعات هزینه‌هایی را بر اقتصاد تحمیل می‌کنند ولی بررسی‌ها هنوز نتوانسته‌اند تأثیرات همزمان همه آنها را در نظر بگیرد. بررسی بهتر مستلزم تخمین نابودی سرمایه انسانی و فیزیکی، تغییرات در سطوح سرمایه‌گذاری، پژوهش و بورس تحصیلی نوآوری فن‌آوری است.

• برآورد بهتر از هزینه‌ها، توأم با برآوردهایی از احتمال منازعه و تأثیر مداخله به منظور تولید برآوردهای ارزش اقتصادی پیشگیری از منازعه لازم است.

• روابط نظامی ـ غیرنظامی. در برخی موارد، شورشیان به مثابه مهیا کنندگان خدمات عمل می‌کنند و از حمایت مادی و معنوی مردم برخوردار می‌شوند. در موارد دیگر، آنها عمدتاً درگیر استخراج هستند. این متغیر برای تأثیرات اقتصادی منازعه، برای نیازهای مالی جنگجویان و برای حل

و فصل منازعه الزاماتی دارد، ولی هنوز پژوهشی ملی بر تبیین این موضوع تمرکز نکرده است.

• تجارت و بازرگانی در منازعه. پژوهش غیردولتی و پژوهش دانشگاهی کیفی الزامات دخالت شرکت‌ها در مناطق جنگی بررسی کرده‌اند. اما هنوز نقش شرکت‌ها عمدتاً در پژوهش اقتصاد سنجی سطح ملی مورد غفلت قرار گرفته است.

• توافق‌های صلح. بررسی و مطالعه خاتمه جنگ‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که تقاضاها برای جبران خسارات منجر به خطرات بیشتر منازعه آینده می‌شود. پایان توافق‌های جنگ داخلی در اینکه چگونه آنها طرف‌های متفاوت را جبران خسارت می‌کنند، متفاوت است ولی هنوز پژوهش ملی، روابط بین این دوره‌ها و چشم‌انداز صلح را کشف نکرده است.

کتاب‌نامه

Abdullah, Ibrahim and Patrick Muana. 1998. "The Revolutionary United Front of Sierra Leone" in Clapham, (1998).

Abrash, Abigail. 2001. "The Amungme, Kamoro and Freeport: How Indigenous Papuans Have Resisted the World's Largest Gold and Copper Mine." Cultural Survival Quarterly, Spring 2001

Amnesty International, 2000. "Human rights - is it any of your business?" Report. London: Amnesty International.

Amirahmadi, H. 1990. "Economic Reconstruction of Iran: Costing the War Damage." Third World Quarterly 12(1): 26-47.

Anderton, Charles H. 2001. "Economic Theorizing of Conflict: Historical Contributions, Future Possibilities" in Brauer (2002).

Angell, Norman. 1933. The Great Illusion. 2nd ed. New York: 1933.

Azam, Jean-Paul. 1995. "How to Pay for Peace? A Theoretical Framework with Reference to African Countries." Public Choice, 83, 173-84.

Azam, Jean-Paul and Constant Koidou. 2002. Working Paper on Côte d'Ivoire. World Bank / Center for United Nations Studies at Yale. Yale. April 12-15.

Azam, Jean-Paul, David Bevan, Paul Collier, Stefan Dercon, Jan. W. Gunning and S. Pradhan. 1994. Some Economic Consequences of the Transition from Civil War to Peace, Policy Research Working Paper 1392. The World Bank.

Azar, Edward E., and John W. Burton. 1986. International Conflict Resolution: Theory and Practice. Boulder: Lynne Rienner.

Barnaby, Frank 1991. "The Environmental Impacts of the Gulf War." The Ecologist.

Vol. 21. No. 4, pp. 166-172.

Ball, Nicole. 1996. "Making Peace Work - Lessons For The International Development Community" Conference Report Washington: Overseas Development Council.

Bates, Robert H. 1973. "Ethnicity in Contemporary Africa" Program in Eastern African Studies, Working Paper XIV, Maxwell School, Syracuse University.

Bates, Robert H. 2001. Prosperity and Violence. New York: Norton.

Bates, Robert H., Avner Greif, and Smita Singh. 2001. "Organizing Violence." CID Working Paper No. 71, September 2001

Ball, Nicole. 1996. Making Peace Work, ODC Policy Essay No. 18.

Berdal, Mats, and David Malone. 2000. Greed and Grievance: Economic Agendas in Civil Wars. Ottawa: IDRC.

Bitzinger, Richard A. 1992. "Arms to Go: Chinese Arms Sales to the Third World." International Security, Vol. 17, No. 2. (Autumn) pp. 84-111.

Blomberg, S. Brock, Gregory D. Hess and Sidharth Thacker. 2000. "Is there evidence of a poverty-conflict trap?" Paper presented at the World Bank DEC-RG conference on the Econonomic of Political Violence.

Bomann-Larsen, Lene, ed. 2002. Corporate Social Responsibility in the Norwegian Petroleum Sector - proceedings from the INTSOK 2001 conference. Oslo: Intsok.

Boutwell, Jeffrey and Michael T. Klare. 2000. "A Scourge of Small Arms" Scientific American.

Boutwell, Jeffrey, Michael T. Klare, and Laura Reed, eds. 1995. Lethal Commerce: The Global Trade in Small Arms and Light Weapons. Cambridge, MA: American Academy of Arts and Sciences.

Brauer, Jurgen. 2000. "The Effects of War on the Natural Environment." Entry for the Encyclopedia of Life Support Systems, Paris: UNESCO (forthcoming).

Brauer, Jurgen. 2001. "War and Nature: The Problem of Data and Data Collection." Paper presented at PRIO/Uppsala University/World Bank-DECRG High-Level Scientific Conference Identifying Wars.

Brown, Michael E and Richard N Rosencrance (Ed.) 1999. The Costs of Conflict: Prevention and Cure in the Global Arena Oxford: Rowman & Littlefield/Carnegie Commission on Preventing Deadly Conflict.

Brauer, Jurgen. 2002. A Millennial View On Defence And Peace Economics, Special

Issue of Defence and Peace Economics. April.
Brzoska, M. and T. Ohlson. 1986. Arms Production in the Third World, SIPRI, Taylor and Francis: London and Philadelphia.
Brück, Tilman. 2001. "Mozambique: The Economic Effects of the War." In Stewart et al. (2001b).
Centeno, Miguel Angel. 1997. "Blood and Debt: War and Taxation in Nineteenth-Century Latin America." American Journal of Sociology. Vol. 102:6, pp. 1565-1605.
Choucri, Nazli and Robert C. North. 1972. "Dynamics of International Conflict: Some Policy Implications of Population, Resources, and Technology." World Politics, Vol. 24, Supplement: Theory and Policy in International Relations. (Spring, 1972), pp. 80-122.
Cilliers, Jakkie and Christian Dietrich (editors). 2000. Angola's War Economy: The Role of Oil and Diamonds. Pretoria: Institute for Security Studies.
Clapham, Christopher. 1998. African Guerrillas. Indiana: Indiana University Press.
Clarke, Walter and Jeffrey Herbst. 1997. Learning from Somalia: The Lessons of Armed Humanitarian Intervention. Boulder: Westview Press.
Colletta, Nat J., Michelle Cullen, and Johanna Mendelson Forman, "Conflict Prevention and Post-Conflict Reconstruction: Perspectives and Prospects." Workshop Report, World Bank, August 1998.
Collier, Paul. 1999a. "On the Economic Consequences of Civil War." Oxford Economic Papers. 51, pp. 168-83.
Collier, Paul. 1999b. "Doing Well Out of War." Conference Paper. World Bank.
Collier, Paul. 2000a. "Economic Causes Of Civil Conflict and their Implications for Policy" World Bank. Working Paper. Forthcoming in Crocker, Chester A. and Fen Osler Hampson with Pamela Aall (eds.) Managing Global Chaos. Washington DC: US Institute of Peace.
Collier, Paul. 2000b. "Doing Well out of War: An Economic Perspective." in Berdal and Malone (2000).
Collier, Paul. 2000c. "Rebellion as a Quasi-Criminal Activity." Journal of Conflict Resolution. 44: 839-53.
Collier, Paul and Jan Gunning. 1995. "War, Peace and Private Portfolios." World Development, Vol. 23, No. 2, pp. 233-241.
Collier, Paul and Anke Hoeffler. 2000a. "Greed and Grievance in Civil Wars."

Working Paper. World Bank. WPS 2000-18.

Collier, Paul and Anke Hoeffler. 2000b. "Aid, Policy and Peace." Working Paper. World Bank.

Collier, Paul and Anke Hoeffler. 2002a. "On the Incidence of Civil War in Africa" Journal of Conflict Resolution. Forthcoming.

Collier, Paul and Anke Hoeffler. 2002b. "Greed and Grievance in Civil Wars." Working Paper, Centre for the Study of African Economies, Oxford. WPS 2002-01.

Collier, Paul and Anke Hoeffler. 2002c. "Aid, Policy and Growth in Post-Conflict Countries." Working Paper, World Bank.

Collier, Paul, Anke Hoeffler and Måns Söderbom. 2001. "On the Duration of Civil War." World Bank, Working Paper.

Collins, Eamon. 1998. Killing Rage. London: Granta.

Collinson, S. (forthcoming) "Toward politically informed humanitarian action: implementing a political economy approach." HPN Network paper. London: Overseas Development Institute.

Colson, Elizabeth. 1974. Tradition and Contract Chicago: Aldine.

Compagnon, Daniel. 1998. "Somali Armed Units: The Interplay of Political Entrepreneurship and Clan-based Factions." In Clapham (1998)

Copeland, Dale C. 1996. "Economic Interdependence and War: A theory of trade expectations." International Security. Vol. 20: 4, pp. 5-41.

Cortright, David and George A Lopez. 2000. The Sanctions Decade: Assessing UN strategies in the 1990s. Boulder : Lynne Rienner.

Coulomb, Fanny and Jacques Fontanel. 2001. "Disarmament: A Century of Economic Thought" in Brauer (2002).

Craig, Gordon and Alexander George. 1983. Force and Statecraft. New York: Oxford University Press.

Cramer , Christopher. 2001. "Economic Inequalities and Civil Conflict" CDPR Discussion Paper 1501.

Davies, Victor and Abie Fofana. 2002. "Diamonds, Crime and Civil War in Sierra Leone." Working Paper on the Economics of Crime and Violence in Sierra Leone, World Bank / Center for United Nations Studies at Yale. Yale. April 12-15.

Davoodi, Hamid , Benedict Clements, Jerald Schiff, and Peter Debaere. 2001. "Military Spending, the Peace Dividend, and Fiscal Adjustment" IMF Staff Papers

Vol. 48, No. 2

Dashwood, Hevina S., 2000. Zimbabwe, The Political Economy of Transformation, University of Toronto Press.

de Melo Martha, Cevdet Denizer and Alan Gelb. 1996. "From Plan to Market." Policy Research Working Paper 1564, World Bank, Washington DC.

de Soysa. 2000. "The resource curse: Are Civil Wars Driven by Rapacity or Paucity." In Berdal and Malone (2000).

de Waal, Alex and Raakiya Omar. 1993. "Doing harm by doing good? The International Relief Effort in Somalia." Current History (May) pp. 198-202.

des Forges, Alison. 1999. Leave None to Tell the Story: Genocide in Rwanda. New York: Human Rights Watch.

Doyle, Michael and Nicholas Sambanis. 2000. "International Peacebuilding: A Theoretical and Quantitative Analysis." American Political Science Review. 94 (4): 779-801 (December).

Drèze, J. and H. Gazdar. 1992. "Hunger and Poverty in Iraq, 1991." World Development, vol. 20, no. 7, pp. 921-945.

Doyle, Michael . 1983. "Kant, Liberal Legacies and Foreign Affairs." Philosophy & Public Affairs 12 (Summer): 205-35.

Doyle, M. 1997. Ways of War and Peace: Realism, Liberalism, and Socialism. New York: Norton.

Dufield, Mark 2002. "Aid and complicity: the case of war-displaced Southerners in the Northern Sudan." Journal of Modern African Studies, 40, 1 Cambridge University Press

Durlauf, Steven N. and Quah, Danny T. 1998. "The new empirics of economic growth." CEP discussion paper no. 384.

Ensminger, Jean. 2001. "Market Integration and Fairness: Evidence from Ultimatum, Dictator and Public Goods Experiments in East Africa." Working Paper, California Institute of Technology.

Evans, Martin. 2002. "The Political Economy of War in the Casamance." Working Paper. SOAS, London.

Fearon, James. 2002. "Why do some civil wars last so much longer than others?" Working Paper, Stanford University. Presented at the Harvard Seminar on Positive Political Economy, May 2002.

Fearon, James and David Laitin. 2002. "Ethnicity, Insurgency and Civil Wars." American Political Science Review (forthcoming).

Fitzgerald, Valpy. 1997. "Paying for the War: Macroeconomic Stabilization in Poor Countries Under Conflict Conditions." Oxford Development Studies. 15:1. pp. 43-64

Fitzgerald, Valpy and Arturo Grigsby, 2000. "Nicaragua: the Political Economy of Social Reform and Armed Conflict." in War and Underdevelopment: Case Studies of Countries in Conflict, vol. 2 F. Stewart & V. Fitzgerald, eds., Oxford University Press, Oxford.

Frieden, Jeffry. 1994. International investment and colonial control: a new interpretation" International Organization 48, no. 4 (Autumn).

Garver , John W. 1991. China-India Rivalry in Nepal: The Clash over Chinese Arms Sales Asian Survey, Vol. 31, No. 10. (October), pp. 956-975.

Ghobarah, Hazem , Paul Huth, and Bruce Russett. 2001. "Civil Wars Kill and Maim People—Long after the Shooting Stops." Yale University. Working Paper, Harvard.

Gibbons, Elizabeth. 1999. Sanctions in Haiti: Human Rights and Democracy Under Assault. Center for Strategic and International Studies, Washington. Westport, CT: Praeger.

Grimmet, Richard F. 1988. Trends in Conventional Arms Transfers to the Third World by Major Suppliers 1981-1988. CRS Report No. 9-434 F. Washington DC: CRS.

Grossman, Herschel.I. 1991. 'A General Equilibrium Model of Insurrections.' American Economic Review. 81, pp. 912-21.

Grossman, Herschel I. 1995. "Insurrections," in Hartley and Sandler (1995)

Guyer, Jane I. 2002. "Briefing: The Chad-Cameroon Petroleum and Pipeline Development Project." Africa Affairs. Volume 101: 402.

Hammarström, Mats. 1986. "Securing Resources by Force. The Need for Raw Materials and Military Intervention by Major Powers in Less Developed Countries." Report No. 27. Uppsala: Department of Peace and Conflict Research, Uppsala University.

Hartley, Keith and Todd Sandler, eds., 1995. Handbook of Defense Economics, vol. 1. Amsterdam: North Holland

Haufler, Virginia. 2001. "Is There a Role for Business in Conflict Management?" In Chester A. Crocker, Fen Osler Hampson, and Pamela Aall. 2001. Turbulent Peace

The Challenges of Managing International Conflict. USIP.
Hendrickson, Dylan and Nicole Ball. 2002. "Off-budget Military Expenditure and Revenue: Issues and Policy Perspectives for Donors." CSGD Occasional Papers 1. London..
Hilterman, Joost. 2001. "U.N. Conference on Small Arms Trafficking" Press statement delivered at IANSA Press Conference, New York, July 9, 2001
Hirsch, John. 2001. Sierra Leone: diamonds and the struggle for democracy. London: International Peace Academy Occasional Paper Series and Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 2001, pp. 175.
Hirshleifer, Jack. 1995. "Theorizing about Conflict." in Handbook of Defense Economics, ed. Hartley, K. and Todd Sandler, 165-89. Vol.1, Amsterdam, Elsevier Science.
Hirshleifer, Jack. 2001. The Dark Side of the Force: Economic Foundations of Conflict Theory. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
Hirschman, Albert. 1982. "Rival Interpretations of Market Society: Civilizing, Destructive, or Feeble." Journal of Economic Literature XX: 1463-1484.
Holsti, K. J. 2000. 'Political Causes of Humanitarian Emergencies.' In Nafziger, Stewart, and Väyrynen (Eds.)., vol. 1, pp. 239-281.
Homer-Dixon, Thomas. 1994. "Environmental Scarcities and Violent Conflict: Evidence from Cases." International Security. Vol 16, No. 1, pp. 4-40.
Hufbauer, Gary C., Jeffrey J. Schott & Kimberley Ann Elliot. 1990. Economic Sanctions Reconsidered: History and Current Policy, 2nd Edition. Washington, DC: Institute for International Economics.
Human Rights Watch. 1999. Bulgaria: Money Talks - Arms Dealing with Human Rights Abusers. Human Rights Watch Report. New York (April).
Human Rights Watch. 1997. "Exposing the Source: U.S. Companies and the Production of Antipersonnel Mines." New York: Human Rights Watch Report, (April).
Human Rights Watch. 2001a. The Oil Diagnostic in Angola: An Update, March 2001.
Human Rights Watch 2001b. "No Questions Asked: The Eastern Europe Arms Pipeline to Liberia." Human Rights Watch Briefing Paper. (November 15).
Hunt, W. Ben. 1990. "Port Access and Arms Sales: The Unspoken Quid Pro Quo" The Journal of Conflict Resolution, Vol. 34, No. 2. (June), pp. 335-365.

International Crisis Group. 2002. God, Oil and Country. Report.

International League for the Rights and Liberation of Peoples. 2001? "The Right to Development." UNHCR Website. .

Imai, Kosuke and Jeremy Weinstein. 2000. "Measuring the Economic Impact of Civil War." CID Working Paper No. 51, Harvard University.

Kaldor, Mary. 1999. New and Old Wars: Organized Violence in a Global Era. Cambridge: Polity Press.

Keen, David. 1998. The Economic Functions of Violence in Civil Wars. Adelphi Paper 320, Oxford: Oxford University Press, for the International Institute of Strategic Studies.

Keen, David. 2000. "Incentives and Disincentives for Violence." Chapter 2 in Berdal and Malone, 2000.

Keen, David. 2001. "The Political Economy of War." Chapter 3 in Stewart et al. (2001a).

Keynes, John Maynard. 1982 [1934]. "The New Statesman and Nation." p. 34 in Elizabeth Johnson and Donald Moggridge (eds.) Collected Writings of J.M. Keynes. Vol. 28. Cambridge: Cambridge University Press and The Royal Economic Society.

King, Charles. 2001. "The Benefits of Ethnic War: Understanding Eurasia's Unrecognized States" World Politics. July. Vol. 53, No. 4.

King, Gary and Lisa Martin. 2001. "The Human Costs of Military Conflict." Paper presented at Conference on Military Conflict as a Public Health Problem.

King, Gary and Christopher Murray. 2001. "Rethinking Human Security." Political Science Quarterly. Volume 116: 4.

Klugman, Jeni. 1999. "Social and Economic Policies to Prevent Complex Humanitarian Emergencies: Lessons from Experience." Policy Brief No.2. Helsinki: UNU/WIDER.

Knight Malcom., Norman Loayza, and Delano Villanueva. 1996. "The Peace Dividend: Military Spending Cuts and Economic Growth." IMF Staff Papers. Vol.43, pp. 1-37.

Lake, A., ed. 1990. After the Wars: Reconstruction in Afghanistan, Indochina, Central America, Southern Africa and the Horn of Africa, New Brunswick, NJ, Transaction Publishers.

Laurence, Edward J. 1998. "Small Arms, Light Weapons, and Conflict Preven-

tion: The New Post-Cold War Logic of Disarmament" In Cases and Strategies for Preventive Action, edited by Barnett R. Rubin, The Century Foundation Press.

Le Billon, Philippe. 2001. "The political ecology of war: Natural resources and armed conflict." Political Geography 20 (2001), pp. 561-584.

Luttwak, Edward. 1999. "Give War a Chance." Foreign Affairs, July/August. Online at

Macfie, A. L. 1938. "The Outbreak of War and the Trade Cycle." Economic History. 3 (Feb. pp. 89-97.

Maas, Peter. 2001. "Ayn Rand Comes to Somalia." The Atlantic Monthly. May 2001.

Mack, Andrew and Asif Khan. 2000. "The Efficacy of UN Sanctions." Security Dialogue, 31(2).

Mack, Andrew. 2002. "Civil War: Academic Research and the Policy Community." Journal of Peace Research. (Forthcoming.)

Mamdani, Mahmood. 1996. Citizen and Subject: Contemporary Africa and the Legacy of Late Colonialism. Princeton: Princeton University Press.

Mann, Michael. 1993. The Sources of Social Power. Vol. 2. New York: Cambridge University Press.

Marsden, Peter and Emma Samman. 2000. "Conflict in Afghanistan: The Economic and Social Impact." in War and Underdevelopment: Case Studies of Countries in Conflict, F. Stewart & V. Fitzgerald, eds., Oxford University Press, Oxford.

Meernik, James, Eric Krueger and Steven Poe. 1998. "Testing Models of US Foreign Policy: Foreign Aid During and After the Cold War." The Journal of Politics. Vol 60: 1 (February), pp. 63-85.

Meldrum, Andrew "Good-bye." New Republic On-Line. 17 April 2000.

Mokyr, Joel. 1992. The Lever of Riches: Technological Creativity and Economic Progress. Oxford: Oxford University Press.

Moore, Mick. 2001. "Political Underdevelopment: What Causes 'Bad Governance."' Working Paper. Sussex: Institute for Development Studies.

Murdoch, James C. and Todd Sandler. 2001a. "Economic Growth, Civil Wars, and Spatial Spillovers." Working Paper. The World Bank.

Murdoch, James C. and Todd Sandler. 2001b. "Civil Wars and Economic Growth: A regional comparison." Working Paper. The World Bank.

Nafziger, E.Wayne., Frances Stewart and Raimo Väyrynen (eds). 2000. "The origins

of humanitarian emergencies: war and displacement in development countries." in War, Hunger and Displacement: The Origins of Humanitarian Emergencies. Vol. 1. Oxford: Oxford University Press.

Nest, Michael. "Ambitions, Profits and Loss: Zimbabwean Economic Development in the Democratic Republic of the Congo." African Affairs 100:469-490 July 2001.

North, Robert, and Nazli Choucri. 1983. "Economic and Political Factors in International Conflict and Integration." International Studies Quarterly, Vol. 27, No. 4, Special Issue: The Economic Foundations of War. (Dec., 1983), pp. 443-461

North, Douglass and Barry Weingast. 1989. "Constitutions and Commitment: The Evolution of Institutions Governing Public Choice in Seventeenth Century England", Journal of Economic History, vol.49 no.4, pp. 803-832.

Oneal, John, and Bruce Russett. 1997. "The Classical Liberals Were Right: Democracy, Interdependence, and Conflict, 1950-1985." International Studies Quarterly, 41: 267-294.

Oneal, John, and Bruce Russett. 1999. Assessing the Liberal Peace with Alternative Specifications: Trade Still Reduces Conflict. Journal of Peace Research 36(4): 423-32.

Pool, Davis. 1998. "The Eritrean People's Liberation Front." In Clapham (1998.)

Poulton, Robin-Edward and Ibrahim ag Youssouf. 1998. A Peace of Timbuktu: Democratic Governance, Development and African Peacemaking. New York: UNIDIR.

Renner, Michael. 1994. "Budgeting for Disarmament: The Costs of War and Peace." WorldWatch, Washington, DC, WorldWatch Paper 122.

Reno, William. 1995. Corruption and State Politics in Sierra Leone. Cambridge University Press, Cambridge.

Reno, William. 2000a. "Shadow States and the Political Economy of Civil Wars." (Ch.3 of Berdal and Malone 2000)

Reno, William. 2000b. "War, Debt and the Role of Pretending in Uganda's International Relations." Occasional Paper, Center for African Studies, University of Copenhagen.

Rosenthal, Jean-Laurent. 1998. "The political Economy of Absolutism Reconsidered." In Analytic Narratives, edited by R. H. Bates, A. Greif, M. Levi, J.-L. Rosenthal and B. R. Weingast. Princeton, N.J.: Princeton University Press.

Ross, Michael. 2002a. "Oil, Drugs, and Diamonds: How Do Natural Resources Vary in their Impact on Civil War?" Working paper: UCLA.

Ross, Michael. 2002b. "How does natural resource wealth influence war?" Working paper: UCLA.

Ross, Michael. 2002c. "Booty Futures." Working paper: UCLA.

Rufin, Jean-Claude. (1995). "L'économie de guérilla et les trafics." Problèmes économiques, No. 2470, pp. 19-23.

Russett, Bruce. 2002. "Violence and Disease: Trade as Suppressor of Conflict When Suppressors Matter." in Edward Mansfield and Brian Pollins, eds., 2002. Economic Interdependence and International Conflict: New Perspectives on an Enduring Debate. Ann Arbor: University of Michigan Press.

Russett, Bruce, and Joel Slemrod, 1993. "Diminished Expectations of Nuclear War and Increased Personal Savings: Evidence from Individual Survey Data," American Economic Review, Vol. 83, No. 4, pp. 1022–33.

Sambanis, Nicholas. 2001. "A Review Of Recent Advances and Future Directions In the Literature On Civil War." Working Paper. Washington DC: The World Bank.

Sislin, John. 1994. "Arms as Influence: The Determinants of Successful Influence." The Journal of Conflict Resolution. Vol. 38, No. 4. (Dec.), pp. 665-689.

Skaperdas, Stergios. 2001. "An Economic Approach to Analyzing Civil Wars" Paper presented at World Bank Conference on Civil Wars and Post-Conflict Transitions. U.C. Irvine. May 2001.

Smillie, Ian, Lansana Gberie and Ralph Hazleton. 2000. "The Heart of the Matter – Sierra Leone, Diamonds and Human Security."

Snyder, Richard. 2002. "Does lootable wealth breed civil war? Resource extraction and political order in comparative perspective." Working Paper resented at the American Political Science Association Meetings, Boston.

Solow, Robert M. 2000. Growth Theory: an Exposition (2nd edition). Oxford University Press, Oxford.

Sombart, Werner. 1913. Krieg und Kapitalismus. Munich and Leipzig 1913.

Sørli, Mirjam E., 2002. "Resources, Regimes and Rebellion" Paper presented at the 43rd Annual International Studies Association Convention. New Orleans, Louisiana, 22-27 March.

Steiner, Henry and Philip Alston. 2000. International Human Rights in Context. 2nd edition. Oxford: Oxford University Press.

Stewart, Frances. 1993. "War and Underdevelopment: Can Economic Analysis Help

to Reduce the Costs." Journal of International Development. 5:4. 357-380

Stewart, Frances, Frank Humphreys and Nick Lea. 1997. "Civil Conflict in Developing Countries Over the Last Quarter of a Century: An Empirical Overview of Economic and Social Consequences." Oxford Development Studies, vol. 25,no. 1, pp. 11-41.

Stewart, Frances, Valpy FitzGerald and Associates. 2001a. War and Underdevelopment. Volume 1: The Economic and Social Consequences of Conflict. Oxford: Oxford University Press.

Stewart, Frances, Valpy FitzGerald and Associates. 2001b. War and Underdevelopment. Volume 2: Country Experiences. Oxford: Oxford University Press.

Stockwell, John. 1978. In Search of Enemies. New York: W.W. Norton.

Sylvan, Donald A. 1976. Consequences of Sharp Military Assistance Increases for International Conflict and Cooperation." The Journal of Conflict Resolution. Volume 20:4 (December) pp.609-636.

Tamm, Ingrid J. 2002. "Diamonds In Peace And War: Severing The Conflict-Diamond Connection" World Peace Foundation Report 30.

Temple, Jonathan. 1999. "The New Growth Evidence." Journal of Economic Literature. 37(1), March, 112-156.

Thompson, William R. 1982. "Phases of the Business Cycle and the Outbreak of War." International Studies Quarterly. Volume 26: No. 2. (June), pp. 301-311.

Thompson, William R. 1983. "Uneven Economic Growth, Systemic Challenges, and Global Wars." International Studies Quarterly, Vol. 27, No. 3. (September), pp. 341-355.

Tilly, Charles. 1990. Coercion, Capital and European States, A.D. 990-1990. Cambridge: Blackwell.

Tilly, Charles. 1999. Durable Inequality. Berkeley: University of California Press.

Toussaint, Auguste. 1966. History of the Indian Ocean. London: Routledge and Kegan Paul.

van Tuyll, Hubert and Jurgen Brauer. 2002. "Colonizing Military History: A Millennial View on the Economics of War" in Brauer (2002).

UNDP. 1994. Human Development Report 1994: New Dimensions of Human Security. New York: United Nations.

Wallensteen, Peter and Margareta Sollenberg. 2000. "Armed Conflict, 1989-99,"

Journal of Peace Research, Vol. 37, No. 5, pp. 635-649.

Waltz, Kenneth N. 1970. "The Myth of Interdependence." in Charles P. Kindelberger (ed.) The International Corporation, Cambridge: MIT Press.

Walton, John and David Seddon. 1994. Free markets and Food Riots: The Politics of Global Adjustment. Cambridge: Blackwell Publishers.

Weiss, Thomas G. 1999. "Sanctions as a Foreign Policy Tool: Weighing Humanitarian Impulses." Journal of Peace Research. September. Vol. 36, no.5.

Willum, Bjørn. 2001. Foreign Aid to Rwanda: Purely Beneficial or Contributing to War? Dissertation.

Woodroff, Jessica and mark Ellis-Jones. 2000. "States of Unrest: Resistance to IMF policies in poor countries." World Development Movement Report: London.

Woodward, Susan. 1996. Balkan Tragedy: Chaos and Dissolution after the Cold War. Washington: The Brookings Institute.

World Bank. 1998. The World Bank's Experience with Post-conflict Reconstruction. Volume 1: Synthesis Report. Operations Evaluation Department, World Bank, Washington, D.C.

World Health Organization. 2000. Reproductive Health During Conflict and Displacement. Geneva: WHO.

Zhang, Xiaobo and Ravi Kanbur. 2001. "What Differences Do Polarization Measures Make? An Application to China." Working Paper. World Bank.

Zuk, Gary. 1985. "National Growth and International Conflict: A Reevaluation of Choucri and North's Thesis." The Journal of Politics. Vol. 47, No. 1. (Feb.) pp. 269-281